

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...

این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می کند

تابشی از قرآن

(جلد اول)

تألیف:

آیت الله العظمی

سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فهرست

فهرست	۱
پیشگفتار	۵
مقدمه	۱۱
۱- قرآن و تواتر آن از رسول خدا ﷺ	۱۴
۲- کسانی که بنام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه	۱۹
۳- کتابت قرآن در حضور رسول خدا ﷺ	۲۰
۴- به نوشتن قرآن اهمیت می دادند	۲۱
۵- نویسندگانی که قرآن خود را به رسول خدا ﷺ عرضه کردند	۲۳
۶- عثمان به رأی اکثریت قرائت مشهور را انتخاب کرد	۲۵
۷- عثمان کار واجبی را به تأیید علی <small>رضی الله عنه</small> انجام داد	۲۶
۸- دلایل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول ﷺ	۳۰
۹- ترتیب قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا ﷺ	۳۶
۱۰- قرآن از نظر علی <small>رضی الله عنه</small> و ائمه <small>علیهم السلام</small>	۳۷
۱۱- قرآن حجّت کافیه و معجزه باقیه و امام است	۴۷
۱۲- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است	۵۳
۱۳- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است	۵۸
۱۴- سنت رسول خدا ﷺ مبین مجملات قرآن است	۶۲
۱۵- قرآن برای همه قابل فهم است	۷۰
۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد	۸۲
۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده	۸۸
أدلة دیگر بر نفی تحریف لفظی	۹۱
۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده اند	۹۶

- ۱۹- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟ ۱۱۴
- ۲۰- متشابهات، قابل درک و فهم است ۱۲۰
- ۲۱- میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است ۱۲۴
- و اما روایات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام ۱۲۶
- ۲۲- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد ۱۳۳
- ۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟! ۱۳۸
- مضرات تقلید و زیانهای آن ۱۴۰
- حق صدور حکم منحصر به خدا است ۱۵۱
- تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است ۱۵۳
- اخبار متواتره در ذم تقلید ۱۵۶
- آیا تقلید مدرکی دارد؟ ۱۵۸
- ۲۴- بی خبری از قرآن ضررهای مادی و معنوی دارد ۱۶۹
- ۲۵- جهات إعجاز قرآن و کیفیت آن ۱۸۵
- معجزه بر سه قسم است ۱۸۷
- ۲۶- معجزه هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد ۱۸۸
- امتیاز قرآن از سایر معجزات ۱۸۸
- اشکال و جواب آن ۱۹۰
- ۲۷- قرآن از جهاتی معجزه است ۱۹۱
- وجه اول: هدایت ۱۹۱
- قرآن دانش جدید و راه نوی آورد ۱۹۴
- لغت هر کس نماینده افکار اوست ۱۹۵
- قرآن سرچشمه علوم می باشد ۱۹۷
- خصائص قرآن و امتیاز آن ۱۹۸
- درکلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است ۲۰۰

٢١٢	اشكال و جواب آن.....
٢١٣	سورة الفاتحه.....
٢١٣	سورة البقره.....
٢١٣	سورة آل عمران.....
٢١٣	سورة النساء.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

به نام او که زینت زبانها و یادگار جانها نام او...
به نام او که آسایش دلها و آرایش کارها نام او...
به نام او که رُوح رُوحها و مفتاح فتوحها نام او...
به نام او که فرمانها روان و حالها بر نظام از نام او...
بس قفلها که به این نام از دلها برداشته، بس رقمهای محبت که به این نام در
سینه ها نگاشته، بس بیگانگان که به وی آشنا گشته، بس غافلان که به وی
هشیار شده، بس مشتاقان که به این نام دوست را یافته...
هم یاد است وهم یادگار، به نازش می دار تا وقت دیدار...
گِل را اثر روی تو گُلپوش کند جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آتش که شراب وصل تو نوش کند از لطف تو سوختن فراموش کند!
در هر سخنی از سخنان گهر بار رسول اکرم ﷺ معجزاتی و دنیایی از معانی
نهفته است که از پشت کوههای سر بفلک کشیده زمان یکی یکی طلوع می
کنند. از آنجمله است؛ آن سخن گرانبهایی که در حقیقت نشان فخری است
برای ایرانیان؛ بدان افتخار می ورزند و آن را تاج سر خود می دانند!.. آن روزی
که پیام آور آسمان به سلمان فارسی؛ پیک هدایت سرزمین فارس، و معجزه
و شهادت راستینی که ایران زمین با او مهر "صدقیت یا رسول الله" بر دعوت
توحید و یکتاپرستی زدند، خیره شده فرمودند:

" لو كان هذا الدين بالثريا لبلغه رجال من هؤلاء "

اگر این دین در آسمانها می بود، مردانی از سرزمین فارس آنرا در می یافتند...

حقا! چه راست گفتاری ای رسول پاک هدایت... سلام و درود خدا بر تو بادا به عدد دانه های باران و قطره های اقیانوسها تا به روز قیامت، به بی نهایتها بار... سرزمین فارس از ابتدای طلوع خورشید هدایت بر آن همیشه چون ستاره ای تابان در آسمان دعوت و علم اسلامی تجلی کرده است. و بر فطرت زمین گه گذاری مورد تاخت و تاز بدعتها و گمراهیها نیز بوده، ولی همیشه پرچم توحید " لا إله إلا الله محمد رسول الله " یگانه پرچمی بوده که سقف این سرزمین را زینت می بخشیده...

و تنها سه قرن است که پرچم توحید با آمدن موج تکفیری و خون آشام صفویت سرنگون گشته است!..

اما باید که صدق کلام رسالت همواره تجلی گرا باشد... و چنین است... در بین این گرد بادهای هولناک بدعت و گمراهی همیشه مهره های تابانی از لعل و یاقوت و زمرد درخشیده اند...

حضرت آیت الله العظمی ابو الفضل برقی یکی از این ستاره های تابان آسمان تاریک این سرزمین است. ایشان سالهای متمادی عمر خویش را در گمراهی و بدعتهای جامعه بسر بردند... ولی چون روحی پویا و قلبی شیدای حقیقت داشتند سلمان گونه در پی حقیقت از کتابی به کتابی و از شهری به دیاری و از آیه ای به حدیثی پریدند، تا در نهایت شاهین وار بر فراز قله توحید جای گرفتند...

سختیها و مرارت‌هایی که این امام موحد ایران زمین معاصر در راستای حق‌گویی و حقیقت‌جویی تحمل کرده اند داستانها دارد که این کوتاه سخن میدان آن نیست..

ایشان چون از شراب حقیقت توحید مدهوش شدند در راستای اصلاح هم‌کیشان خویش قلم بدست جهادی بزرگ را آغاز نمودند که بر اثر آن موجی از خداپرستی و اصلاح را در جامعه شرک‌آلود ایران شاهدیم. شاهکار علمی ایشان تفسیر تابش است که در آن امام توحید ابراهیم وار سعی نموده واقعیت دین را با سخنان قرآن و کلام پاک یزدان به مسلمانان بفهماند.

تفسیر تابش به مردم می‌گوید که کتاب الهی برای همگان آمده است. و برای همگان قابل فهم و درک و هضم است. این تفسیر سدهای ساختگی بین قرآن و ملت را درهم می‌شکند، و ترس و واهمه‌ای که مردم از قرآن کتاب پروردگارشان دارند را به یکباره از بین می‌برد.

از آنجا که امام ابو الفضل برقی علیه‌الرحمه از متن جامعه تشیع برخواسته است، با بدعتها و تصورات جاهلانه‌ای که در این جامعه رسوخ پیدا کرده آشنائی کامل دارد در این تفسیر ایشان با اسلوبی بسیار شیوا و قابل فهم برای همگان عمده‌ترین قضایای فساد دینی را با استناد به کلام پاک الهی و فرموده‌های گهربار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات وارده از ائمه اهل بیت به بهترین وجهی اصلاح می‌نماید.

و از آنجا که تهیه یک فهرست تفصیلی برای چنین کتاب تفسیری کاری است بسیار طولانی و پر حجم از آن دست برداشته تنها به مهمترین اشکالات مذهبی‌ای که جامعه تشیع ما بشدت با آن دست به گریبان است و در واقع این مسائل سد راه‌هایی است که منافقین کور دل و دکانداران مذهبی در برابر فهم درست و

صحیح دین قرار داده اند، در اینجا به جاههایی که در این تفسیر مبارک می توانید آنها را بیابید اشاره می کنیم:

۱. شفاعت. آیه ۲۵۴ سوره بقره. و سوره سبأ، آیه ۲۳، ج/۳. و سوره زمر، آیه ۱۹، ج/۴. و سوره الزخرف، آیه ۸۶، ج/۴.
۲. اولو الأمر، سوره نساء، آیه ۵۸ و ۵۹.
۳. کرامات اولیاء سوره کهف آیه ۱۲ ج/۳.
۴. استخلاف ائمه سوره نور آیه ۵۵، ج/۳.
۵. عدم انحصار امامت سوره الفرقان آیه ۷۴، ج/۳.
۶. مفسد اشعار شعراء سوره الشعراء آیه ۲۲۷، ج/۳.
۷. حکم شنیدن مردگان، و گنبد و سنگ قبر سازی بر قبرها؛ سوره نمل آیه ۸۰، ج/۳. و سوره فاطر، آیه ۲۲، ج/۳.
۸. انتخاب امام از سوی خداست یا مردم، سوره قصص آیه ۶۸، ج/۳.
۹. حکم زکات، سوره لقمان آیه ۴، ج/۳.
۱۰. اهل بیت چه کسانی و طهارت آنها به چه معناست؟ سوره احزاب، آیه ۳۳، ج/۳.
۱۱. آیا ائمه واجب الاطاعه هستند؟ سوره احزاب آیه ۳۸، ج/۳.
۱۲. حکم تعویذات و شگون، سوره یس، آیه ۱۸، ج/۴.
۱۳. آیا امامان معصومند؟! سوره الزمر، آیه ۱۳، ج/۴. و سوره غافر، آیه ۵۵، ج/۴.
۱۴. آیا صحابه مرتد شدند؟ سوره الفتح، آیه ۱۸ و آیه ۲۹، ج/۴. و سوره الواقعة، آیه ۳۹، ج/۴. و سوره الحديد، آیه ۱۰، ج/۴. و سوره الحشر، آیه ۹ و ۱۰، ج/۴.

۱۵. خواندن غیر خدا در دعاء، سوره شعراء، آیه ۲۱۳/ج ۳. و سوره جن، آیه ۲۰.

۱۶. شفا دهنده تنها خداست! سوره عبس، آیه ۲، ج ۴. و سوره غاشیه، آیه ۳/ج ۴.

۱۷. آیا پیامبران و امامان علم غیب دارند؟ و سوره قصص، آیه ۶۴-۶۶، ج ۳. نقطه دیگر اینکه ما در طول مسیر تهیه و ترتیب این کتاب سعی نموده ایم متن اصلی تفسیر امام برقی را به خواننده آنچنان که قلم ایشان نقش زده اند عینا برسانیم، تنها در مواردی که کلمه ای عربی را مؤلف در ضمن جمله فارسی جای داده اند و گمان برده ایم که فهم آن شاید برای برخی از خوانندگان واضح نباشد تنها مرادف فارسی آن کلمه را در بین دو پرانتز آورده ایم تا درک جمله برای خواننده آسانتر باشد.

اشاره به این نقطه را لازم می دانیم که امام برقی در طول مسیر علمی و پژوهشی خود که بدون تعصب و با چشمانی باز و با قلبی آماده پذیرش حقیقت طی نموده اند توانسته اند از بسیاری از خرافات و اجتهادات نادرست و یا ضعیف خود را سالم بیرون کشند که این نقطه در مؤلفات ایشان واضح و روشن است. از جمله مسائلی که شاید عمر بدو اجازه نداده بود که با مداد قرمز بر آنها خط بطلان زند برخی رسوباتی است که از عقیده اعتزالی پیشین ایشان هنوز بر ذهنشان مانده بود، چون؛ عدم ملاقات مؤمنان با پروردگار خویش! که قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را دقیقاً روشن ساخته اند، و تفسیر بی مورد برخی از صفات الهی به معانی مجازی آنها! که اینچنین موارد را ما در پاورقی سخنان مؤلف بزرگوار روشن ساخته ایم تا خواننده محترم با حقیقت امر از دیدگاه قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آشنا گردد.

البته باز هم جای دارد اشاره کنیم که وجود اینگونه مسائل نه تنها قدحی بر مؤلف حقیقت جوی نیست بلکه به این نقطه اشاره دارد که انسان جائز الخطا می باشد، و سخن هر کس جز خدای متعان و پیام آور او قابل بازنگری است، و هر انسانی جز پیامبران هر چند عالم و دانشمند و صاحب مقامات عالیه و مؤلفات بزرگ باشد باز هم ممکن است اشتباه کند و مؤمن همواره در پی حقیقت است نه در پی مردان و یا به اصطلاح بزرگان! و او بزرگان را با میزان حق می سنجد نه اینکه حق را با زبان بزرگان!

با این امید که خواننده محترم پس از خواندن این گنجینه، آنرا به سایر دوستان و آشنایان خویش معرفی کند، دست به ترتیب و بازنگری این کتاب ارزشمند زده ایم. شاید که ما نیز از جمله آن کسانی باشیم که در زیر چتر آن سخن گهر بار و معجزه آسای رسول هدایت جایی دارند.

" الله أرنا الحق حقا وارزقنا اتباعه ، وأرنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه "

بار الها! زیبایی حقیقت را به ما بنمایان و ما را در راستای پیروی آن یاری ده. و زشتی باطل را بر ما آشکار ساز، و ما را از آن دوری ده!

الهی آمین!

ناشر،،

مقدمه

الحمد لله الذي هدانا لهذا بكتابه و ما كنا لنهتدى لو لا أن هدانا الله.
پروردگارا تو را شکر و سپاس گذاریم، و فقط هدایت تو را هدایت می‌دانیم و چنانچه خود فرموده‌ای: " إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى "، ما نیز به این نعمت اقرار و اذعان داریم و کتاب تو را "هُدَى لِلنَّاسِ" می‌دانیم، و به امر تو که فرموده‌ای: " كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ "، در کتابت تدبّر کرده و آنرا مبارک و با برکت و خیر می‌دانیم، و طبق "لِيَتَذَكَّرَ" بتذکرات کتابت فکر خود را بکار می‌اندازیم، تا از صاحبان اندیشه و خرد محسوب شویم، و قفل جهالت و سفاهتی که بواسطه عدم تدبّر در کتابت برای دیگران فراهم آمده بدلیل آیه:

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴾ (محمد/۲۴)

می‌شکنیم و ما قرآن تو را شفاء و نور و رحمت و برهان هدایت و کمت و پند و موعظه روشن می‌دانیم و به آیه:

﴿ وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ ﴾ (الإسراء/۸۲)

و آیه

﴿ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴾ (النساء/۱۷۴)

و آیه:

﴿ هَذَا بَصِيرَةٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾ (الجماعه/۲۰)

ایمان داریم و چنانچه فرموده‌ای:

﴿ أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ ﴾ (العنكبوت/۵۱)

و فرموده‌ای:

﴿ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ ﴾
(النحل/۸۹)

آنرا برای راهنمایی امور دینی کافی و جامع می‌دانیم.

و صلوات و سلام بر پیروان کتاب تو حضرت محمد ﷺ و یاران و اهل بیت و اتباع او که راه‌یافتگان راه هدایت می‌باشند.

و بعد؛ چون اکثر اهل زمان ما که نام مسلمانی بر خود گذاشته‌اند از کتاب دینی و آسمانی خود بی‌خبرند و لذا بعقائد متفرقه باطله و ذلت نفاق و تفرقه گرفتار شده و برای تمیز بین حق و باطل بمیزانی چنگ نزده‌اند، و هر کس بدنبال هر عالم نمائی رفته و بواسطه دین تقلیدی تحقیقات دینی را جائز نمی‌شمرد، و درصدد تحقیق نمی‌باشد. و اگر گاهی به فکر تحقیق افتاده معیاری که حق را از ناحق جدا سازند ندارند، و می‌توان گفت در امر دین حیران و سرگردانند و راه‌نمایان دلسوز خیرخواه بیداری که از میزان و معیار دین آگاه باشند ندارند، و غالباً دنیا طلبانی بنام دین برگردن ایشان سوار بوده‌اند. و عالم و جاهل توجّهی که شاید و باید بکتاب الهی ندارند و آنرا مهجور و متروک نموده و بهره‌شایسته از آن نبرده‌اند، و حتّی در حوزه‌های علمی دینی تدریس آن جزء برنامه نیست، در صورتیکه خدا و رسول و سایر پیشوایان اسلام تماماً قرآن را میزان حقّ و باطل و رهنمای سعادت و برای همه آنرا امام و حجّت، و پیشوای خود و سایرین دانسته و برای تصفیّه حقایق دین از خرافات: قرآن را معرفّی کرده‌اند. متأسّفانه علل فراوانی باعث شده که مردم را از این واقعیّات دور و بی‌خبر داشته‌اند، و از راهنمایی قرآن در امور دین و دنیا بی‌اطلاعند. و بهمین جهت است که در سوره فرقان آیه ۳۰ ذکر شده که رسول خدا ﷺ روز قیامت

در پیشگاه عدلِ الهی از قوم و از اُمت در عوض شفاعت شکایت می‌کند، در
سوره فرقان فرموده:

﴿ وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴾ (فرقان: ۳۰)

«رسول خدا گوید پروردگارا قوم من این قرآن را متروک نمودند.»

یکی از علل بی‌خبری مردم از حقائق قرآنی همانا کسانیند که از بیداری مردم
بتوسط قرآن وحشت دارند، و برای حفظ خرافات خود مردم را از فهم قرآن
دور داشته‌اند. همان گویندگانی که گاهی خود را مبلغ قرآن می‌دانند، در
صورتیکه باقرار خود قرآن را قابل فهم نمی‌دانند، و می‌گویند: باید امام بیاید و
آنها بیان کند. کسی نیست به آنان بگوید: پس چرا رسول خدا ﷺ و یازده امام
بیان نکردند؟! و اگر بیان کردند پس قابل فهم شده چرا می‌گوئید نمی‌فهمیم؟
خدایتعالی بامت یهود که به دروغ مدعی پیروی کتاب تورات بودند و بگفتار آن
اعتنا نداشتند در سوره جمعه آیه ۵ فرموده:

﴿ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ تَحْمِلُ أَسْفَارًا ۚ

بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾

(جمعه: ۵)

«آنانکه مدعی حمل توراتند سپس حامل آن نشده‌اند بمانند خری باشند که
بار آن کتاب باشد، بد است مثل آنانکه به آیات الهی تکذیب کرده‌اند، و
خدا این قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

در این آیه خدا ایشان را خر و ستمگر و محروم از هدایت خوانده. در این
صورت؛ بکسانیکه مدعی حمل قرآن و از آن بی‌خبرند چه باید گفت؟ و آیا
نباید ایشان را ستمگر و دور از هدایت و بی‌سعادت دانست؟

به هر حال ما برای وظیفه دینی و وجدانی بر آن شدیم که مردم را بیدار و
براهنمائی قرآن ایشان را هشیار سازیم، و با قلم ساده و روان با دلیل و برهان

بمردم خود اعلان نمائیم که این ذلت و بیچارگی و سرگردانی شما بواسطه بی‌اطلاعی و عدم تدبّر در آیات قرآن است و لذا باشاره و مشورت دوستان بنوشتن کتاب (تابشی از قرآن) پرداختیم. و امید اجر از پروردگار جهان و نازل‌کننده قرآن داریم. شاید جوانان روشن دل حق‌جو بوسیله آن راهنمایی شده و بدین وسیله هر یک خود پرچمدار هدایت دیگران شوند. در این کتاب پس از چند فصل مقدمات مفیده، ترجمه روانی از قرآن و توضیحاتی از بعضی از نکات آن نگاشته می‌شود. و مقدمات لازمه که دانستن آن بر هر مسلمانی واجب می‌باشد ذیلاً ذکر می‌شود:

۱- قرآن و تواتر آن از رسول خدا ﷺ

دلایل بسیاری موجود است بر اینکه قرآن معمولی در بین مسلمین، همان قرآنی است که به رسول خدا ﷺ نازل شده، و خود آن حضرت مدوّن آن بود، و در حضور او و بدستور او جمع‌آوری و تنظیم و تدوین شده و بعد به صورت فعلی درآمده، و اصحاب گرامیش در زیر نظر او بهمین ترتیب درآورده‌اند، و آن جناب تصویب نموده و برای اُمت خود گذاشته:

دلیل اول: احادیث و روایات بسیاری رسیده که هر چه نازل می‌شد به اصحاب خود قرائت می‌نمود و می‌فرمود: بنویسید و از حفظ کنید. و بسیاری از این روایات در کتاب "الاتقان" سیوطی و کتاب "تاریخ القرآن" زنجانی ص ۳۵ و تفسیر "مجمع‌البیان" و "صحیح بخاری" و "تفسیرالبیان" خوئی و سایر کتب آمده. از آن جمله روایت کرده‌اند از عبدالله بن مسعود که گفت: من هفتاد و چند سوره از دهان مبارک رسول خدا ﷺ فرا گرفتم. و نیز روایت کرده‌اند که ابن مسعود گفت: رسول خدا ﷺ درغاری بود که سوره المرسلات بر او نازل شد و

من از او فراگرفتم. و نیز روایت کرده‌اند از ابو عبیده و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه از عمر بن عامر انصاری که گفت عمر بن خطاب قرائت کرد:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ

بِإِحْسَانٍ﴾ (توبه: ۱۰۰)

و کلمه "الأنصار" را برفع خواند و بدون "واو" قبل از کلمه "الذین"، زید بن ثابت گفت: "والذین" با "واو" است، عمر گفت بروید ابی بن کعب را بیاورید، چون ابی آمد عمر از او سؤال کرد که؛ الذین با "واو" است یا خیر؟ ابی گفت: بلی رسول خدا ﷺ آنرا با "واو" برای من قرائت کرد وقتیکه تو مشغول فروش گندم بودی. عمر قبول کرد. و باز عامه و خاصه نوشته‌اند و روایت کرده‌اند که ابی بن کعب گفت رسول خدا ﷺ بمن فرمود خدا مرا امر کرده که قرآن را بر تو قرائت نمایم و بتو یاد دهم، ابی گفت آیا خدای تعالی مرا نام برده؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلی پروردگار جهان تو را یاد نموده. ابی از شوق چشمهایش پر از اشک شد.

وباز روایت کرده‌اند که عمر گفت: رسول خدا ﷺ سوره‌هایی از قرآن به من آموخت. و من شنیدم که هشام بن حکیم سوره فرقان را می‌خواند در زمان رسول خدا ﷺ. من گوش دادم دیدم آن طوریکه او قرائت می‌کند رسول خدا ﷺ به من نیاموخته. صبر کردم تا نمازش تمام شد، رداء او را گرفتم و گفتم: چه کس چنین قرائت را بتو آموخته؟ گفت رسول خدا ﷺ. گفتم: دروغ می‌گوئی، چون رسول خدا ﷺ این سوره را به من آموخته نه این چنین که تو می‌خوانی، پس با او به خدمت رسول خدا ﷺ رفتیم، من عرض کردم: یا رسول الله این سوره فرقان را به لهجه‌ای می‌خواند که بمن نیاموخته‌ای؟ حضرت فرمود: او را رها کن و به هشام فرمود: بخوان. پس او همانطوریکه من از او شنیده بودم

قرائت کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: صحیح می‌خواند این چنین نازل شده! پس از هاشم من قرائت کردم، حضرت فرمود: قرائت تو نیز صحیح است، قرآنی که نازل شده هر طور و هر لهجه که برای شما آسان است بخوانید. و باز روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ برای تشویق اصحاب خود به حفظ قرآن فرمود: «فأیؤمکم أقرنکم». یعنی در نمازها هر کس به قرائت قرآن و حفظ آن بهتر وارد است برای شما امامت کند. و باز روایت مشهور آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «أبی أقرنکم». و نیز عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آیه ۱۲ سوره الحاقه:

﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ﴾ (حاقه: ۱۲)

نازل شد در مدح کسانی که چون قرآن نازل می‌شد آنرا از حفظ می‌کردند. از این قبیل اخبار متواتر است که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا ﷺ قرآن را به بزرگ و کوچک اصحاب خود یاد می‌داده و همّت می‌گماشته که از حفظ کنند و اصحاب او چون عرب فصیح بودند و لطافت معانی قرآن را درک می‌کردند و لذا با شوق و شغف زیادی به حفظ آن می‌کوشیدند و آیات قرآن در مذاق ایشان بسیار شیرین و دل‌نشین بود. و باز عدّه زیادی نوشته‌اند که اصحاب رسول خدا ﷺ آیه‌ای را که فرا می‌گرفتند مکرّر می‌آمدند نزد رسول خدا ﷺ می‌خواندند تا در حافظه ایشان بماند، و عرض می‌کردند: یا رسول الله آن طوریکه نازل شده آیا من حفظ کرده‌ام یا خیر؟ تا اینکه رسول خدا ﷺ می‌فرمود: بلی، و حفظ ایشان را تقریر می‌نمود. اصحاب رسول خدا ﷺ چنان بودند که حضرت علی بن ابی‌طالب در زمان خلافت خود در خطبه ۱۲۱ یادی از ایشان نمود و بر فقدان ایشان تأسّف می‌خورد و آرزوی ملاقات ایشان را داشت و می‌فرمود: «أین القوم الذین دعوا إلى الإسلام فقبلوه و قرؤا القرآن فأحکموه».

یعنی؛ کجایند آن عده‌ای که به اسلام دعوت شده و آنرا پذیرفتند و قرآن را قرائت نموده و محکم کردند.

بسیاری از مورّخین و محدّثین روایت کرده‌اند از خارجه بن زید از پدر خود که گفت: رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد در حالیکه من هفده سوره قرائت کرده و از حفظ داشتم و بر رسول خدا ﷺ خواندم، حضرت را خوش آمد و فرمود: ای زید نوشتن یهود را یاد بگیر زیرا من از یهود بر این قرآن، ایمن نیستم. زید گفت: من نوشتن یهود را در نصف ماه به خوبی یاد گرفتم. و اصحاب رسول خدا ﷺ را عادت چنین بود که چون قرآن را یاد می‌گرفتند، به دیگران تعلیم می‌نمودند، به اولاد خود و به کسانی که وقت نزول حاضر نبودند از اهل مدینه و مکه و اطراف آن و به همه قرائت می‌کردند، پس یک روز و یا دو روز از نزول سوره‌ای نمی‌گذشت مگر اینکه اشخاص بسیاری آنرا در سینه‌های خود حفظ کرده بودند و می‌آمدند نزد حضرت رسول ﷺ قرائت می‌کردند و به امر او می‌خواندند و ختم می‌کردند. "آمدی" که یکی از بزرگان علما می‌باشد و - هم دیگران - نقل کرده‌اند که قرآن‌هایی که در دست اصحاب رسول خدا ﷺ بود بر آن حضرت عرضه و قرائت شده بود و آخرین قرآن‌هایی که بر آن حضرت عرضه شد قرآن عثمان بود، و نماز را طبق قرآن عثمان می‌خواندند. تا اینکه رسول خدا ﷺ وفات نمود. و نیز از عبیده سلمانی که از ثقات اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است روایت کرده‌اند که گفته: قرآنی را که امروزه مردم قرائت می‌کنند همان قرآنی است که به رسول خدا ﷺ عرضه شد در سالیکه آن حضرت وفات نمود. و نیز روایت کرده‌اند از زید بن ثابت که گفت: در آخرین مرتبه‌ای که قرآن به رسول خدا ﷺ عرضه شد من حضور داشتم و در حضور آن حضرت استنساخ شد. و خود زید گوید: من برای حضرت رسول خدا ﷺ قرآنی نوشتم و بر آن حضرت قرائت کردم و مردم طبق همان قرائت، قرائت

می‌کردند تا آنکه حضرت وفات نمود. و لذا این زید مورد اعتماد خلفاء و سایر مردم بود و حتی برای عثمان چنانچه خواهد آمد، یک مرتبه دیگر به تصویب امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرآنی نوشت، و چندین قرآن دیگر طبق همان نوشت. و باز روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زمانیکه مکه بود جماعتی را به سوی مدینه فرستاد تا به اهل مدینه قرآن بیاموزند. از جمله کسانی و جوانانی که فرستاد مصعب بن عمیر و عمار و بلال و ابن امّ مکتوم بود، و پس از هجرت بسوی مدینه چون مکه را فتح کرد معاذ بن جبل را درمکه گذاشت برای اینکه قرآن به مردم یاد دهد، و هر کس به سوی مدینه هجرت می‌کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به یکی از حافظین قرآن می‌سپرد، که به او قرآن تعلیم دهد. مختصر اینکه شهر مدینه مانند دانشگاهی شده بود که مرد و زن و کوچک و بزرگ آن در شب و روز به قرائت قرآن و یا تعلیم و یا تعلم و یا کتابت آن مشغول بودند، یکی می‌گفت دیگری می‌نوشت. و درس دیگر و حدیث دیگر و علم دیگر نبود جز قرآن تا اینکه صدها و هزارها حافظ قرآن و قاری قرآن بوجود آمد. و در این دانشگاه شاگرد مکتبی مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که افتخار داشت به شاگردی مکتب قرآن. و حتی آن حضرت قرآن را امام خود می‌دانست چنانچه بنام «قرآن از نظر علی علیه السلام» خواهد آمد. کار به جایی رسید که برای جهاد سپاهانی تشکیل می‌شد که تمام افراد آن سپاه حافظان و قاریان قرآن بودند و سپاهی که بنام کتیبه القراء بود از تمام سپاهیان کاری‌تر و شجاعت‌تر بود و «کتیبه القراء» که پرچم آن کتیبه القراء بود بر سایر سپاهیان افتخار و مزیت داشت. یکی از غزوات چنانکه تمام مورخین نوشته‌اند غزوه بئر معونه است که غزوه کوچکی بود هفتاد نفر از قراء و حافظان قرآت که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند و در آن سال قاریان کمتر بودند در آن غزوه شهید شدند. و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار متأثر شد، درحالی که غزوه بئر معونه در سال چهارم هجرت بود و در آن

سال قاریان و حافظان قرآن کمتر بودند، در این سال که چنین باشد باید فهمید سالهای بعد که اسلام منتشر شده و مسلمین یک به صد برابر زیاد شده‌اند چگونه بود، خصوصاً اهل حجاز که آنجا هوای خشک و گرمی دارد و حافظه اهالی آن بسیار خوبست که بخواندن و یا بشنیدن یک مرتبه اکثراً هر چیز را حفظ می‌کردند، و خدا خواسته بود که کتاب او محفوظ بماند و از کم و زیاد مصون باشد و لذا آن را در میان مردمی قوی حافظه نازل فرمود.

۲- کسانی که بنام و نشان حافظ قرآن بودند از صحابه

در کتب فریقین نوشته‌اند یکی از کسانی که در زمان رسول خدا ﷺ قرآن را حفظ کرده بود ابوبکر بود. و از جمله کسانی که نام ایشان مخصوصاً برده شده که تمام قرآن را حفظ داشته‌اند، از مهاجرین اصحاب رسول؛ حضرت امیر علی بن ابیطالب علیه السلام و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص و ابن مسعود و حذیفه بن یمان و سالم و ابوهریره و عبیدالله ابن السائب و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن عمرو بن عاص و عثمان بن عفان و عایشه و حفصه و امّ سلمه و مصعب بن عمیر و عمّار و بلال و ابن امّ مکتوم.

و اما از انصار نیز کسانی را به خصوصه نام برده‌اند از جمله: عباده بن الصامت و معاذ مکنی به ابی حلیمه و مجمع بن جاریه و فضاله بن عبید و مسلمه من مخلص. و اما کسانی که نام ایشان ذکر نشده و حافظ قرآن بوده‌اند چه بسیار بوده و بسیاری از افراد که حافظ قرآن بودند اما نه تمام آن و پس از رسول خدا ﷺ آنرا کامل نمودند از آن جمله: تمیم‌داری و عقبه بن عامر را نوشته‌اند و هزاران نفر از اصحاب بودند که بعضی از سوره‌های قرآن را حفظ داشته و در نمازها قرائت می‌کردند. و از جمله کسانی که تمام قرآن را حفظ داشته و مورخین و محدثین از او نام برده‌اند زنی بود بنام امّ ورقه بنت عبدالله بن

الحارث که رسول خدا ﷺ مکرر به زیارت او می‌رفته و او را شهیده می‌خواندند، او تمام قرآن را جمع کرده بود. رسول خدا ﷺ به او فرمود: تو امامت کن برای خانواده‌ات. و چنانچه مورخین نوشته‌اند آن قدر حافظ قرآن زیاد شد که سپاهیان مرتب می‌شد از صف‌های مجاهدین قرآء که در جنگ یمامه با مسیلمه کذاب هفتصد نفر قاری قرآن شهید شد، و عدۀ زیادی در جنگ قادسیه، شهید شدند. و پی‌درپی کتیبه‌هایی که مرکب از قاریان قرآن بود به طرف آذربایجان و ایران و شامات و ارمنیه و سایر بلاد در حرکت بودند و همان قرآن بود که ایشان را به اوج عزّت و عظمت و پیروزی دنیا و آخرت رسانید.

۳- کتابت قرآن در حضور رسول خدا ﷺ

برای رسول خدا ﷺ نویسندگانی بود که کتابت قرآن می‌نمودند. ابو عبدالله زنجانی در ص ۴۲ "تاریخ القرآن" و سیوطی در کتاب "الاتقان" ص ۵۷ تا ص ۷۳ و جمع دیگری نوشته‌اند که نویسندگان وحی ۴۳ نفر بودند که از طرف رسول خدا ﷺ مأمور به نوشتن قرآن بودند. از جمله کسانی را که نام برده‌اند: علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عثمان بن عفان و ابوبکر و عمرو ابوسفیان و معاویه بن ابی سفیان و یزید بن ابی سفیان و سعید بن عاص و دو فرزندش: ابان بن سعید و خالد بن سعید و زید بن ثابت و زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص و عامر بن فهیره و عبدالله بن رواحه و عبدالله بن سعید بن ابی السرح و ابی بن کعب و عبدالله بن الأرقم و ثابت بن قیس و حنظله بن الربیع و شرحبیل بن حسنه و علاء الحضرمی و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و معیقب ابن ابی فاطمه الدؤسی و حذیفه بن یمان و حویطب بن عبدالعزیز العامری، و از جمله آنان که بیشتر ملازم رسول خدا ﷺ بودند و کتابت می‌کردند یکی زید بن ثابت و دیگری علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود. البته بعداً

کاتبان و قاریان و حافظان قرآن در میان اصحاب و تابعین به قدری زیاد شدند که مساجد اسلامی شب و روز پر بود از متعلم و معلم و استاد و شاگرد و نویسندگان و گوینده قرآن و مانند ربیع بن خشم چهارصد شاگرد قاری قرآن داشت چنانکه اکثر مورخین و محدثین نوشته‌اند.

۴- به نوشتن قرآن اهمیت می‌دادند

از تاریخ و روایات معلوم می‌شود که رسول خدا ﷺ و اصحاب او و همچنین تابعین بعدی به نوشتن قرآن اهمیت بسیار و فوق‌العاده می‌دادند و هر وقت آیه و یا سوره‌ای نازل می‌شد، فوری می‌نوشتند چنانکه در خبر آمده که چون «لایستوی القاعدون» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود به زید بن ثابت بگوئید بیاید و کاغذ و دوات بیاورد، پس به او فرمود بنویس. رسول خدا ﷺ و اصحاب او از اوّل بعثت در این کار سعی داشتند چنانکه در اخبار آمده که عمر بن خطاب در اوائل بعثت رسول خدا ﷺ چون شنید خواهرش مسلمان شده به حالت غضب به خانه او وارد شد، دید گوشه‌ای از خانه صفحه‌ایست و در آن از آیات قرآن سوره حدید نوشته شده، و صفحه دیگری دید که در آن سوره طه نوشته شده. معلوم می‌شود در این کار جدیت داشتند. و حتی کاتبان وحی و قاریان به این کار افتخار می‌کردند. هر کس کاغذ داشت در کاغذ و هر کس نداشت در کتف گوسفند و یا پوست آهو و یا برگ و یا سنگ صاف می‌نوشت. از آیه ۷ سوره انعام:

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ﴾ (أنعام: ۷)

معلوم می‌شود کاغذ در دسترس ایشان بوده، چون قرطاس به معنی کاغذ است و همچنین از آیه ۹۱ همان سوره که فرموده: «تجعلونه قراطیس تبدونها و تحفون كثیراً».

به هر حال آنقدر به کتابت و حفظ قرآن اهمیّت می‌دادند تا آنجا که آقای خوئی در ص ۱۶۹ "تفسیرالبیان" می‌نویسد که؛ زنان مسلمة مهریّه خود را تعلیم و تعلّم سوره قرآن قرار می‌دادند. و معلمین صدر اسلام مواظب بودند که قرآنهاى خود را مطابق قرآنى که به رسول خدا ﷺ عرضه شده بود بنویسند، پس اگر قرآن عرضه شده در کلمه‌ای تاء مستطیل داشت آنها مواظبت می‌کردند که مستطیل نوشته شود و اگر تاء مدوّر بود مواظبت می‌رَدند مدوّر نوشته شود. و مثلاً اگر بعد از واو جمع هر جا الف بود همه الف می‌گذاشتند. و بعد از واو مفرد الف نمی‌گذاشتند مگر جائیکه قرآن اصحاب اولیّه، الف داشته باشد، آنجا را مواظب بودند که الف داشته باشد. چنان سعی و کوشش در ضبط کمیّت و کیفیت آن داشتند که در هیچ کتابی چنین مواظبت نشده. چون حق تعالی وعده فرموده ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱ او خواست که چنین مواظبتی از قرآن بعمل آید، ناگفته نماند چه بسیار عوام و نفهمند بعضی از گویندگان مذهبی که می‌گویند این قرآنها اهمیّت ندارد، زیرا کاغذ و مرکّب است و قرآن حقیقی خود رسول و یا خود امام است. اینان ندانسته‌اند که خود رسول خدا ﷺ تابع همین قرآنهاى کاغذی بود که روی کاغذ نوشته بودند، خدا به او فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾

(الأعراف: ۱۷۰)

و خود رسول باید به همین قرآن ایمان آورد تا مصداق یؤمنون بالکتاب باشد. و کتاب الهی عبارتست از همین قرآن‌ها که روی کاغذها نوشته شده. همین گوینده که توهین به قرآن می‌کند و می‌گوید کاغذ و مرکّب است برود در دادگستری حضور دادستان و بگوید این کتاب قانون را دور بیندازید، زیرا کاغذ و مرکّب است او را زنجیری و زندانی خواهند کرد، و به او می‌فهمانند که هر

قانونی در کاغذ و صفحات کتابست، نه در جای دیگر. حال ببینید چه قدر نادانست آن گوینده دشمن علی علیه السلام که مدعی دوستی اوست و می‌گوید در جنگ صفین چون معاویه قرآن‌ها را سرنیزه کرد، علی علیه السلام فرمود: نعوذ بالله این قرآن‌ها کاغذ و مرکب است! دروغ به این بزرگی را به آن امام نسبت می‌دهند، در حالیکه تمام مورّخین نوشته‌اند حتی در نهج البلاغه موجود است که آن امام علیه السلام فرمود ما سزاوارتریم که بدعوت به قرآن لَبَّیک بگوئیم و اجابت کنیم. و تمام فقها و ائمّه علیهم السلام فرموده‌اند که هرکس به همین قرآنهای معمول در کاغذ و مرکب توهین کند، کافر و مرتدّ است و در هیچ تاریخی ذکر نشده که آن حضرت چنین توهین کرده باشد، بلکه حضرت فرمود: «نحن أحقّ بمتابعة القرآن» و ما از این دعوت به قرآن سرپیچ نیستیم. علی علیه السلام چنین می‌گوید، ولی مدعیان دوستی او که دشمن اسلام و قرآنند چنان نسبت‌ها باو بسته‌اند. و ما آن حضرت را از این تهمت‌ها پاک خواهیم کرد. در ذیل عنوان «قرآن از نظر علی علیه السلام».

۵- نویسندگانی که قرآن خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه کردند

بسیاری از مورّخین و محدّثین از آن جمله ابو عبیده در کتاب "القراءات" و ابو عبدالله زنجانی در "تاریخ القرآن" و مجلسی در ص ۷۷، ج ۹۲ "بحار" جدید و سیوطی در کتاب "اتقان" و محمد بن اسحق در "فهرست" خود و بخاری در صحیح خود نوشته‌اند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی از اصحاب او قرآن را در حضور او جمع کرده و به آن حضرت عرضه می‌داشتند، از آن جمله علی بن ابیطالب علیه السلام و سعد بن عبید بن النعمان و ابوالدرداء و معاذ بن جبل و ابوزید ثابت بن زید و ابی بن کعب و عبید بن معاویه و زید بن ثابت.

بخاری در یک جا روایت کرده از قتاده که گفت سؤال کردم از انس بن مالک خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله که در زمان پیغمبر چه کسی جمع کرد قرآن را؟ او چهار

نفر را نام برد که همه از انصار بودند: ۱- ابی بن کعب، ۲- معاذ بن جبل، ۳- زید بن ثابت، ۴- ابو زید. و در جای دیگر نقل کرده که یکی از جمع‌کنندگان قرآن در زمان رسول خدا ﷺ ابوالدرداء بود و در کتاب "اتقان" سیوطی روایت کرده که جامعین قرآن عده‌ای بودند و پنج نفر را نام برده: معاذ و عباده بن الصامت و ابی بن کعب و ابوالدرداء و ابو ایوب انصاری. و جای دیگر یکی از جمع‌کنندگان قرآن را در زمان رسول خدا ﷺ عثمان شمرده و دیگر تمیم‌داری را نام برده. بیهقی و ابی‌داود و شعبی شش نفر را نام برده‌اند و اضافه بر کسانی که ذکر شد مجمع بن جاریه را شمرده. و خوارزمی در کتاب مناقب خود روایت کرده و دو نفر را نام برده که زمان رسول خدا ﷺ قرآن را جمع کردند: علی بن ابیطالب علیه السلام و ابی بن کعب.

به هر حال از مجموع اخبار و روایات مسلم می‌شود که عده‌ای در زمان رسول خدا ﷺ نویسنده و جمع‌کننده قرآن بودند در حضور رسول خدا ﷺ و حضور هزاران نفر اصحاب او. و همان قرآن‌ها بتوسط رونویس بتدریج زیاد شد که در خانه هر یک از مسلمین چه اصحاب رسول ﷺ و چه تابعین، یک قرآن یا بیشتر موجود بوده، تا بجائیکه یک نفری مانند ربیع بن خثیم چهار صد نفر شاگرد قاری قرآن داشت، و او بود که از طرف حضرت امیر علیه السلام مأمور سرحد قزوین شد. و آن قدر نسخه‌های قرآن در عصر صحابه و تابعین زیاد شده بود که در دسترس تمام مسلمین بود و بهمین صورت نسخه‌ها رو به ازدیاد بود، و مسلمین از پدران خویش گرفتند و به فرزندان خود رسانیدند و نشر شده و تمام مسلمین سابقین و لاحقین راویان و ناقلان و کاتبان این قرآن بوده‌اند، از زمان ما تا زمان رسول خدا ﷺ بتواتر رسیده، و هیچ کتابی این چنین تواتری بخود ندیده. متأسفانه مسلمین که باید تواتر قرآن را بدانند و متوجه باشند که قرآن سند دین و مدرک رسالت پیغمبر و سند شریعت ایشان است، در عین بی‌خبری

مانده و متوجه نشده‌اند تا جائیکه بعضی از ایشان خیال کرده‌اند این قرآن نوشته یکی از اصحاب و راوی آن عثمان می‌باشد، غافل از آنکه عثمان مردم رابه قرائت واحد دعوت کرد، آن هم قرآنی که بین اصحاب رسول مشهور بود و به رسول خدا ﷺ عرضه شده بود، و این عمل مورد قبول اصحاب رسول ﷺ با تأیید علی بن ابیطالب رضی الله عنه بود نه اینکه عثمان قرآن خود را که مدون کرده بزور بر سایرین تحمیل کرده باشد! خیر چنین نبوده، چون پس از رسول خدا ﷺ در کیفیت قرائت بسیاری از کلمات قرآن اختلاف بود مثلاً یکی "مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ" و دیگری "مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ" می‌خواند یکی "يَطْهَرُنَّ" بتخفف و دیگری "يَطَّهْرُنَّ" بتشدید طاء قرائت می‌نمود. خلیفه سوم که آنروز زمامدار مسلمین بود اصحاب رسول خدا ﷺ را خواست برای رفع اختلاف چنانکه ذیلاً بیان می‌شود:

۶- عثمان به رأی اکثریت قرائت مشهور را انتخاب کرد

آقای خوئی در کتاب "البیان" ص ۱۷۱ و ابو عبدالله زنجانی در "تاریخ القرآن" ص ۶۵ و سیوطی در "انقان" و صاحب کتاب فهرست در "الفهرست" و بخاری در صحیح خود و هم دیگران نوشته‌اند که پس از رسول خدا ﷺ اختلاف قرائت در بعضی از کلمات قرآن آن هم در صدر اسلام زیاد موجب تشتت و نفاق بود تا زمان عثمان این اختلاف شدت پیدا کرد، بعضی از مسلمین مآل‌اندیش به فکر رفع اختلاف افتادند، کار به جایی رسید که معلمین قرآن با شاگردان خود به نزاع و مشاجره پرداختند و قرآء و حافظان قرآن در شام و یمن و عراق و آذربایجان و ارمنستان پراکنده شدند و بواسطه مجاورت عرب با عجم و اختلاط لغات، این اختلاف زیادتر می‌شد به طوریکه باعث تأثر یک نفر مسلمان فهمیده می‌شد. در این هنگام حذیفه بن یمان که یکی از بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ بود از استمرار این اختلاف احساس خطر کرد و او با

اهل شام در فتح ارمینیه و آذربایجان شرکت کرده بود و اختلاف و جدال قراء را دیده بود، چون وارد بر عثمان شد عاقبت سوء اختلاف قراء را اعلام و اظهار وحشت کرد، و فریاد زد ای خلیفه رسول، اُمت اسلامی را دریاب، پیش از آنکه مانند یهود و نصاری در کتاب آسمانی خود اختلاف کنند. لذا عثمان فرستاد نزد حفصه و قرآنیکه نزد او بود خواست، سپس دوازده نفر از مهاجر و انصار را که اکثرشان جوان و با سواد بودند خواست از آن جمله بود: زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث. و پس از آن امر کرد که قرآن را چند نسخه موافق یکدیگر استنساخ کنند و دستور داد اگر در کیفیت نوشتن یک کلمه اختلاف کردید آن طوریکه در زبان قریش معمول است بنویسید زیرا قرآن به زبان ایشان نازل شده، و خود عثمان نیز نظارت می کرد و سایر اصحاب رسول خدا ﷺ را نیز خواست و گفت آنچه نوشته می شود نظارت کنید و آن قرائتی که محلّ اتفاق و مشهور بین اصحاب و محقق باشد که همان "ما أنزل الله" می باشد درج کنید. تا اینکه چهار نسخه قرآن موافق یکدیگر در حضور اصحاب رسول عرضه داشتند، و طبق همان قرائتی که به رسول خدا ﷺ عرضه شده بود تهیه کردند. و سپس یک نسخه ببصره و یکی به کوفه و یکی به شام فرستادند و یکی را در مدینه گذاشتند و مقرر شد که هر کس در هر شهری قرائت و استنساخ می کند، باید مطابق همان نسخ باشد که دیگر اختلافی بین مسلمین نباشد. در "تاریخ القرآن" زنجانی می نویسد نسخه ای که به شام فرستادند تا قرن هشتم هجری در مسجد دمشق باقی بود و بعداً به لنینگراد و سپس به جای دیگر نقل شد.

۷- عثمان کار واجبی را به تأیید علی رضی الله عنه انجام داد

چنانکه در "تاریخ القرآن" زنجانی ص ۶۸ مسطور شده و ابن طاوس در کتاب "سعد السعود" و سیوطی در "الاتقان" و شهرستانی در مقدمه تفسیر خود نوشته‌اند: عثمان برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام و به تأیید او و به اشاره او قرآن‌ها را جمع و نسخه‌های متّحده‌ای مانند یکدیگر نمود. کتب مذکوره روایت کرده‌اند از سوید بن علقمه که گفت شنیدم علی بن ابیطالب علیه السلام در خطابه و خطبه خود می‌فرمود: «أیها الناس الله الله إیماکم و الغلو فی أمر عثمان و قولکم حرّاق المصاحف فوالله ما حرّقتها إلا من ملا من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، جمعنا و قال: ما تقولون فی هذه القراءة التي اختلف الناس فیها: یلقى الرجل الرجل فیقول قرائتی خیر من قرائتک و هذا یجرّ إلی الکفر. فقلنا: ما الرّأي؟ قال: أرید أن أجمع الناس علی مصحف واحد فإنکم إن اختلفتم الیوم کان من بعدکم أشدّ اختلافا. فقلنا: نعم ما رأیت. فأرسل إلی زید بن ثابت و سعید بن العاص و قال: یکتب أحدکما و یملی الآخر، فلم یختلفا فی شیء إلا فی حرف واحد فی سورة البقرة فقال أحدهما «التابوت» و قال الآخر «التابوة» و اختار قراءة زید بن ثابت لأنه کتب الوحي». یعنی فرمود ای مردم خدا را ملاحظه کنید و از خدا بترسید و از زیاده‌روی در امر عثمان و بدگوئی به او خودداری کنید و از گفتن سوزاننده مصاحف به او خودداری نمائید، زیرا به خدا قسم عثمان این کار را نکرد مگر پس از اشاره گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله. عثمان ما را جمع کرد و بما گفت چه می‌گوئید در این قرائت که مردم در آن اختلاف کرده‌اند، این مرد آن مرد را ملاقات می‌کند و می‌گوید قرائت من بهتر از قرائت تو است و این کار منجر به کفر می‌شود؟ پس ما گفتیم رأی خود را بگو. گفت می‌خواهم مردم را جمع کنم و متّحد نمایم بر مصحف واحد و قرائت واحد، زیرا گر شما امروز (که صدر اسلام است) اختلاف کنید، پس از شما اختلاف شدیدتر خواهد شد؟ ما گفتیم این رأی خوبی است، همین کار را بکن. پس عثمان فرستاد و زید بن ثابت و سعید بن عاص را حاضر کرد و گفت

یکی از شما بنویسد و دیگری بخواند. پس این دو نفر اختلافی نکردند در کتابت قرآن مگر در یک حرف که در سوره بقره آیه ۲۴۸ می‌باشد، پس یکی از ایشان گفت «تابوت» بتاء مستطیل و دیگری گفت «تابوه» بتاء مستدیر. و قرائت زید بن ثابت انتخاب شد زیرا کاتب وحی بود نزد رسول خدا ﷺ (و بتاء مستطیل نوشته شد).

بنابر آنچه ذکر شد قرآنی که فعلاً در دسترس هشتصد میلیون مسلمین است همان قرآن رسول خدا ﷺ و اصحاب او است و قرآنی است که به نظارت امیرالمؤمنین علیؑ و تصویب و تأیید او تهیه شده و آن حضرت در خطب نهج البلاغه همین قرآن معمول را حجّت بر خلق و امام همه دانسته و امر بانترفاع و اتّباع از آن نموده، چنانکه خواهد آمد. و اگر کم و یا زیاده شده بود بر آن حضرت واجب بود در زمان خلافت خود آنرا تصحیح و یا لااقلّ گوشزد کند زیرا این کار از هر کاری واجب‌تر و موجب حفظ سند شریعت و میزان حقّ و باطل بود. اضافه بر اینکه آن حضرت اشکالی نکرده در زمان خلافتش، بلکه در حضور مستمعین خود همین قرآن را واجب الاتّباع و کافی دانسته و فرموده در اختلافات دینی باید به آن رجوع کنند، چنانچه کلمات او در فصل دهم خواهد آمد. بنابراین برای احدی از مسلمین عذری پذیرفته نخواهد بود در ترک تمسّک به قرآن. و این حجّت باقیه و معجزه متواتره موجود مانده بدون نقص و تحریف.

آقای خوئی در ص ۱۷۰ کتاب "البیان" می‌نویسد. نسبت‌دادن جمع قرآن را به خلفاء امر موهومی است که مخالف کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و اجماع امت و مخالف عقل می‌باشد، اگر بگوئیم جمع‌کننده قرآن ابوبکر بوده در ایام خلافتش، چنین بوده که ابوبکر همان قرآن مشهور بین اصحاب را برای خود رونویسی کرده و تدوین نموده. وشکی نیست که عثمان نیز قرآن را جمع و

مدوّن نموده زمان خلافتش، اما نه بمعنای اینکه آیات و سور آنرا بسلیقه خود جمع کرده باشد، خیر، بلکه باین معنی که مسلمین را جمع نموده بر یک قرائت مشهور متواتر بین اصحاب و از تشّت و تفرقه در قرائت جلوگیری کرده، و مسلمین را از اختلافات در قرائت بازداشته. و گفتار آقای خوئی را جمعی از بزرگان دیگر نیز نوشته‌اند.

حارث محاسبی گفته: مشهور بین مردم این است که قرآن را عثمان جمع نموده، ولی چنین نیست، و این شهرت اصلی و مدرکی ندارد فقط عثمان مردم را بر قرائت به طریق واحد وادار کرد و آنهم باشاره و اختیار مهاجرین و انصار. آقای خوئی می‌نویسد عثمان مردم را وادار کرد به قرائت واحده همان قرائتی که متعارف بین مسلمین بود و از رسول خدا ﷺ گرفته بودند و این کار عثمان کار خوبی بود و خدمتی بود که احدی از مسلمین بر او انتقاد نکرد. اما انتقادی که بر او داشتند این بود که چرا ولایات را به بستگان و فامیل خود سپرده و بیت‌المال را حیف و میل می‌کنند. و چرا بعضی از قرآنهاى مخالف قرائت مشهور را از بین برداشت. و در ص ۱۷۳ می‌نویسد: اگر قرآنی برخلاف قرآن معمولی طبق روایات آحاد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، دلیل بر این نمی‌شود که آن قرآن کمتر و یا زیادتر از این قرآن معمولی بوده، بلکه در آن چیزی از تأویل و مورد نزول و یا شرح مراد بوده، و ممکن است در مورد نزول نام بعضی از منافقین بوده که انتشار آنرا مصحلت ندانسته، ولذا علی علیه السلام آنرا از جامعه برکنار داشته. باضافه روش رسول خدا ﷺ و حسن اخلاق او منافات داشت با اینکه اسماء منافقین را در کتاب خدا یعنی در ذیل آن ذکر کند. و سنت خدا نیز بر این جاری نشده که اسرار و نفاق بندگان را فاش کند و مسلمین را وادار کند که به یکدیگر فحش و سب و لعن کنند و بجان هم بیفتند، پس اگر اسماء منافقین در قرآن علی علیه السلام

بوده در متن آن قرآن نبوده بلکه بعنوان توضیح بوده، و دانستن آن هم بر کسی لازم نبوده است.

۸- دلایل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول ﷺ

از تواریخ و روایات مسلم می‌شود که در زمان رسول خدا ﷺ قرآن جمع و مدون شده بشکل کتابی، اضافه بر دلائلی که ذکر شد دلائل دیگری نیز در اینجا می‌باشد:

دلیل اول: خبر متواتریکه فرق مسلمین از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» و یا «كتاب الله و سنتي». یعنی من دو چیز گران را در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و هو "النقل الاكبر" که آن بزرگتر است، بنابراین رسول خدا ﷺ کتابی داشته و موجود بوده که در دسترس و میان امت گذاشته، و چنین استفاده می‌شود که قرآن به شکل کتابی بوده مدون، نه اینکه آیات متفرقه‌ای در احجار و برگ‌ها و سنگها و پوستها باشد. و دیگر اینکه متعدّد بوده، که در دسترس همه باشد و إلا اگر یک قرآن باشد، آنها تحت نظر وصی خود در میان صندوقی مقفل بگذارد صدق تارک فیکم نمی‌کند.

دلیل دوم: آیات خود قرآن که مکرر اطلاق کتاب بر قرآن شده و اگر بشکل کتاب مدون نبود اطلاق کتاب بر او صحیح نبود، مثلاً در آیه ۱۱۹ سوره آل عمران فرموده:

﴿وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ﴾ (آل عمران: ۱۱۹)

که این صریح است تمام قرآن مجموع و مدون بوده بشکل کتابی که خدا ایمان به تمام آنرا خواسته. و در سوره بقره آیه ۲ فرموده:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (بقره: ۲)

و در آیه ۷ آل عمران فرموده:

﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ
مُتَشَابِهَاتٌ ﴾
(آل عمران: ۷)

«آن خدا خدائی است که نازل کرده بر تو این کتاب را که قسمتی از آن آیات محکماست و آن ام‌الکتاب واصل کتابست، و قسمت دیگر از آن متشابهاتست.»

و چنین سخنی در جائی گفت می‌شود که کتاب مدون مجموعی باشد دارای دو قسمت، سپس بگوید قسمتی از آن چنین و قسمت دیگر چنانست. و مانند آنکه در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده:

﴿ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَتِيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ﴾
(نحل: ۸۹)

که به کتاب مدون معینی گفته می‌شود که در آن بیان هر چیزی می‌باشد، و مانند آنکه در سوره آل عمران آیه ۳ فرموده:

﴿ وَأَنْزَلِ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلِ الْفُرْقَانَ ﴾

(آل عمران: ۳)

چنانچه نمی‌توان گفت مقصود از تورات و انجیل کتاب مدونی نبوده بلکه پس از موسی و عیسی علیه السلام مدون شده همینطور نمی‌توان گفت کتابی مدون نزد محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه پس از فوت او مدون شده، اگر بحضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام کتابی مدون در زمان خودشان نازل نبوده ﴿ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾ که در سوره بقره آیه ۵۳ ذکر شده نعوذ بالله غلط است. پس همانطور که نمی‌توان گفت در زمان موسی علیه السلام کتابی نبوده و پس از فوت او کتابی شده، همین‌طور نسبت

به قرآن نمی‌توان چنین سخنی گفت. و اینکه خدا در سوره انعام آیه ۳۸ فرموده:

﴿ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ﴾ (انعام: ۳۸)

که الف و لام کتاب اشاره به همان کتاب مدوئی می‌باشد که بدست رسول خدا ﷺ بوده و همه چیز در آن ذکر شده، و اگر چنین نبود مردم سؤال می‌کردند: کو آن کتاب؟ و همچنین آیات دیگری فرموده:

﴿ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ... ﴾ (الأنعام: من الآية ۱۵۵)

و فرموده الله:

﴿ اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ ﴾ (الشوری: ۱۷)

و: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ... ﴾ (النساء: من الآية ۱۰۵)

و در سوره یونس آیه ۳۷ فرموده:

﴿ وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي

بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ ﴾ (یونس: ۳۷)

که در تمام این اطلاقات و موارد مقصود مجموعه مدوئی بوده به شکل کتاب، و إلا چند آیه متفرقه میزان صحت و سقم تمام مطالب دینی نمی‌شود. و اگر کسی بگوید چنین کتابی در زمان رسول خدا ﷺ نبوده و بعداً بوجود آمده، یعنی پس از وفات آن حضرت بدست علی رضی الله عنه و یا بدست عثمان مدوّن شده، تمام این آیات قرآن را تکذیب کرده و چنین کسی را نمی‌توان مسلمان نامید. آری تفرقه و نفاق ریشه اسلام را متزلزل کرده و آبرو و حیثیت مسلمین و کتاب الهی آنان را برده و خودشان بدست خود احادیث ضد قرآنی جعل کردند و گویا خواسته‌اند که لطمه باعتبار قرآن بزنند، اگرچه خدا فرموده:

﴿ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ... ﴾ (الصف: من الآية ۸)

ملاحظه کنید دو فرقه شیعه و سنی آمدند هر یک برای اعتبار خود و کوبیدن طرف اخباری جعل کردند ضد تمام آن آیاتی که فوقاً ذکر شد و اصل مدرک اسلام و سند شریعت خود قرآن را تضعیف کردند. یکی خبری جعل کرد که پس از رسول خدا ﷺ، علی علیه السلام خانه نشست و قرآن را جمع کرد و بشکل کتاب نموده، و قرآنی را که خدا برای هدایت جهانیان نازل فرموده نزد خود در صندوقی مقفل گذاشت و آنرا نزد وصی خود امام حسن علیه السلام مخفی کرد و مسلمین را از فیض قرآن محروم کرد. باید گفت: راوی این خبر به خدا و اسلام و قرآن عقیده نداشته زیرا علی علیه السلام در زمان خلافت خود در بالای منبر همین قرآن معمولی را حجت و امام دانسته و در خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه و سایر خطب خود مردم را به آن ترغیب کرده، و خود از قرآن مخفی نام نبرده به اضافه حق تعالی مکرر در قرآن فرموده: ای مسلمین قرآن بسوی شما و برای شما نازل شده مانند آیه ۱۷۴ سوره نساء:

﴿ يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴾

و در سوره بقره آیه ۱۳۶ فرموده:

﴿ قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا ﴾

و در آیه ۱۸۵ فرموده:

﴿ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ ﴾ (بقره: ۱۸۵)

و در سوره زمر آیه ۴۱ فرموده:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ ﴾

باید گفت نعوذ بالله تمام این آیات دروغ است، زیرا زمان رسول خدا ﷺ کتابی نبوده، و پس از رسول خدا ﷺ هم کتابی در صندوقی مقفل شده و مردم مسلمین همه بی کتاب بودند تا علی علیه السلام پس از مدتی آمده چنین و چنان کرده.

و از آن طرف سَنیان برای بالا بردن خلفاء و جعل فضیلت برای ایشان آمدند اخباری جعل کردند که جمع‌کننده قرآن پس از رسول خدا ﷺ ابوبکر بود و او بود که چنین خدمتی به جامعهٔ مسلمین نمود و آنان را از بی‌کتابی نجات داد، و در بعضی از اخبار دیگرشان جامع قرآن خلیفهٔ دوم عمر بود و در بعضی از اخبار دیگر جامع قرآن عثمان بوده، آقای خوئی و هم سیوطی در کتاب "البیان" و "الاتقان" این اخبار را ذکر کرده‌اند، ولی آقای خوئی می‌گوید این اخبار؛ اخبار آحاد و تماماً بی‌اعتبار است و گویا دست دشمن اسلام در کار بوده و اینان متوجه نشده‌اند. آقای خوئی در ص ۱۷۱ کتاب "البیان" می‌گوید نسبت‌دادن جمع قرآن به هر یک از خلفا امر موهومی است که مخالف است با کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و عقل و اجماع مسلمین.

دلیل سوم: فصاحت و بلاغت و شیرینی و دل‌نشینی قرآن محرک آن بوده که اصحاب رسول ﷺ آنرا جمع کنند، عربی که اشعار و خطب فصیح جاهلیت را جمع می‌کرده، چگونه ممکن است قرآنی را که هر فصیح و بلیغی را عاجز کرده بود جمع نکند، و حال آنکه تمام عرب دلباختهٔ آن بودند، مؤمن عرب برای ایمانش و کافر عرب برای معارضه و آوردن مثل آیاتش.

دلیل چهارم: زعامت و سلطنت رسول خدا ﷺ و میل و رغبت او به قرآن، و حفظ و نوشتن آن. اگر سلطان قومی به چیزی متمایل شد، تمام ملتش به آن رغبت پیدا می‌کنند، خصوصاً سلطنتی که عنوان دینی نیز داشته باشد، در این صورت مردم برای طلب دنیا و دین به قرآن راغب بودند و حافظ قرآن مانند استاد دانشگاه مقامی داشت که برای هر کس مورد رغبت است. و اگر نباشد مگر همین علل برای تدوین قرآن در زمان رسول خدا ﷺ، کافی خواهد بود.

دلیل پنجم: اجرها و ثوابها و بهره‌هاییکه برای قرآن ذکر شده، رسول خدا ﷺ برای قرائت و حفظ و جمع و کتابت آن چقدر بیانات دارد، شیخ صدوق در "جامع الاخبار" روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «یا سلمان ایس شیء بعد تعلیم العلم أحب إلى الله تعالى من قراءة القرآن». و نیز فرمود: «فضل القرآن على سائر الكلام كفضل الله على خلقه». و فرمود: «القرآن أفضل كل شیء دون الله». و فرمود: «من أعطاه الله القرآن فرآى أن أحداً أُعطي شیئاً أفضل مما أُعطي فقد صعّر عظاماً و عظم صغیراً». و فرمود: «إقرؤا القرآن و استظهروه فإن الله تعالى لا يُعذب قلباً و عی القرآن». یعنی: قرائت قرآن کنید و آنرا تکیه‌گاه خود قرار دهید زیرا خدایتعالی عذاب نمی‌کند دلیرا که ظرف قرآن باشد. و فرمود: روز قیامت بقاری قرآن گفته شود «إقرء و ارقأ» یعنی: از آیات قرآن بخوان و بالا برو. زیرا درجات بهشت به مقدار شماره آیات قرآن است که بهر آیه درجه‌ای عنایت می‌شود، و هزاران حدیث دیگر که مقداری از آن را از نهج البلاغه نقل خواهیم کرد و لذا حفظ و جمع قرآن مورد رغبت جوانان بود. آقای خوئی در ص ۱۶۵ کتاب "البیان" بسند صحیح نقل کرده از عبدالله بن عمر که گفت جمع کردم قرآن را و هر شب می‌خواندم، خبر من به رسول خدا ﷺ رسید، فرمود: قرآن را ماهی یک مرتبه ختم کن. و برای اصحاب رسول خدا ﷺ جمع قرآن و قرائت آن یکی از بزرگترین عبادت‌ها بود، چنانکه کلیب اسدی گوید: آنقدر صدای زمزمه و ضجه قاریان قرآن در مسجد رسول خدا بلند بود که علی بن ابی طالب می‌فرمود: «طوبی لهؤلاء» یعنی؛ خوشا به حال این قوم! و رسول خدا ﷺ چون کثرت ضجه قاریان را بتلاوت قرآن دید، امر نمود که؛ صداهاى خود را کوتاه کنید تا یکدیگر را به غلط نیفکنید.

دلیل ششم: اجماع اُمت بر اینکه قرآن متواتر است و اگر بگوئیم قرآن پس از رسول خدا ﷺ جمع و مدوّن شده بدست دو نفر، برخلاف اجماع سخن گفته‌ایم و این باطل است. پس چنانکه ذکر شد عدّه زیادی در حضور رسول خدا ﷺ و در محضر صدها نفر از اصحاب او این قرآن را جمع و مدوّن و نشر نموده‌اند، و در زمان رسول خدا ﷺ و خلفای پس از او هر کس قرآن را نوشته بنظارت و تأیید سایر اصحاب بوده و خصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام و خانواده و اصحاب او نیز در آن نظارت داشته‌اند و اکثر اصحاب حضرت امیر علیه السلام قاریان قرآن بوده‌اند و لذا قرآن از کم و زیاد مصون مانده است، چنانچه در فصل ۱۷ بیان خواهد شد.

۹- ترتیب قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا ﷺ

چنانکه از فصول گذشته ظاهر شد تدوین و تنظیم این قرآن فعلی زیر نظر رسول خدا ﷺ انجام شده و از فریقین بکثرت روایات نقل شده که هر آیه و سوره‌ای نازل می‌شد، رسول خدا ﷺ بکاتبان وحی می‌فرمود: آنرا در کجای قرآن و آیه را در کدام سوره قرار دهید، و فلان سوره را پس از فلان سوره قرار دهید، مانند حدیثی که در مقدمه مجمع‌البیان طبرسی و سایر کتب وارد شده که رسول خدا ﷺ فرمود: بجای تورات سوره‌های طولانی که اول قرآن است بمن عطا شده و بجای زبور سوره‌های مئین یعنی سوره‌هایی که دارای صد آیه می‌باشد که در وسط قرآن است بمن عطا شده، و با سوره‌های مفصل، برتری یافتم بر سایر انبیاء، سوره‌های طولانی از بقره می‌باشد تا سوره یونس، و سوره‌های مفصل، سوره‌های کوچک است، و اگر بنا بود ترتیب و تنظیم قرآن بنظر مردم واگذار شود، هزاران قرآن‌های مختلف الترتیب باختلاف ذوق‌ها بوجود می‌آمد، و حال آنکه نیامده، پس معلوم می‌شود بنظر مردم نبوده. از خود قرآن استفاده

می‌شود که زمان رسول خدا ﷺ سوره‌های قرآن معین و مرتب بوده، و لذا با کفار مبارزه کرده که اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید و فرموده: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» و در سوره نور فرموده: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» معلوم می‌شود سوره سوره بودن را نیز خدا تعیین فرموده، و نیز روایتی نقل شده در مقدمه اول تفسیر "صافی" و تفسیر "نورالثقلین" در تفسیر آیه ۷ سوره آل عمران از رسول خدا ﷺ که می‌فرمود: «جمع سور القرآن مائة و أربع عشرة سورة و جمع آیات القرآن ستة آلاف آية مائة آية و ست و ثلاثون آية».

این روایت روشن می‌کند که قرآن معمولی زمان ما، همان قرآن زمان رسول خدا ﷺ است که خود رسول ﷺ تنظیم نموده و در زیر نظر آن حضرت ترتیب و تدوین یافته و مقدار سوره‌های آن ۱۱۴ و آیاتش چنانکه فرموده ۶۳۳۶ عدد بوده است. دلیل دیگر بر تنظیم سوره‌ها در زمان رسول خدا ﷺ این است که چون رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «شیبتي سورة هود» اکثر اصحاب می‌دانستند سوره هود کدام و کجای قرآن است. و چون می‌فرمود در شب قدر سوره روم و عنکبوت بخوانید و یا سوره دخان قرائت کنید اهل مدینه می‌دانستند این سوره‌ها کدام و کجای قرآن است، و نمی‌پرسیدند یا رسول الله سوره روم یعنی چه.

۱۰- قرآن از نظر علی رضی الله عنه و ائمه رضی الله عنهم

چون در فصول گذشته ثابت شد که قرآن زمان ما همان قرآن رسول خدا ﷺ و اصحابش می‌باشد که بتواتر بما رسیده، اکنون مدارکی از نهج البلاغه و سایر سخنان ائمه (علیهم السلام) می‌آوریم تا برای پیروان ایشان عذری نماند و از توجه به قرآن و تعلیم و تعلم و عمل به آن کوتاهی نکنند. حضرت امیر علیه السلام صریحاً در کلمات خود همین قرآن بین امت را امام و حجّت برای همه دانسته

و مردم را امر باتباع آن نموده، در خطبه ۱ فرموده: « و خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَت الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّهَا إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بَعِيْرَ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَ لَا عِلْمَ قَائِمٍ، كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ: مَبِينًا حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ». یعنی چون خدایتعالی رسول خدا را از دنیا برد، گذاشت در میان شما آنچه پیغمبران در میان اُمم خود گذاشتند زیرا انبیا اُمم خود را مهمل و بلا تکلیف نگذاشتند بدون راه روشن و نشانه برپا، گذاشت میان شما کتاب پروردگارتان را در حالیکه حلال و حرام آن روشن و بیان شده بود. از این خطبه معلوم می شود که رسول خدا ﷺ قرآن را در دسترس اُمّت خود گذارده و رفته نه اینکه فقط بوصی خود سپرده باشد.

در خطبه ۲ فرموده: « أَرْسَلَهُ بِالْدِينِ الْمَشْهُورِ وَ الْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَ النُّورِ السَّاطِعِ وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشَّبْهَاتِ وَ احْتِجَاجًا بِالْيَقِيْنَاتِ وَ تَحْذِيْرًا بِالْآيَاتِ». یعنی خدا فرستاده رسول خود را بدین مشهور و نشانه مأثور و کتاب نوشته شده و نور درخشان و روشنی نورافشان و امر آشکار برای برطرف کردن شبهات و حجت آوردن به آیات روشن و حذر دادن بواسطه آیات (یعنی قرآن که کتابی بود در زمان رسول نوشته شده).

در خطبه ۱۸ فرموده: « وَاللَّهِ سَبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ وَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَ ذِكْرُ أَنْ الْكِتَابَ يَصْدَقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾، وَ إِنْ الْقُرْآنَ ظَاهِرَهُ أَدْنَى وَ بَاطِنَهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَقْضَى غَرَائِبُهُ وَ لَا تَكْشِفُ الظُّلْمَاتِ إِلَّا بِهِ». یعنی خدای سبحانته می فرماید ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را و در این کتاب بیان هر چیز است و ذکر نمود که این کتاب بعضی از آن بعض دیگر را تصدیق می کند و اختلافی در آن نیست، پس خدا سبحانته فرمود و اگر قرآن از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری پیدا می کردند و به

تحقیق قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. عجائب آن از بین نمی‌رود و مطالب بلند آن تمام نمی‌شود تاریکیها جز با آن برطرف نمی‌شود.

در خطبه ۸۳ فرموده: «و کفی بالکتاب حجیجا و خصیما»، یعنی این قرآن برای حجت و بحث در مقابل دشمن کافی است.

در خطبه ۸۶ فرموده: «و أنزل علیکم الکتاب تبیانا لكل شیء و عمّر فیکم نبیه أزمانا حتی أكمل له و لکم فیما أنزل من کتابه دینه». یعنی: خدا این کتاب را بر شما نازل نمود که بیان‌کننده هر چیزی است و پیغمبر خود را در میان شما عمر داد، تا برای او و شما در کتابیکه نازل نمود دین خود را کامل نمود.

در خطبه ۹۱ فرموده: «فما ذلک القرآن علیه من صفته فأتتم به». یعنی آنچه را که قرآن تو را راهنمایی کرده از صفت حقتعالی به آن اقتدا کن و او را امام قرار ده.

در خطبه ۱۱۰ فرموده: «و تعلموا القرآن فإنه أحسن الحدیث و تفقهوا فیہ، فإنه ربیع القلوب و استشفوا بنوره فإنه شفاء الصدور و أحسنوا تلاوته فإنه أنفع القصص». یعنی قرآن را فرا گیرید زیرا قرآن نیکوترین حدیث است و در قرآن فقیه شوید، زیرا قرآن زنده‌کننده دلها است و بنور قرآن شفا جوشید زیرا شفاء سینه‌ها است و آنرا نیکو تلاوت کنید که نافع‌ترین قصه‌ها است.

در خطبه ۱۲۷ فرموده: «فإنما حکم الحکمان لیحییها ما أحمی القرآن و یمیتها ما أemat القرآن و إحياء الاجتماع علیہ و إمامته الافتراق عنه». یعنی همانا دو نفر حاکم شدند (در صفین) برای آنکه آنچه قرآن زنده کرده زنده کنند و آنچه را قرآن میرانیده بمیرانند، و احیاء قرآن اجتماع بر آن است و میرانیدن قرآن جدا شدن از آن است، در این خطبه مردم را ترغیب کرده که بر قرآن اجتماع کنند، معلوم می‌شود قرآن در دسترس مردم بوده نه آنکه در صندوق مخفی باشد.

در خطبه ۱۳۳ فرموده: «و کتاب الله بین أظهرکم ناطق لایعی لسانه و بیت لا تقدم أركانہ و عز لا تهزم أعوانه». یعنی: کتاب خدا بین شما است (نه اینکه در صندوقی مخفی باشد) کتاب خدا ناطقی است که خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که خراب نمی‌گردد، و عزتی است که یارانش شکست نمی‌خورند. (در این خطبه صریحاً همان قرآنی که بین مردم بود را توصیف می‌کند).

در خطبه ۱۳۳ فرموده: «کتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض و لایختلف فی الله و لایخالف بصاحبه عن الله». یعنی: کتاب خدا قرآن را می‌بینید و به آن تکلم می‌کنید و به آن می‌شنوید و این کتاب بعضی از آن بعض دیگر گواه است، در شناساندن خدا و راه او اختلاف ندارد و رفیق خود را دور نگرداند.

در خطبه ۱۳۸ فرموده: «یعطف الهوی علی الهدی إذا عطفوا الهدی علی الهوی، و یعطف الرأی علی القرآن إذا عطفوا القرآن علی الرأی». یعنی مرد عاقل دین‌دار، میل خود را بر هدایت می‌گرداند و قتیکه می‌روند مردم به هوی، و رأی خود را بر قرآن برمی‌گرداند، یعنی رأی خود را تابع قرآن می‌کند و قتیکه دیگران قرآن را بر رأی خود برمی‌گرداند.

در خطبه ۱۵۶ فرموده: «و علیکم بکتاب الله فإنه الحبل المتین و النور المبین و الشفاء النافع و الری النافع والعصمة للمتمسک و النجاة للمتعلق لا یعوج فی قام و لا یزیر فی سعتب و لا تخلقه کثرة الرد و لوج السمع من قال به صدق و من عمل به سبق». یعنی: بر شما باد بکتاب خدا؛ زیرا که آن ریسمانی است محکم، و نوری است روشن، و شفائی است نافع، از عطش سیراب می‌کند، برای چنگ‌زننده دستگیری است، و نجاتی است برای دست‌آویز، کج نشود تا آن را راست کنند، و منحرف نکند تا مورد عتاب گردد، به شنیدن کهنه نشود، کسیکه بر طبق قرآن سخن گوید گفتارش راست باشد، و کسیکه به آن عمل کند پیشی گرفته است.

در خطبه ۱۵۸ فرمود: «فجاءهم بتصديق الذي بين يديه و النور المقتدى به؛ ذلك القرآن لاستنطقوه و لن ينطق ولكن أخبركم عنه: ألا إن في علم ما يأتي و الحديث عن الماضي و دواء دأئكم و نظم ما بينكم». یعنی پس از زمان فترت، خدا او را فرستاد کتابی آورد که تصدیق کتب گذشته و نور مورد اقتدا باشد، آن قرآن است، از او سخن بخواهید و او هرگز بزبان سخن نگوید، آگاه باشید در اوست علم آنچه بیاید و خبر از آنچه گذشته است، در اوست دواء درد شما و نظم بی‌سروسامانی شما. مؤلف گوید خدایتعالی نامه اعمال و کتب آسمانی را ناطق خوانده، در سوره جاثیه آیه ۲۹ فرموده:

﴿ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ ﴾

پس ممکن است به کتابیکه مطالب آن روشن باشد ناطق گفته شود مانند قرآن، و حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} قرآن را ناطق خوانده در خطبه ۱۴۵ و ۱۸۱ و خطبه ۱۳۱، و چون مانند انسان زبان گوشتی ندارد باعتباری آنرا صامت خوانده در خطبه ۱۴۵ و ۱۸۱.

در خطبه ۱۷۶ فرموده: «واعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش و الهادي الذي لا يضل و المحدث الذي لا يكذب، و ما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان: زيادة في هدى و نقصان من عمى، و اعلموا أنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة و لا لأحد قبل القرآن من غنى، فاستشفوه من أدوائكم و استعینوا به على لأوائكم فإن فيهِ شفاء من أكبر الداء و هو الكفر و النفاق و الغي و الضلال، فاستلوا الله به و توجهوا إليه بحبه و لا تسئلوا به خلقه إنه ما توجه العباد إلى الله بمثله، و اعلموا أنه شافع و مشفع وقائل و مصدق و أنه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيهِ و من محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه فإنه ينادى مناد يوم القيامة ألا إن كل حارث مبتلى في حرثه و عاقبة عمله، غير حرثة القرآن، فكونوا من حرثته و أتباعه و استدلوه على ربكم، و استنصحوه على أنفسكم و اتهموا عليه آرائكم

و استغشوا فیہ اھوائکم». یعنی: بدانید که این قرآن همان نصیحت گوئی است که گول نمی‌زند و رهنمائی است که گمراه نمی‌کند، و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید، و کسی با آن ننشست مگر اینکه پس از کنار آن، زیاده و یا نقصان برخاست، زیادتی در هدایت، و نقصان از کوری، و بدانید که برای احدی پس از قرآن و آشنائی با آن، احتیاجی و کمبودی نمی‌ماند (یعنی به هیچ کتابی محتاج نخواهد بود) و برای احدی پیش از قرآن بی‌نیازی نیست (یعنی اگر هزاران کتاب بخوانی بدون قرآن فقیر خواهی بود)، از قرآن شفا بجوئید برای دردهای خود، و بر سختیها، به آن یاری جوئید، زیرا در آن شفاء است از بزرگترین درد و آن کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است. و به برکت قرآن از خدا درخواست کنید (یا بدستور او و با دوستی قرآن و یاری او بسوی خدا توجه کنید)، و با بودن قرآن از مخلوق چیزی نخواهید، زیرا بندگان توجه نکرده‌اند بسوی خدا بدستور چیزی مانند قرآن، بدانید که این قرآن شافی است مورد قبول و گوینده‌ایست مورد تصدیق، و محققا هر که را قرآن شفاعت کند پذیرفته شود، و کسیکه قرآن علیه او بگوید تصدیق گردد، محققا روز قیامت منادی ندا کند که آگاه باشید هر زارعی مبتلا بزراعت و عاقبت عمل خود می‌باشد جز آنانکه در دل خود بذر قرآن کاشته باشند، از حافظان و پیروان قرآن باشید و او را دلیل و راهنمای خود قرار دهید و از آن پند بخواهید، و عقائد خود را متهم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و آراء و خود را در قرآن تصفیه کنید.

در خطبۀ ۱۷۶ نیز فرموده: «و إن الله سبحانه لم یعط أحدا بمثل هذا القرآن فإنه جبل الله المتین و سببه الأمین و فیہ ربیع القلب، و ینابیع العلم، و ما للقلب جلاء غیروہ». یعنی: خدای سبحانه به احدی پند نداده بمانند این قرآن، زیرا قرآن ریسمان محکم خدا، و سبب و وسیله امن‌آور اوست، و در آن زندگی دلها و چشمه‌های دانش است، و برای دل جز قرآن جلائی نیست.

و در صدر همین خطبه فرموده: «إنتفعوا ببيان الله و اتعظوا بمواعظ الله و اقبلوا نصيحة الله فإن الله قد أعذر إلىكم بالجلية و أخذ علىكم الحججة». یعنی: بیان خدا بهره برید و نصایح خدا را بگیریید و پندهای خدا را بپذیرید، زیرا خدا راه عذر را بر شما بسته و بر شما حجّت گرفته. (و اگر این قرآن میان مردم صحیح نبود چگونه آنرا حجّت خوانده و فرموده از آن بهره برید).

و در خطبه ۱۸۳ فرمود: «فالقُرآن أمر زاجر و صامت ناطق، حجة الله على خلقه أخذ علىه میثاقهم و ارقن علىه أنفسهم، أم نوره، و أكمل به دینه و قبض نبیه و قد فرغ إلى الخلق من أحكام الهدی به، فعظموا منه سبحانه ما عظم من نفسه فإنه لم يخف عنكم شیئا من دینه و لم یترك شیئا رضیة أو کرهه إلا وجعل له علما بادیها و آیه محکمة تزجر عنه أو تدعو إلىه. و أعلموا أنه لن یرضی عنکم بشیء سخطه علی من کان قبلکم و لن یرضی علیکم بشیء رضیه من کان قبلکم». یعنی: «پس قرآن امری است نهی کننده و ساکتی است گویا، حجّت خدا است بر خلق او، بر قرآن از ایشان پیمان گرفته و خودشان را بر آن گرو گرفته است، نور خود را به آن تمام، و دین خود را به آن کامل نموده و پیغمبر خود را از دنیا برد، درحالیکه از احکام هدایت بواسطه قرآن فارغ شده بود، پس آنچه او بزرگ شمرده شما بزرگش شمارید، بدرستی که از شما پنهان نکرده چیزی از دین خود را و فروگذار نکرده چیزی را که مورد رضایت و کراهت او باشد، مگر آنکه برای آن در قرآن نشانه ظاهری و آیه محکمی قرار داده، تا از آن مکروه را نهی کند و به آن مورد رضایت را بخواند، و بدانید که خدا هرگز خوشنود نشود از شما بواسطه چیزیکه بر گذشتگان غضب نمود، و غضبناک نمی شود بر شما بواسطه چیزیکه از گذشتگان خوشنود بوده است».

در خطبه ۱۹۸ فرموده: «ثم أنزل علیه الكتاب نورا لا تطفأ مصابیحہ، و سراجا لا یخبو توقده، و بحرا لا یدرک قعره و منهاجا لا یضل نهجه و شعاعا لا یظلم

ضوؤه، فرقانا لا یخمد برهانه، و تبیانا لا تهدم أركانہ و شفاء لا تخشى أسقامه، و عزا لا تهزم أنصاره و حقا لا تخذل أعوانه، فهو معدن الإیمان و بحبوحته، و ینابیع العلم و بحوره، و ریاض العدل و غدرانه، و أثافی الإسلام و بنیانه، و أودیة الحق و غیطانه و بحر لا یتزفه المستزفون و عیون لا ینضبها الماتحون و مناہل لا یغیضها الواردون، و منازل لا یضل فہجها المسافرون، و أعلام لا یعمی عنها السائرون، و آکام لا یجوز عنها القاصدون، جعله الله ریاً لعطش العلماء، و ربیعا لقلوب الفقهاء، و محاج لطرقت الصلحاء، و دواء لیس بعده داء، و نورا لیس معه ظلمة، و حبلا وثیقاً عروته، و معقلاً منیعا ذروته، عزا لمن تولاه، و سلما لمن دخله، و هدی لمن ائتم به و عذرا لمن انتحلہ، و برهانا لمن تکلم به، و شاهدا لمن خصم به و فلیجا لمن حاج به....» تا آخر.

یعنی «و سپس نازل نمود بر او کتابی را که نوریست خاموش نشدنی، و چراغی است که فروغ آن محو نمی‌شود، و دریائی است که قعر آن ناپیداست، و راهی است که رونده آن گم نشود و پرتوی است که شعاع آن برطرف نشود، و جداکننده حق و باطلی است که برهانش سست نباشد، و بیانی است که ارکانش خراب نگردد، و شفائی است که از امراض ترس نباشد، و عزتی است که یارانش شکست نخورند، و حقی است که یاران آن منکوب نگردند، پس قرآن معدن ایمان و مرکز آن است، و چشمه‌های علم و دریا‌های آنست، و باغهای عدالت و منابع آنست، و ریشه اسلام و بنیان آن، و وادیهای حق و محل آن است، دریائی است که برندگان تمامش نکنند و چشمه‌هایی که نوشندگان کمش نکنند، نهرهایی است که واردین بر آن، از آن نگاهند، و نشانه‌های راهی است که سیرکنندگان گمش نمایند، و تپه‌هایی است که قاصدین از آن نگذرند، خدای تعالی قرار داد آنرا سیراب‌کننده برای تشنگی علما، و زندگی برای قلوب فقها، و راه‌گشاده برای صلحا، و دوائیکه پس از آن دردی نباشد، و نوریکه با آن ظلمتی نباشد، و ریسمانی است که رشته آن محکم، و پناهگاهی است که با روی آن

بلند است، و عزتی است برای دوستانش و نردبانی است برای بالاروندگان، و امام هدایت است برای مأمومینش، و عذر است برای چنگ‌زنندگان و برهانی است برای سخن‌گویانش، و شاهد پیروزی است برای بحث‌کنندگان و رستگاری است برای حجت‌آوردگانش، تا آخر».

در خطبه ۱۴۵ فرموده: «فبعث الله محمداً ﷺ بالحق ليخرج عباده من عبادة الأوثان إلى عبادته، و من طاعة الشيطان إلى طاعته بقرآن قد بينه و أحكمه، فتجلى لهم سبحانه في كتابه من غير أن يكونوا رأوه بما أراهم من قدرته و خوفهم من سطوته و إنه سيأتي علىكم من بعدى زمان ليس فيه شيء أخفى من الحق و لا أظهر من الباطل و لا أكثر من الكذب على الله و رسوله و ليس عند أهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته، و لا أنفق منه إذا حرف عن مواضعه، و لا فى البلاد شيء أنكر من المعروف و لا أعرف من المنكر، فقد نبذ الكتاب حملته و تناساه حفظته، فالكتاب يومئذ و أهله طرىدان منفىان و صاحبان مصطحبان فى طريق واحد لا يؤوىهما مؤو، فالكتاب و أهله فى ذلك الزمان فى الناس و ليسا فىهم و معهم و ليسا معهم لأن الضلالة لا توافق الهدى و إن اجتماعا فاجتمع القوم على الفرقة و افترقوا عن الجماعة كأنهم إئمة الكتاب و ليس الكتاب إمامهم فلم يبق عندهم منه إلا اسمه و لا يعرفون إلا خطه و زبره».

یعنی: «پس خدا محمد ﷺ را بحق فرستاد تا اینکه بندگان را از عبادت بت‌ها بسوی عبادت خودش، و از اطاعت شیطان بطاعت خودش بکشاند بوسیله قرآنیکه آن را روشن و محکم نمود. پس خدایتعالی برای بندگان در کتابش تجلی نمود بدون آنکه او را ببینند بواسطه آنچه در کتابش از قدرت خود نشان داد و از سطوت خود ترسانید. و محققاً پس از من زمانی خواهد آمد که در آن زمان چیزی از حق مخفی‌تر و چیزی از باطل آشکارتر نیست، و چیزی از دروغ بر خدا و رسول ﷺ بیشتر نباشد، و متاعی نزد اهل آن زمان بی‌ارزش‌تر از قرآن

نخواهد بود هرگاه چنانچه شاهد و باید خوانده شود، و چیزی با ارزش تر از قرآن نباشد هرگاه معنی آنرا از موضع خود تحریف کنند و در جوامع چیزی از کار خوب زشت تر و چیزی خوبتر از کار زشت نباشد، پس محققاً حاملین قرآن آنرا فراموش کرده اند (یعنی مبلّغین قرآن و مراجع مسلمین بکلی از آن بی خبرند آنان که مدعی نشر قرآنند چنین باشند) پس قرآن و اهلس هر دو مطرود و از مردم دورند، و ایشان دو رفیق هم سفر در یکرهاند کسی ایشان را جا ندهد. پس قرآن و اهل آن در آن زمان میان مردمند ولی گویا نیستند زیرا گمراهی با هدایت موافق نباشند اگرچه باهم در یکجا باشند، پس مردم بر تفرقه اتّحاد کنند و تماماً بتفرقه خوش باشند، گویا ایشان امام و پیشوای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست (در حالیکه باید قرآن امام باشد) پس باقی نماند از قرآن مگر نامش و نشناسند از قرآن مگر خط و حروفش».

ما فعلا تا همینجا اکتفا می کنیم بکلمات آن حضرت علیه السلام. خواننده عزیز ملاحظه کن مصداق این خطبه اهل زمان ما می باشند. تو اگر از مبلّغین و مراجع اسلامی هستی بیدار شو و خودت را آشنای قرآن کن. فعلاً در تمام منابر و در تمام مطبوعات آنچه وجود ندارد مفاهیم قرآن است، و گویندگان و نویسندگان برای حفظ خرافات ضدّ قرآنی و ایجاد نفاق اتّحاد دارند، تعجب این است که علی علیه السلام قرآن را امام همه دانسته و امام خود، ولی اینان برعکس قرآن عمل نموده، قرآن را امام خود نمی دانند، نعوذ بالله آن حضرت امام اعداء القرآن شده است!

در فصول بعد کلمات حضرت زهرا و سایر أئمه الطیبین را که در حقّ قرآن فرموده اند، ذکر خواهیم کرد و حتّی حضرت امیر الطیبین در صحیفه علویه قرآن را امام خود دانسته.

۱۱- قرآن حجت کافیه و معجزه باقیه و امام است

اگر کسی بگوید قرآن کتابی است کافی، بعضی از بی‌خبران فوری او را ببهانه اینکه "عمر" گفته حسبنا کتاب الله، می‌کوبند و به این بهانه از سخن حق اعراض می‌کنند، در صورتیکه خدا و رسول و ائمه هدی تماماً قرآن را برای امت اسلامی کافی شمرده و دانسته‌اند. حال اگر "عمر" چنین گفته باشد چه ضرر دارد، اگر "عمر" گفت من مسلمانم نباید کسی از مسلمانی فرار کند. بهر حال ما در اینجا کلمات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام را می‌آوریم برای اتمام حجت:

۱- خدا در بسیاری از آیات قرآن را کافی، و هدایت را منحصر به آن دانسته و چیز دیگری را هادی مردم قرار نداده. در سوره انعام آیه ۷۱ و سوره بقره آیه ۱۲۰ فرموده:

﴿قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾

«بگو محققاً هدایت خدا فقط هدایت است».

در این آیات ضمیر فصل دلیل بر حصر است، و در آیه ۵۶ سوره قصص بر رسول خود فرموده:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾

«محققاً تو هر کسی را که بخواهی هدایت نمی‌کنی ولیکن خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد».

و خدا هدایت خود را در قرآن قرار داده، در سوره اسراء آیه ۹ فرموده:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي﴾

و در آیه ۲۷۲ سوره بقره فرموده:

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ﴾

و حتّی قرآن را هادی برای خود محمد ﷺ قرار داده. در سوره سبا آیه ۵۰ فرموده:

﴿ قُلْ إِنْ صَلَّيْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ

رَبِّي ﴾

«بگو اگر گمراه شوم پس همانا گمراهیم بر ضرر خودم، و اگر هدایت یابم پس به آن چیزی است که پروردگارم وحی می‌کند».

حال اگر قرآن که کلام خدا است برای هدایت کافی نباشد کلام پیغمبران و اوصیا یقیناً کافی نخواهد بود، سخن خدا که نور مبین و هدایت روشنی است اگر برای طالب هدایت کافی نباشد سخن مشکل دیگران یقیناً هادی نخواهد بود.

عجب این است که عدّه‌ای در زمان ما دم از اسلام می‌زنند، و کتاب خدا را کافی نمی‌دانند ولی کتاب کلینی را برای هدایت کافی می‌دانند، کتاب کلینی که صدها خرافات و ضد و نقیض و مطالب باطله دارد کافی می‌دانند! و به دروغ جعل کردند که: "الکافی کاف لشیعتنا". بهر حال این سخنان در جائی است که خدا کتاب خود را کافی و کامل ندانسته باشد، ولی خدا صریحاً کتاب خود را کافی و کامل دانسته، در سوره عنکبوت آیه ۵۱ فرموده:

﴿ أُولَٰئِكَ يَكْفِيهِمْ أَنَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ﴾

«آیا کفایت ایشان نکرده که بر تو کتابی نازل نمودیم تا بر ایشان تلاوت شود».

پس خدا بدون قید و بطور اطلاق کتاب خود را کافی دانسته و بعضی گفته‌اند کتاب خدا از جهت معجزه‌بودن کافی است، زیرا این آیه در جواب یهودیان که معجزه می‌خواستند نازل شده؟ جواب این است که: اولاً؛ آیه اطلاق دارد و مورد

نزول مخصّص آیه نمی‌شود. ثانیاً؛ اگر شما قبول دارید که از جهت معجزه‌بودن کافی است پس چرا صدها معجزه برای رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اید؟! آیا خدا که فرموده قرآن از جهت معجزه کافی است بقول خود عمل نکرده، و برای رسول خود معجزات دیگری ایجاد کرده، و یا می‌گوئید معجزات منقوله دروغ است. ثالثاً؛ کتابیکه از جهت اعجاز کافی بوده خود می‌گوید من هدایت‌م و برای هر چیز و هر کس بیانم، چنانکه در سوره انعام آیه ۳۸ فرموده:

﴿ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ﴾

و در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده:

﴿ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَتِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ ﴾

«ما این کتاب را بر تو نازل نمودیم که برای هر چیزی بیان است.»

البته برای هر چیزی از امور دینی و قانونی. حال ما می‌پرسیم بیان هر چیزی شده برای که و برای چه کسانی؟ قرآن جواب داده که؛ بیان برای همه مردم. از آن جمله در سوره آل عمران آیه ۱۳۸ فرموده:

﴿ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴾

پس اگر کسی قرآن را بیان کافی و هادی برای مردم نداند قرآن را تکذیب کرده و به خدا ایمان نیاورده، از ملت خود می‌پرسیم آیا از عقل و دیانت است که کسی قرآن را که رسول ﷺ و امام علیؑ و همه مسلمانین باید از آن پیروی کنند، کافی نداند، ولی کتاب یک نفر آخوند را کافی بداند، آیا این از انصاف و عدالت و وجدان است؟! یعنی بگوئیم ملت اسلام و خود رسول خدا ﷺ کتاب کفایت‌کننده نداشت تا پس از سیصد سال محمد بن یعقوب از کلین آمد و کتاب کافی کفایت‌کننده را آورد، مسلمانی که چنین می‌گوید لابد محمد بن یعقوب را از محمد بن عبدالله ﷺ افضل و برتر می‌داند، حال باید دید این مسلمان تابع

کیست، اگر پیرو خدا و رسول خدا ﷺ و ائمه هدی است، ایشان همه قرآن را کافی دانسته‌اند. اما خدا که کتاب و آیات مربوط به آن ذکر شد.

و اما رسول خدا ﷺ در بسیاری از اخبار وارده فرموده قرآن امام همه و حجت کافی برای همه می‌باشد، در جلد ۹۲ بحار جدید ص ۱۷ فرموده: «فإذا التبت على كم الفتن كقطع الدليل المظلم فعلى كم بالقرآن، من جعله امامه فاده إلى الجنة، و هو الدليل على خير سبيل». یعنی: «هرگاه فتنه‌های دینی راه را مانند پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه کرد بر شما باد به قرآن، هر کس آنرا امام و پیشوای خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت می‌برد و قرآن راهنمائی است برای بهترین راه». و در ص ۱۹ همان جلد و در وسائل الشیعه باب اول قرائة القرآن روایت کرده‌اند از رسول خدا ﷺ که فرموده: «القرآن غني لا غني دونه و لا فقر بعده و نجات لمن تبعه». یعنی: «قرآن سبب بی‌نیازی است و پس از قرآن هیچ احتیاجی به چیزی نیست و برای پیروان خود نجاتست». و در ص ۱۲ همان جلد رسول خدا ﷺ فرموده: «من أعطاه الله القرآن فرآى أن أحدا أعطي شيئا أفضل مما أعطي فقد صغر عظمى ما و عظم صغرى». و در ص ۱۴ همان جلد روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «من طلب الهدى من غير القرآن أضله الله». یعنی: «هر کس هدایت را در غیر قرآن طلب کند خدا او را به گمراهی خودش واگذارد».

و اما علی بن ابیطالب علیه السلام که کلمات او در فصل سابق ذکر شد، و در خطبه ۸۳ و خطبه ۱۵۹ و سایر خطب قرآن را هم امام و هم حجت و کافی دانسته و همچنین در خطبه ۸۶ فرموده: «فألقى ذلكم المعذرة، و اتخذ على كم الحججة». یعنی: «پس خدا با قرآن جای عذر برای شما تمام کرد» و در خطبه ۱۶۱ فرموده: «أرسله بحجة كافية». یعنی: خداوند رسول خود را با حجت کافی که قرآن است فرستاد، و در خطبه ۹۰ فرموده: «تمت بنبينا محمد ﷺ حجتنا»، و در جلد ۹۲ بحار

ص ۲۶ در خطبه خود فرمود: «فجعل في اتباعه كل خير يرجي، شرع فيه الدين إعدارا أمر نفسه و حجة على خلقه». یعنی: «خدا در پیروی قرآن هر خیری که امید باشد قرار داد، و در قرآن دین را تشریح کرد برای آنکه عذر را تمام و حجّت را بر خلق برساند».

و أما حضرت زهرا عليها السلام در خطبه خود که در ج ۹۲ بحار ص ۱۳ ذکر شده فرمود: «كتاب الله بينة بصائرها و آي منكشفة سرائرها و برهان متجلىة ظواهره مديم للبرية استماعه و قائد إلى الرضوان اتباعه و مؤدى إلى النجاة أشياعه فيهِ تبين حجج الله المنيرة و جملة الكافية». یعنی: «كتاب خدا روشن است دلایل آن، و آیاتی است که رازهای آن آشکار است و برهانی است که ظواهر آن هویدا است، مردم باید همواره آنرا استماع کنند، و پیروی از آن بسوی خوشنودی خدا می‌کشاند و پیروانش را به نجات می‌رساند، در آن است بیان حجّت‌های نورانی و جملات کفایت کننده».

و أما امام باقر و صادق و سایر أئمة عليهم السلام؛ و سائل الشيعة در باب اول از ابواب قرائة القرآن از امام باقر عليه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت قرآن به نیکوتر صورتی در محکمه عدل إلهی می‌آید و عرض می‌کند پروردگارا «منهم من ضیعی و استخف بحقی و کذبنی و أنا حجّتك علی خلقک». یعنی: خدایا بعضی از این مردم مرا ضایع گذاشته و بحقّ من استخفاف کردند و مرا تکذیب کردند و حال آنکه من حجّت تو بر بندگان بودم.

در همان باب روایت کرده از امام صادق عليه السلام که فرموده: «یمدعی ابن آدم للحساب فی تقدم القرآن أمامه فی أحسن صورة فیقول: یا رب أنا القرآن و هذا عبدک المؤمن قد کان یتعب نفسه بتلاوتی». یعنی روز قیامت دعوت می‌شود فرزند آدم برای حساب، پس قرآن جلو او می‌آید در بهترین صورتی، سپس می‌گوید

پروردگارا منم قرآن و این بنده مؤمن تو است که خود را بواسطه تلاوت من برنج افکنده.

و در باب سوم روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: « فعلىكم بالقرآن من جعله أمامه قاده إلى الجنة ». یعنی: بر شما باد بقرآن، هرکس او را امام خود قرار دهد، قرآن او را به سوی بهشت سوق می‌دهد.

و ج ۹۲ بحار ص ۱۴ روایت کرده از امام رضا علیه السلام که: « ذكر الرضا علیه السلام یوما القرآن، فعظم الحجة فیہ و الآیة المعجزة فی نظمه فقال: هو جبل الله المتین و عروته الوثقی و طریقتہ المتلی المودی إلى الجنة و المنجی من النار لایخلق من الأزمنة لأنه لم یجعل لزمان دون زمان بل جعل دلیل البرهان و الحجة علی کل إنسان ». یعنی: روزی امام رضا علیه السلام یاد قرآن نمود و حجّت در آن و نشانه اعجازیکه درنظم آنست بزرگ شمرد و فرمود: قرآن ریسمانی است متین، و دست‌آویز محکم بسوی خدا است و بهترین راه. او است که بسوی بهشت می‌برد و از آتش دوزخ نجات می‌دهد، به گذشت زمانها کهنه نشود زیرا قرآن برای این زمان و آن زمان نیامده، بلکه قرآن برای هر انسانی دلیل و برهان و حجّت قرار داده شده.

۱۲- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است

در کلمات و خطبات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه علیهم السلام در فصل سابق ذکر شد که قرآن برای همه حتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام امام و مقتدا و هدایت است. اکنون در اینجا نیز دلائل و کلماتی ذکر می‌شود:

در قرآن سوره هود آیه ۱۷ تورات و قرآن را امام نامیده و فرموده:

﴿ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ

إِمَامًا وَرَحْمَةً ۗ ﴾

«آیا آنکه بر دلیل روشنی از پروردگارش باشد (یعنی قرآنی به او نازل شده باشد) و با اضافه در پیروی قرآن شاهی از خود داشته باشد و از پیش کتاب موسی یعنی تورات امام و رحمت بود».

خدا در اینجا تورات را امام و رحمت خوانده جائیکه تورات امام و رحمت باشد، به طریق اولی قرآن امام و رحمت است. خدایتعالی مکرر به رسول خود فرموده:

﴿اتَّبِعْ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (انعام: ۱۰۶)

و در احزاب آیه ۲ فرموده:

﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾

و در اعراف آیه ۲۰۳ فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا اتَّبِعُ مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾

«بگو فقط من از آنچه از طرف پروردگارم بمن وحی می‌شود پیروی می‌کنم».

و در سوره زخرف آیه ۴۳ فرموده:

﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ﴾

«چنگ بزن به آنچه به تو وحی می‌شود».

پس چون به رسول خدا ﷺ واجب شده پیرو قرآن باشد یقیناً به حکم آیه:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (الأحزاب: من الآية ۲۱)

بر تمام امامان عليهم السلام و سایر افراد اُمت واجب است پیرو قرآن باشند. به اضافه حق تعالی در سوره اعراف بر عموم مسلمین واجب فرموده پیروی قرآن را و در آیه ۳ فرموده:

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (اعراف: ۳)

«پیروی کنید آنچه را به سوی شما از پروردگارتان نازل شده».

اگرچه در فصول سابق از کلمات علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام بسیار نقل کردیم که صریحاً فرموده‌اند قرآن امام و مقتدای همه می‌باشد، اکنون می‌گوئیم حضرت علی علیه السلام در صحیفه علویه در دعای بعد تسلیم الصلاه عرض می‌کند: «أن رسولک محمداً صلی الله علیه و آله و سلم نبی و أن الدین الذی شرعت له دینی و أن الکتاب الذی أنزل إلیه إمامی»، یعنی: «خدایا من شهادت می‌دهم که پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر من است و محققاً آن دینی که برای او تشریح کردی دین من است و محققاً آن کتابی که به او نازل نمودی امام من است، و باضافه در نهج البلاغه در خطبه ۱۸۰ و سایر خطب خود فرمودند که؛ قرآن **حجت الله علی خلقه** و قرآن را برای تمام خلق **حجت دانسته**، و خود او از این **حجت پیروی کرده**، و در وسائل الشیعه باب سوم از **أبواب القراءة** روایت کرده از آن حضرت که فرمود: «ألا أخبرکم بالفقیه حقاً من لم یترک القرآن رغبة عنه إلی غیره». یعنی آیا خبردهم شما را به فقیه حقیقی، آن است که قرآن را رها نکند در حالیکه از آن اعراض کند و به غیر قرآن توجه نماید.

پس چنانکه ذکر شد آن حضرت علیه السلام قرآن را هم امام و هم **حجت** می‌داند، و خود متدین به قرآن و احکام و آیات آن بوده، چگونه عده‌ای از عوام خود را پیرو علی علیه السلام دانسته و از قرآن بی‌خبر و بلکه به آن توهین می‌کنند، و می‌گویند قرآن کافی نیست، آن وقت همان عوام چون بخواهند اثبات امامت آن حضرت کنند به قرآن چنگ می‌زنند، آیاتی را به میل خود تأویل بامامت می‌کنند در صورتیکه تأویل قرآن برای غیر خدا جائز نیست چنانچه در بحث تأویل خواهد آمد. حال باید گفت دوست ادعائی علی علیه السلام که از قرآن بی‌خبر و برخلاف آیات آن رفتار و عقائدی دارد قطعاً دشمن علی علیه السلام است. و اگر پیغمبری از طرف خدا کتابی آورد و در آن کتاب ذکر شده باشد که در این کتاب هر چیزی بیان

شده و برای رسالت من و تکالیف اُمّت کافی است، سپس بعد از هزار سال عده‌ای بیایند و بگویند این کتاب برای اُمّتش کافی نیست، آیا می‌توان آنان را پیرو او شمرد؟

لا والله، چگونه درصدر اسلام که هیچ کتابی نبود جز قرآن، قرآن را امام و حجت خدا و برای خود کافی می‌دانستند، و به همین جهت ترقی نموده و بر تمام جهان آن روز مسلط شدند، ولی پس از آنکه هزار کتاب دینی پیدا شد مسلمین روز بروز در انحطاط و پستی و ذلت خرافات فرو می‌روند. آیا می‌توان علتی پیدا کرد جز دوری از قرآن؟ پس مسلمین اگر بخواهند ترقی نموده و به عزت اوّلیّه برسند، باید تماماً مراجعه به متن قرآن نمایند و اِلّا روز بروز جهل و پراکندگی و بیچارگی ایشان افزون خواهد شد. آیا کلمات رسول خدا ﷺ که در فصل سابق فرمود: «من جعله امامه قاده إلى الجنة»، و خطبات دیگر برای بیداری مردم ما کافی نیست؟ آیا به خطبه ۱۴۵ و ۱۹۸ که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صریحاً می‌فرماید: قرآن امام هدایت است نباید اعتنا کرد؟ خدا در سوره اعراف آیه ۱۷۰ فرموده:

﴿ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَآقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴾

«آنانکه بکتاب الهی تمسک جویند و نماز را به پاداشته‌اند، به تحقیق ما ضایع نمی‌گذاریم اجر اصلاح کنندگان را».

طبق این آیه باید مسلمین به کتاب الهی تمسک جویند تا امور دین و دنیایشان تنظیم شود، باید همه قرآن را امام خود بدانند و آیات آنرا بفهمند و خود را به آن مجهّز سازند تا نجات یابند، و مانند بعضی از افراد که اصلاح را از دیگران خواسته و به اصلاح خود پرداخته‌اند نباشند، زیرا اگر امام و مصلحی

بباید مردم را به پیروی همین قرآن دعوت خواهد کرد، و بر خود او نیز واجب است از همین قرآن پیروی کند، در اینجا روایتی از حضرت عسکری علیه السلام وارد شده در مقدمه اول تفسیر صافی که فرمود: «قال رسول الله ﷺ: إن هذا القرآن هو النور المبين، و الحبل المتين، و العروة الوثقى، و الدرجة العليا، و الشفاء الأشفى، و الفضيلة الكبرى، و السعادة العظمى، من استضاء به نوره الله، و من عقد به أموره عصمه الله، و من تمسك به أنقذه الله، و من لم يفارق أحكامه رفعه الله، و من استشفى به شفاه الله، و من أثر على ماسواه هداه الله، و من طلب الهدى في غيره أضله الله، و من جعله شعاره و دثاره أسعده الله و من جعله امامه الذي يقتدى به و معوله الذي ينتهي إليه أداه الله إلى جنات النعيم». یعنی: «رسول خدا ﷺ فرمود: محققاً این قرآن همان نور روشن، و ریسمان متقن و طناب محکم، و درجه بالا، و شفاء بهتر، و فضیلت بزرگتر، و سعادت عظیم تر است، کسیکه به نور او استفاده کند خدا او را حفظ کند، و کسیکه به آن چنگ زند خدا نجاتش دهد، آنکه از احکام او جدا نگردد خدا او را با بالا برد، و آنکه از آن شفاجویید خدایش شفا دهد، و آنکه قرآنرا بر غیر قرآن ترجیح دهد خدا او را هدایت کند، و هر کس هدایت را در غیر آن جوید خدا به گمراهیش واگذارد، و کسیکه قرآن را ظاهر و باطن خود قرار دهد خدا او را نیک بخت کند، و کسیکه آنرا امام و پیشوای خود کند که مقتدا و مرجع او باشد خدا او را به سوی بهشتهای نعمت خود بکشاند. و حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۹۸ نهج البلاغه فرموده: «و نشهد أن لا إله غيره، و أن محمد عبده و رسوله، أرسله بأمره صادعا، و بذكره ناطقا فآدى أمينا، و مضى رشيدا، و خلف فينا راية الحق، من تقدمها مرق، و من تخلف عنها زهق، و من لزمها لحق». یعنی: ما گواهییم که بر آوردنده حاجتی غیر خدا نیست، و محمد ﷺ بنده او و رسول او است، او را به امر خود فرستاد تا آشکار کند و به یاد او نطق کند، پس وظیفه خود را به امانت انجام داد، و در حال کمال رفت، و گذاشت در

میان ما پرچم حقّ (قرآن) را، هر کس بر قرآن تقدّم جوید از دین خارج شده، و هر کس از آن عقب مانده هلاک شده، و هر کس لازم آن باشد به مقصد رسد. و کتاب وسائل الشیعه باب ۲۷ قرائة القرآن روایت کرده از امام رضا علیه السلام که: «کان کلامه کله و جوابه و تمثله إنتزاعات من القرآن»، یعنی: عادت حضرت رضا علیه السلام چنین بود که سخن او و جواب او و استشهاد او در مطالب، جملاّتی از قرآن بود.

با این همه کلمات ایشان باز اگر مردم از خواب غفلت و جهل بیدار نشوند دیگر کسی جز خودشان مسئول نخواهد بود.

۱۳- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است

مسلمین اگر بخواهند به عزّت و برتری و دولت حقّه از دست رفته خود برسند، باید اختلافات خود را حلّ کنند و حلّ اختلافات ایشان ممکن نیست مگر با مراجعه به قرآن، زیرا خدایتعالی قرآن را رافع اختلاف آنان قرار داد، و فرق مسلمین تماماً قرآن را قبول دارند، اگرچه بزبان باشد، «اگر کسی ایمان به خدا دارد باید سخن خدا را بپذیرد و برای رفع اختلاف و دفع عداوت رجوع به قرآن کند، در سوره نحل آیه ۶۴ فرموده:

﴿ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى

وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾

«ما نازل نکردیم این کتاب را مگر برای ایشان بیان کنی آنچه را در آن

اختلاف دارند و این کتاب هدایت و رحمت است برای مردم با ایمان».

پس پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به توسط قرآن رفع اختلاف می کرده، پس مرجع حلّ اختلاف قرآن است. متأسفانه فرق اسلامی هر فرقه بنفع خود اخباری دارند که مرجع ایشان همان اخبار است و آن اخبار اختلاف و شقاق و نفاق و عداوت را

دامن می‌زند و زیاد می‌گرداند. اگر کسی بگوید رسول خدا ﷺ و یا امام علیؑ باید رفع اختلاف کنند، جواب او این است که؛ اولاً: رسول ﷺ و امام علیؑ هر دو تابع قرآنند، و خدا قرآن را رافع اختلاف قرار داده. ثانیاً: زمان ما نه رسولی و نه امامی حاضر است، و خدا صریحاً هیچ کس و هیچ چیز را رافع اختلاف قرار نداده جز قرآن را، و در آیه ۲۱۳ سوره بقره فرمود:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾

«مردم یک اُمت بوده‌اند (و چنانچه در سوره یونس آیه ۱۹ فرموده پس از وحدت اختلاف کردند، روی هوی و هوس) پس خدا پیغمبرانرا برای بشارت و انذار فرستاد و با ایشان طبق واقع کتاب فرستاد تا آن کتاب حکم کند بین مردم در آنچه در آن اختلاف کرده‌اند و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر کسانی که کتاب به ایشان داده شده بود، پس از آنکه آیات روشن برای ایشان آمد برای ستم بین خودشان اختلاف ایجاد کردند».

در این آیه حقّ تعالی قرآن را حاکم و رافع اختلاف نموده، زیرا ضمیر "یحکم" که فاعل آن باشد برمی‌گردد به کتاب که نزدیک‌ترین مرجع است نسبت به آن، و به انبیا بر نمی‌گردد. زیرا انبیا جمع ولی ضمیر مفرد است، و خدا در این آیه اهل قرآن را موجد اختلاف قرار داده و کسیکه خود موجد اختلاف باشد، رافع اختلاف نمی‌شود بدلیل اینکه فرموده: «ما اختلف فیہ إلا الذین اوتوه»، پس به خود قرآن باید رجوع داده شود نه به اهل آن چنانکه در ترجمه آیات بیان شد. حضرت امیرالمؤمنین علیؑ نیز چنانچه در نهج البلاغه در

فصل ۲۱ این کتاب خواهد آمد و سایر ائمه علیهم السلام از اولادش قرآن را رافع اختلاف خوانده‌اند. آیا خدا در سوره روم آیه ۳۱ نفرموده:

﴿ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا

شِيعًا كُلٌّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴾ (روم: ۳۱-۳۲)

«نباشید از مشرکین، آنانکه تفرقه آوردند در دین خود و شیعه شیعه شدند و هر دسته و حزبی به آنچه نزد ایشان است خوشند».

آری این آیه معجزه است که حق تعالی بیدار باش به مسلمین زده و در حال تفرقه ایشان را مشرک خوانده، و ما می‌بینیم در زمان ما هر شیعه و هر دسته به شعائر و مطالب من درآوردی خود خوشند، ولی از قرآن و شعائر اسلامی بی‌خبرند. در سوره شوری آیه ۱۳ فرموده:

﴿ أَقْبِمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ﴾

«دین را بپا دارید و در آن تفرقه نیفکنید».

و در سوره آل عمران آیه ۱۰۵ فرموده:

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ﴾

«نباشید مانند آنانکه ایجاد تفرقه کرده و اختلاف نمودند پس از آنکه

برای ایشان آیات روشن آمد».

پس آن چیزی را که خدا رافع اختلاف قرار داده، قرآن است نه چیز دیگر، و تا مسلمین رجوع به قرآن نکنند همواره در ضلالت و گمراهی‌اند، ولذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرموده‌اند هر مطلب دینی را با قرآن بسنجید. ما که می‌گوئیم به قرآن رجوع کنید مقصود ما این نیست که در مجالس قرائت و تجوید و یا مجالس بدعت فاتحه قرآن را بیاورند و یا سر قبر و یا در ضبط صوت‌ها برای خوشی صوت ضبط کنند، بلکه مقصود ما فهمیدن و عمل نمودن

و با آیات آن حلّ اختلاف کردنست که قرآن را امام خود قرار دهند. امروزه اکثر ملت از اسلام بی‌خبر و فرقه فرقه از اسلام بیزارند و به کفر و بی‌دینی هجوم آورده‌اند، برای اینکه متدینین و مقدّسین ما غرق خرافات و مبلّغین ما اکثراً از قرآن بی‌خبرند، مجالس دینی ما و مدارس ما همه چیز دارد جز قرآن. در سوره آل عمران آیه ۱۰۱ فرموده:

﴿ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ ﴾

«و چگونه کافر می‌شوید و حال آنکه کتاب خدا برای شما تلاوت می‌شود». یعنی ملّتی که قرآن دارد، نباید کافر شود، پس آیات قرآن ناجی از کفر و تفرقه است.

هر گمراهی از بی‌اطلاعی از قرآن است

حق تعالی در سوره اعراف آیه ۱۴۶ فرموده:

﴿ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ

سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

«و اگر هر آیه‌ای را ببینند به آن ایمان نیاورند و اگر راه رشد و سعادت را ببینند برای خود آنرا راه نمی‌گیرند و اگر راه ضلالت را ببینند آنرا برای خود راه می‌گیرند، این گمراهی برای این است که به آیات ما تکذیب کرده و از آن غافلند».

پس خدا گمراهی را در اعراض از قرآن و غفلت از آن دانسته، زمان ما هر فرقه از فرق مسلمین بنام مذهب و بزرگان مذهب، قصّه و معجزات و خوابها و کرامات تراشیده و معرفت بزرگان دین و مذهب را واجب‌تر از خود دین می‌دانند، از اسلام بی‌خبر و از بزرگان آن مدّاحی و نوحه‌سرایی می‌کنند، اینان معرفت متدینین را کافی از شناخت دین می‌دانند و بلکه از خود دین بیزارند.

چرا این طور شده، جواب این است که از آیات قرآن بی‌خبرند، اینان نمی‌دانند متدین‌شناسی غیر از دین‌شناسی است، هزار سال است بر سر خلافت این و آن نزاع دارند، أمّا دین این و آن چه بوده نمی‌دانند! باید به ایشان فهمانید اظهار ارادت به متدینین صدر اسلام کافی از شناخت اسلام نیست و شناخت و اسلاّم به شناخت قرآن و اطلاع کامل از آن است و إلاً اثبات خلافت برای کسیکه فعلاً در دنیا نیست و هزار سال قبل بوده، چه فائده دارد.

در مقدمه تفسیر صافی روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «القرآن هدی من الضلالة، و تبیان من العمی، و استقالة من العثرة، و نور من الظلمة، و ضیاء من الأحداث، و عصمة من الهلکة، و رشد من الغوایة، و بیان من الفتن، و بلاغ من الدنیا إلى الآخرة، و فیه کمال دینکم، و ما عدل أحد من القرآن إلا إلى النار». یعنی: «قرآن رهنمای از گمراهی، و بیان نجات از کوری، و دستگیر از لغزش، نور از ظلمت و نگهدارنده از هلاکت، و نجات از گمراهی، و بیان فرار از فتنه‌ها، و زاد و توشه راه آخرتست، و در آن کمال دین شماست، و هیچ کس از قرآن سرپیچی نکرد مگر به سوی آتش رهسپار شد».

آیا نفاق و شقاق گمراهی و لغزش و فتنه نیست؟! اگر هست پس باید بدستور رسول خدا ﷺ بواسطه قرآن از اینها نجات یافت، مسلماً دستور رسول خدا ﷺ برای امت او حجّت است.

۱۴- سنّت رسول خدا ﷺ مبین مجملات قرآن است

قرآن که در او تبیان هر چیزی می‌باشد دستور اتباع از سنّت را نیز داده، و حقّ تعالی برای مسلمین سنّت رسول خود را حجّت قرار داده و فرموده به آن رجوع کنید، در سوره احزاب آیه ۲۱ فرموده:

﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴾

«به طور تحقیق بر شما لازم است که به رسول خدا تأسی کنید، تأسی نیک».

اگرچه خدای تعالی اعمال و افعال تمام انبیا را مورد تأسی مسلمین قرار داده که باید بروش آنان تأسی کرد، و سنت به فارسی به معنی روش است، در سوره ممتحنه آیه ۴ فرموده:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾

«بتحقیق برای شما سزاوار بوده که تأسی نیکو کنید در ابراهیم و آنانکه با او بودند».

و در سوره انعام آیه ۹۰ فرموده:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْلِهِمْ أَقْتَدِهٖ﴾

«ایشانند آنانکه خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن».

به هر حال سنت رسول خدا ﷺ یکی از دو چیزی است که در روایات و آیات به متابعت آن امر شده، رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِيدِ» کتاب الله و سنتی، و در بعضی روایات آمده: «کتاب الله و عترتی»، ولی مخفی نماند عترت رسول خدا ﷺ نیز تابع سنت رسول خدا ﷺ بوده‌اند، و سنت یعنی روش رسول خدا ﷺ، مبین مجملات قرآن است اگرچه مجملات قرآن قابل فهم است، ولی تفصیل آن در سنت است یعنی اگر خدا فرموده: أَقْبِمُوا الصَّلَاةَ، این جمله قابل فهم است ولی رسول خدا ﷺ باید بعمل خود کیفیت و حدود نماز را معین کند و در خارج نشان دهد، وقتیکه به تصریح قرآن خدا به رسول خود فرموده: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ»، و رسول او تابع قرآن است، عترت او نیز باید تابع قرآن و راوی سنت او باشند، پس ذکر عترت در بعضی از روایات مقصود تمام افراد عترت نیست، بلکه همان افرادی که از قرآن و سنت جدا نشوند و مخالف قرآن و سنت رسول عمل نکنند، همان طوریکه رسول خدا ﷺ

نمی‌تواند در دین خدا کم و زیاد کند عترت او نیز نمی‌توانند چیزی به قرآن و سنت اضافه کنند، و خود عترت در صدها روایت سنت را حجت قرار داده و خود را پیرو سنت معرفی کرده‌اند. ما در اینجا بعضی از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام را که درباره سنت در نهج البلاغه آمده می‌آوریم:

در خطبه ۱۰۸ فرموده: «و اقتدوا بهدي نبيكم فإنه أفضل الهدى، واستنوا بسنته فإنها أهدى السنن». یعنی: «اقتداء کنید به هدایت پیغمبرتان زیرا که آن بهترین هدایت است، و به سنت و روش او عمل کنید که آن روشن‌ترین سنت است».

در خطبه ۲۰۳ فرموده: «نظرت إلى كتاب الله و ما وضع لنا و أمرنا بالحكم به فاتبعته، و ما استن النبي صلى الله عليه وآله فاقديته». یعنی: «نظر کردم بکتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نمود که به آن حکم دهیم پیروی کردم و به آن چه رسول خدا صلى الله عليه وآله عمل نموده بسنت او اقتدا کردم».

و در وصیت خود به ابن عباس فرموده: «حاججهم بالسنة فإنهم لن يجدوا عنها محيصة». یعنی: با خوارج احتجاج و استدلال کن بسنت رسول صلى الله عليه وآله زیرا ایشان را از سنت رسول چاره‌ای نیست.

در خطبه ۱۶ فرموده: «والطريق الوسطى هي الجادة، علىها باقى الكتاب و آثار النبوة، و منها منفذ السنة». یعنی: راه میانه که راه نجات باشد همان جاده‌ایست که تمام کتاب خدا و آثار نبوت بر آن است و روش رسول خدا صلى الله عليه وآله از آن استخراج می‌شود.

در خطبه ۱۰۳ فرموده: «ليس على الإمام إلا ما حمل من أمر ربه الإبلانغ فى الموعظة، و الإجتهااد فى النصيحة، و الإحياء للسنة، و إقامة الحدود على مستحقىها، و إصدار السهمان على أهلها». یعنی: «بر عهده امام نیست مگر آنچه از امر پروردگارش بر عهده او آمده، و آن پنج چیز است: رسانیدن موعظه، و در

نصیحت کوشش نمودن، و سنت رسول را زنده کردن، و حدود را بر مستحقین جاری ساختن، و سهم هر کسی را از بیت‌المال رسانیدن».

در خطبه ۱۲۹ فرموده: «لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج و الدماء و المعانم و الأحكام و إمامة المسلمین لمعطل للسنة فيهلك الأمة» یعنی: «سزاوار نیست که زمامدار و متولی بر فروج و دماء و غنائم و امامت مسلمین آن کسی باشد که سنت رسول ﷺ را تعطیل کند که امت را به هلاکت می‌رساند».

در خطبه ۱۸۰ تأسف می‌خورد از فراق رسول خدا ﷺ و اصحاب بزرگوار او، و می‌فرماید: «أوة على إخواني الذين تلوا القرآن فأحكموه، و تدبروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنة و أماتوا البدعة». یعنی: «آه از جدائی برادرانم که قرآن را تلاوت و آن را محکم نمودند، و در واجبات تدبّر و آنها را به پا داشته، سنت رسول را زنده و بدعت را می‌رانیدند».

در وصیت خود به فرزندانش پس از ضربت ابن ملجم (ر ۲۳) می‌فرماید: «وصيتي لكم: أن لا تشركوا بالله شيئاً، و محمد ﷺ فلا تضيقوا سنته». یعنی: «وصیت من به شما این است که شریک برای خدا قرار ندهید و سنت و روش محمد ﷺ را ضایع نکنید».

در خطبه ۹۲ در تعریف رسول خدا ﷺ فرموده: «سيرته القصد و سنته الرشده، و كلامه الفصل، و حكمه العدل». یعنی: «سیره او میانه‌روی و معتدل، و روش او موجب ترقی، و سخن او جدا کننده حق و باطل، و فرمان او عدالت بود».

در عهدنامه بمالک اشتر نخعی (ره) (نامه ۵۳) می‌فرماید: «و اردد إلى الله و رسوله ما يضلحك من الخطوب، و يشتهه عليك من الأمور، فقد قال الله تعالى لقوم أحب إرشادهم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ فالرد إلى الله: الأخذ بمحكم كتابه، و الرد إلى الرسول: الأخذ بسنته الجامعة غير المفرقة». یعنی: «در کارهای مشکلی که

موجب درماندگی و کارهائی که بر تو مشتبّه گردد به کتاب خدا و سنت رسول بازگردد، که خداوند سبحان برای قومیکه هدایت ایشان را خواسته، فرموده است: (ای افراد با ایمان اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان فرمان از خودتان را، پس اگر در چیزی با یکدیگر نزاع نمودید آنرا به خدا و رسول بازگردانید) پس مراد از ردّ کردن و برگرداندن به خدا گرفتن محکّمات کتاب او است، و مقصود از ردّ کردن و بازگشت به رسول، گرفتن سنت جامعه پیغمبر (سنت مورد اتفاق و موجب اتحاد و رافع اختلاف) که باعث تفرقه نیست، می باشد.

و در خطبه ۱۲۳ وقتیکه در جنگ صفین قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و بنا بر نصب حکمین شد که دو نفر بنشینند و در امر خلافت طبق قرآن و سنت قضاوت کنند، و هر چه صلاح باشد اظهار بدارند، می فرماید: «ولما دعانا القوم إلى أن نحكم بيننا القرآن لم نكن الفريق المتولى عن كتاب الله سبحانه و تعالی، و قد قال الله سبحانه: ﴿ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴾ فرده إلى الله؛ أن نحكم بكتابه، و رده إلى الرسول؛ أن نأخذ بسنته، فإذا حكم بالصدق في كتاب الله، فنحن أحق الناس به، و إن حكم بسنة رسول الله ﷺ، فنحن أحق الناس و أولاهم بها».

یعنی: «و چون این قوم، لشکر معاویه - ما را دعوت کردند به اینکه بین خودمان قرآن را حاکم قرار دهیم، ما گروه اعراض کننده از کتاب خدا نبودیم و حال آنکه خدای سبحان و تعالی فرموده: (اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول مراجعه دهید) پس ارجاع به خدایتعالی این است کتاب او را حاکم قرار دهیم، و طبق آن حکم نمائیم و ارجاع به سوی رسول این است که؛ سنت او را بگیریم. پس چون براستی در کتاب خدا و طبق آن حکم شود ما سزاوارترین مردم می باشیم به آن و قبول آن، و اگر به سنت رسول خدا ﷺ حکم شد باز ما سزاوارترین مردم و اولای سنت می باشیم.

خواننده عزیز ملاحظه کن امیرالمؤمنین علیه السلام در قصه حکمین و هنگام قرآن سرنیزه کردن لشکر معاویه چنین می گوید و خود را در قبول حکمیت قرآن پیشقدم می شمارد، ولی یک عده روضه خوان بی اطلاع بی خبر از دین بالای منبر تهمت به آن حضرت علیه السلام زده و می گویند: نعوذ بالله آن حضرت فرمود من قرآن ناطقم و آن قرآن ها کاغذ و مرکب، نعوذ بالله نعوذ بالله قرآن ها را پاره کنید. آیا هیچ دینداری چنین جسارتی به قرآن کرده و چنین کفری به امام خود نسبت داده؟! آن وقت مسلمین و پیروان آن امام زبان چنین اشخاص را که باید ببرند در عوض مزد منبر می دهند و بلکه اگر روحانی نمائی در زیر منبر باشد باو طیب الله هم می گوید.

و اما سایر امامان علیهم السلام نیز خود را تابع سنت رسول دانسته و آنرا واجب الاتباع می دانند: چنانکه در کتاب بحار جلد دوم باب ۲۹ حدیث ۶۲ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: « لا تقبلوا علینا ما خالف قول ربنا و سنة نبینا محمدا صلی الله علیه و آله و سلم، فإننا إذا حدثنا قلنا قال الله عزوجل و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ». یعنی: حدیث مخالف قول پروردگاران و سنت پیغمبرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از قول ما نپذیرید زیرا هر حدیثی که ما بگوئیم چنین است که می گوئیم: «خدای عزوجل فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود». و در همانجا روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: « لا تقبلوا علینا خلاف القرآن فإننا إن تحدثنا حدثنا بموافقة القرآن و موافقة السنة، و إنا عن الله و عن رسوله نحدث ». یعنی: حدیثی که مخالف قرآن باشد از قول ما قبول نکنید چون اگر ما حدیثی گوئیم، بر طبق قرآن و سنت می گوئیم زیرا ما از قرآن و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل قول می کنیم. و در جلد دوم بحار صفحه ۱۷۵ نقل کرده که امام صادق علیه السلام می فرماید: « ایس شی إلا فی الكتاب و السنة ». یعنی هیچ چیز (از امور دین) نیست مگر اینکه یا در کتاب است و یا در سنت و در حدیثی که بعد از حدیث فوق آورده: از امام صادق علیه السلام سؤال می شود:

«ی‌کون شی لا ی‌کون فی الکتاب و السنة؟ قال: لا». یعنی: «آیا چیزی (از امور دین) هست که در کتاب و سنت نباشد؟ امام می‌فرماید: نه و در کتاب کافی جلد اول ص ۷۰ و هم بحار جلد دوم ص ۲۶۲ روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السلام که فرمود: «من خالف کتاب الله و سنة محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقد کفر» یعنی: «هرکس با کتاب خدا و سنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کند کافر است». و در همان صفحه از بحار روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «من تمسک بسنتی فی اختلاف أمتی کان له أجر مائة شهید». یعنی: هر کس چنگ زند به سنت من در مورد اختلاف امت من برای او اجر صد شهید خواهد بود. و در صفحه ۲۶۶ روایت کرده که علی علیه السلام فرمود: «السنة ما سن رسول الله، و البدعة ما أحدث بعده». یعنی: سنت آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل نموده باشد و بدعت چیزی است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده باشد. و از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ثلاث موبقات: نکث الصفة و ترک السنة، و فراق الجماعة». یعنی: سه چیز موجب هلاک و نکبت است: شکستن پیمان، و ترک سنت، و جداشدن از جماعت، و فریقین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که فرموده: «من رغب عن سنتی فلیس منی». یعنی: هر کس از سنت من اعراض کند از من نیست. و در جلد اول سفینه البحار ص ۶۶۵ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: «علی‌کم بآثار رسول الله و سنته»، یعنی: بر شما واجب است که بگیریید آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سنت او را و صدها روایت دیگر. پس معنی کافی و جامع بودن قرآن که خدا فرموده در آن است تبیان هر چیزی، این است که هر مطلبی را قرآن بیان فرموده و بخصوص تمام عقایدی را که مسلمان باید داشته باشد در قرآن ذکر شده است.

و أمّا سنت یعنی روش، که عملکردهای پیغمبر است و قرآن به طور اجمال سنت رسول را حجت قرار داده، و در سنت رسول، هزاران دستور است. چون

قرآن سنت رسول را حجت قرار داده و فرموده به آن عمل کنید. به طور کلی، این حکم شامل هر سنتی از رسول می‌گردد، و گویا تمام دستورات سنت رسول خدا ﷺ در قرآن است، چنانکه قرآن حکم عقل را تصویب کرده و هر جزئی جزئی از احکام عقل حجت است، و گویا تمام آن در قرآنست، زیرا قرآن تمام را تصویب کرده بطور کلی. پس قرآن بطور کلی هر چیزی را بیان کرده و تفریع جزئیات بر آن، کار رسول خدا ﷺ و سایر دانشمندان اسلامی است. بنابراین اگر چیزی از آیات قرآن مجمل باشد، باید رجوع کرد در جزئیات و تفصیل آن به سنت رسول ﷺ و کیفیت و کمیت و حدود آنرا باید از سنت گرفت. پس در کتاب خدا آنچه محلّ احتیاج بشر بوده بیان شده به طور کلی و دیگر ناقص نمانده تا علمای بشری تکمیل نمایند، چنانکه روایت کرده در ج ۲ بحار جدید ص ۱۷۰ که امام کاظم علیه السلام فرمود: «أنا هم رسول الله بما يستغنون به في عهده و ما يكفون به من بعده: كتاب الله و سنة نبيه». یعنی: رسول خدا ﷺ برای مردم آورد آنچه را که به آن بی‌نیاز گردند در زمان خودش و آنچه به آن اکتفا کنند پس از زمان خودش؛ کتاب خدا و سنت رسول ﷺ.

در سوره حجرات آیه ۱ فرموده:

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ﴾

«ای مؤمنین از خدا و رسول او جلو نیفتید».

و در سوره نساء آیه ۸۰ فرموده:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ۗ﴾

«هر کس رسول خدا را اطاعت کند پس به تحقیق خدا را اطاعت کرده».

و همین آیات دلیل است بر تصویب سنت و لزوم اتباع از آن. در کافی جلد ۲ ص ۶۰۶ و مقدمه اول تفسیر صافی روایت کرده‌اند از امام باقر علیه السلام که رسول

خدا ﷺ فرمود: «یا معاشر القراء اتقوا الله فیما حملکم من کتابه فإنی مسئول و إنکم مسئولون، إنی مسئول عن تبدیخ الرسالة و أما أنتم فتستلون عما حملتم من کتاب الله و سنتی». یعنی: «ای گروه قاریان از خدا بترسید و خدا را ملاحظه کنید در آنچه حمل کرده‌اید از کتاب او زیرا که من مسئولم و شما مسئولید، من مسئولم از رسانیدن رسالت و اما شما مسئولید از آنچه از کتاب خدا و سنت من فرا گرفته‌اید». و این فرمایش رسول خدا ﷺ شامل امیرالمؤمنین علیؓ نیز می‌شود. پس او نیز مسئول است نزد خدا از سنت که به آن عمل نموده و تمام مسلمین همین حکم را دارند، هیچ کس غیر از رسول در دین اسلام سنتی ندارد، و اگر روش و یا سنتی داشته باشد باید طبق سنت رسول خدا ﷺ باشد. پس نه امیرالمؤمنین از خود سنتی آورده و نه امامان دیگر و همه تابع سنت رسول خدا ﷺ بوده‌اند.

۱۵- قرآن برای همه قابل فهم است

قرآن در لغت عرب بکتابی گویند که خواندن و فهم آن سهل و آسان باشد، ما نمی‌گوئیم همه کس قرآن را می‌فهمد، البته پرواضح است که هر کسی خصوصاً غیرعرب قرآن را نمی‌فهمند، ولی هر کسی اگر زحمت بکشد و مقداری بزبان عرب و ادبیّت عرب آشنا گردد و تدبّر در قرآن نماید، آنرا می‌فهمد. پس هر کسی ممکن است قرآن را بفهمد و قرآن برای او قابل فهم باشد، البته پس از زحمت و تعلیم و تعلّم. زیرا فراگرفتن اسلام و قوانین آن باید از قرآن باشد و یا از حدیث اگر موافق قرآن باشد. رسول خدا ﷺ مأمور آموختن قرآن به مردم بوده؛ طبق آیه ۲ سوره جمعه، و اگر قرآن قابل فهم نباشد چگونه به مردم بیاموزد، و در اینجا دلیلهای بسیار روشنی داریم بر اینکه تمام قرآن قابل فهم است.

دلیل اول - حسّی بودن آن که حساً می‌بینیم اشخاصی را که آن را می‌فهمند و از آن بهره می‌برند.

دلیل دوم - اگر قرآن قابل فهم نباشد، به طور یقین احادیث مشکل‌تراز قرآن است و باید احادیث نیز قابل فهم نباشد، زیرا خود ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند: **أحادیثنا صعب مستصعب**. یعنی: احادیث ما سخت و مشکل است. پس بنابراین نه قرآن قابل فهم است و نه احادیث و باید دور دین را قلم کشید، زیرا مدرک آن قابل فهم نیست. ائمه علیهم‌السلام احادیث را مشکل خوانده‌اند، ولی قرآن را روشن و واضح، چنانکه در فصل ده مدارک آن گذشت. و خدایتعالی قرآن را سهل و آسان خوانده، در سوره قمر چهار مرتبه مکرر فرموده: **ولقد یسرنا القرآن**. یعنی: به تحقیق ما قرآن را آسان نمودیم. و در سوره مریم آیه ۹۷ و سوره دخان آیه ۵۸ فرموده:

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾

«ما قرآن را آسان نمودیم به زبان تو (یعنی به زبان عربی) تا شاید این مردم متذکر شوند».

دلیل سوم - آیاتیکه فرموده: «**بیان للناس**» و یا «**مهدی للناس**» و یا «**بصائر للناس**» مانند آیه ۱۸۷ و آیه ۲۲۱ سوره بقره که فرمود:

﴿يُبَيِّرُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ﴾

و در سوره اسراء آیه ۱۰۶ فرموده:

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ﴾

«و قرآنیکه جزء جزء فرستادیم تا برای مردم قرائت کنی».

و در سوره یونس آیه ۵۷ فرموده:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾

«آهای مردم به تحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد.»
 پس چنانکه فرموده، این قرآن موعظه و بینائی مردم است، و اگر نفهمند چگونه بینائی مردم است. و آیات بسیاری آمده که قرآن برای عموم مردم نازل شده، اگر خدا چیزی را برای مردم نازل کند که نفهمند کار لغوی کرده **نعوذ بالله**.

بعضی خیال کرده‌اند که قرآن و آیات آن معمی و رمزی است که فقط رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فهمید، و این خیال باطلی است و مدرکی ندارد. به اضافه اگر فهم آن منحصر به رسول و یا امام بود باید «**یا ایها الإمام**» بگوید و یا «**هدی للإمام**» و «**یا بیان للإمام**»، و حال آنکه نفرموده بلکه برسول خود در سوره انبیاء آیه ۱۰۹ دستور می‌دهد که:

﴿فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾

«بگو که من اعلام و اخبار می‌کنم شما را بطور یکسان و بدون فرق.»
 پس قرآن و اسلام که دین سرّی نیست، در سوره انعام آیه ۱۹ فرموده:

﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ ۖ وَمَنْ بَلَغَ﴾

«بسوی من وحی شد این قرآن تا بواسطه آن بترسانم شما و هر کسی را که به او برسد.»

که معلوم می‌شود انذار رسول خدا صلی الله علیه و آله باید به قرائت آیات باشد. از این قبیل آیات استفاده می‌شود که قرآن برای همگان و عموم مردم است حتی آیات متشابهاتش نیز قابل فهم مردم است چنانکه در فصل ۲۰ بیان می‌شود.

دلیل چهارم - اخبار و احادیث دلالت دارد که قرآن واضح‌ترین سخن و قابل فهم مردم است و سرّی و رمزی نیست. علی علیه السلام در خطبه ۱ نهج البلاغه فرمود: «**خلف فیکم ما خلفت الأنبیاء فی أممها کتاب ربکم فیکم، مبینا حلاله و**

حرامه». و هم در سایر خطب خود که در فصل ۱۰ گذشت. در ص ۳۱ بحار جلد ۹۲ روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِينُ مِنْ آثَرِهِ عَلِيٌّ مِثْلُ مَا سِوَاهُ هَدَاهُ اللَّهُ». یعنی: «محقق بدانید که این قرآن نور روشنی است، هر کس آنرا بر غیر آن مقدم بداند و بدارد خدا او را هدایت کند». و در ص ۲۷ روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَ هُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَ النُّورُ الْمُبِينُ». یعنی: «هر کس دانش خود را در غیر قرآن جوید، خدا او را به گمراهی و اگذار و قرآن ذکر با حکمت و نور روشنی است». و عیاشی روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَ تَبَيَانٌ مِنَ الْعَمَى». یعنی: «قرآن راهنمای از گمراهی و بیان کننده از کوری است». و علیؑ در خطبه ۱۹ فرموده: «وَ نُورًا لِيَسَّ مَعَهُ ظِلْمَةٌ، وَ هُدًى لِمَنْ أُنْتَمَ بِهِ». یعنی: «قرآن نوریست که ظلمت ندارد و هدایت برای کسی است که او را امام خود قرار دهد و به آن اقتدا کند».

دلیل پنجم - خطایات آن است که مکرر فرموده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و «يَا بَنِي آدَمَ» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، و مخاطب آن مردمند و مردم باید بفهمند و اگر قابل فهم نباشد برای مخاطب، پس چه کسی باید بفهمد؟
امام صادقؑ فرموده: **إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ**. یعنی: «همانا قرآن را مخاطب می شناسد»، بعضی از مردم عوام می گویند قرآن را فقط امام باید بفهمد و بیان کند، در جواب او باید گفت:

أَوَّلًا: خطاب به امام نیست. ثانیاً: باید امام بفهمد برای چه؟! برای اینکه به مردم بیان کند، پس رسول خدا ﷺ و سایر أئمهؑ چرا بیان نکردند؟ آیا رسول خدا و یازده امام بیان کردند یا خیر؟ اگر بیان کردند پس مردم فهمیدند و اگر رسول خدا ﷺ و أئمهؑ به مردم نفهمانیدند و بیان نکردند آیا بخل کردند و چرا

انجام وظیفه نکردند؟! **ثالثاً:** شما اگر قول رسول و امام را قبول دارید آنان فرموده‌اند که قرآن بیان روشن و واضح و قابل فهم است.

دلیل ششم - تمام علمای مسلمین قرآن را حجت دانسته به آیات آن در مطالب خود استدلال می‌کنند، و چگونه آن را حجت دانسته و به آن استدلال می‌کنند و چگونه خودشان فهمیدند.

دلیل هفتم - قرآن دلیل بر رسالت و حجت بر صدق نبوت است و اگر مردم دلیل و حجت را نفهمند چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند، و دلیل و حجت که بدون فهم باشد دلیل و حجت نمی‌شود و باعث ایمان مردم نمی‌گردد، و اگر قرآن معماً و مبهم و قابل فهم نبود دیگر مبارزه‌طلبیدن معنی ندارد، قرآن که مکرراً مبارز می‌طلبد و می‌فرماید اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید، پس چیزی را اگر نفهمند چگونه مانند آنرا بیاورند؟ اگر زیدی به عمرو بنویسد یک میلیون پول بدهید بحامل نامه، و چون نامه را آورد برای عمرو، او نفهمد و نداند چه نوشته، آیا یک میلیون پول می‌دهد؟ حال خدائیکه نامه‌ای برای بندگان فرستاده که مال و جان و عمر خود را باید برای من بدهید ولی بندگان نفهمند او چه خواسته، چگونه جان و مال خود را بدهند؟.

دلیل هشتم - رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام فرموده‌اند احادیث ما را به قرآن عرضه بدارید و بسنجید، اگر موافق قرآن بود، بپذیرید و اگر مخالف آن بود نپذیرید، پس مردم باید قرآن را بفهمند تا به آن عرضه بدارند و گرنه با چیزیکه قابل فهم نباشد، چگونه بسنجند، بعضی از روحانی نمایان قرآن را با خبر امام می‌سنجند، پس اگر موافق خبر امام شد می‌پذیرند و گرنه می‌گویند ما نمی‌فهمیم. در جواب ایشان باید گفت هیچ کس نگفته قرآن را با خبر بسنجید،

ولی رسول خدا و ائمه فرموده‌اند خبر را با قرآن بسنجید، باضافه آن وقت که قرآن نازل شد خبری نبود که به آن بسنجند. و به خبر عرضه نکرده فهمیدند.

دلیل نهم - کفار قریش قرآن را می‌فهمیدند با اینکه خبر رسول خدا را قبول نداشتند و به برکت فهم قرآن هدایت شدند و حتی ابوجهل و ابوسفیان که به مردم می‌گفتند به قرآن گوش ندهید و یا پنبه در گوش خود بگذارید معلوم می‌شود آن اعراب می‌فهمیدند. آن عرب پابرهنه بی‌سواد قرآن را می‌فهمید چگونه مدعیان دانش می‌گویند قرآن قابل فهم نیست؟! و نباید مردم به آن تمسک جویند، زیرا اگر مردم متوجه قرآن بشوند دکان ایشان کساد خواهد شد، و اگر مردم به قرآن توجه کنند دروغهای ساخته ایشان آشکار خواهد شد. و لذا می‌گویند قرآن قابل فهم نیست و یا باید امام بیاید، مثلاً کسانی که می‌گویند امام و امام‌زاده از نور خلق شده‌اند آیه قرآن بر ضرر ایشان خطاب به رسول خدا ﷺ می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ﴾، و یا می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ﴾. یعنی ما انسان را از نطفه آفریدیم. پس معلوم می‌شود هر انسانی و حتی رسول و امام از نطفه خلق شده و دروغگو رسوا می‌شود و لذا بناچار می‌گویند قرآن قابل فهم نیست.

ثانیاً عدّه‌ای که از روایات مجعوله نان می‌خورند و روایات نامعقولی در تفسیر قرآن از قول امام پیش خود جعل کرده‌اند که با قرآن نمی‌سازد ناچار می‌گویند قرآن قابل فهم نیست تا مردم مجعولات ایشان را بپذیرند، و اگر قرآن را بفهمند آن مجعولات را دور می‌ریزند و جاعل آن را لعن می‌کنند. مثلاً در تفسیر آیه: والتین ... نوشته‌اند که تین امام حسن و زیتون امام حسین علیهما السلام است که خدا به ایشان قسم خورده، در صورتیکه این سوره مکی است و آن وقت که این سوره نازل شد نه امام حسنی بوده و نه امام حسینی! مثلاً در جلد اول کافی

ص ۱۹۵ نوشته‌اند از قول امام که مقصود از کلمه نور در هر جای قرآن، ائمه می‌باشد، حال اگر کسی بگوید خدا فرموده: ﴿ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴾، بصریح آیات، قرآن است که نازل شده نه امام، در جواب می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم، باید از ایشان پرسید چگونه اگر برخلاف لغت عرب، نور به معنی امام باشد و یا تین به معنی امام حسن علیه السلام باشد و یا لیل به معنی عمر باشد قرآن را می‌فهمید، و اما اگر طبق لغت و عرف عرب، نور به معنی روشنی و یا تین به معنی انجیر و یا لیل به معنی شب باشد قابل فهم نیست؟! **إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ وَ إِنْ هُوَ إِلَّا قَوْلُ الزُّورِ.** هر کس می‌داند لیل به معنی شب است نه به معنی خلیفه، حال اگر به معنی شب باشد قبول نیست و اگر به معنی خلیفه باشد چگونه قبول است!!

دلیل دهم - قرآن نور مبین و در نورانیت و روشنی و واضحی بالاترین کلام است و کلام بزرگان بشر چه امام و چه پیغمبر نسبت به کلام خدا مانند چراغ‌دستی و یا شمع است نسبت به خورشید، آیا از جهالت نیست که کسی کلام روشن خدا را نفهمد و بخواهد بواسطه کلمات دیگران بفهمد، در صورتیکه کلام خدا نور مبین و نور یقین است. باید گفت شما می‌خواهید با شمع خورشید را پیدا کنید:

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان

دلیل یازدهم - برای اینکه قرآن قابل فهم است اینکه هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا ائمه علیهم السلام مطلبی را بیان می‌کردند برای اثبات مطلب خود آیه‌ای از آیات قرآن دلیل می‌آوردند، و هر کس به ایشان می‌گفت مدرک شما در فلان حکم چیست؟ ایشان فوری آیه‌ای را نشان می‌دادند، مانند اینکه در وسائل الشیعه در باب مسح سر در وضوء زراره شنید که امام صادق علیه السلام می‌گوید؛ مسح

را ببعض سر باید کشید، زراره پرسید: از چه مدرک می فرمائید؟ امام فرمود: بدلیل "باء" در آیه ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ﴾ که برای تبعیض است. و مانند اینکه آن امام علیه السلام به منصور دوانقی فرمود: بقول نمّام گوش مده زیرا خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾، و منصور این آیه را شنید و فهمید، و مانند اینکه آن امام علیه السلام به کسیکه در بیت الخلا می نشست برای استماع صوت زنان مغنیه فرمود: آیا نشنیدی که خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾، و او این آیه را فهمید و از نشستن در آنجا خودداری کرده و مانند اینکه امام صادق علیه السلام به فرزند خود اسماعیل فرمود هرگاه مؤمنون نزد تو شهادت دادند ایشان را تصدیق کن بدلیل اینکه خدا فرموده

﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (التوبه: ۶۱)

و مانند اینکه آن امام علیه السلام فرمود اگر مطلقه ثلاثه را بنده ای نکاح کند و او را طلاق دهد برای شوهر سابق او به عقد جدید حلال می شود بدلیل اینکه در قرآن فرموده ﴿حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾، و بنده هم زوج است، و مانند اینکه آن امام علیه السلام به کسیکه زمین خورده بود و ناخن او کنده شده بود و بر دست خود دوا گذاشته بود و عرض کرد در وضوء چه کنم؟ فرمود این و امثال این از کتاب خدا دانسته می شود که فرموده: ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾. مانند آنکه کتاب کافی و تفسیر صافی در مقدمه هفتم کتابش روایت کرده از امام باقر علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: «إِذَا حَدَّثْتُمْ بَشِيءَ فَاسِئِلُونِي أَيْنَ هُوَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، یعنی: هرگاه من برای شما حدیثی بیان کردم از من پرسید این حدیث از کجای قرآن استفاده شده. سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی نمود از قیل و قال و فساد مال و کثره سؤال، یکی از اصحاب آن جناب عرض کرد این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کجای قرآن استفاده شده؟ فرمود از آیه:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ﴾

(النساء: ۱۱۴)

و آیه:

(النساء: ۵)

﴿ وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ ﴾

و آیه:

(المائدة: ۱۰۱)

﴿ لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ ﴾

و هزاران ورد دیگر که ائمه علیهم السلام به آیات قرآن استدلال و استشهاد کرده‌اند برای مطالب خود. و اگر مردم آیات قرآن را نمی‌فهمیدند این استشهاد صحیح نبود.

دلیل دوازدهم – خود آیات قرآن که مردم را امر به تدبّر و تفکّر در قرآن نموده، اگر قابل فهم نبود چگونه خدایتعالی در سوره نساء آیه ۸۲ امر به تدبّر نموده:

﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ﴾

«آیا چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند».

و در سوره محمد صلی الله علیه و آله آیه ۲۴ فرموده:

﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴾

«آیا چرا در قرآن تدبّر ندارند بلکه بر دلها قفل زده شده است».

و در سوره ص آیه ۲۹ فرموده:

﴿ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ ﴾

«کتاب با برکتی نازل نمودیم برای آنکه تدبّر کنند در آیاتش».

و مانند این آیات. پس در تمام آیات الهی باید تدبّر نمود و حتی آیات متشابهاتش قابل تدبّر و قابل فهم است، چنانچه در فصل ۲۰ خواهد آمد و تدبّر در آیات قرآن واجب است.

دلیل سیزدهم - اوامر است که در قرآن امر شده به پیروی قرآن و اگر بنا بود کسی نفهمد چگونه خدای تعالی امر باتّباع آن فرموده، مانند آیه ۳ سوره اعراف:

﴿ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ ﴾

«پیروی کنید آنچه بسوی شما نازل گردیده از پروردگارتان».

و آیه ۱۵۷:

﴿ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ (اعراف: ۱۵۷)

«پس آنانکه به این رسول ایمان آورند و او را بزرگ شمرند و یاری کنند و آن نوریکه به او نازل شده پیروی کنند ایشان رستگارند».

و در سوره بقره آیه ۱۷۱:

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا ﴾

«و چون به ایشان گفته شود پیروی کنید آنچه خدا نازل نموده گویند بلکه پیروی می‌کنیم آنچه را که پدران خود را بر آن یافته‌ایم».

و در سوره طه آیه ۱۳۴ فرموده:

﴿ رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ ءَايَاتِكَ ﴾

«پروردگارا چرا نفرستادی به سوی ما رسولی که پیروی کنیم آیات تو را».

و همچنین در سوره قصص آیه ۴۷ و در سوره لقمان آیه ۲۱ فرموده. پس تمام مسلمین باید تابع آیات کتاب خدا باشند، ولی متأسفانه زمان ما اگر بشیعه و یا سنی بگوئی بیائید پیروی قرآن کنیم، ایشان مانند کفار جاهلیت می‌گویند پدران و علماء ما چنین و چنان گفته‌اند. پس بعد از ورود این همه آیات که امر به پیروی قرآن و تدبّر در آن شده، اگر مسلمانی ندیده بگیرد و باز بدنبال افکار خود و یا افکار ملت خود برود از کفار جاهلیت بدتر است، زیرا کفار جاهلیت

قرآنی نداشتند و چون آمد پذیرفتند و متحد شدند و از نفاق و عداوت دست برداشتند و نگفتند ما نمی‌فهمیم، ولی مردم ما ببهانه اینکه نمی‌فهمیم از کلام خدا اعراض کرده‌اند و در نتیجه کار بجائی رسیده که شیعه از سنّی، و سنّی از شیعه وحشت دارد، و دشمن جانی یکدیگرند، و یک عده بنام روضه‌خوان شب و روز در گویندگی خود ماده فساد و دشمنی را زیاد می‌کنند و شیطان و استعمار و دشمنان دین اسلام را، از خود خوشنود و مسرور می‌گردانند، و منشأ تمام این بدبختیها و زیانها این است که در حوزه‌های علمیّه به طلب علوم دینی تزریق می‌کنند که قرآن ظنّی الدّلاله و حدیث قطعی الدّلاله است، و طلب ساده خوش‌باور خبر ندارند که این سخن از کجا پیدا شده و کدام دشمن این کلام را به میان ایشان آورده، و این کلام باطلی است و نتایج بسیار سوئی دارد، از آن جمله عدم توجّه محصلین به آیات قرآن و قطعی‌ندانستن مفاد آن، در حالیکه دلالت آیات قرآن بر معانی آن از هر کلامی بهتر و قطعی‌تر است، شما یک خط نهج‌البلاغه را که حدیث است بگذارید در جنب یک آیه از قرآن، هر کم سوادی می‌فهمد که آیات قرآن از نهج‌البلاغه واضح‌تر و دلالتش بر معنی قطعی‌تر است، آیا دلالت جمله آیه:

﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ﴾

(النساء: ۵۹، والمائدة: ۹۲، والنور: ۵۴، ومحمد: ۳۳، والتغابن: ۱۲)

و یا آیه:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ﴾

(النحل: ۹۰)

قطعی نیست، اگر بگویند دلالت قرآن بر مطالب آن قطعی است ولیکن مطالب آن اجمالی است که تفصیل آن در آیه ذکر نشده، گوئیم باشد اخبار نیز چنین است، اخبارهم مجمل دارد، آیا حدیث: ما بعث الله نبیا إلا بصدق الحدیث

و أداء الأمانة، مطلب آن مجمل نیست و تفصیل موارد صدق ذکر شده، البتّه مجمل است، حدیث فوق با آیه:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ﴾ (النساء: ۵۸)

هیچ فرقی ندارد، بلکه آیه روشن‌تر است، همانطوریکه قرآن گاهی باجمال سخن گفته و گاهی به تفصیل، اخبار و احادیث نیز چنین است، کلام اجمالی دلالت قطعی بر معنی اجمالی دارد و کلام مفصل‌تر دلالت بر معنی تفصیلی، چه قرآن باشد و چه خبر. عده‌ای از بی‌سوادان چون تزریقات سوء در آنان اثر کرده، می‌گویند در جمله «أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» چون شرائط و آداب و کیفیات ذکر نشده و مجمل است پس ظنّی الدلالة می‌باشد، در جواب ایشان باید گفت: دلالت جمله: أَقِمُوا الصَّلَاةَ قطعی است ولو اینکه بر معنی اجمالی باشد مانند دلالت حدیث: «بنی الإسلام علی خمس الصلاة و الزکاة و...» که تفصیل در این حدیث نیز ذکر نشده است.

به هر حال کلام خدا از هر کلامی بهتر و دلالت آن واضح‌تر و قطعی‌تر است، پس حوزه‌های علمیّه در عوض اینکه مسلمین را بیدار کنند و به طرف قرآن سوق دهند، خواب آنان را عمیق‌تر کرده‌اند. اگر کسی بگوید چون قرآن محکم و متشابه دارد و متشابه آنرا کسی نمی‌فهمد. جواب این است که اولاً متشابه قابل فهم است چنانکه در فصل ۲۰ خواهد آمد. ثانیاً اگر علّت ظنّی و قطعی الدلالة بودن وجود متشابه است احادیث نیز محکم و متشابه دارد، باضافه بر اینکه ضدّ و نقیض دارد، به اضافه بر اینکه کم و زیاد شده، در بسیاری از احادیث. پس چرا اخبار را بدین واسطه ظنّی الدلالة نمی‌دانید، اخبار بسیاری وارد شده که اخبار دینی محکم و متشابه دارد چنانکه مثلاً در ج ۲ بحار ص ۱۸۵ چندین خبر نقل کرده از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: «إن فی أخبارنا متشابهاً کم‌تشابه القرآن، و

محکما کمحکم القرآن، فردوا متشابهها دون محکمها». یعنی: «محققاً در اخبار ما متشابه است مانند متشابه قرآن، و محکم است مانند محکم قرآن، پس متشابه خبر را ردّ کنید به محکم آن».

۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد

قرآن چون آیاتش نازل شد عرب زمان جاهلی آن را فهمید، و از آن متأثر شد و با شنیدن آیاتش مجذوب گشت، و بواسطه آن از عقائد و خرافات پدر و مادری و قومی دست برداشت و به برکت آن بر جهان آن روز تفوق پیدا کرد، اگر قرآن بدون تفسیر فهمیده نمی شد چگونه عرب جاهل آن را فهمید. باضافه اگر قرآن محتاج به تفسیر بود خدایتعالی تفسیری برای آن نازل می نمود، و یا رسول خدا ﷺ تفسیری بر آن می نوشت، در حالیکه نوشته و حتی ائمه هدی علیهم السلام که نسبتاً وقت داشتند تفسیری بر قرآن نوشتند، پس معلوم می شود احتیاج به تفسیری نداشته است.

ثانیاً تفسیرهایی که نوشته اند همه کلام بشری است و کلام خدا روشن تر از کلام ایشانست، حقتعالی در واضح گوئی و فهمانیدن مطالب از هر بشری استادتر است، اگر کسی کلام روشن خدا را نفهمد کلام مفسرین را بطریق اولی نخواهد فهمید، شما بیائید این تفسیرهایی که نوشته شده بگذارید کنار قرآن و حسا ببینید کدام مشکل تر است، بلی برای کسی که لغت عرب را نمی داند ترجمه قرآن لازم است ولی ترجمه غیر از تفسیر است و خواهد آمد.

ثالثاً تفاسیری که نوشته شده در عوض اینکه مطالب قرآن را روشن تر کند تاریک تر نموده است مثلاً تفسیر منهج الصادقین و مجمع البیان که بهترین تفاسیر است برای یک آیه چندین احتمال داده اند و برای یک کلمه چند معنی ذکر کرده اند و در ذیل آن چند روایت متعارض آورده اند و نفرموده اند کدام این

احتمالات صحیح و کدام باطل است، خواننده را سرگردان می‌گذارند و می‌روند، مثلاً شما به جمله:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾ (بقره: ۱۸۴)

که در آیه ۱۸۴ سوره بقره می‌باشد مراجعه کنید. تا صدق گفتار ما روشن شود. اگر کسی این تفاسیر را ندیده باشد و خود به قرآن مراجعه کند و به زبان عربی و لغت قرآن وارد باشد هر معنی که ظاهرتر و روشن‌تر است بگیرد راحت می‌شود.

رابعاً این تفاسیری که نوشته‌اند غالباً آیات قرآن را حمل بر خرافات کرده‌اند و اخبار غلوآمیز را در ضمن آیات آورده‌اند قرآنی که مجموعه‌ای از حقائق است فعلاً مملو از خرافات کرده‌اند، مثلاً حق تعالی برای قدرت‌نمایی خود در سوره بقره آیه ۲۶ مَثَلٌ به پشه زده و بعوضه که حیوان کوچکی است و تمام قوای ظاهری و باطنی را واجد است آورده که هم خرطوم دارد برای مکیدن خون و هم پر دارد برای فرار، به طوری که اگر تمام علمای بشری جمع شوند به کیفیت خلقت آن پی نمی‌برند، آن وقت مفسرین شیعه - مانند علی بن ابراهیم و تفسیر برهان و نور الثقلین و مانند آنها به تقلید از یکدیگر - گفته‌اند مقصود از "بَعُوضَةٌ" «پشه» علی بن ابی طالب علیه السلام و مقصود از "فَمَا فَوْقَهَا" رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است! کسی نبوده به ایشان بگوید: مگر خدا نمی‌توانست و یا می‌توانست نام علی علیه السلام را ببرد که در عوض آن حضرت را بنام بعوضه - پشه - ذکر کرده، اینان هر کجای قرآن نام حیوانی آمده مانند بعوضه و ابل و دابّه همه را تأویل نموده‌اند به علی علیه السلام برای اینکه به سایر فرق اسلامی بفهمانند آیاتی در شأن علی علیه السلام نازل شده! و به این واسطه ندانسته به آن امام علیه السلام توهین و با قرآن بازی کرده و آن را موهون و مملو از خرافات نشان داده‌اند، شما اگر تفسیری را

که به نام امام حسن عسکری علیه السلام جعل کرده‌اند مطالعه نمائید تعجب می‌کنید و می‌بینید امامی که می‌گویند اعلم مردم می‌باشد از تاریخ و قرآن و سایر امور بی‌اطلاع بوده چنانکه در کتاب اخبار الدخيلة بعضی از خرافات آن ذکر شده است.

یکی از گویندگان دینی نزد من آمد و گفت شما قبول دارید که سوره انسان(دهر) که در جزء ۲۹ قرآن است در شأن امیرالمؤمنین و خانواده علیهم السلام نازل شده؟ گفتم بلی من قبول دارم، ولی شما چطور؟ من معتقدم شما قبول ندارید، بلکه آن امام علیه السلام را بیرو عقل و قرآن نمی‌دانید و قرآن را هم موهون کرده‌اید گفت: چگونه تهمت می‌زنید؟ گفتم: تهمت نیست بلکه ادعای با دلیل است، حال ثابت می‌کنم بطوری که خود شما آن را قبول کنی، آیا شما قبول داری که این سوره از اول تا به آخر آن در شأن علی علیه السلام نازل شده؟ گفت: بلی، گفتم: خیلی خوب در اول این سوره می‌گوید:

﴿ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ ﴾ (انسان: ۲)

«ما انسان را خلق کردیم».

در تفاسیر شیعه آمده که مقصود از انسان علی علیه السلام می‌باشد، شما قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: بسیار خوب، بعد فرموده:

﴿ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ ﴾ (انسان: ۲)

«ما او را از نطفه مخلوط آفریدیم».

آیا شما طبق این آیه قبول دارید که علی علیه السلام از نطفه حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد خلق شده؟ دیدم تأمل کرد و جواب نداد، و سپس گفت: خیر علی علیه السلام از نور خلق شده و صدها هزار سال قبل از وجود پدرش بود، گفتم: پس معلوم شد که شما قبول ندارید که این آیه و این سوره در شأن علی علیه السلام

نازل شده، پس چرا اوّل اقرار کردی؟ و چرا در تفاسیر خود نوشته‌اید که این سوره در شأن او است؟ باضافه در تفاسیر شیعه آمده که چون حضرات حسین علیه السلام بیمار شدند برای سلامتی اینان علی و فاطمه علیهما السلام نذر کردند سه روز، روزه بگیرند، و چون بیماری آنان رفع شد، علی علیه السلام برای گرفتن روزه سه صاع جو تهیه کرده برای سه روز آرد کردند و هر روز برای افطار خود پنج گرده نان تهیه کردند. روز اوّل موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج گرده نان را به او دادند، و خود حضرات با حسین و کنیز ایشان فضّه بدون غذا مانده با آب افطار کردند، روز دوم نیز هر پنج گرده (قرص) نان را به یتیم دادند و خود گرسنه ماندند، و همچنین روز سوم، که از ضعف و گرسنگی چنین و چنان شدند، پس این آیات و آیه:

﴿ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴾ (الإنسان: ۸)

نازل گردید، آیا شما این مطالب را قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: خوب بنابراین اگر اینها راست باشد علی علیه السلام و اهل بیت او علیهم السلام از عقل و قرآن پیروی نکرده‌اند و برخلاف فرمان خدا رفتار کرده‌اند، گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه اوّلاً مگر برای یک مسکین و یا یک نفر یتیم یک نصف نان کافی نبود؟ مگر آن یتیم می‌خواسته برود دکان نانوائی باز کند؟ باضافه گویند چراغی که به خانه روا است به مسجد حرام است! کسانی که خود گرسنه‌اند نصف یک نان را به مسکین می‌دادند و خود برای حفظ الصّحه و سدّ جوع با باقی نانها افطار می‌کردند، اینان بفرمان خدا که فرموده ﴿ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ ﴾ عمل نکردند. و از عقل هم که خدا حجّت قرار داده پیروی نکردند، آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام تابع قرآن نیستند؟ چگونه خدا برسول خود فرموده: ﴿ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴾ «از آنچه به تو وحی شده پیروی کن» آیا خانواده او نباید بامر "اتبع .. عمل کنند؟! خدا پیروی عقل را حتّی بر رسول خود واجب نموده چگونه علی علیه السلام و اهل بیت او

پیروی عقل و قرآن را نکردند؟ چگونه علی علیه السلام اهل بیت و اطفال خود را به ضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ آیا امامی که به وظائف عقلی و قرآنی خود آشنا نباشد امام است؟ باضافه کنیز بیچاره چه تقصیری کرده؟ باضافه مگر یتیم چه قدر شکم داشته؟ پس از این بیان آن گوینده دینی به فکر فرورفت و گفت راست می گوئی پس مقصود از این آیه چیست؟ گفتم ما امام را عالم و عاقل می دانیم و این آیه را هم طبق لغت عرب معنی می کنیم، چون قرآن به لغت عرف عرب نازل شده، آیه می گوید: مسکینا و یتیما و اسیرا و این سه را با واو عاطفه که دلالت بر جمع دارد آورده و معلوم می شود که این هر سه با هم در یک شب آمده اند درب خانه علی علیه السلام و ایشان یک شب نانهای خود را به آنان داده و البته برای سحر خود نان تهیه کردند از همان دوصاع جو باقی مانده، بنابراین تفسیر به سه روز بی مورد است هر کسی ممکن است یک مرتبه از غذا خودداری کند و در راه خدا بدهد، در این آیه مسکینا و یتیما و اسیرا با کلمه "ثم" نیامده تا اینکه به سه روز تفسیر شود، پس آنچه در تفاسیر آمده هم بر خلاف قرآن است و هم برخلاف عقل، و قرآن را موهون ساخته و خانواده رسول خدا صلی الله علیه و آله را جاهل به قرآن نشان داده.

خدا برای تجلیل کسیکه جاهل به قرآن باشد و از عقل پیروی نکند آیه نازل نمی کند و در مدح ایشان سوره نمی آورد. عقیده ما این است که قرآن مجموعه ای از حقائق است و خانواده رسول هم عاقل و عالم بوده اند و آنچه شیعه نوشته تهمت بایشان است، تمام این سخنان وقتی است که گفته شود این سوره مدنی است، متأسفانه بسیاری از مفسرین نوشته اند که این سوره مکی است و در مکه نه حسنی بوده و نه حسینی علیه السلام و نه نذری تا خدا سوره نازل کند!

خامساً: در این تفاسیری که نوشته‌اند. هر کس هر مذهبی داشته آیات قرآن را طبق مذهب خود معنی کرده، و با هر کس بد بوده آیات کفر و ستم و نفاق را در شأن او نازل دانسته و حمل به او نموده، و با هر کس خوب بوده آیات ایمان و انفاق و نیکی را در شأن او، در مدح او، دانسته و قرآن را مداح‌نامه و یا قداح‌نامه اشخاص قرار داده، و جنگ داخلی بین مسلمین شعله‌ور نموده، اگر جبری بوده آیات قرآن را حمل به جبر نموده، و اگر اختیاری بوده حمل باختیار نموده، سابقین این کار را کرده و این خیانت را مرتکب شده‌اند و لاحقین ساده‌دل نیز از ایشان تقلید کرده و تمام همّت ایشان لعن و یا مدح نمودن از زید و عمرو است. می‌توان گفت رجوع به تفاسیر برای دانستن مورد نزول و کشف اقوال برای کسیکه مقلد نباشد و قوه ممیزه داشته باشد خوبست تا گول اقوال را نخورد و قولی را که با ظاهر قرآن موافق است انتخاب کند و قرآن را حمل بر رأی ایشان نکند، و دیگر اینکه انسان می‌تواند آیات مجمله را بوسیله آیات دیگر قرآن بفهمد زیرا: «القران یفسر بعضه بعضا» و یا از سنت رسول خدا ﷺ چنانکه در فصل سابق ذکر شد بدست آورد. و نیز باید دانست که قرآن اگرچه بیان روشن و واضحی است برای کسیکه بزبان عرب و ادبیات عرب آشنا می‌باشد، ولی هر چه داناتر باشد، بیشتر از قرآن بهره می‌برد، عالم متبحر می‌تواند از تفریع قواعد و انطباق کلیات قرآن بر جزئیات و استخراج قواعد فقهیه و عقلیه و استنباط مطالب به قدر حوصله خود و زیادی درک خود بهره برد، شخص دانشمند از تقدیم و تأخیر کلمه و از فتح و کسر حروف و از سیاق آیات و تناسب آنها چیزها درک می‌کند. پس درک جزئیات مطالب قرآن برای اشخاص نسبت بفهمشان تفاوت دارد و بسیاری از کلمات، یا جملات قرآن توسط آیات دیگر و کلمات مشابه آن روشن می‌شود. مختصر اینکه کتاب خدا کتاب کاملی است و محتاج به اینکه بنده‌ای آنرا کامل نماید نیست و کتاب خدا از هر جهت

مستغنی از مخلوق است، پس اگر مطلبی را بیان نکرده یا لازم نبوده علم آنرا از بندگان نخواست، و یا در سنت رسول بیان شده است.

۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده

چنانچه در فصل تواتر قرآن تذکر دادیم قرآن متواتر است، بنابراین اگر یک کلمه کم و یا زیاد می شد مسلمین مطلع می شدند و جلوگیری می کردند. باضافه چون قرآن همه جا و در هر خانه و در تمام ممالک دنیا نشر شد، ممکن نبود کسی به تمام نسخ آن دست برد کند و اگر یک نسخه را کم یا زیاد می کرد با مطابقت با نسخ دیگر معلوم می شد. و بهر حال دلائل بسیاری از کتاب و سنت و اجماع و عقل داریم که قرآن دست نخورده و کم و زیاد نشده یعنی تحریف لفظی نشده:

أَمَّا آيَاتُ: آیه اول: سوره حجر آیه ۹:

﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾

«این قرآنرا ما نازل کردیم و بدرستی و تحقیق خود ما نگاهدارنده آن

می باشیم».

و مقصود از ذکر قرآن است بقرینه آیه قبل که فرموده: ﴿ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴾. حق تعالی در آیه ۹ وعده کرده که خود حافظ و نگهدارنده قرآن است، پس اگر کسی بگوید یک کلمه از آن کم و زیاد شده، یا خدا را قادر نمی داند یا سخن او را دروغ می داند، و چنین کسی قطعاً بی دین و خدانشناس و از فرق مسلمین خارج است. حال اگر کسی بگوید مقصود از حفظ قرآن محفوظ بودن آن است از قدح و عیبجوئی مردم، جواب گوئیم؛ این صحیح نیست زیرا در زمان خود رسول خدا ﷺ، قرآن هزار عیجبو داشت، و چه قدر از آن عیبجوئی کردند؛ گاهی سحرش خواندند، و گاهی شعرش گفتند، ولی چون طبق انصاف نبود مؤثر نشد و فعلاً نصاری و یهود نیز از آن عیبجوئی می کنند. و

«به تحقیق این کتاب قرآنی است بزرگ در کتاب محفوظ».

یعنی در پناه قدرت حق مصون است، و آیه ۲۱ و ۲۲ سوره بروج:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾

«بلکه این کتاب قرآنی است دارای مجد ودر لوحی مصون خواهد بود».

و آیه ۳۴ سوره انعام:

﴿وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ۗ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ﴾

و آیه ۱۱۴ و ۱۱۵ همین سوره:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا ۚ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ

يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ ۗ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * وَتَمَّتْ

كَلِمَاتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۗ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

(انعام: ۱۱۴-۱۱۵)

و آیه ۲۷ سوره كهف:

﴿وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ ۗ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ۗ وَلَنْ نُجِدَ

مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾

که در تمام این آیات صریحاً می گوید کلمات قرآن را کسی نمی تواند تبدیل

کند و یا عوض نماید.

و أما سنت: یکی اخبار ثقلین است که رسول خدا ﷺ فرموده: «إني تارك

فيكم الثقلين كتاب الله و هو الثقل الأكبر و عترتي و هم الثقل الأصغر لن يفترقا

حتى يردا على الحوض، إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى أبدا»، و در بعضی روایات:

کتاب الله و سنتی که صحیح تر یعنی موافق با قرآن است، آمده. پس رسول

خدا ﷺ فرموده: این قرآن را میان شما می گذارم، و باید تا قیامت به آن متمسک

باشید، و اگر تحریف در آن شده باشد، قابل تمسک نخواهد بود. قرآن حجتی

است مستقل چنانچه مدارک آن ذکر شد، و سنت نیز حجّتی است مستقل، و هر یک از این دو دلالت بر مطلبی کرد آن مطلب صحیح است، پس قرآن و سنت دو حجّت می‌باشند نه اینکه مجموعاً یک حجّت باشند، یعنی هر یک دلالت بر مطلبی کند کافی و لازم الأخذ است، و لذا ائمه علیهم‌السلام که عترت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند همواره در مطالب خود و اثبات آن استدلال به ظاهر قرآن می‌کردند و گاهی نیز به سنت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم استدلال می‌کردند، خصوصاً در مورد نزاع که در کلمات حضرت امیر علیه‌السلام در خطبه ۲۳ و نامه ۵۳ ذکر شد. از این تمسک و استدلال مسلّم می‌شود که این حجّت یعنی قرآن و سنت دست‌نخورده، و اِلّا از حجّیت ساقط می‌شد، و به اضافه؛ کتاب مدوّنی بوده که میان اُمت خود گذاشته.

دوم: در مقدمه چهارم تفسیر صافی نقل کرده: از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال کردند: «هل عندکم من رسول الله شیء من الوحی سوی القرآن؟ قال علیه‌السلام: لا و الذی فلق الحبّة و برد النسمة إلا أن یعطى عبدا فهما فی کتابه»، یعنی: آیا نزد شما از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم غیر از قرآن چیزی از وحی مانده است؟ فرمود: نه، قسم به آنکه حبّه را شکافت و جان را ایجاد کرد جز اینکه خدا به بنده‌ای فهم در کتاب خودش را بدهد (که بتواند از قرآن چیزی استخراج کند). از این خبر معلوم می‌شود غیر از قرآن معمولی چیزی نزد آن حضرت از وحی نبوده چه بعنوان قرآن و چه بعنوان دیگر.

أدلة دیگر بر نفی تحریف لفظی

۱- قرآن میزان صحّت و سقم و کم و زیادی مطالب اسلامی است، اگر میزان خراب شده باشد، یا یکی از ابزار و اساس آن کم شده باشد، نمی‌توان با آن میزان درست سنجید، پس اگر قرآن تحریف شده باشد نمی‌شود آنرا میزان قرار

داد و نعوذ بالله خدا اشتباه کرده که آنرا میزان قرار داد، و یا نتوانسته میزان دین خود را حفظ کند و این سخن کفر و زندقه است و جائز نیست.

۲- تمام فقهای شیعه می‌گویند پس از سوره حمد باید در نماز یک سوره تامّه از سور قرآن خوانده شود و در صلاة آیات پس از قرائت حمد باید یک سوره تامّه بر پنج رکوع تقسیم شود، و هر سوره از سور قرآن را کافی دانسته‌اند. پس معلوم می‌شود سوره‌های قرآن را تامّ و تمام می‌دانند و هر سوره‌ای را از کم و زیاد مصون می‌دانند و إلا کافی نمی‌دانستند.

۳- نبودن دلیلی بر تحریف، خود دلیل بر عدم تحریف است زیرا آنکه مدّعی تحریف است، یا می‌گوید رسول خدا ﷺ برای امت خود قرآنی نگذاشته و رفته و یا می‌گوید گذاشته ولی خلفاء پس از او و یا دیگران کم و زیاد کردند، پس اگر بگوید رسول خدا ﷺ قرآنی نگذاشته که سخن او بر خلاف اجماع است، و هم بر ضد سخن خدا و رسول است، و اگر می‌گوید، گذاشته باید معلوم کند چه کس آنرا تحریف کرده، در صورتیکه دلیلی بر تحریف شخص معینی نیست، اگر شخص بی‌اطلاعی بگوید: "شیخین"، می‌گوئیم چگونه و برای چه. قرآنی را که تمام اصحاب رسول و سایر مسلمین در حفظ و نشرش می‌کوشیدند و آن همه برای حفظ آن همت داشته و جان‌فشانی می‌کردند چگونه "شیخین" کم و زیاد کردند که هیچ کس مطلع نشد و یا مطلع شد و اعتراضی نکرد، قرآنی که برای آن از جان می‌گذشتند و در راه آن از خانه و خانواده و مال خود صرف‌نظر می‌کردند و تمام هستی خود را نثار آن می‌نمودند چه شد که اعتنا بتحریف و محرّف آن نکردند، حتی اشخاصی مانند علی علیه السلام و ابوذر و عمّار و سایر فدائیان اسلام با آن شدت ایمان، بقدر یکنفر از عوام زمان ما برای کتاب آسمانی خود دلسوزی نکردند؟! پس این مطلب یقیناً باطل و گوینده آن از عقل تهی است، به اضافه می‌گوئیم در کدام یک از آیات قرآن دست بردند و یا کم و زیاد کردند؟

آیاتی که مربوط بریاست ایشان نبوده که قطعاً کم نکرده‌اند زیرا برای این کار غرضی نبوده و کسی هم چنین ادعائی نکرده و هیچ تاریخی متعرض آن نشده، حتی علی بن ابیطالب علیه السلام که در بعضی از کلمات خود گله از خلفاء داشته از چنین موضوعی یاد نکرده و ادعا و اعتراض ننموده، اما اگر بگویی آیاتی که مربوط بزعامت و حکومت بوده کم کرده‌اند، خواهیم گفت حضرت امیر علیه السلام و سایر دوستان او که در ابتدای امر خلافت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امر خلافت با "شیخین" سخن گفته‌اند چنین سخنی راجع باین موضوع در احتجاجات خود نگفتند و نامی از کم کردن آیات قرآن نبردند. اگر آیاتی راجع بخلافت و زعامت حضرت امیر علیه السلام بود باید خود آنحضرت و سایر معترضین که اعتراض داشتند تذکر دهند و برای آنجناب استدلال و استشهاد کنند و حال آنکه چنین کاری نکردند، اگر چنین آیه‌ای بود تذکر آن برهر سخنی مقدم بود، پس در اول امر خلافت قبل از استقرار خلافت چنین صحبتی نشده و سخنی بمیان نیامده. اما زمان خلافت عثمان پس او محتاج بچنین کاری نبود زیرا پس از استقرار خلافت شیخین و گذشت سالها که خلافت بعثمان منتقل شد اگر چنین آیاتی بود باید در اول امر خلافت کم یا تحریف کنند نه پس از گذشت سالها، آیاتی که برای خلافت شیخین ضرر نداشت برای خلافت عثمان بطریق اولی ضرر نداشته. باضافه زمان عثمان قرآن در شرق و غرب جهان منتشر شده بود و برای عثمان کم و زیاد آن امکان نداشت. باضافه اگر عثمان چنین کاری می‌کرد قاتلین او که بدور خانه او اجتماع کردند برای قتل او، باید احتجاج باین کار کنند، و لااقل یکمرتبه باو ایراد کنند و حال آنکه چنین ایرادی نکردند. و هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تحریف باو اشکالی کرده باشند، بلکه ایراد ایشان بعثمان راجع بحیف و میل بیت‌المال و نصب مأمورین نالایق بود، در حالیکه امر قرآن مهمتر بود، باضافه بر علی بن

ابیطالب علیه السلام واجب بود که اگر عثمان قرآن را کم یا زیاد نموده در زمان خلافت خود قرآن را باصل آن برگرداند و کامل نماید و قرآن کامل را نشان دهد نه اینکه سکوت کند و لااقل اشاره هم نکند، علی علیه السلام که در خلافت خود پس از قتل عثمان فرمان داد املاکی که در تصرف مأمورین عثمان بود بصاحبانش برگردانند. و حتی در نهج البلاغه در خطبه ۱۵ فرموده: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء، و ملک به الإماء لرددته، فإن فی العدل سعة». یعنی: بخدا قسم اگر بیابم که بآن املاک زنانی تزویج شده و کنیزانی خریده شده هر آینه آن را برگردانم زیرا در عدالت وسعتی است که در جور نیست. کسی که برای یک وجب زمین بیت‌المال این همه دلسوزی کرده و از دست مأمورین عثمان گرفته چگونه ممکن است ببیند قرآن کم می‌شود و بروی خود نیاورد و کلمه‌ای نگوید؟! باضافه مردم را امر کند به رجوع بقرآن معمولی و آنرا امام و حجت بخواند. پس مسلم بدست عثمان چنین عملی انجام نشده، و پس از او که دیگر برای احدی چنین احتمالی داده نشده، زیرا آنقدر در بلاد اسلامی در مساجد و محافل حافظ و قاری زیاد شده بود که برای احدی دسترسی به تمام آنان امکان نداشت و چنان بقرآن توجه داشتند که اگر در قرآن زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک واو در جایی از کلمات قرآن بود، یا پس از واو الفی بود همه خود را موظف می‌دانستند که آن واو یا الف را در سایر قرآن‌ها بگذارند و اگر تائی مدّور بود همه سعی داشتند که در تمام نسخه‌ها مدّور باشد، مواظبتی که در نسخه‌برداری قرآن شده در هیچ کتابی نشده، پس چگونه ممکن است کسی در قرآن دست برد و کسی مطلع نشود، آری خدا روی جهل و نادانی را سیاه کند که پس از هزار و سیصد سال یکعهده عوام برای ایجاد تفرقه و عناد و بدگویی بفرق مسلمین چند نفر اخباری کج سلیقه‌سفیه آمدند اخباری را برای اثبات تحریف از کتب مجعوله جمع‌آوری کردند که همان اخبار نیز دلالت بر تحریف ندارد، مگر برای کسی که

از همه جا بی‌خبر باشد، ما آن اخبار را در نظر خواننده می‌گذاریم تا خود قضاوت کند.

۴- اقوال بزرگان و علمای فریقین و تصریح ایشان بر عدم تحریف: در اینجا ما کلمات بعضی را از باب نمونه ذکر می‌کنیم: علامه طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: اجماع مسلمین بر این است که بر قرآن چیزی زیاد نشده، اما اینکه کم شده یا خیر، نظر صحیح از مذهب ما این است که چیزی کم نشده. و سید مرتضی نیز چنین فرموده و در چند موضع فرموده: علم بصحّت نقل قرآن از رسول خدا ﷺ و زیاد و کم نشدنش مانند علم ما است به شهرها و مانند علم ما بوقایع تاریخی و کتب مشهوره، زیرا عنایت مسلمین شدید و دواعی بسیاری بر نقل و حفظ قرآن از کم و زیاد بوده، زیرا قرآن معجزه رسالت و مأخذ علوم شرعیّه و احکام دینیه بوده و علمای مسلمین بنهایت در حفظ و حراست آن کوشیده‌اند، حتی شماره حروف و اعراب و سکانات آنرا حفظ کرده‌اند (تا کم و زیاد نشود) و در جای دیگر فرموده: همانطوری که ما علم بدیهی داریم و بکتب مصنفه مانند کتاب "سیبویه" و امثال آن که تفصیل فصول و ابواب آن معلوم است و اگر کسی چیزی به آن بیفزاید و یا کم کند. معلوم و ممّیز می‌شود که ملحق است و یا از اصل کتاب، همانطور است قرآن در حالیکه عنایت بضبط قرآن بیشتر از کتب دیگر بوده، و نیز سید می‌نویسد: قرآن در زمان رسول خدا ﷺ جمع و مدون شده بمانند همین قرآن که نزد ما است، و مکرر به رسول خدا ﷺ عرضه شده، و جماعتی از صحابه بر او تلاوت کرده‌اند، و اگر عده‌ای از حشوویه و بعضی از اخباریه بر خلاف این گفته‌اند، اعتنایی به سخنان ایشان نباید کرد، زیرا اینان بگمان خود به بعضی از اخبار ضعیفه استناد کرده‌اند که علم قطعی بر خلاف آنها است. شیخ صدوق در کتاب خود فرموده‌اند: اعتقاد ما این است که این قرآن میان جلد همان قرآنی است که خدا به رسول خود

نازل نموده و زیادتر از این نبوده و کسی که غیر از این بما نسبت دهد دروغ گفته است (چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به همین مضمون نقل شد). و شیخ طوسی در تفسیر تبیان خود فرموده: سخن گفتن در زیاده و نقصان قرآن سخنی است غیر لائق زیرا اجماع بر بطلان زیادتی در قرآنست و مذهب صحیح ما بر این است که چیزی از آن کم نشده. و آقای خوئی در کتاب بیان ادعای اجماع نموده بر تواتر قرآن و عدم زیاده و نقصان در آن، و شیخ طوسی فرموده: اخباریکه در زیاده و نقصان وارد شده تماما خبر واحد و قابل تأویل است و علمی بصحت آنها پیدا نمی‌شود. و بسیاری از اعلام دیگر ادعای اجماع نموده‌اند بر عدم تحریف، از آن جمله شیخ بهائی و محقق کلباسی و محقق بغدادی شارح وافیه و محقق کرکی و اجماع علماء و فضلالی اهل سنت نیز همین را گفته‌اند.

و البته دلیلهای دیگری نیز بر عدم تحریف هست که در این مختصر نمی‌گنجد.

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

مدعیان تحریف، به روایاتی استدلال کرده‌اند که تماما ضعیف السند و فاسد المتن و یا مخدوش المتن و یا قابل تأویل می‌باشد. یک روایت که از هر جهت صحیح باشد، در میان آنها نیست. متن تمام آنها دلالت بر جعل و غرض و عداوت دارد. ما مقداری از آن روایات را در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند، ناقل بسیاری از آن روایات، احمد بن محمد السیاری است که تمام علمای رجال گفته‌اند: او فاسد المذهب و قائل به تناسخ بوده. یا از علی احمد الکوفی نقل شده که علمای رجال او را کذاب و فاسد المذهب می‌دانند. این روایات بر چند دسته می‌باشد. دسته‌ای از آنها می‌گوید: نام علی و أئمه علیهم السلام یا

نام منافقین در قرآن بوده، راویان این دسته از غلاة (غلوکنندگان) می‌باشد و غلاة از اسلام خارج و محکوم به کفر و شرکند، مانند محمد بن فضیل و جابر بن یزید و امثال ایشان.

روایت اول: کافی از محمد بن فضیل از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام در جمیع کتب انبیاء و از آنجمله در قرآن مکتوب بوده در جمله:

«ولن یبعث الله رسولا إلا بنبوة محمد و ولایة وصیه»، حال شما بروید آیه:

﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾ (غافر: ۳۴)

را در سوره غافر آیه ۳۴ ملاحظه کنید تا ببینید چگونه این راوی خدانشناس با آیه قرآن بازی کرده، این آیه را خدا از قول کفار قوم فرعون در مقابل مؤمن آل فرعون نقل کرده، در آنجا که مؤمن آل فرعون می‌گوید: ﴿وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ* يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ* وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾. یعنی: مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم من، من می‌ترسم عذابی بر شما نازل شود مانند روز احزاب، مثل قوم نوح و عاد و ثمود، ای قوم من می‌ترسم بر شما از روز قیامت، روزی که برای فرار از عذاب پشت کنید و هیچ پناهی شما را از عذاب خدا حفظ نکند، یوسف قبلاً با دلیل‌های روشن آمد و شما همواره در شک بودید تا وفات کرد، چون از دنیا رفت، گفتید: خدا پس از او پیغمبری نخواهد فرستاد: ﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾ خدای تعالی اهل شک و اسراف را اینطور گمراه می‌کند.

در این آیه قوم کافر فرعون گفتند: ﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾، خدا این گفتار را از ضلالت ایشان شمرده، این جمله را خدا و انبیاء نگفته‌اند و در کتب انبیاء نبوده بلکه سخن کفار است، ولی راوی این قول باطل را بکتب انبیاء بسته و محمد و علی را نیز ضمیمه این قول نموده و با کتاب خدا بازی کرده، **نعوذ بالله و «مِنْ بَعْدِهِ»** را خلاف کرده است.

روایت دوم: کافی از امام باقر روایت کرده که جبرئیل آیه ۲۳ سوره بقره را

چنین نازل کرد:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾

«یعنی اگر شما در حق علی از آنچه بر بنده خود نازل کردیم در شک و تردید هستید، سوره‌ای مانند آن بیاورید».

خواننده با انصاف ملاحظه کن خدا به کفاری که نه رسول خدا ﷺ را قبول داشتند نه قرآن را، می‌گوید: درباره این قرآن اگر شک دارید، سوره‌ای مثل آن بیاورید و هرگز نخواهید آورد. این چه ربطی به علی دارد؟! باید پرسید آن آیاتی که خدا راجع به علی نازل کرده و از کفار خواسته مانند آن را بیاورند کجاست؟ کفار که خدا را قبول ندارند چگونه یک سوره درباره علی بیاورند. بقول شما قرآنی را که کسی جز امام نمی‌داند چگونه کفار فهمیدند درباره علی نازل شده؟ آیا راوی این روایت عقل و ادراک را نداشته که چنین دروغی جعل کرده و با آیه قرآن بازی کرده است.

روایت سوم: در تفسیر آیه ۱۴۳ سوره بقره:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾

از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده این آیه «**أُمَّةٌ وَسَطًا**» بوده! همچنین

آیه ۱۱۰ سوره آل عمران:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ﴾

«خیر ائمه» بوده و تحریف شده.

معلوم می‌شود راوی این روایت دین اسلام و امت اسلامی را دین معتدل و امت معتدل نمی‌داند، و امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمین واجب نمی‌داند و فقط ائمه را متصف به این صفت می‌داند که باید امر به معروف و نهی از منکر کنند، نه سایرین، که خدا این آیات را به ائمه خطاب کرده.

باید از طرفداران این راوی پرسید: وقتی این آیات نازل شد، مخاطب **جعلناکم** و **کنتم** و **تأمرون** کدام اشخاص بوده‌اند؟! آن ائمه که هنوز بدنیا نیامده بودند چگونه مخاطب شدند؟ ولی مسلمین حاضر و خود رسول خدا ﷺ مخاطب نبوده‌اند، خوب بود خدا بفرماید: **جعلناهم** و **کانوا** و **یأمرون** که بر غائبین صدق کند نه بر حاضرین، آنهم به صیغه استقبال نه صیغه ماضی. شما ملاحظه کنید این دشمنان دین چگونه بنام امام باقر آن بازی می‌کنند!!!

روایت چهارم: مجلسی در صفحه ۶۴ جلد ۹۲ بحارالانوار از امام باقر روایت کرده که آیه ۸۹ سوره اسراء:

﴿ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴾

چنین بوده: "فأبى أكثر الناس بولاية علي إلا كفورا!"

باید از راوی پرسید سوره اسراء که مکی است و در اوائل بعثت نازل شده، آن وقت صحبت و بحثی از خلافت ولایت علی نبوده تا اکثر مردم به ولایت او کافر شوند، باضافه در آن زمان مردم ایمان نیاورده بودند تا اکثر ایشان کافر شوند.

شما ملاحظه کنید این نویسندگان کتب حدیث چه بر سر اسلام آورده‌اند، چگونه از حق تعالی نترسیدند.

روایت پنجم: در صفحه ۶۱ جلد ۹۲ بحار (چاپ آخوندی) روایت شده از امام صادق که فرمود: در سوره عمّ جمله: ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ آنچه نازل شده: "ترابی" یعنی "علوی" بوده است. باید گفت: این سوره مکی است - در مکه نازل شده - مردم مشرک بودند و مذهب علوی ابوترابی در کار نبوده تا مشرکین تمنا کنند و بگویند *یا لیتنی* یعنی ای کاش من علوی بودم، کسانی که اسلام را قبول نداشتند چگونه می‌گویند: ای کاش ما علوی بودیم؟ آیا قائلین بتحریف و نویسندگان چنین روایاتی قوه تعقل نداشتند؟ آیا با چنین روایات موهوم ثابت می‌شود که نام علی و علوی در قرآن بوده؟

ما می‌بینیم فرزندان همین علی یعنی امام صادق علیه السلام مطالب مندرجه در این روایات را تکذیب کرده و می‌گویند: نام علی علیه السلام و اولادش در قرآن نبوده چنانکه کافی بروایت صحیح از ابوبصیر روایت کرده و آقای خوئی در کتاب البیان آن را روایت کرده که ابوبصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ سوال کردم و گفتم مردم می‌گویند چرا نام علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در قرآن ذکر نشده؟ فرمود: به مردم بگوئید: همانطوری که نام سه رکعت و چهار رکعت نماز را در خدا قرآن نیاورده تا رسول او بیان کند همانطور نام علی علیه السلام و حسنین علیه السلام را هم قرآن نیاورده تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کند. بنابراین روایت به تصدیق امام صادق نام علی و اهل بیت او در قرآن نبوده و نیامده و تمام روایاتی که می‌گویند نام علی در قرآن بوده، و مردود و مجعول است. باضافه دلیل بر اینکه نام علی در قرآن نبوده قصه غدیر و حدیث غدیر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا علی را معرفی کرده و فرموده "من کنت مولاه فعلی مولاه"، و اگر نام علی در قرآن مذکور بود قبلاً معرفی شده بود و همه مسلمین دانسته بودند و محتاج به معرفی و

اعلام نبود و آنهمه مقدمات و اجتماع در بیابان لازم نبود، حدیث غدیر به کذب تمام روایاتی که می‌گوید نام علی در قرآن بوده حکم می‌کند. باضافه پس از وفات حضرت رسول خدا ﷺ و قبل از استقرار حکومت بر ابوبکر، باید خود علی علیه السلام و دوستانش که به مسجد آمدند و با ابوبکر محاجّه کردند قبل از هر چیز آیاتی که نام علی علیه السلام در آن بوده بر مردم بخوانند زیرا در آن روز که هنوز قرآن تحریف نشده بود، اگر قول فائیلین به تحریف را قبول کنیم، خوب بود آن آیات را تذکر می‌دادند و به آن استدلال می‌کردند، در صورتی که چنین گفتگو و استدلالی از کسی نشده، پس معلوم می‌شود که چنین آیاتی در کار نبوده است.

روایت ششم: مجلسی در جلد ۹۲ بحار صفحه ۴۲ روایت کرده که چون رسول خدا ﷺ وفات کرد، علی علیه السلام قرآن را جمع نموده و به مسجد رفت و به اصحاب رسول خدا عرضه کرد، همانطور که رسول خدا به او وصیت کرده بود. پس ابوبکر چون قرآن را باز کرد در اولین صفحه رسوائی‌های خودشان را دید، عمر برخاست و گفت: یا علی آن را برگردان ما به قرآن تو احتیاج نداریم. بعد زید بن ثابت را خواند و گفت: علی قرآنی آورده که رسوائی مهاجرین و انصار در آن می‌باشد، ما چنین صلاح می‌دانیم که قرآنی تألیف کنیم، و رسوائی مهاجرین و انصار را از آن ساقط سازیم. زید اجابت کرد قرآنی نوشت ... تا آخر. مانند این روایت، روایت دیگری در صفحه ۶۰ جلد ۹۲ بحار نقل شده: که علی فرمود: این قرآن، آن قرآنی که نازل شده نیست، زیرا در آن قرآن، نام هفتاد نفر از منافقین با نام پدرانشان بوده که آن‌ها را پاک کرده‌اند و نام ابولهب را برای اذیت رسول خدا گذاشتند، زیرا ابولهب عموی رسول خدا بود.

خواننده عزیز ملاحظه نما و ببین:

اولاً: این دو روایت دلالتی بر تحریف ندارد، زیرا ممکن است بگوئیم نام منافقین در قرآنی که علی علیه السلام می‌گوید بعنوان تفسیر یا مورد نزول یا بعنوان

تأویل بوده، این چه ربطی به خود قرآن دارد چنانکه همین مطلب را آقای خوئی در صفحه ۱۸۴ کتاب البیان مرقوم داشته، اضافه بر این، سیره رسول خدا ﷺ و معاشرت او با اصحاب خود چه مؤمن چه منافق یکسان بوده و با همه بخوبی معاشرت می‌کرده و بنای او بر تألیف قلوب بوده و بنا نبوده نفاق کسی را ظاهر کند.

خدا هم ستار العیوب است، بنا نبوده اسرار درون بندگان را بگوید و در کتاب خود علنی کند، چگونه ممکن است خدای ستار العیوب اسماء منافقین را در کتابش بگوید و مسلمین را بجان یکدیگر بیندازد که یکدیگر را سب و لعن کنند و ایشان را بر اختلاف و تشّت تحریک کند، در حالی که اگر کسی واقعا منافق هم باشد ممکن است در آخر عمر توبه کند، در این صورت اگر نام او در کتاب آسمانی بماند صحیح نیست، اگر نام منافقین در زمان رسول خدا ﷺ در قرآن بود، بواسطه نشر آن منافقین از اطراف پیغمبر متفرق می‌شدند و دیگر از خجالت نزد رسول خدا ﷺ و اصحابش نمی‌ماندند و بکلی از مسلمین جدا می‌شدند، و دیگر احتیاجی به سفارشات در غدیر و غیر غدیر نبود، آیا هیچ مسلمان عاقلی چنین احتمالی می‌دهد که خدای ستار العیوب، کشاف العیوب شود و میان مسلمین تفرقه اندازد، اگر چنین بود پس چرا در آیه ۱۰۱ توبه بر رسول خود فرموده:

﴿ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ ﴾

«بعضی از اهل مدینه منافقند، تو ای رسول ما، آنان را نمی‌شناسی، ما که

خدائیم آنان را می‌شناسیم».

در این حال چگونه رسول خدا ﷺ که بقول شما نام منافقین در قرآنش بوده، آنها را نمی‌شناسد، ولی فائیلین بتحریر پس از هزار سال آنها می‌شناسند؟ آیا این تکذیب قول خدا نیست؟ آیا نباید گفت: "لعنه الله علی الکاذبین". باضافه

اگر حضرت علی علیه السلام مصحفی داشته، متن آن، با سایر قرآنهای رایج بین مسلمین هیچ اختلافی نداشته است و اشخاصی که قرآن آنحضرت را دیده‌اند باین مطلب تصدیق داشته‌اند. و از جمله کسانی که مصحف آنحضرت را دیده، ابن ندیم است که در کتاب الفهرست نوشته است که قرآنی را که بخط حضرت علی علیه السلام بوده و مطابق معمول اولاد امام حسن علیه السلام آنرا از یکدیگر بارت می‌بردند، در نزد ابی یعلی حمزه الحسنی (ره) یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام دیده است. پس باید گفت قائلین بتحریف مردمانی احمق یا مغرض و ملعبه دست یهود و سایر دشمنان اسلام بوده‌اند و خواسته‌اند کتاب خدا و سند اسلام را با این سخنان پوچ و روایات جعلی بی‌اعتبار کنند. راستی راستی باعث خجالت و شرمندگی است که چند نفر آخوندی بنام حجت الاسلام و محدث ثقه خود را عالم نامیده و بکتاب خدا بتازند و برای ابطال سند اسلام کتابی بنام: «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب» بنویسند و این روایات و خرافات و خزعبلات را در آن جمع کنند، و چاپ کرده بدست یهود و نصاری بدهند تا آنان مکرر چاپ کرده و آن را برخ مسلمین بکشند که هان این مسلمین بتصدیق شیخ العلماء و خاتم المحدثین خودتان کتاب آسمانی شما تحریف شده و بی‌اعتبار است و بقول ایشان شصت جزء قرآن ساقط شده (قرآن موجود سی جزء است) و قرآن مانند تورات و انجیل ما بی‌اعتبار است. آیا به چنین افرادی مسلمان و عالم اسلامی می‌توان گفت و کتاب دعائی که چنین اشخاصی می‌نویسند می‌توان بدست مؤمنین داد؟ نه و الله. ما چون طرفدار حق و حقیقتیم و این موهومات را می‌بینیم، ناچار باید با ایشان پیکار کنیم و مسلمین را بیدار و از شر آنها و از خواندن کتاب پر از شرک و خرافات آنان برهانیم. اگر چه عده‌ای از روحانی‌نمایان بی‌خبر یا ترسو که از عوام بی‌اطلاع و گمراه می‌ترسند از ترس عوام از ما بدگوئی کنند. بهر حال محال است خدای تعالی مقلد شیعیان صفویه

شود و تمام اصحاب رسول خدا را مرتد بخواند و رسوا کند و نام بزرگان اصحاب رسول خدا را منافق بگذارد و در کتاب آسمانی خود بیاورد و در زمان حیات رسول خدا ﷺ جنگ داخلی بین مسلمین ایجاد کند، ولی کسی از مسلمین این آیات و أسماء منافقین را نداند و نشناسد و همه بی اطلاع بمانند جز علی علیه السلام و جز حاجی نوری پس از هزار سال، و علی هم کتاب خدا را در صندوقی مقفل بگذارد و پنهان کند تا شیعه صفویه پس از هزار سال مطلع شوند و آن را بیان کنند.

ثانیا - اگر ذکر ابولهب در قرآن مانده و موجب اذیت رسول خدا ﷺ بوده، باید خدا آن را نازل نکرده باشد تقصیر اصحاب رسول خدا چیست؟ دیگر اینکه ابولهب کافر بوده، کافر از دنیا رفت و علناً تکذیب رسول خدا ﷺ می کرده، این چه ربطی به سایر مؤمنین دارد؟ آیا شما که اصحاب رسول خدا را اکثراً منافق می دانید و همت شما اثبات تحریف قرآن است از کجا خودتان منافق نباشید و نخواهید تیشه به ریشه اسلام بزنید؟

روایت هفتم: تفسیر صافی و بسیاری از کتب دیگر در تفسیر آیه ۶۷ سوره مائده روایت کرده اند:

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾

در خم غدیر نازل شده و آیه چنین است بلغ ما أنزل الیك من ربك فی علی، و کلمه «فی علی» را انداخته اند، و مقصود از کلمه ناس و کلمه القوم الکافرین اصحاب رسولند که همه کافر بودند، و رسول خدا ﷺ از ایشان در مورد اظهار خلافت علی علیه السلام می ترسید.

و معنی آیه چنین است: «هان ای رسول آنچه درباره علی علیه السلام از طرف پروردگارت به تو نازل شده به مردم برسان و اگر اینکار را نکنی تبلیغ رسالت خود را نکرده‌ای، خدا ترا از مردم (یعنی از اصحابت) حفظ می‌کند، خدا قوم کفار (یعنی اصحابت) را هدایت نمی‌کند».

باید گفت:

اولاً: ما قبول داریم که در غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به علی علیه السلام سفارش نموده، ولی این روایت را که می‌گوید کلمه «فی علی» در آیه بوده بعداً آن را حذف کرده‌اند قبول نداریم و آن را دروغ محض می‌دانیم، زیرا خدا راستگو است، و خدا فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَلُّنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾، و قول داده که قرآن را از کم و زیاد شدن حفظ کند و امام صادق علیه السلام بودن کلمه «علی» را در قرآن تکذیب نموده و چنانکه در ذیل روایت پنجم فرمایش او ذکر شد.

ثانیاً: اگر مقصود از کلمه: "ناس" و کلمه "القوم الکافرین" اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد و بگوئیم اصحاب رسول جز سه نفر همه کافرند با آیات قرآن مخالفت کرده‌ایم، آیاتی از اصحاب رسول تعریف کرده و ایشان را مؤمن صادق و مورد رضایت خدا خوانده و مکرر در قرآن از ایشان مدح کرده. در سوره توبه آیه ۱۰۰ فرموده:

﴿ وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ﴾

یعنی: «خدا از مهاجرین و انصاری که در ایمان بر دیگران سبقت گرفتند و اول ایمان آوردند و کسانی که با نیکوکاری از ایشان تبعیت کردند، راضی است».

در سوره فتح آیه ۲۹ فرموده:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۖ وَعَدَّ

اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴾

یعنی: «محمد رسول خدا و کسانی که با او هستند بر کفار سختگیر و میان خود بسیار مهربان هستند ... و خدا وعده داده ایشانرا که ایمان آورده و عملهای شایسته انجام دادند وعدهٔ آمرزش و پاداش بزرگی».

و در آیه ۱۸ همین سوره فتح راجع بتمام اصحاب رسول که در حدیبیه زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند فرموده:

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ﴾

یعنی: «خدا از مؤمنین که زیر درخت با تو بیعت می کنند راضی است».

و در آیات دیگر ایشان را مؤمن خوانده. پس آیه « بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ...»، با این همه آیات منافات پیدا می کند، مگر اینکه خدا پشیمان شده و آخر عمر رسول همهٔ اصحاب را کافر خوانده جز سه نفر که نه از مهاجرین بودند و نه از انصار، یا باید بگوئیم خدا از باطن ایشان وعاقبت امر ایشان اطلاع نداشته، چنین سخن عین کفر و نفاق است.

ثالثاً: اگر روایات شیعیان صفوی راست باشد واصحاب رسول ﷺ همه کافر بودند جز سه نفر، دیگر برای اسلام آبرویی نمی ماند، اسلامی که تمام مطالبش از این کفار نقل شده چه اعتبار دارد؟! اسلامی که فقط سه یا چهار نفر روای داشته باشد اخبارش خبر واحد است و خبر واحد در اصل دیانت حجت نیست، و کتاب اسلام و مطالب اسلامی مثل انجیل عیسی ﷺ و مطالب نصاری و یهود می شود و از سه نفر مانند یوحنا و مرقس و لوقا نقل شده، آیا می شود گفت پیغمبر ﷺ از دنیان رفت و باندازهٔ یکی از علمای امت خود پیرو و ارادتمند نداشت و تمام اصحابش بی دین بودند؟ آیا این باورکردنی است که

بگوئیم اصحاب رسول یعنی حامیان قرآن و کسانی که اسلام را در عربستان و ایران و مصر و روم نشر دادند همه کافر بودند، ولی چند آخوند قائل بتحریر (که مخالف قرآنند و سعی می‌کنند آن را از حجت بودن بیندازند) مسلمانند؟!

رابعاً: این آیه ردیف آیات قبل و بعد است که خدا به اهل کتاب اعلان خطر داده و طرف شده و ایشان را کافر خوانده، در آیه بعد به پیغمبر می‌گوید به یهود و نصاری بگو: **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ** و در آخر می‌فرماید: **فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**. یعنی: «بگو ای اهل کتاب بر چیزی نیستند تا موقعی که تورات و انجیل را اقامه کنید ... برای قوم کفار غصه‌ای نخور.» در این آیه صراحتاً یهود و نصاری را کافر خوانده نه اصحاب رسول را، آنها را با الف و لام کافر خوانده همانطور که در آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ...** با الف و لام کافر خوانده، و **الْكَافِرِينَ** با الف و لام اشاره به همان کافرین معهود است، و مقصود از ناس و قوم کافرین یهود و نصاری است که این سوره برای مبارزه با ایشان و اعلام خطر به ایشان نازل شده و در آیات قبل نیز صحبت از یهود و نصاری است، همانطور که در آیه ۶۶ می‌گوید: «اگر آنها تورات و انجیل و کتاب‌های آسمانی که به آنها نازل شده اقامه کنند...» در وقتی که این سوره نازل شد رسول خدا ﷺ نه از اهل حجاز وحشت داشت، نه از اصحاب خود زیرا اسلام تمام حجاز را فرا گرفته بود و اصحاب آنحضرت تمام برای اسلام و نشر آن جانفشانی می‌کردند و رسول خدا ﷺ جز از امپراطوری کفار که دارای قدرت و سطوت بودند ترسی نداشت **مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ** که در این آیات خدا فرمود: آن را برسان، همان آیات رد بر یهود و نصاری بوده که در این سوره (مائده) نازل شده به قرینه آیات قبل و بعد.

خامساً: کسی که می‌گوید **مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ** راجع به ابلاغ آیاتی است که مربوط به خلافت علی علیه السلام نازل شده بوده و خدا در اینجا می‌فرماید آن آیات را برسان و

رسول خدا ﷺ آنها را رسانید، آن آیات را بما نشان بدهد، این آیات کدام است، در کجای قرآن است؟ در کجای سوره مائده است؟ ما که چنین آیه‌ای در قرآن ندیدیم، اگر کسی دیده بما نشان بدهد تا ما هم بدانیم و امام صادق علیه السلام هم می‌گوید نام علی علیه السلام در قرآن نبوده نیز بداند و از اشتباه درآید. چون چنین آیه‌ای در قرآن نیست، پس بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ هم راجع به آن نیست.

سادساً: جمله ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ در قرآن مکرر آمده از آنجمله در اول سوره بقره

﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ (بقره: ۴)

چگونه هیچکدام آنها مربوط به خلافت نبوده و فقط این جمله مربوط به خلافت است؟! از کجای ما أَنْزَلَ معلوم می‌شود راجع به خلافت چیزی نازل شده؟ آن کسی که روی تعصبات جاهلانه می‌خواهد بزور نام علی را در آیه داخل کند، ناچار است قرآن را تحریف کند و آن را محرف بخواند و با قرآن بازی کند و خدا را قادر بر حفظ قرآن نداند، چنین کسی معلوم می‌شود خدا را نشناخته و به کتاب او ایمان ندارد و بیهوده برای علی سینه می‌زند. یقیناً علی علیه السلام که به قرآن ایمان داشت، از او و از خیانتی که بقرآن می‌کند بیزار است، علی علیه السلام بیزار است از آنکه بنام او قرآن را تخریب و تحریف کند و بگوید آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...» ربطی به آیات قبل و بعد خود ندارد، و حق تعالی آن را مربوط بهم نیاورده و نعوذ بالله نامربوط گفته، و با این حرف خود قرآن را از تناسب آیات بیندازد و فصاحت آن را منکر شود.

سابعاً: دلیل بر رسالت و نبوت محمد صلی الله علیه و آله همین قرآن و فصاحت و بلاغت و تناسب آیات آن است. اگر کسی قرآن را از تناسب و فصاحت بیندازد، اصل اسلام بی دلیل می‌ماند، پس آنکه نام علی علیه السلام را روی تعصب جاهلانه می‌خواهد وارد آیه کند و قرآن را از فصاحت و بلاغت و تناسب می‌اندازد، دوست اسلام

نیست، یا دوست نادان است، و علی علیه السلام احتیاجی به چنین دوستانی ندارد. وقتی که خود آنحضرت زنده بود چنین دوستان نادانی او را در مقابل معاویه و طلحه و زبیر یاری نکردند. حال که علی علیه السلام از دنیا رفته و خلافت و زعامتی باقی نمانده و کفار سال‌ها بر ممالک اسلامی چیره شده‌اند، لازم نیست که ما قرآن و اسلام را از اعتبار بیندازیم برای خلافت که امروز موضوعی ندارد.

روایت هشتم: مجلسی روایت کرده (جلد ۹۲ بحار جدید صفحه ۴۸) که راوی گفت: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، آن امام قرآن خود را باز کرد، در آن قرآن آیه ۴۳ سوره الرحمن چنین بود:

" هذه جهنم التي كنتم اياها تكذبان فاصلى اياها لا تموتان و لا تحيىان " یعنی:

الأولين!

«این دوزخی است که شما آن را تکذیب می‌کردید، پس در آید در آن نه می‌میرند و نه زنده می‌مانند ای دو خلیفه!»

حال باید ملاحظه کنید در این آیه و روایت، آیا خدا اشتباه کرده (نعوذ بالله) چون قبل از این آیه خطاب به گروه جن و انس کرده و فرموده: "یا معشر الجن و الإنس" در صورتیکه باید گفته باشد **یا ایها الشیخان** که با ذیل آن جور بیاید، یا امام صادق علیه السلام عربی نمی‌دانسته و از صدر آیه (یا معشر الجن و الإنس) خبر نداشته؟! یا راوی خواسته قرآن را مسخره کند و به بازی بگیرد، یا آن کسانی که این روایات را در کتب خود آورده‌اند دشمن اسلام بوده‌اند، یا دو خلیفه آنقدر مهم بوده‌اند که خدا در عوض جن و انس به ایشان خطاب نموده است. به اضافه این سوره مکی است و در آن زمان شیخان خلیفتان نبوده‌اند تا آیه نازل شود.

روایت نهم: مجلسی در صفحه ۵۰ جلد ۹۲ بحار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام به ابن سنان فرمود: **یا بن سنان إن سورة الاحزاب فضحت نساء قریش**

من العرب و كانت أطول من سورة البقرة ولكن نقصوها وحرفوها. یعنی: «ای پسر سنان سوره احزاب زنان قریش را رسوا کرد و این سوره از سوره بقره طولانی‌تر بوده ولیکن آن را کم و تحریف کردند.»

از راویان چنین روایت می‌پرسیم: خدا چه دشمنی با زنان قریش داشته که احدی از مردان را رسوا نکرده و خود از اینکار نهی کرده ولی زنان را رسوا کرده؟ به اضافه زنان ممالک دیگر که بدتر از زنان عرب بوده‌اند رسوا نکرده و زورش به زنان عرب (آنهم قریش) رسیده؟ به اضافه خلفا و اصحاب رسول بد کردند (که همه مرتد شدند جز سه نفر طبق خبر جعلین و کذابین) چرا که زنان قریش باید رسوا شوند؟ به اضافه چه کس قرآن را برای خاطر رسوائی زنان قریش کم و تحریف نموده؟ چگونه احدی از این قضایا خبر نداشته جز ابن سنان؟ شما ملاحظه کنید با چنین روایات و اخبار آحاد که کذب از سر و روی آن می‌بارد، اینان به جنگ قرآن آمده و می‌خواهند نقص قرآن را با چنین اخباری ثابت کنند و قدرت خدا را که فرموده **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** منکر شوند.

روایت دهم: کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که به سعد الخیر نوشت: و كان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه و حرفوا حدوده فهم يروونه و لا يروونه و الجهال يعجبهم حفظهم للرواية و العلماء يحزنهم تركهم للرعاية. یعنی: «معنی اینکه کتاب را پشت سرانداختند این است که حروف آن را نگاشتند (یعنی در ضبط حروف و کلمات و آیاتش سعی کردند) ولی حدود آن را تحریف کردند (یعنی حدود الهی و اوامر و نواهی آن را عملاً به پشت سرانداختند) پس ایشان متن کتاب را روایت می‌کردند ولی احکام آن را رعایت نمی‌کردند، نادان‌ها از اینکه آنان متن کتاب را حفظ کرده‌اند خوششان آید و علماء چون طبق آن عمل

نمی‌کنند، محزون شوند. این روایت را آقای خوئی در صفحه ۱۳۶ بیان آورده و می‌فرماید: «از این روایت استفاده می‌شود که مقصود از ترک، ترک عمل به حدود قرآن است و مقصود از تحریف، کم و زیاد کردن کلمات و آیات نیست».

پس معلوم می‌شود اینان روایت قرآن را خوب حفظ کردند و به کلمات و آیات آن دست نزدند، لذا کلام خدا مصون و محفوظ مانده است.

روایت یازدهم: آقای خوئی در صفحه ۱۷۶ البیان روایت کرده که امام حسین علیه السلام روز عاشورا خطبه خواند و خطاب به مردم فرمود: *إِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيَتِ الْأُمَّةِ وَنَبْذَةِ الْكِتَابِ وَنَفْثَةِ الشَّيْطَانِ وَعَصْبَةِ الْأَثَامِ وَمُحْرِفِي الْكِتَابِ*، یعنی «شما مردم کوفه از طاغوت‌های امت و رهاکنندگان کتاب (قرآن) و برانگیخته‌شدگان شیطان و جرثومه گناهان و تحریف‌کنندگان کتابید». حال می‌گوئیم این در تمام تواریخ مسلم است که لشکر کربلا قرآن را کم و زیاد نکرده بودند و مقصود امام از تحریف کتاب این است که معنی آن را تغییر دادید و در عمل به قرآن اشتباه کردید، مثلاً آیات جهاد را منطبق با قتل آل رسول الله نمودید. پس تحریف در اینجا به اتفاق اهل لغت و مفسرین بمعنی: «حمل کردن معانی قرآن است برخلاف مقصود گوینده آن» و این را تحریف معنوی می‌گویند: مثلاً در آیات ربا حیلۀ شرعی تراشیدن و آن را حلال نمودن و امثال آن. این چنین تحریفی را بسیاری از مردم مرتکب شده و می‌شوند، خصوصاً گویندگان و عالم‌نمایان ما، و مخصوص به صدر اسلام نیست و بسیاری از روایاتی که می‌گویند قرآن را تحریف کرده‌اند مقصود تحریف معنوی است که به آن عمل نکرده و معنی آن را تغییر داده‌اند و دلالتی بر تحریف لفظی ندارد.

روایت دوازدهم: علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حریر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در سوره حمد: «صِرَاطَ الَّذِينَ» نبوده بلکه «صِرَاطِ مَنْ أَنْعَمْتَ» قرائت کرده و کلمه «وَلَا الضَّالِّينَ» را «و غَیْرِ الضَّالِّينَ» خوانده است. باید گفت:

اولاً: راویان این روایت اکثراً مجهول الحالند.

و ثانیاً: این خبر، خبر واحد است و در مقابل آن قرآن متواتر که میلیون‌ها مسلمان راوی آنند که تماماً از آباء و اجداد و دانشمندان خود نقل کرده‌اند بطور مسلسل و متواتر تا زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه «صِرَاطَ الَّذِينَ» و «وَلَا الضَّالِّينَ» خوانده و نوشته‌اند. و خواندن سوره حمد بر تمام مسلمین در نماز، واجب بوده و عالم و جاهل و صغیر و کبیر تمام فرق مسلمین آنرا خوانده و می‌خوانند و تواتری از این شدیدتر و محکم‌تر نیست، اگر کسی به خبر واحد علی بن ابراهیم چنین قرآن متواتری را باطل سازد، می‌تواند تمام مطالب اسلامی و آیات قرآن را با خبر تخریب کند و فاتحه اسلام را بخواند و تکلیف از مردم ساقط می‌شود.

حاصل: خواننده عزیز خوب تدبّر کن بین ناقلین چنین اخباری خیرخواه اسلام بوده‌اند یا مخرب اسلام و قصدشان از ذکر چنین روایتی چه بوده است؟ اتفاقاً در زمان ما و در همسایگی ما عده‌ای ساده‌دل گول بخور از اسلام بی‌خبر پیدا شده‌اند و بنام همین روایت دگان تفرقه و نفاق باز کرده‌اند. و بنام «صِرَاطِ مَنْ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» «برای خود حزبی درست کرده و از سایر مسلمین جدا شده‌اند و نماز همه را جز نماز خود باطل می‌دانند «و صِرَاطِ مَنْ أَنْعَمْتَ» می‌خوانند. یک نتیجه نوشتن تفسیر علی بن ابراهیم این است که فعلاً پس از هزار سال یک دگان بر دگان‌های تفرقه افزوده شده است.

روایت سیزدهم: در کافی کتاب فضل قرآن در باب النوادر (جلد دوم صفحه ۶۳۴) روایت شده که امام صادق فرمود: "إن القرآن الذي جاء به جبرئيل إلى محمد سبعة عشر ألف آية". یعنی: «قرآنی که جبرئیل برای محمد صلی الله علیه و آله آورده هفده هزار آیه بود».

خوانندهٔ مسلمان در اینجا کلینی خواسته بگوید: یازده هزار آیه (تقریباً) از قرآن ربوده شده و هیچ کس مطلع نشده، نه اصحاب رسول و نه أعوان و نه أنصار و نه تابعین تا زمان کلینی، و فقط او متوجه شده که دو ثلث قرآن (نعوذ بالله) ربوده شده، آیا کلینی روی سادگی چنین روایاتی را آورده یا جهت دیگری داشته؟ من نمی دانم.

ولی مسلم این است که دشمنان اسلام که در صدر اسلام بودند اتحاد و شوکت و قدرت مسلمین را دیدند و ناچار تسلیم شدند. ولی بعداً با جعل چنین احادیث و اخباری مسلمین را از قرآن جدا کردند (چون قرآن سبب رفعت و شوکت مسلمین بود) و مسلمین را به چنین ذلت و روز سیاهی انداختند و ملت بیچاره ما هنوز به چنین کتب و به این محدثین و مفسرین دل بسته و خیال می کنند چنین احادیثی برای ایشان مفید سعادت و نجات است.

عده دیگر می بینند که در آیات قرآن مطابق میل آنها بهشت فروشی و شفیع تراشی وجود ندارد و عمل به قرآن زحمت دارد، لذا به چنین احادیثی رو آورده و دین خدا را عوض کرده اند، همانطور که مجلسی در جلد ۲۲ بحار جدید صفحه ۳۸۵ از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آنجناب از سلمان روایت کرده که سلمان مکرر می گفت: هربتم من القرآن إلى الأحادیث، وجدتم القرآن کتاباً دقياً حوسبتم فیه علی النقییر والقطمیر و الفتیل و حبة خردل فضاقت علیکم ذلک و هربتم إلى الأحادیث التي اتسعت علیکم. یعنی: «شما از قرآن گریختید و به احادیث رو آوردید، زیرا قرآن را کتابی یافتید که شما را بر پوست پیازی و

پوست هسته خرمائی و حبه خردلی محاسبه می‌کند (مو را از ماست می‌کشد) این بر شما سخت آمد، لذا به سوی احادیثی که جلوی شما را باز می‌کند گریختید». یعنی چیزی که جلوی شما را باز بگذارد و کارها را بدون حساب بداند و بی‌بند و باری شما را تأیید کند و بشما وعده بهشت بدهد می‌خواستید و دنبال احادیثی که این کار را بکند، رفتید.

نویسنده گوید: خدا رحمت کند سلمان را، زمان او که چنین بوده وضع زمان ما روشن است، لذا می‌بینی گویندگان و روحانیون (روحانی‌نمایان) زمان ما به احادیث و فضایل و قصه‌ها چنان رغبتی دارند که صد یک آن را به قرآن ندارند.

۱۹- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟

قرآن در لغت عرب کتابی را گویند که سهل القرائه و قابل فهم باشد و اطلاقات آیات: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ» و مانند آن می‌رساند که تمام قرآن سهل القرائه و سهل التناول است و از آیه اول سوره هود که فرموده:

﴿ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ ﴾ (هود: ۱)

استفاده می‌شود که تمام آیات قرآن محکم و آیات محکمتست. و معنی محکم فصیح المعانی می‌باشد و بطور مسلم تمام آیات قرآن چنین است و چنانکه ذکر شد تمام آن قابل فهم است، و در سوره زمر آیه ۲۳ فرموده:

﴿ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَبِهًا ﴾

«خدایتعالی نازل نموده بهترین حدیث را کتابی است متشابه».

یعنی آیات آن شبیه به یکدیگر است در زیبایی و فصاحت، زیرا متشابه از باب تفاعل، و متشابه تشابه طرفین است، در این آیه خدا تمام قرآن را متشابه خوانده یعنی آیات با یکدیگری شبیه می‌باشد چنانچه خدایتعالی در وصف میوه‌های بهشت فرموده در سوره بقره آیه ۲۵:

﴿ كَلَّمَا زُرِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا ﴾

«هر چه روزی داده شوند از میوه گویند این است آنچه از قبل روزی ما شده بود و آورده شوند بمیوه شبیه یکدگر (در طعم ولذت و منظره)».

به این معنی تمام آیات قرآن در فصاحت و صحت معنی و زیبایی شبیه یکدیگرند، پس قرآن در عین حال که تمام آیاتش محکم است در همان حال تمامش متشابه است، یعنی در زیبایی شبیه همدگر است.

حال باید دانست چگونه حقتعالی گاهی تمام قرآن را محکمت و گاهی متشابه و گاهی تقسیم کرده آنرا به محکم و متشابه و در سوره آل عمران آیه ۷ فرموده:

﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا ﴾

«آن خدا خدائی است که نازل نموده بر تو این قرآن را که بعضی از آن آیات محکماتی است که آنها اصل کتابند و بعضی دیگر آن متشابهاتست، اما آنکه در دلشان میل به باطل است متشابهات را پیروی کنند برای فتنه جوئی و برای جستن تأویل آن، و نمی‌داند تأویل آنرا جز خدا، و ثابتان در دانش می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم به آن، تمام آن از نزد پروردگار ما است».

در اینجا آیات را چگونه بدو قسم کرده پس مقصود از این تقسیم چیست؟
گوئیم همانطور که ذکر شد چون آیات قرآن تماماً فصیح و روشن و واضح

الدلالة می‌باشد به این اعتبار تماما محکم است، و چون در فصاحت شبیه بیکدگر است تماما متشابه است، ولی تحقق و وقوع خارجی بعضی از آیات در خارج و کیفیت و کمیت وجود آنها در خارج چون معلوم کسی نیست جز خدا، از این جهت خدا آنها را متشابه خوانده و ممیزی که خدا برای فرق بین محکم و متشابه قرار داده همین است که اگر تحقق وجود خارجی آیه‌ای را کسی نداند آن آیه متشابه است و لو اینکه معنی و ترجمه همان آیه روشن باشد، مثلا آیه ۱۸ سوره عم که فرموده:

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾

«روزی که دمیده شود در صور، پس شما فوج فوج می‌آید.»

معنی این آیه واضح است و همه کس می‌فهمد، ولی تحقق و وجود خارجی آن را که در خارج به چه کیفیتی است نمی‌داند که ماده صور چیست، و عرض و طول و کیفیت آن چگونه است و چگونه در آن دمیده می‌شود مردم از کجا می‌آیند و همچنین است میزان قیامت و تطایر کتب و سایر امور آخرت، خدایتعالی هر آیه‌ای که چنین باشد و تأویل یعنی تحقق آن را کسی نداند به این نظر متشابه خوانده، زیرا تأویل بمعنی اول و برگشت از ظاهر بواقع و تحقق در خارج است چنانکه حضرت یوسف عليه السلام خواب دید و گفت: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ یعنی: من در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه برایم سجده کردند، این خواب را فهمید و هر کس بشنود می‌فهمد ولی تأویل آن یعنی وقوع خارجی آن چگونه خواهد بود کسی نمی‌داند، و حضرت یوسف عليه السلام پس از چهل سال که سلطان مصر شده بود و پدر و مادر و برادرانش آمدند و در تعظیم او شرکت کردند، وقوع خارجی یعنی تأویل آنرا بیان کرد و گفت: ﴿يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ﴾ ، یعنی: ای پدر این است تأویل و تحقق خارجی آن خوابم، و اما آیات محکومات به این نظر هر

آیه‌ایست که وقوع و تحقق خارجی آن برای هر کس دانستنی باشد مانند اَقیموا الصلاه که هر کس وجود خارجی نماز را درک کرده. بنابراین آیاتیکه در وقایع آخرت و در صفات الهی وارد شده اگر چه برای همه کس قابل فهم است، چون بوجود خارجی آن کسی پی نبرده و نمی‌داند حتی رسول خدا ﷺ، آنها را متشابه باید گفت. البته نظرهای دیگر درباره متشابهات ذکر شده، چون با ممیزیکه حق تعالی ذکر نموده موافق نیست بنظر ما صحیح نمی‌باشد ما آنها را ذکر می‌کنیم تا خواننده خود قضاوت کند:

۱ - متشابه آنستکه مجمل باشد یعنی یک آیه معانی متعدده داشته باشد شبیه به یکدگر که معلوم نباشد کدام مراد متکلم است. بطلان این قول واضح است زیرا چنین آیه در قرآن وجود ندارد، به اضافه چنین ممیزی برای آیات متشابه و محکم مدرک ندارد. و قائل این قول اشتباه کرده متشابه را به مجمل، و حال آنکه در لغت متشابه بمعنی مجمل نیامده است.

۲ - متشابه آنستکه ظاهر الفاظ آن دلالت کند بر معنائیکه از نظر عقل مرجوح باشد و متکلم آنرا قصد نکرده باشد بلکه مقصود متکلم معنایی باشد که عقلاً راجح است، ولی لفظ ظهور در آن نداشته باشد.

۳ - متشابه حروف هجا یعنی حروف مقطعه اوائل سوره قرآن است مانند: الم، و حم، زیرا این حروف یهود را به اشتباه انداخت و گفتگو می‌کردند که این حروف اشاره بحساب ابجد و یا حساب دیگر است و می‌خواستند از این حروف مدت بقاء دولت اسلام را استخراج کنند.

۴ - محکّمات آیاتی است که احکام مندرجه در آنها تغییرپذیر نباشد مانند منع ظلم و امر بعدالت. و متشابه آیاتی است که احکام و تکالیف مندرجه در آن قابل تغییر باشد مانند نماز و روزه که در هر شرعی اختلاف دارد با شرع دیگر.

۵ - محکّمات آیات ناسخه و متشابهات آیات منسوخه.

۶ - محکم آیه‌ایست که دلیل روشنی از عقل داشته باشد که در فهم آن محتاج بدقت و تأمل نباشد مانند آیه: ﴿...وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...﴾، و متشابه آنستکه در فهم آن احتیاج به تأمل و تدبر باشد مانند آیات جبر و قدر و آیات قیامت.

۷ - محکم آیه‌ایست که علم و معرفت به آن برای غیر خدا ممکن باشد و متشابه آنستکه علم و معرفت به آن برای غیر خدا مسدود باشد مانند آیات و قایع قیامت.

۸ - هر آیه که ظاهر آن با عقیده شخص سازش نداشته باشد، متشابه، و اگر موافق شد محکم.

عده‌ای از کسانی که عربیت و ادبیت کامل ندارند و زبانشان عربی نبوده بهر آیه که رسیده‌اند و معنی ظاهر آن را از غیر ظاهر تمیز نداده و چیز قطعی نفهمیده همان را متشابه دانسته و در نظر ایشان تمام قرآن متشابه است، و لذا می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم و باید رسول خدا و یا امام بیاید برای ما معنی کند و اگر پیغمبر و امام نیامد باید قرآن مهجور و متروک بماند. و این نظر از جهل و نادانی و بلکه از دشمنان اسلام و قرآن تزیق شده است.

بهر حال بنظر ما هیچ یک از این اقوال مدرکی ندارد و اگر مدرکی داشتند ذکر می‌کردند و ممیزاتی که ایشان بین محکم و متشابه ذکر کرده‌اند از نظر خودشان بوده و برای دیگران حجت نیست. ما باید بدانیم نظر خود قرآن چیست یعنی پروردگار جهان برای آیات محکم و متشابه چه چیز را ممیز و فارق قرار داده همان ممیز الهی کافی است.

قرآن ممیز متشابه را چنین بیان کرده که: مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ، هر آیه که تأویل یعنی تحقق و وجود خارجی آن را کسی جز خدا نداند متشابه است و

لواينکه معنی و مفهوم و منطق آیه واضح باشد مانند آیات قیامت چنانکه در
سوره اعراف آیه ۵۳ فرموده:

﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ ذُنُوبُهُمْ مِنْ قَبْلُ قَدْ

جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ ﴾

«آیا ایشان منتظرند تأویل قرآن را روزیکه تأویل آن بیاید (روز قیامت)
می‌گویند آنانکه از پیش آنرا فراموش کرده بودند بتحقیق رسولان پروردگار
ما بحق آمدند، پس آیا برای ما شفیعانی می‌باشد...».

که این آیه می‌گوید تأویل آیات روز قیامت می‌آید یعنی تحقق و وجود
خارجی آیات راجع بقیامت، در روز قیامت می‌آید. پس این آیه تأیید می‌کند نظر
ما را، و در سوره یونس ۳۹ فرموده:

﴿ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ ﴾

این آیه نیز تأیید می‌کند نظر ما را.

و از خطبه ۸۹ نهج البلاغه که در فصل بعد بیان می‌شود که درباره راسخون
در علم فرموده ممکن است استفاده شود آیاتی که در اوصاف حق تعالی وارد شده
نیز از تشابهات است مانند آیه يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ و آیه يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي
جَنبِ اللَّهِ و مانند آنکه تحقق و وجود خارجی واقعی این صفات را کسی احاطه
ندارد جز خدا، اگر چه معنا و مقصود از این صفات ممکن است با توجه بخود
آیات معلوم شود چنانکه مقصود از **يَدِ اللَّهِ** با مراجعه به آیات دیگری که در آنها
کلمه «**يَدِ**» ذکر شده، دانسته می‌شود. و اما بقول آنکه حروف هجا و مقطعه را
متشابه دانسته صحیح نیست، زیرا حروف مقطعه مانند الف و باء و فاء و لام
وضع نشده برای معنی تا اینکه متشابه باشد و یا محکم، حروف مقطعه معنی
ندارد تا تحقق خارجی و معنی تأویلی داشته باشد بلکه این حروف را تهیه

کرده‌اند برای ترکیب که از ترکیب و ضمیمه اینها بیکدیگر کلمه بسازند و از کلمه جمله بسازند مانند اینکه کاف و تاء و الف و باء را بیکدیگر ترکیب می‌کنند و کلمه کتاب را می‌سازند، و خدایتعالی آنها را در صدر بعضی از سوره ذکر کرده یعنی در سوره‌هایی که خواسته عظمت قرآن را بیان کند و از آن تمجید نماید و بگوید کلمات و جملات قرآن از همین حروف متداول بین شما که تلفظ و ترکیب آنها برای شما بسیار آسان است ساخته شده و آجر اول جملات قرآن همین حروفست، شما اگر می‌توانید مانند جملات قرآن از همین حروف بسازید و بیاورید.

۲۰- متشابهات، قابل درک و فهم است

پس از آنکه ما آیات متشابهات را تعیین کردیم حال می‌گوئیم تمام آیات متشابهات را می‌توان فهمید و همه فصیح و روشن و قابل درک و ترجمه و مفهوم آنها سهل و آسانست، و حق تعالی آیات متشابهه را لغو قرار نداده که کسی نفهمد، بعضی از مردم نادان و یا مغرض هر کس بخواهد بقرآن تمسک جوید، و آیه‌ای برای اثبات مطلبی ذکر کند فوری او را باز می‌دارند به بهانه اینکه قرآن متشابه دارد و نباید بقرآن تمسک جست، ما برای روشن شدن مطلب و دفع ایشان می‌گوئیم:

متشابهات قرآن قابل درک و فهم است و کسی نگفته متشابهات قابل فهم نیست، نه خدا چنین فرموده و نه رسول صلی الله علیه و آله در سوره آل عمران آیه ۷ که در فصل سابق ذکر شده و فرموده: تأویل متشابهه را کسی نمی‌داند جز خدا، و نفرموده ترجمه و معنی آنرا کسی نمی‌فهمد، ما قبول داریم تأویل متشابهه را کسی جز خدا نمی‌داند و ما مأمور بفهم تأویل آن آیات نیستیم. اما ترجمه و تفسیر و مفهوم و منطوق آنها را چرا ندانیم، پس به آن شخص نادان و یا مغرض باید

فهمانید که تأویل غیر از ترجمه و تفسیر است، اگر بنا باشد کسی آیات متشابهه را نفهمد نزول آن آیات لغو می‌شود و خدای حکیم کار لغو نمی‌کند. ما دلیل‌ها داریم بر اینکه آیات متشابهه قابل فهم و درکست:

دلیل اول: حقّ تعالی مکرّر در سوره قمر فرموده: **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ** یعنی: «محققاً ما قرآن را آسان قرار دادیم» و این آیه اطلاق دارد و شامل آیات متشابهه نیز می‌شود زیرا آیه متشابهه نیز قرآن و سهل التناول است، و اگر آیات متشابهه آسان نبود می‌فرمود: «و لقد یسرنا بعض القرآن!!» و حال آنکه نفرموده!

دلیل دوم: آیاتی که فرموده: **لیدبروا آیاته** این آیات نیز اطلاق دارد و شامل تمام آیات قرآن است، پس باید در آیات متشابهه نیز تدبیر کرد و فهمید.

دلیل سوم: آیاتی که فرموده: **هدی للناس و بیان للناس و موعظة و مانند اینها**، و اگر آیات متشابهه قابل فهم نباشد **هدی للناس** نمی‌شود. به اضافه ما می‌پرسیم آیات متشابهه کدام است ممکن است هر آیه‌ای را ما دست بگذاریم برای اثبات مطلبی شما بگوئید متشابهه است، بنابراین تمام آیات قرآن متشابهه می‌شود و باید آنرا مهجور و بی‌فائده دانست، اگر چنین باشد دشمنان قرآن مانند نصاری و یهود خوشحال خواهند شد، و حداکثر عداوت با قرآن همین است.

بعضی از دشمنان قرآن می‌گویند قرآن را فقط راسخون در علم می‌فهمند و راسخون در علم منحصر به ۱۲ نفر امام است، و دلیل ایشان آیه ۷ سوره آل عمران است که ذکر شد، جواب ایشان چند چیز است:

۱ - خدا راسخون در علم را منحصر به ۱۲ نفر ننموده زیرا در سوره نساء آیه ۱۶۲ مؤمنین یهود را از راسخون در علم شمرده و فرموده:

﴿لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ

مِنْ قَبْلِكَ...﴾

«ولیکن راسخون در علم از یهود و ایمان آورندگانشان ایمان می‌آورند به آنچه بتو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده».

پس طبق این آیه هر کس ایمان آورد و بمطالب دینی دانا باشد راسخ در علم است ولو یهودی باشد.

۲ - امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۸۹ بنام اشباح فرموده: راسخ در علم آنستکه اقرار بنادانی خود کند در امور غیبی. ومی‌فرماید: واعلم أن الراسخين في العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغيوب، الإقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب الخجوب، فمدح الله - تعالی - اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما، و سمی ترکهم والتعمق فی ما لم یكلفهم البحث عن کنهه رسوخا، فاقصر علی ذلك، یعنی: «و بدانکه راسخون در علم آنانند که اقرارشان بجهل آنچه تفسیرش را نمی‌دانند از غیب‌های مسدود، بی‌نیازشان نموده که بدرهای بسته شده نزد غیب‌ها وارد شوند، پس خداوند اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از دست یافتن به آنچه احاطه علمی به آن ندارند، مدح نموده و ترک تعمق و کنجکاوی آنان را در آنچه مکلف به بحث از کنه آن نیستند رسوخ نامیده» و حضرت سجاد علیه السلام نیز در این باره چنین فرموده: که هر کس کلمات آنحضرت را بخواهد، در همین تفسیر بنکات ذیل آیه ۵۲ سوره شوری مراجعه کند. بنابراین هر کسی که در مطالب غیبی وارد نشود و اقرار به عجز و جهل خود کند در مواردی که مأمور بتحقیق نیست چنین کس از راسخین در علم است بقول حضرت امیر علیه السلام، پس چگونه مدعیان تشیع قول حضرت را ندیده برخلاف آن امام راسخون را منحصر به دوازده نفر نموده‌اند.

۳ - اینکه رسوخ در علم در لغت بمعنی استواری و محکمی در آنست، و هر کس در علم خود نسبت به هر معلومی استوار و محکم باشد، می‌توان او را راسخ نامید و این انحصاری نیست و نمی‌توان قرآن را میخ‌کوب و منحصر کنیم

برای اشخاص معین، و هر کجا صفت خوب و یا صفت بدی است بگوئیم مخصوص اشخاص معینی است، کسانی که قرآن را مداح و یا قداح اشخاص مخصوصی شمرده‌اند کتاب خدا را کوچک شمرده‌اند، و قانون الهی را از عمومیت انداخته‌اند و نباید آنان را عاقل نامید.

اگر کسی بگوید حدیثی وارد شده که امام فرموده راسخون در علم مائیم، در جواب باید گفت: باشد؛ امام از راسخون باشد، ما منکر نیستیم اما نفرموده کس دیگر از راسخون نیست، و اگر حدیثی بگوید هیچکس راسخ در علم نیست جز امام، آن حدیث ضد قرآن و باطل است. جائیکه علماء یهود اگر ایمان به محمد صلی الله علیه و آله آورند خدا آنان را از راسخون شمرده باشد، البته فلان امام علیه السلام نیز از راسخون است، ولی این دلیل بر انحصار نمی‌شود. به اضافه چون قرآن مطلبی را روشن و واضح کرد ما نباید از آن اعراض کنیم و بحديث زید و عمرو رجوع کنیم.

از همه اینها گذشته اگر در همین آیه سوره آل عمران تدبر شود مطلب روشن خواهد شد، زیرا خدا تأویل متشابهات را مخصوص خود نموده و نفرموده راسخون در علم می‌دانند، زیرا «وَالرَّاسِخُونَ» و او آن استیناف است نه واو عاطفه، و اگر واو عاطفه بدانیم موجب کفر و شرک می‌شود، زیرا در صورت عطف معنی چنین می‌شود «خدا و راسخون می‌گویند ما ایمان آوردیم تماما از نزد پروردگار ما می‌باشد» و این غلط است زیرا نباید گفت: خدا ایمان آورده و می‌گوید: تمام از نزد پروردگار ماست، زیرا خدا پروردگاری ندارد و ایمان نمی‌آورد، پس اگر واو عاطفه باشد معطوف و معطوف‌علیه در حکم واحد و باید هر دو ایمان بیاورند به پروردگار خود یعنی «الله» که معطوف‌علیه باشد و «راسخون» که معطوف باشد، و این کفر و شرکست. حال شما ملاحظه کنید بی‌سوادی که آنرا واو عاطفه گرفته و می‌گوید راسخون عالم بتأویل متشابه

می‌باشند چگونه برای تعصّب مذهبی در کفر افتاده. بهر حال تا کسی تعصب را کنار نگذارد آیات الهی را نمی‌فهمد.

۴ - ما از آنکه بگوید متشابهات قرآن را کسی نمی‌داند جزء ۱۲ نفر و آنان فعلاً در میان بشر نیستند می‌پرسیم: شما آیات متشابه را نشان دهید، اگر بگوید هر آیه که معنی معینی داشته باشد و احتمال غیر آن نرود محکم است و باقی متشابه، گوئیم چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، زیرا در هر آیه امکان احتمال غیر معنی ظاهری آن داده می‌شود. بنابراین تمام آیات قرآن متشابهاتست و بقول او باید قرآن را کنار گذاشت تا خوب به استعمار سواری دهند و خرافات ضدّ قرآن را بپذیرند، ببهانه اینکه نمی‌دانیم قرآن چه می‌گوید شیطان و استعمار را از خود خورسند کرده‌اند، پس اینان نرفتند آیات محکّمات قرآن را بفهمند و از متشابهات تمیز دهند و فقط هم ایشان دور کردن مردم از قرآن است.

۵ - ما از این مدعیان می‌پرسیم آیا این ۱۲ نفر که عالم بمتشابهات قرآنند برای مردم بیان کرده‌اند یا خیر؟ اگر بیان کرده‌اند پس قابل فهم شده، و می‌شود فهمید، پس چرا می‌گوئید قابل فهم نیست؟ و اگر آن ۱۲ نفر بیان نکرده‌اند می‌گوئیم چرا بیان نکرده‌اند؟ آیا آنان بخل کردند و یا خدا کار لغوی کرده و آیاتی را نازل نموده که جز ۱۲ نفر کسی نفهمد و آن ۱۲ نفر هم به کسی یاد ندهند و انحصاری کنند، پس خدا خودش فکری کند و آیات کتاب خود را از انحصار در آورد، *نعوذ بالله من الجهل والتعصب*.

۲۱- میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است

هر متاعی در جهان میزانی دارد که کم و زیاد آن را با آن میزان می‌سنجند و معلوم می‌گردانند، دکان خوار و بار فروشی میزان یعنی ترازویی دارد که کم و زیاد جنس را با آن معلوم می‌کنند، و دکان بزاز می‌تری دارد که کم و زیاد هر

پارچه‌ای را با آن متر معلوم می‌گردانند، آیا پروردگار جهان برای دین اسلام میزانی قرار نداده، اسلامی که باید تا قیامت بماند و کم و زیاد نشود هر کس آنرا کم و زیاد کند و از قوانین آن کم نماید نباید میزانی باشد که آنرا معلوم کنند، آیا خدا دستگاه تصفیه‌ای برای اسلام نگذاشته که حقائق اسلام را از خرافات وارده در آن تصفیه کنند؟ اگر آب زلال صافی که مایه حیات است چندین فرسخ در هزار و چهار صد کوچه و خیابان گردش کند و هر گونه آشغال و کثافات در آن وارد کنند بطوریکه آب مضاف شود و در عوض اینکه مایه زندگی باشد مایه بیماری و بیچارگی گردد آیا نباید آن آب را پس از تصفیه آشامید؟ دین اسلام که هزار و چهار صد سال است میان بشر آمده، دسترس هر منافق و کافری شده و هر کس تا توانسته بنام اسلام و یا امام و رسول بعنوان خیرخواهی مطالبی در آن وارد کرده. حال اگر کسی بخواهد بفهمد این مطالب از اسلام است و یا ضد اسلام چه بکند؟ آیا خدای جهان برای دین خود میزان و معیاری قرار داده و یا هرج و مرج گذاشته؟

باید فهمید که خدا برای دین میزانی گذاشته که هر کس صحت و بطلان مطالب اسلامی را بتواند با آن میزان معلوم کند و آن میزان قرآن است که خدا در کتاب خود ذکر کرده و رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام نیز صریحا بیان کرده‌اند:

اما آیات قرآن: در سوره شوری آیه ۱۷ فرموده:

﴿ اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ ﴾

«خدا آنستکه فرو فرستاد این قرآن را و این میزان را بحق».

و در سوره حدید آیه ۲۵ فرموده:

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ

النَّاسُ بِالْقِسْطِ ط

«بتحقیق که ما فرستادیم رسولان خود را با دلیل‌های روشن و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا مردم بعدالت قیام کنند».

پس بصریح قرآن این کتاب الهی میزانست برای حق و باطل، و در این آیات عطف میزان بر کتاب عطف خاص است بر عام، و حق تعالی قرآن را فرقان نامیده در اول سوره فرقان فرموده:

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ ۗ ﴾ (فرقان: ۱)

«با برکت است آن خدائیکه نازل کرده بر بنده خود فرقان را».

و فرقان یعنی جداکننده حق از باطل و صحیح از سقیم، یعنی بواسطه آیاتش حق از ناحق جدا و معلوم میگردد. پس هر چه موافق قرآن باشد حق و گر نه باطل است، و همچنین خدا قرآن را فصل نامیده، و در آیه ۱۳ سوره طارق فرموده:

﴿ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴾

«و فصل جداکننده حق است از باطل».

و اما روایات رسول اکرم ﷺ و امام علیؑ

بحدّ تواتر وارد شده که قرآن میزان مطالب اسلامی است و معیار صحت و بطلان هر دعا و قصه و شعر و فضیلت و حکم و روایت و هر چیز دیگر است و همه را باید با قرآن سنجید، اگر قرآن هر یک از اینها را تصدیق کرد صحیح و إلا باطل است. ما بعضی از روایات را در اینجا می‌آوریم:

۱- روایت کرده کافی و وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۸ از امام جعفر صادقؑ از رسول خدا ﷺ که فرمود: " **إن علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نورا**، **فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه**"، یعنی: «محققا برای هر حقیقتی و برای هر صوابی نوری است پس آنچه موافق کتاب خدا شد

بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالف شد واگذارید» و برقی در محاسن و صدوق در امالی همین روایت را نقل کرده‌اند.

۲- کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السلام که فرمود: "إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله وإلا فالذی جاءکم به أولى به" یعنی: هر گاه حدیثی بر شما وارد شد پس شاهی از کتاب خدا و یا از قول رسول صلی الله علیه و آله بر آن یافتید بپذیرید و إلا آنکه برای شما آن حدیث را آورده خودش سزاوارتر است به آن حدیث.

۳- کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السلام که فرمود: ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف یعنی: آن حدیثی که موافق قرآن نباشد مزخرفست.

۴- کافی و وسائل ص ۷۹ جلد ۱۸ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که می فرمود: "کل شیء مردود إلى الكتاب والسنه وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف"، یعنی هر چیزی باید به کتاب و سنت برگردانیده شود و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد مزخرفست.

۵- کافی و وسائل الشیعه همان جلد ص ۷۹ روایت کرده از همان امام علیه السلام که فرمود: "خطب النبی بمنی: فقال: أیها الناس ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فأنا قلته و ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم أقله". یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله در منی خطبه خواند و فرمود: ای مردم آنچه از قول من برای شما آمد که موافق کتاب خدا باشد پس من آن را گفته‌ام و آنچه از قول من آمد برای شما که مخالف کتاب خدا بود من نگفته‌ام.

۶- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۷۹ روایت کرده‌اند از همان امام علیه السلام که می فرمود: "من خالف کتاب الله و سنه نبیه فقد کفر". یعنی: هر کس مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید کافر است.

۷ - کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده‌اند از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: "إذا جاءكم عنا حدیث فوجدتم علیه شاهدة أو شاهدين من كتاب الله فخذوا به وإلا فقفوا عنده". یعنی: هر گاه برای شما از قول ما حدیثی آمد که یک شاهد و یا دو شاهد از کلام خدا برای آن یافتید آنرا بگیرید و إلا توقف کنید.

۸ - کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده از موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: "أعرضوهما علی کتاب الله عزوجل فما وافق کتاب الله عزوجل فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه"، یعنی: دو خبر مخالف و معارض را بر کتاب خدا عرضه بدارید، آنچه موافق کتاب خدای عزوجل بود بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدای عزوجل بود رد کنید.

۹ - روایت کرده وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۷۲ که امام رضا علیه السلام فرمود: "فما ورد علیکم من خبرین مخالفین فأعرضوهما علی کتاب الله فما كان فی کتاب الله موجودا حلالا أو حراما فاتبعوا ما وافق الکتاب وما لم یکن فی الکتاب فأعرضوه علی سنن رسول الله صلی الله علیه و آله"، یعنی: آنچه بر شما وارد شد از دو خبر مختلف، عرضه بدارید بر کتاب خدا پس آنچه در کتاب خدا بود چه حلال و حرام پیروی کنید آنچه با کتاب خدا موافق است، و آنچه در کتاب الهی نبود عرضه دارید بر سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۱۰ - وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۸۴ روایت کرده عن الصادق علیه السلام: "إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فأعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه".

۱۱ وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: "فما وافق کتاب الله فخذوه".

۱۲ شیخ طوسی در امالی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده‌اند از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: "أنظروا أمرنا و ما جاءکم عنا فإن وجدتموه للقرآن موافقا

فخذوه و إن لم تجدوه موافقا فردوه". یعنی: به امر ما و آنچه از ما به شما رسید نظر کنید اگر موافق قرآن یافتید بگیرید و اگر موافق قرآن نیافتید آنرا رد کنید.

۱۳ در مقدمه هفتم کتاب تفسیر صافی روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: "إذا حدثتكم بشيء فاسئلونی این هو من کتاب الله"، یعنی: هر گاه من برای شما حدیثی گفتم از من سؤال کنید این حدیث کجای کتاب خدا است.

۱۴ روایت کرده عیاشی در تفسیر خود و کتاب وسائل جلد ۱۸ ص ۸۹ که امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: "لا تصدق علینا إلا ما وافق کتاب الله و سنه نبیه". یعنی: بر ما تصدیق مکن مگر آنچه با کتاب خدا و سنت رسول او موافق باشد.

۱۵ روایت کرده جلد اول بحار و جلد دوم احتجاج طبرسی ص ۲۵۱ که امام علی بن محمد العسکری علیه السلام در رساله خود به اهل اهواز مرقوم فرمودند: "اجتمعت الأمة قاطبه لا اختلاف بینهم فی ذلك ان القرآن حق لاریب فیه عند جمیع فرقها فهم فی حالة الاجتماع علیه مصیبون و علی تصدیق ما أنزل الله مهتدون، و لقول النبی صلی الله علیه و آله: لا تجتمع أمتی علی ضلالة فاحبر ان ما اجتمعت علیه الأمة ولم یخالف بعضها بعضا هو الحق، فهذا معنی الحدیث لا ما تأوله الجاهلون ولا ماقاله المعاندون من إبطال حکم الكتاب و اتباع حکم الأحادیث المزورة و الروایات المزخرفة، فإذا شهد الكتاب بتصدیق خبر و تحقیقه فأنکرت طائفة من الأمة و عارضته بحدیث من هذه الأحادیث المزورة فصارت یانکارها و دفعها الكتاب کفاراً ضلالاً". یعنی: «تمام امت بدون اختلاف در این مطلب اجماع دارند که قرآن بدون شک نزد تمام فرق اسلامی حق است، پس ایشان در حالت اجتماع بر قرآن بصواب رفته‌اند و بواسطه تصدیق به آنچه خدا نازل نموده به هدایت رسیده‌اند، و برای همین بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده امت من بر ضلالت اجتماع نمی‌کنند، پس

رسول خدا ﷺ خبر داده که آنچه امت او اجتماع کرده باشند و بعضی با بعضی مخالفت نکرده باشند، همان حق است، پس معنی حدیث این است، نه آنچه نادانها تأویل کردند و نه آنچه دشمنان گفته‌اند از ابطال حکم کتاب و پیروی احادیث تزویر شده و روایات مزخرفه، پس چون کتاب خدا گواهی دهد و خبری را تصدیق نماید و آن را محقق شمرد، سپس طائفه‌ای از امت آن را انکارکنند و بحدیثی از این مجعولات معارض قرار دهند، در نتیجه بواسطه انکار خبر موافق کتاب و ترک کتاب خدا از گمراهان و کافران گشته‌اند.

و صدها خبر دیگر به همین مضامین که در این مختصر نگنجد. پس بنا بر «این اخبار» قرآن میزان صحت و بطلان روایات اسلامی است و باید هر حدیثی را با قرآن سنجید، ولی در زمان ما کار بعکس شده، یعنی قرآن را با خبر می‌سنجند، و می‌گویند باید ببینیم حدیث چه می‌گوید، اگر آیه‌ای موافق حدیث نشد آن آیه را نمی‌پذیرند و یا قرآن را تأویل و بزور حمل به آن خبر می‌کنند و یا چیزی در آیه تقدیر می‌گیرند تا موافق خبر شود و آیه‌ای که موافق خبر مجعول از امامی نباشد آن را ترک می‌کنند و لذا هرکس طبق احادیث مجعوله عقیده و مذهبی ضد قرآن اختراع کرده، و آیاتی که ضد عقائد او است تأویل می‌کنند. راستی عداوتی که مسلمین زمان ما با قرآن دارند هیچ ملتی با کتاب آسمانی خود نداشته. ما اگر بنخواهیم اسلام را از خرافات و موهومات نجات دهیم و آلودگیهای اسلام را از رخ آن بشوئیم و حقائق آن را از خرافات دشمنان آن جدا سازیم باید پیکار شدیدی نموده تا مردم را بقرآن ارجاع داده و با کتاب خدا دین او را تصفیه نمائیم و آب زلال صاف دین را با دستگاه تصفیه قرآن استخراج نموده و به تشنگان برسانیم. تا تیره‌گی از چهره حق زائل نشود بر باطلها غالب نگردد چون حق تیره و تار است باطلها را گرمی بازار است، جوانان ما که به اسلام اعتنا ندارند حق دارند زیرا اسلام حقیقی را ندیده‌اند، هر

کس حقائق را خریدار است از خرافات دینی بیزار است. اکثر گویندگان و مراجع دینی ما مروج و ناشر خرافات و موهوماتند و از کتاب آسمانی اسلام بی‌خبر و به بافته‌های خیالی مغرورند، و عجب این است که با بی‌خبری از قرآن خود را مبلغ آن می‌دانند، در حوزه‌های علمیّه قرآن تدریس نمی‌شود و تدبیر در آن رسمیت ندارد، و سالها است که از برنامه تحصیلی حذف شده و بلکه افکار ضدّ قرآن بطلاّب تزریق می‌شود، و بدترین دشمن قرآن مقدّسین می‌باشند.

در مهجور شدن قرآن ما را اشعاری است:

ألا ای بلبلان باغ قرآن	که از آیات آن گیرید ایمان
شما طوطیان باغ و گلزار	که از هجران گل شد حالتان زار
اگر قرآن شما را نور بخشید	ز آیاتش شما هشیار گشتید
شما را گر که قرآن رهنما شد	أسف باشد که ملت زان جدا شد
شما را هجر گل گر نوحه گر کرد	مرا گلزار دین خونین جگر کرد
چو از قرآن جدا کردند ملت	بیاوردند هر کفّری به راحت
هزاران سد ره در راه قرآن	که هر سدی شده نانی و دگان
مرا این غصّه و غم زار کرده	که بی دین نام دین ابزار کرده
همه دارند با قرآن حقّ جنگ	یکی با لاف عرفان میزند سنگ
یکی با فلسفه بافد در آیات	یکی اخباری از بهر وجوهات
یکی با روضه‌های جور و اجور	کند از ثقل اکبر خلق را دور
همه گویندگان اندر غلّوند	ز قرآن دور و از دانش خلّوند
یکی شیخی شده آورده آفات	یکی صوفی بیاورده خرافات
یکی مدّاح و بافد ضدّ قرآن	شده از چاپلوسی او ثناخوان

شده دین گریه و زاری و افغان
 که تا بینی فلان بسیار و بهمان
 نباشد چاره‌ای جز فهم آیات
 بدست آرید آیاتی ز اخلاص
 سلاحی بهر دفع این خرافات
 نباشد مرده را تکلیف و فرمان
 که تا کامل کند رفتار و کردار
 به اهل دین نه سر ماند ونه دستار
 همه دارند زان اعراض و انکار
 ولی نتوان سند را کرد اظهار
 مقدس‌هاش با قرآن به پیکار
 ولی در اهل دینش نیست جز کین
 در اینجا مودیان هستند دیندار
 ز جور هوچیان اهل آزار
 به شبهه حق پوشانند ز اخبار
 ز قرآن بی‌خبر هستند بازار
 بجز چندی ز ابرار و ز اخیار
 نه یاری نی طرفداری نه هوشیار
 مگر آینده عدل آید پدیدار
 برو آینده را نزدیک بشمار

برای حیدر و اولاد پاکش
 بقرآن حملوا لم یحملوا خوان
 برای ردّ اوهام و خرافات
 برای دفع شرک و دعوت ناس
 بود لازم شما را حفظ آیات
 برای مرده‌ها خوانند قرآن
 برای زنده قانون است و انذار
 از این بازی که با قرآن نمودند
 اگر خوانی یکی آیات توحید
 بود قرآن سند در دین اسلام
 درین شهری که ما هستیم ساکن
 اگرچه اکثرش باشند بی‌دین
 اگر امن و امان هر جا ز دین است
 شده قرآن همی مهجور و متروک
 همه غافل ز آیات الهی
 شده دین زاری و افغان و ندبه
 انیسی ز اهل قرآن نیست اینجا
 برای نشر آیات الهی
 ندیدم ساعتی أمن و عدالت
 بشارت بر تو پس خوش باش ای دل

به این زودی شود بیدار ملت
 مشو بی تاب از آزار جهال
 بسوزد دل نه بتوانم مداوی
 با رشادش تدبیر نیست کس را
 نداند کس دیگر آیات تنزیل
 تمام حوزہ‌ها خالی ز آیات
 نباشد در مدارس درس آیات
 خدا این بنده را تأیید کن تا
 که قرآن می‌کند افراد بیدار
 که قرآن آورد دانش دگر بار
 که دین بر مفت خواری گشته ابزار
 همه محروم از این نور دادار
 شده تعطیل این گنج گهربار
 شده برنامه‌ها خالی ز انوار
 هدی للناس نی باشد سر و کار
 کتابت را یکی باشد ز انصار

۲۲- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد

ترجمه‌نویس بر قرآن باید طبق لغت عرب ترجمه هر لفظی را بدون کم و زیاد بنویسد و از خود اعمال سلیقه نکند و عقائد خود را چه حق و چه باطل داخل ترجمه ننماید و گرنه خیانت کرده، ما در ایران آنچه ترجمه بر قرآن دیده‌ایم خالی از نقص و یا خیانت نبوده و این گناه بزرگ را اکثر مرتکب شده‌اند، به اضافه عبارت مترجم موافقت با قرآن نمی‌کند و کم و زیاد فاحشی دارد مثلاً در آیه ۵ بقره نوشته‌اند

﴿هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«ایشان رستگارند عالم‌اند».

ما نمی‌دانیم کلمه عالم‌اند از کجای این آیه درآمده.

بعضی از مترجمین معنی لغوی کلمات را ندانسته‌اند، و معلومات کافی برای ترجمه نداشته‌اند. ما برای نمونه چند جمله را که مترجمین برخلاف ترجمه

کرده‌اند برای نمونه در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند: مثلاً در ترجمه آیه ۷ سوره انشراح:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾

که ترجمه آن چنین است: «پس چون فارغ شدی خود را به رنج افکن». اما یک مترجم بی‌سواد نوشته: چون از رسالت فارغ شدی علی علیه السلام را نصب کن، خیال کرده فَاَنْصَبْ فعل امر از باب افعال و به کسر صاد است، در حالی که فانصب فعل امر از ثلاثی مجرد و به فتح صاد است، و آن بمعنی برنج افکن می‌باشد، به اضافه متوجه نشده این سوره در اوائل بعثت در مکه نازل شده و آن وقت نصب علی علیه السلام و فراغت از رسالت موضوعیت نداشته. مترجم چون تعصب داشته خواسته خلافت علی علیه السلام را استخراج کند ولو بر خلاف لغت و بر خلاف نزول باشد. و مثلاً در ترجمه آیه ۵۵ سوره آل عمران:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾

که ترجمه اش چنین است: «وقتی که خدا فرمود ای عیسی بدرستی که من تو را می‌میرانم و بسوی خود بالا می‌برم». اما چون مترجم معتقد بوده که عیسی علیه السلام وفات نکرده، عقیده خود را در ترجمه به زور داخل کرده و چنین ترجمه کرده: "ای عیسی من تو را برابیم بدون نقصی و زحمتی که از دشمنان به تو برسد". حال باید دید این ترجمه را از کدام جمله بیرون آورده، چنین جمله‌ای که معنی آن چنان باشد در آیه نیست. دیگری چنین ترجمه کرده: "ای عیسی به درستی که من بردارنده توام و بلندکننده توام"، در حالی که این ترجمه ابداً از این آیه استفاده نمی‌شود. و مثلاً در آیه ۷ سوره ضحی:

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾

یاسری نامی در ترجمه خود می‌نویسد: «و یافت تو را گمشده پس راه نمود وقتی که حلیمه دایه‌اش آورده بود تا به جدش عبدالمطلب بسپارد نزدیک دروازه مکه پیغمبر را گم کرده» و الهی قمشه‌ای در ترجمه آن می‌نویسد «و تو را در بیابان مکه ره گم کرده یافت پس راهنمایی کرد» باید گفت این مطلب را از کجای آیه درآورده‌اند. ترجمه صحیح آیه این است که: «خدا تو را گمراه یافت پس او هدایت کرد» چنانکه رسول خدا ﷺ مکرر خود فرمود: " الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله " یعنی: «حمد خدائی را که ما را هدایت کرد بدین خود و اگر هدایت او نبود ما هدایت نشده بودیم» پس مقصود از این هدایت هدایت دینی و راهنمایی به مبدأ و معاد است نه گم شدن در کوچه و بیابان در حال طفولیت، زیرا گم شدن در کوچه چیز مهمی نیست که خدا به رسول خود منت گذارد، هر طفلی گم می‌شود و پیدا می‌شود و این اختصاص به رسول خدا ﷺ ندارد، خدا در سوره سباء آیه ۵۰ به رسول خود فرموده:

﴿ قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي ﴾

«بگو اگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه شده‌ام و اگر هدایت یابم بواسطه چیزی است که پروردگارم به من وحی نموده».

خود رسول خدا ﷺ عار ندارد که بگوید خدایا مرا هدایت کن به راه راست و هر روزی پنجاه مرتبه در نمازها می‌فرمود: «إهدنا الصراط المستقیم» و در سوره انعام آیه ۱۶۱ می‌گوید:

﴿ قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾

ولی مترجمین غلو دارند و خیال می‌کنند هدایت الهی برای پیغمبر ﷺ نقص است، و لذا می‌نویسد در کوچکی از دست دایه‌اش گم شده بود، اینان خبر ندارند که هدایت دینی الهی موجب افتخار و امتنان هر کسی است.

علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۲۰۷ فرموده: "فإنما أنا و أنتم عبید مملوکون لرب لارب غیره، یملک منا ما لا یملک من أنفسنا، وأخرجنا مما کنا فیہ إلی ما صلحنا علیہ، فأبدلنا بعد الضلالة بالهدی، و أعطانا البصیرة بعد العمی". یعنی: من و شما بندگانیم مملوک پروردگاری که جز او پروردگاری نیست، او مالک است نسبت به ما آنچه را که ما برای خود اختیاری نداریم و در تحت ملکیت ما نیست، آن خدائیکه ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم در آورد و بسوی آنچه صلاح ما بود راهنمائی کرد و گمراهی ما را به هدایت تبدیل نمود و بینائی پس از کوری به ما بخشید.

نویسنده گوید: امام در حق خود چنین گوید ولی مدعیان پیروی او حاضر نیستند سخن امام و پیغمبر خود را بپذیرند و لأقل سخن خدا را باور کنند، و او را هادی رسول خود بدانند.

یاسری نامی که به قرآن ترجمه نوشته در سوره ابراهیم آیه ۳۳:

﴿ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ ﴾

«و خدا مسخر کرده برای شما خورشید و ماه را که دائما در شتابند».

چنین ترجمه کرده: و قرار داد برای شما خورشید و ماه را مؤدب بر آداب و رسوم، که خیال کرده دائبین از ماده ادب می باشد و متوجه نشده که داب مهموزالعین است. همین مترجم در ترجمه آیه ۹۴ سوره توبه در جمله:

﴿ وَسَيَّرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ﴾

می نویسد: "و بزودی ببینید خدا و رسولش عمل شما را که توبه می کنید یا نه، ما نمی دانیم توبه می کنید یا نه را از کجای آیه درآورده، و الهی قمشه ای نیز در ترجمه این آیه می نویسد: و بزودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را به دیده ها آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسوا شوید، ما نمی دانیم جمله کردار و نفاق

شما را به دیده‌ها آشکار ساز تا نزد مؤمنان رسوا شوید را از کجای آیه در آورده مگر خدا هتاک الستور است و از ستار العیوبی دست برداشته؟! و اشراقی نامی در ترجمه این جمله می‌نویسد: و به زودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را بدیده‌ها آشکار می‌سازد، اینان یا از هم تقلید کرده‌اند و یا اینکه با قرآن بازی کرده‌اند، و نیز الهی قمشه‌ای در ترجمه آیه ۴ سوره قدر:

﴿ تَنْزِيلُ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوْحِ فِيهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ اَمْرٍ * سَلٰمٌ... ﴾

می‌نویسد: در این شب فرشتگان و روح (جبرئیل) به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گردانند این شب رحمت و سلامت و تهنیت است!

اشراقی نیز به تقلید از او می‌نویسد: در این شب فرشتگان و روح یعنی جبرئیل به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گردند. ما نمی‌دانیم این ترجمه‌ها را از کجای آیه در آورده‌اند، ممکن است بگوئیم اخباری را که جعلین جعل کرده‌اند به حساب قرآن گذاشته‌اند، زیرا سوره قدر صریح است که رسول خدا ﷺ خود شب قدر را نمی‌داند و در آیه ذکر نشده که ملائکه بر چه کس نازل می‌شوند و حتی نفرموده بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شوند، اینان از کجا امام عصر را مورد نزول آیه قرار داده‌اند که ملائکه بر او نازل می‌شوند، در حالی که ترجمه صحیح آیه این است: "فرشتگان و روح نازل می‌گردانند در این شب به اذن پروردگارشان از هر امری سلام و رحمت را تا به صبح"، اما نویسندگان ترجمه بدون مراعات آیه هر چه خواسته‌اند در ترجمه کم و زیاد طبق عقائد خود نوشته‌اند، ولی ان شاء الله ما پس از اتمام مقدمه به ترجمه ساده و روان بدون غلّ و غش می‌پردازیم. و آنچه ذکر شد یک از هزار و مستی از خروار است، حال چگونه امور دین و قرآن

درهم و برهم و چنین شده و چرا مسلمین از قرآن بی‌خبرند و خود را مسئول تعلیم و تعلم قرآن نمی‌دانند، یکی از علل بزرگ این نادانیه‌ها این است که؛ به مردم گفته‌اند تقلید کفایت می‌کند از تعلیم کتاب و سنت، حال باید دید تقلید چیست و مدارک آن کدام است؟

۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟!

در مجمع البحرین می‌گوید: "التقلید فی اصطلاح أهل العلم قبول قول الغیر من غیر دلیل لأن المقلد یجعل ما یعتقده من قول الغیر من حق أو باطل قلادة فی عنقه". یعنی: تقلید در اصطلاح علماء عبارتست از پذیرفتن قول غیر بدون دلیل زیرا مقلد آنچه معتقد است از قول غیر، چه حق باشد و چه باطل، آنرا در گردن خود مانند قلاده‌ای قرار می‌دهد.

آری تقلید از ماده قلاده است، و حیوانی را که می‌خواهند به دنبال خود ببرند قلاده‌ای به گردن او می‌افکنند و همراه می‌برند. صاحب کتاب کفایه الأصول که از بزرگترین مجتهدین بوده در کتاب مذکور می‌گوید: "التقلید هو أخذ قول الغیر و رأیه للعمل به فی الفرعیات أو للإلتزام به فی الإعتقادات تعبدا بلامطالبة دلیل علی رأیه". یعنی: تقلید گرفتن قول و رأی غیر است برای عمل به آن در فروع و یا برای ملتزم بودن به آن در عقاید بعنوان بندگی بدون خواستن دلیلی برای رأی او.

از کلام ایشان معلوم می‌شود که در عقاید نیز بدون مدرک و بدون خواستن دلیل می‌توان تقلید کرد، و این مخالف عقل و قرآن است، زیرا اگر تقلید در عقاید جائز باشد باید تمام فرقه‌های باطله که از بزرگان خود در عقاید تقلید می‌کنند اهل نجات باشند و دیگر کفر و اسلامی معنی ندارد. و لذا مجتهدین

دیگر در اول رساله خود نوشته‌اند که تقلید در اصول دین و عقائد جائز نیست، و در میان عرف آن را تقلید کورکورانه می‌گویند.

به هر حال ما هر چه تفحص کردیم در مدارک دینی دلیل محکم قابل قبولی برای وجوب و یا جواز تقلید نیافتیم بلکه کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره دلالت دارد بر تحریم تقلید و وجوب تعلم احکام اسلام از کتاب خدا و سنت رسول. در اسلام نهی شدید شده از تقلید چنانچه خواهد آمد. آری در میان نصاری معمول است که در عقاید و اعمالی که در انجیل وجود ندارد از کشیشان خود تقلید می‌کنند، چنانچه در کتاب المنجد که صاحب آن مسیحی است می‌گوید: "التقلید و التقالید عند النصارى هی ما اتصل بنا من العقائد أو أمور العبادة دون أن یسطر فی الكتاب المقدس"، یعنی: تقلید نزد نصاری عبارتست از آنچه به ما رسیده از عقائد و یا عبادات بدون آنکه در کتاب مقدس الهی ذکر شده باشد. می‌توان گفت این تقلید از نصاری میان مسلمین سرایت کرده، زیرا در صدر اسلام تا هزار سال یعنی ده قرن تقلید و مقلد و مقلد در میان مسلمین نبوده، و شاهد بر این مطلب اینکه علمای متقدمین شیعه مانند شیخ صدوق و مفید و سید مرتضی و امثال ایشان رساله عملیه برای تقلید پیروان خود نداشتند، و در یکی از کتب علماء سابق ذکر نشده که تقلید واجب است. از زمانی که صنعت چاپ اختراع و طبع کتاب آغاز شد کم کم رساله‌های مجتهدین معمول شد و برای مردم منتشر گردید و گرنه سابقاً چنین کاری مقدور نبوده، یعنی یکنفر عالم نمی‌توانست هزارها و صدها رساله بنویسد، و در میان مردم منتشر کند، و حتی خود رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ و سایر ائمه و خلفا رساله تقلیدی نداشتند و برای کسی رساله تقلیدی ننوشتند، بلکه از صدر اسلام تا هزار سال بعد تعلیم و تعلم دین و احکام آن از روی کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره واجب و معمول بوده و لذا مردم به کتاب خدا و سنت رسول

آشنا بودند. ولی از وقتی که رساله تقلیدیّه منتشر شد مردم مسلمان بکلی از کتاب خدا و سنت رسول ﷺ بی‌خبر ماندند. اما علمای اخباری مانند محدث فیض کاشانی و صاحب حدائق و استرآبادی و صدها نفر دیگر تقلید را حرام می‌دانستند.

مضرات تقلید و زیانهای آن

در اسلام هر چیزی که ضرر داشته باشد حرام شده و چنانکه در جلد دوم سفینه البحار صفحه ۷۲ و جلد اول صفحه ۵۴ از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام، و در همان کتاب و سایر کتب معتبره وارد شده که: کل مضر حرام. تقلید در دین مضرات بسیاری دارد که می‌توان گفت ضرر آن از اکثر محرّمات بیشتر است. ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اول - پیروی ظنّ و گمان که در اسلام شدیداً ممنوع و مورد نهی الهی است.

در سوره یونس آیه ۳۶ فرموده:

﴿ وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴾

«و اکثر ایشان پیروی نمی‌کنند مگر از ظنّ، و به هیچوجه ظنّ و گمان کفایت از حق نمی‌کند».

و در سوره نجم آیه ۲۸ فرموده:

﴿ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴾

کلمه «شیء» نکره در سیاق نفی مفید عموم است، یعنی گمان و ظنّ در هیچ امری از امور دین کفایت نکند و انسان را بحق نرساند، در صورتی که عموم فقها و مجتهدین فتاوی خود را ظنّی می‌دانند و در کتاب معالم و قوانین و رسائل و سایر کتب خود در باب حجّیت ظنّ نوشته‌اند که "اجتهاد هو استفراغ الوسع و ما استفراغ الفقیه وسعه فی تحصیل الظنّ". یعنی: اجتهاد عبارتست از

اینکه فقیه نیروی خود را مصرف کند در تحصیل ظنّ بحکم شرعی و باز خود فقها نوشته‌اند حکم ظنی مجتهد برای مقلد واجب القبول می‌باشد و گویند: " هذا ما أدى إليه ظني و كل ما أدى إليه ظني فهو حكم الله". (مراجعه شود به باب حجّیت ظنّ رسائل و قوانین و سایر کتب اصول) یعنی این حکم چیزی است که ظن من به آن رسیده و هر چه گمان من به آن برسد حکم خدا است. بنابراین تقلید از مجتهد پیروی از ظنّ و گمان است، و حال آنکه خدا نهی نموده، در سوره اسراء آیه ۳۶ فرموده:

﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ﴾

«پیروی مکن از آنچه بدان علم نداری».

و نهی مفید تحریم است.

دوم - پیروی رأی اشخاص - یکی از مضرات تقلید پیروی آراء اشخاص می‌باشد و آن در اسلام باطل است، زیرا کسی حق صدور رأی ندارد جز خدا. البته مقصود رأی در امور دینی است و حتی خود رسول خدا ﷺ حق اظهار رأی نداشت مگر طبق ارأئه وحی، در سوره نساء آیه ۱۰۵ فرموده:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ ﴾

«به تحقیق ما این قرآن را به تو نازل نمودیم بحق تا بین مردم طبق آنچه

خدا به تو ارائه داده حکم کنی، و آنچه خدا ارائه داده قرآنست».

در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده:

﴿ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ﴾

یعنی: «حق صدور حکم نیست مگر برای خدا».

و در سوره مائده آیه ۴۴ فرموده:

﴿ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾

«هر کس به آنچه خدا نازل نموده حکم نکند کافر است».

وسائل الشیعه در کتاب قضا روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرموده: "إن الله قضی الجهاد علی المؤمنین بعدی یجاهدون علی الأحداث فی الدین إذا عملوا بالرأی فی الدین، و لا رأی فی الدین إنما الدین من الرب أمره و نهیه". یعنی: «به تحقیق خدای تعالی جهاد را برای مؤمنین پس از من واجب کرده که با چیزهای تازه پیدا شده دینی جهاد و پیکار نمایند وقتیکه به رأی عمل کنند در دین، و حال آنکه رأی در دین نباشد، همانا دین از پروردگار است امر و نهی آن منحصر است به او» پس مؤمنین زمان ما باید جهاد و پیکار نمایند تا بدعت تقلید را بردارند. در سوره مائده آیه ۴۸ فرموده:

﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾

«به آنچه خدا نازل نموده حکم نما و پیروی آراء ایشان مکن».

بنابراین آیات صریحه و اخبار صحیحه پیروی رأی اشخاص باطل است و باید کوشش کرد تا این باطل بر طرف گردد. آیا به مجتهدین حق صدور رأی داده شده؟! آیا آراء ایشان از وحی است؟ اگر از وحی است پس چرا به فوت مجتهد آراء او باطل می شود و از بین می رود؟ چرا پس از فوت، تقلید از احکام او باطل است؟ آیا حکم خدا از بین رفتنی است؟ آیا حکم خدا تغییر می کند؟ این آراء اگر از خداست پس چرا برخلاف یکدیگر است؟

سوم - ضرر سوم ماندن در جهل و کفر است - نتیجه تقلید چنانکه برای هر خردمندی محسوس است، بی خبری و جهل مردم مقلد به کتاب خدا و سنت یعنی روش رسول خدا ﷺ و احادیث دینی است. شما اگر به یکی از این مقلدین بگوئی خدا در قرآن مکرر فرموده جز مرا بخوانید، و دعا عبادتست، و خواندن غیر خدا در عبادت شرکست و خدا آنرا شرک دانسته و نفرموده: بندگان مقرب مرا بخوانید، به علاوه طبق آیات قرآن بندگان مقرب خدا پس از مرگ به

دارالسلام بهشت خواهند رفت و روحشان از دنیا بی‌خبر است، شما چرا در مجلس دینی آنان را می‌خوانید؟ در جواب ما می‌گویند: ما مقلدیم. ملاحظه کنید از برکت تقلید در شرک وارد شده‌اند. از دیگری می‌پرسی آیا خدا که حاضر و ناظر در هر مکان و شاهد بر هر چیز است، آیا انبیاء و اولیاء نیز در این صفات با خدا شریکند و این صفات را دارند؟ می‌گوید: بلی، می‌پرسی به چه دلیل؟ مگر خدا نفرموده: **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**، در جواب می‌گوید: ما مقلدیم!

به یک مرد شصت ساله گفتم بیا آیات قرآن را بفهم، گفت: ما مقلدیم، آقا فرموده قرآن قابل فهم نیست و هر کس بفهمد گمراه می‌شود، من مقلد شش نفر از علما می‌باشم.

بنظر این بیچاره قرآن کتاب هدایت نیست و کتاب گمراهی است، چرا؟ چون مقلد است، در صورتی که حق تعالی در سوره یوسف ۱۰۸ فرموده:

﴿ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ ﴾

یعنی: «بگو راه این است که می‌خوانم بسوی خدا با بصیرت و بینائی، من و هر کس پیرو من است».

آیا کسی که پیرو پیغمبر اسلام است نباید بصیرت و فهم عقلی داشته باشد و نباید کتاب خدا را بفهمد؟

خدا در سوره انعام آیه ۱۰۴ فرموده:

﴿ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ ۖ ﴾

«این قرآن بینائیها می‌باشد که برای شما از پروردگار شما آمده است».

چهارم - انحطاط فکری - اکثر ملت اسلام در اثر تقلید، فکر خود را بکار نینداخته و رشد فکری و عقلی ندارند، زیرا انسان هر قدر فکر خود را بکار اندازد و عقل خود را معطل نگذارد ترقی و رشد عقلی پیدا می‌کند و فکر او

ضعیف نمی‌ماند، ولی ملت و توده ما امروزه حاضر نیست در یکی از مسائل دینی خود فکر کند، زیرا می‌گوید: ما مقلدیم، و این کلمه «مقلدیم» را به ایشان یاد داده‌اند تا مبدا بیدار شوند و به برکت قرآن بصیرت پیدا کنند، تازه اگر برای بیداری این مردم کسی کتاب علمی و یا تحقیقی بنویسد فوری فتوی صادر می‌شود که کتاب او را نخوانید، کتاب خرافات را می‌خوانند اما کتابی که برای نشر حقائق باشد نباید بخوانند.

پنجم - عدم تمیز حق از باطل - عدم تمیز حق از باطل محل ابتلای اکثر مردم است، و لذا می‌بینی گوینده‌ای بر منبر می‌رود و به نام دین هرچه باطل است می‌گوید و کسی جرئت جلوگیری و ایراد ندارد زیرا باطل‌های او مشتری بسیار دارد، او برای مردم شفیع می‌تراشد و گناه را می‌بخشد و بهشت‌ها حواله می‌دهد و به نظر مردم مطالب او مطالب الهی است، و عوام هم مشتری همین چیزها است. گاهی از یکنفر منبری فاضل مطالب ضد قرآنی شنیده می‌شود از جمله می‌گوید: شیعه علی علیه السلام نه سؤال دارد نه جواب نه حساب، و یکسره به بهشت می‌رود، و هیچ فرشته‌ای جرئت سؤال از او ندارد. باید گفت: اینها ضد قرآنست، زیرا قرآن در سوره اعراف آیه ۶ فرموده:

﴿ فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴾

«البته ما از تمام امتها سؤال می‌کنیم و البته از پیامبران سؤال می‌کنیم».

چگونه از شیعه علی علیه السلام سؤال نمی‌شود مگر شیعه از امت پیغمبر نیست؟ در جواب خواهد گفت: اینها خریدار دارد ولی سخن حق خریدار ندارد.

مقدسین ما از حق و باطل بی‌خبرند، چرا، برای اینکه مقلدند. یک نفر جوان فارغ التحصیل دانشگاه تهران رفته بود اروپا با یک نفر مبلغ مسیحی مذاکره کرده بود که شما مبلغ مسیحی آیا در اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ آیا احتمال نمی‌دهید

اسلام حق باشد؟ او در جواب گفته بود خود شما که یکنفر دانشجوی مسلمانید درباره اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ جوان مسلمان می‌گوید: ما وجوهات خود را به یک عده آخوند می‌دهیم تا آنها بروند تحقیق کنند و ما موظف به تحقیق نیستیم زیرا ما مقلدیم. ملاحظه بفرمائید یکنفر دانشجوی اسلامی از اسلام بی‌خبر است بعنوان اینکه مقلد است و در اثر تقلید آنچه عقائد باطله بوده در میان مسلمین وارد شده است.

گاهی فلان آیت الله که مرجع شده در اثر فعالیت تبلیغاتی، از قرآن بکلی بی‌اطلاع است و معلوماتش عبارتست از عقائد فلاسفه یونان و تصوف و یا کتب غلام شیعه، و در اثر مرجعیت او عقائد باطله فلاسفه و کفریات غلام و صوفیه نشر شده است، ولی عوام بیچاره خبر ندارد، زیرا او مقلد است، پس در اثر جهل مردم و تقلید ایشان بدترین خلق خدا چنانچه حضرت عسکری علیه السلام فرموده مرجع تقلید شده، چنانکه در سفینه البحار جلد دوم صفحه ۵۷ روایت کرده از امام حسن عسکری علیه السلام که به ابی هاشم فرموده: "سی‌اتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکه مستبشرة، و قلوبهم مظلمة منکدرة، السنة فیهم بدعة، و البدعة فیهم سنة، المؤمن بی‌نهم محقر، و الفاسق بی‌نهم موقر، أمرائهم جائرون، و علمائهم فی أبواب الظلمة سائران، أغنیائهم یسرقون زاد الفقراء، وأصاغرهم یتقدمون علی الکبراء، کل جاهل عندهم خیر، لایمی‌زون بین المخلص و المرتاب، و لایعرفون الضان من الذئب، علمائهم شرار خلق الله علی وجه الأرض لأنهم یمی‌لون إلی الفلسفة و التصوف و أیهم الله أهم من أهل العدوان و التحریف..." (تا آخر). یعنی: «به این زودی زمانی بر مردم بیاید که چهره‌هایشان شاد و خندان و دل‌هایشان تیره و تار است، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدشان بدعت، و بدعت نزدشان سنت، مؤمن نزد ایشان محقر، و فاسق نزدشان موقر است، أمراء ایشان ستمگر و علماء ایشان با ستمگران همقدم‌اند ثروتمندان‌شان توشه فقراء را بدزدند و کوچک‌ها بر بزرگان

مقدم شوند، هر نادانی نزد ایشان خبیراست، بین مخلص و منافق فرق نگذارند، و میش را از گرگ نشناسند، علماء ایشان بدترین خلق خدایند بر روی زمین، زیرا ایشان مایلند به فلسفه و تصوف، و بخدا قسم ایشانند اهل عداوت و انحراف تا آخر کلام امام علی (علیه السلام).

امروزه هر دانشمند موحد بیدار که بخواهد مردم را بیدار کند و کتابی بنویسد خواندن کتاب او را تحریم می‌کنند، و اگر عقاید قرآنی را بیان کند و یا یکی از عقاید باطله و خرافات را معرفی کند، همین فیلسوفان فلسفه‌مآب او را می‌کوبند و یا تکفیر کرده و ملت بیچاره را در کفر و خرافات نگه می‌دارند.

ششم - پستی و اضمحلال: تقلید مشتق از قلاده است و قلاده را بگردن حیوانی می‌اندازند و او را همراه می‌برند، گویا آنکه تقلید را واجب می‌داند مردم را حیوان فرض کرده و مقلدین او به چنین پستی تن می‌دهند، و خود را از استقلال فکری باز داشته و اطاعت بدون مدرک را انتخاب کرده‌اند، و این دلیل بر پستی و اضمحلال ملتی است، و همین را خدا مذمت کرده و لذا تمام اقسام آن را باطل شمرده:

اول - تقلید از آباء و اجداد که در سوره مائده آیه ۱۰۴ فرموده:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا

عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أُولَٰئِكَ هُم بِآبَائِهِمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾

«و چون به ایشان گفته شود بیائید بسوی آنچه خدا نازل نموده و بسوی

رسول، گویند همان روش پدران خود را که یافته‌ایم برای ما کافی است».

آیا و اگر چه پدرانشان نادان و از هدایت دور بوده باشند (باز آنان پیروی

می‌کنند).

دوم - تقلید از بزرگان و آقایان و علماء دینی خود، چنانچه در سوره احزاب آیات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ فرموده:

﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا * رَبَّنَا إِنَّا أَهْمَ ضَعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَمِ لَعْنَا كَبِيرًا﴾

«روزی که صورت ایشان در آتش دوزخ بگردد، می‌گویند ای کاش اطاعت کرده بودیم خدا را و اطاعت کرده بودیم رسول را، و گویند پروردگارا ما و آقایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم که ما را گمراه کردند، پروردگارا عذاب ایشان را دو مقابل کن، و ایشان را لعن نما لعن بزرگی».

البته آیات دیگری نیز در ذمّ تقلید آمده مانند آیه ۲۱ سوره ابراهیم، و آیه ۴۷ سوره غافر، و آیه ۳۱ تا ۳۳ سوره سباء. متأسفانه ملت ما در اثر تقلید و فقدان تحقیق از این آیات الهی بی‌خبرند. مسلمین باید بدانند که اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، دین علمی است نه ظنی و گمانی. در زمان ما دین تقلیدی دین تحقیقی را پامال کرده و تمام خرافات و موهومات را به نام دین وارد اسلام کرده‌اند. و حتی بقول صاحب معالم تمام مجتهدین متأخرین خودشان مقلد متقدمین بوده و خود مقلد سابقین می‌باشند.

امید است دانشمندان بیدار و مجتهدین حقیقی از خدا بترسند و حرمت تقلید را کتمان نکنند، و وجوب تعلیم و تعلم امور دین را اعلام نمایند و مردم نیز طبق آیه ۱۰۸ سوره یوسف بصیرت پیدا کنند.

ضرر هفتم و هشتم تقلید - عدم احساس مسئولیت: عدم احساس مسئولیت گناه بزرگی است. ملتی که وظیفه خود را تقلید می‌داند خود را مسئول تحقیق نمی‌داند و حس کنجکاو و تحقیق او را کور شده است، لذا در زمان ما هیچ

کس خود را مسئول فهم حقایق دینی و نشر آن نمی‌داند و جلوگیری از خرافات نمی‌کند. مردمی که در امور دینی تحقیقی نکرده‌اند هرچه بنام دین گفته شود باور می‌کنند و در مقابل آن پول می‌دهند، فعلاً در ایران هر ساله میلیونها تومان خرج ترویج خرافات زیر عنوان ترویج دین می‌شود، و نظر مردم به دهان ملا و مرجع است، اگر مرجع او به کسی که در منبر خرافه و باطل بافته طیب الله گفت و یا سکوت کرد، او خیال می‌کند تمامش حق بود و اگر کسی اعتراض کند، می‌گوید: تو بهتر می‌فهمی و یا آن مجتهدی که در مجلس بود؟ پس چرا او اعتراض نکرد؟

ضرر نهم - تقلید در اصول دین: برای مردمی که تقلید عادت شده است حتی در اصول دین خود تقلید می‌کنند و اگر مجتهد ایشان بنویسد که در اصول دین تقلید جائز نیست، نه مقلدین او گوش به این فتوی می‌دهند، و نه خود آن مجتهد به این فتوایش عمل می‌کند و باز در اصول دین فتوی می‌دهد و مقلدین او می‌پذیرند. چنانکه یکی از مجتهدین زمان ما نوشته: تقلید در اصول دین جائز نیست و خود فتوی داده که امام مانند خدا همه جا حاضر و ناظر است، و مجتهد دیگر مانند او فتوی داد بر ضدّ صد آیه از قرآن که امام خالق و مکنون جهانست و می‌تواند چیزی را از عدم بوجود آورد و به واسطه قدرتی که خدا به او عطا کرده ولایت تکوینی دارد، و چون ایشان به چنین کفریات و شرکیات فتوی داد، عموم عوام پذیرفتند، زیرا مقلدند و عقاید حقّه را از روی مدارک نمی‌دانند و چون به تقلید عادت کرده‌اند لذا حوصله تحقیق ندارند. و لذا بیشتر عقاید و اعمالی که دارند موهومات و خرافات می‌باشد و از اسلام نیست.

ضرر دهم - دگان دینی: ما به مجتهدین حقیقی ایرادی نداریم ولی در اثر تقلید عوام و دادن وجوهات، هر طالب دنیا و نااهلی به فکر مرجعیت و گرفتن وجوهات افتاده، حال آن وجوهات مدرک دینی دارد یا ندارد بحثی است جدا،

ما کاری نداریم، ولی اکثر در راه هوی وهوس و تحکیم مرجعیت صرف می‌شود و فرزندان و اصحاب او منزلها خریده و دستگاهی راه انداخته و درباری ساخته و در هر شهر و کلائی گذاشته که کاری ندارند جز رفتن درب دگان این و آن و حساب اموال مردم زحمتکش را کشیدن، فلان زن چرخ‌ریس و فلان بارکش قد خمیده نیز باید مقداری از اموال خود را بدهد تا مال او حلال شود، و آقا هر چه خواست بهر کس میل دارد خصوصاً به متملقین و چاپلوسان بدهد، تا آنان در منبرها تعریف کرده و نظر مردم عوام را نسبت به او جلب کنند، و حتی در مشاهد پول به خدام آستانه می‌دهند که زوار را برای حساب مال نزد آقا ببرند. من خود سیدی را به نام میلانی سراغ دارم چون از نجف برگشت و به مشهد آمد، نان خالی نداشت آقایان و طلاب مشهد پیشنهاد کردند که ما حاضریم کتب خود را بفروشیم و شما را اداره کنیم که در مشهد بمانید، و اکنون پس از چند سال فرزند او میلیونها ملک خریده، و او با این خرابکاری‌ها خود را واجب اطاعه و نایب الامام و سلطان بی‌تاج و تخت می‌داند و با حکومتها در ظاهر مخالفت می‌ورزد، و همواره بر گردن مردم ساده لوح سوار است، با اینکه پیغمبران خدا و امامان علیهم‌السلام کار می‌کردند، اینان کاری ندارند جز ریاکاری و گرفتن اموال مردم به نام فقرا و ایتم، و صرف تعینات و خود، و هر کس به ملاقات آقا برود اگر وجوهات آورده اذن ملاقات می‌دهد و إلا فلا. و به اضافه هزاران حکم غیر ما انزل الله آورده‌اند، اگر زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محرمات صد بوده فعلاً زمان ما هزارشده، و دین مشکل سنگینی که قرآن مخالف آنست آورده‌اند. پس ملت باید بیدار شود و زیر بار احکام سنگین ایشان نرود. خدای تعالی در وصف رسول خود در سوره اعراف آیه ۱۵۷ فرموده:

﴿ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴾

«این پیغمبر بر می‌دارد از ایشان بارهای سنگین و غلهائی که بر گرده ایشان بوده (از طرف پیشوایان و احبارشان)».

اسلام دینی سهل و ساده بوده، ولی اینان آن قدر احوط و اقوای بر آن افزوده و آن قدر شاخ و برگ برای آن تراشیده‌اند که بکلی عوض شده.

ضرر یازدهم – ایجاد اختلاف: یکی از زیانهای بزرگ تقلید ایجاد اختلاف میان مسلمین است، آن مجتهد می‌گوید نماز جمعه واجب عینی است، مجتهد دیگر می‌گوید واجب تخییری است، سومی می‌گوید حرام است، چهارمی می‌گوید: مستحب است. پنجمی می‌گوید: مکروه است. آن مجتهد می‌گوید: فرو رفتن در آب مبطل روزه است، دیگری می‌گوید مبطل نیست. و همچنین در اکثر مسائل اختلاف دارند، و کمتر مسئله‌ای است که مورد اختلاف نباشد. شما عروه‌الوثقی را با حواشی آن، و یا کتاب منهاج الکرامه، و یا مختلف علامه را ملاحظه کنید تا به اختلاف فقها در اکثر مسائل پی برید. آیا خدا امر به اختلاف کرده و اینان اطاعت خدا می‌کنند، و یا خدا از اختلاف نهی کرده و اینان عصیان خدا کردند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۱۸ در ذمّ اختلاف علماء در فتوی فرموده: "ترد علی أحدهم القضية فی حکم من الأحکام فی حکم فیها برأیه، ثم ترد تلك القضية بعینها علی غیره فی حکم بخلاف قوله، ثم یجتمع القضاة بذلك عند الإمام الذی استقضاهم، فی صوب آراءهم جمیعاً. وإلهم واحداً! ونبیهم واحداً! و کتابهم واحداً! فأمرهم الله سبحانه بالاختلاف فأطاعوه! أم نأثم عنه فعصوه! أم أنزل الله سبحانه دیننا ناقصاً فاستعان بهم علی إتمامه! أم كانوا شركاء له، فلهم أن یقولوا، وعلیه أن یرضی؟ أم أنزل الله سبحانه دیننا تاماً فقصر الرسول صلی الله علیه و آله عن تبلیغه و أدائه و الله سبحانه یقول: ﴿ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ﴾ و فیہ تبیان لكل شیء، و ذکر أن الكتاب یصدق بعضه بعضاً، و أنه لا اختلاف فیہ فقال سبحانه: ﴿ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ

غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُّوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿﴾". یعنی: «قضیه‌ای بر یکی از این علماء در حکمی از احکام وارد می‌شود، او در آن قضیه حکم می‌کند به رأی خود، سپس همان قضیه بعینه بر دیگری وارد می‌شود او به خلاف قول اولی حکم می‌کند، سپس همهٔ ایشان نزد آنکه به ایشان قضاوت داده (تصدیق اجتهاد و قضاوت ایشان را کرده) جمع می‌شوند او رأی همه را صواب می‌شمرد، و حال آنکه خدای ایشان یکی و پیغمبرشان یکی، و کتابشان یکی، و دینشان یکی است. آیا خدایتعالی ایشان را امر به اختلاف کرده است و ایشان از او اطاعت کرده‌اند؟! و یا خدا ایشان را نهی از اختلاف کرده و آنان عصیان نموده‌اند؟ و یا خدا دین ناقصی فرستاده که به کمک ایشان آن را کامل و تمام کند و یا اینان شریکان خدایند برای اتمام دین او، که ایشان بگویند و خدا بپذیرد! و خدای سبحان دین تام و تمامی نازل کرده و رسول او از رسانیدن کوتاهی نموده، و حال آنکه خدای سبحان فرموده است: (ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را)، و فرموده است: (بیان هر چیزی را در این قرآن است)، و یادآوری نموده که بعضی از آیات آن بعض دیگر را تصدیق می‌کند، و در آن اختلافی نیست، پس فرموده: (و اگر از نزد غیر خدا بود اختلاف بسیاری در آن می‌یافتید).

نویسنده گوید تعجب است با این کلام، چگونه شیعیان او بر خلاف قول او از چنین مجتهدان تقلید کرده و بیدار نمی‌شوند، بعضی از مردم برای عذرتراشی می‌گویند اختلاف در فروع اشکالی ندارد. جواب این است که اشکال شدید دارد، و حضرت همین اختلاف در فروع را مذمت کرده، زیرا در زمان او مردم اختلاف در اصول دین نداشتند. خطبه امام در مذمت اختلاف در حکم است نه در اصول دین، و حال آنکه کسی حق صدور حکم ندارد جز خدا.

حق صدور حکم منحصر به خدا است

قرآن میزان است برای تعیین حق و باطل چنانچه در سوره شوری آیه ۱۷ فرموده:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾

«خدا آنست که نازل نموده این قرآن و میزان را بحق».

پس هر مطلب دینی باید با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن باشد صحیح و إلا باطل است، زیرا رسول خدا ﷺ و یا امام و یا مجتهد حق ندارند چیزی بر خلاف کلام خدا و بر ضد آن بگویند قرآن برای بیدار کردن و هشیار نمودن و چشم بصیرت را بازکردن آمده و نه برای تقلید و با چشم بسته به دنبال این و آن رفتن، در سوره یوسف آیه ۱۰۸ فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾

و در سوره جاثیه در وصف قرآن در آیه ۲۰ فرموده:

﴿هَذَا بَصِيرَتِ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

یعنی این قرآن برای بصیرت هر انسانی آمده، مگر اینکه مقلد از کلمه ناس و انسان خارج باشد. البته او هم انسان است. به مقلدی که بخواهد دست از کوری بردارد و بینا شود، باید گفت خدا در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾

«کسی حق اظهار حکم ندارد جز خدا».

و در سوره کهف آیه ۲۶ فرموده:

﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾

«خدا هیچ کس را شریک در حکم و وضع قانون قرار نداده».

پس آنکه به امام می‌گوید: السلام علیک یا شریک القرآن!.. مخالفت با قرآن کرده است، شما ملاحظه کنید به استناد روایات مجعوله هزاران حکم و

مطالب ضد قرآنی بوجود آورده‌اند و مردم بی‌خبر از قرآن در اثر تقلید همه را پذیرفته‌اند. ما می‌پرسیم: آیا رسول خدا ﷺ حق صدور رای و یا ایجاد حکم از خودش داشت یا خیر؟ آیا او می‌تواند چیزی را حرام کند یا خیر؟ قرآن می‌گوید: خیر. در اول سوره تحریم فرموده:

﴿يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ لِمَ تَحَرَّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾^ط
(تحریم: ۱)

«هان، ای پیغمبر، چرا حرام می‌کنی آنچه را خدایت حلال کرده برای تو».

جائی که رسول خدا ﷺ حق وضع حکم ندارد. چگونه دیگران دارند؟ در این صورت چرا برای قبور و حرم اولاد او صدها حکم تحریم جعل نموده‌اند و می‌گویند دخول حیض در حرم و رواق آنان حرام و دخول جنب حرام و دخول نساء حرام است؟ آیا این احکام برای حرم و رواقها در زمان رسول خدا ﷺ نازل شده و یا پس از ساختن حرמהا، این احکام نازل شده؟ آیا زنان و کنیزان رسول خدا ﷺ ائمه علیهم السلام در خانه ایشان جنب و حائض و نفسا نمی‌شدند و یا فوری امر به اخراج می‌شدند؟ آیا این احکام در کتاب خدا و رسول است و یا ساخته دیگران؟ مردم نمی‌دانند زیرا مقلدند. آیا آیه: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...﴾ در قرآن نیست؟ آیا در اسلام تقلید واجب شده یا تعلیم و تعلم؟

تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است

اسلام دین تعلیم و تعلم است. رسول خدا ﷺ فرموده: " طلب العلم فریضة علی کل مسلم". در آیه ۲ سوره جمعه حق تعالی فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾

«خدایتعالی در میان بی‌سوادان رسولی از خودشان برانگیخت که برای ایشان کتاب او را تلاوت کند و پاکیزه‌شان نماید و علم و حکمت به ایشان بیاموزد».

طبق این آیه وظیفه رسول یاد دادن علم و حکمت است، علما نیز باید به رسول خدا ﷺ اقتدا کنند نه اینکه در عوض تعلیم و تعلم، مردم را به تقلید و دارند. آیا اخذ فتوای بدون فهم دلیل، علم است؟ رای مجتهد ظنی است و گرفتن رای ظنی علم نیست. تعلیم و تعلم عبارتست از یاد گرفتن چیزی از مدارک و دلیل، ولی تقلید گرفتن رای است بدون مدرک و دلیل. پس تعلیم و تعلم با تقلید تفاوت بسیار دارد. بسیاری از مردم برای رفع مسئولیت در قیامت و رفع مؤاخذه الهی یک رساله می‌گیرند و در منزل می‌گذارند تا ده سال و اصلاً نمی‌دانند در آن رساله چیست، فقط وجدان خود را قانع کرده و از کتاب خدا و سنت رسول بکلی بی‌خبر مانده و به آن کاری ندارند. یک مرتبه پس از ده سال خبر می‌رسد که آن مجتهد صاحب رساله فوت شده و رساله او به درد نمی‌خورد. اینان چگونه دل خود را خوش کرده‌اند، امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصار نهج البلاغه فرموده: "الناس ثلاثة: فعالم ربانی، و متعلم علی سبیل نجات، و همج رعاع أتباع كل ناعق، یمیلون مع كل ریح، لم یستضیئوا بنور العلم، و لم یلجؤوا إلی ركن وثیق". یعنی: مردم سه دسته‌اند: عالم ربانی، و متعلم یعنی دانشجویی که با کسب علم راه نجات را می‌جوید، دسته سوم مگسهای آلوده‌ای که به نور علم روشن نشده و به تکیه‌گاه محکمی پناه نبرده‌اند.

حال ما از مردم مقلد می‌پرسیم شما از کدامیک از این سه دسته می‌باشید؟ پس چرا خود را به نور علم روشن نکرده و داخل فرقه سوم مانده‌اند؟ آیا قول امام خود را قبول ندارید؟

خدا در سوره رعد آیه ۱۹ فرموده:

﴿ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى ﴾

یعنی: « آیا آنکه می‌داند که آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده حق است و به آن دانا شده مانند کسی است که او کور است؟ ».

حال ای اهل تقلید شما به آیات قرآن دانائید یا کورید؟ امام صادق علیه السلام به اصحابش فرمود: "علی‌کم بالتفقه فی دین الله و لا تكونوا اعرابا فإنه من لم ینفقه لم ینظر الله إلیه یوم القیامة و لم یزک له عملا". یعنی: « بر شما واجب است در دین خدا دانا و فقیه شوید و مانند اعراب بیابانی نباشید زیرا هر کس به دین خود دانا نشود خدا روز قیامت نظر رحمت به او نکند و عمل او را نپذیرد». و صدها روایت دیگر وارد شده که باید دین را تعلم نمود نه تقلید. خدایتعالی تمام جهان را خلق نمود تا بشر عالم گردد، و در سوره طلاق آیه ۱۲ فرموده:

﴿ اللهُ الَّذِیْ خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوْا ﴾

«خدا خلق نمود هفت طبقه آسمان را و همچنین زمین را مانند آنها، فرمان را نازل می‌کند بین آنها، تا دانشمند شوید».

دین اسلام تعلم علم را واجب و در مقابل از تقلید مذمت کرده و تقلید را عبادت غیر خدا و شرک شمرده، در آیه ۷۹ سوره آل عمران فرموده:

﴿ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا

عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا

كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴾

«بشری که خدا به او کتاب و حکمت و نبوت داده حق ندارد بگوید بندگان من شوید (یعنی احکام مرا بپذیرید بدون اذن خدا) ولیکن بگوید خدا پرست باشید بواسطه یاد گرفتن و تعلم کتاب خدا و بواسطه خواندن درس آن».

اخبار متواتره در ذم تقلید

ما چند خبری برای نمونه از کتاب سفینه مرحوم فیض صفحه ۷۰ که ایشان از کتاب کافی و سایر کتب معتبره شیعه جمع نموده‌اند، در اینجا برای اتمام حجت می‌آوریم:

- ۱ - امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: "یا معشر شیعتنا المنتحلین ولایتنا ای‌کم و أصحاب الرأی فإنهم أعداء السنن". یعنی: ای گروه شیعیان ما و منسوب به دوستی ما پرهیزید از صاحبان رأی، زیرا ایشان دشمنان سنتهای اسلامند.
- ۲ - در نهج البلاغه خطبه ۵۰ فرموده: "إمّا بدء وقوع الفتن أهواء تتبع و أحكام تبتدع". یعنی: آغاز فتنه‌ها آرائی است که پیروی شود و احکامی است که ساخته گردد.
- ۳ - امام محمد باقر علیه السلام فرموده: "من أفتی الناس برأیه فقد دان الله بما لایعلم و من دان الله بما لایعلم فقد ضاد الله". یعنی: هر کس مردم را فتوی برای خود دهد پس محققا دین خدا را به آنچه نمی‌داند بدست آورده و هر کس دین خدا را به نادانی آورد با خدا ضدیت کرده است.
- ۴ - امام صادق علیه السلام فرموده: "من دان الله بالرأی لم یزل دهره فی ارقماس" یعنی: آنکه به رأی خود دین‌داری کند همواره در ضلالت است.
- ۵ - امام محمد باقر علیه السلام فرموده: "لو حدثنا برأینا ضللتنا کما ضل من کان قبلنا". یعنی: «اگر ما به رأی خود حدیث گوئیم گمراه می‌باشیم مانند گمراهی پیشینیان» خواننده عزیز جایی که رأی امام محمد باقر علیه السلام طبق این حدیث جایز نباشد رأی سایر علماء به طریق اولی گمراهی است.
- ۶ - امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: "أهّاک عن خصلتین ففیهما هلك الرجال أهّاک أن تدین الله بالباطل و تفتی الناس بما لا تعلم". یعنی: تو را از دو خصلت نهی

می‌کنم که در آن دو، مردان بزرگ هلاک شده‌اند، تورا نهی می‌کنم از اینکه دین باطلی به نام دین خدا اختیار کنی و یا مردم را به آنچه نمی‌دانی فتوی دهی.

۷- امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده: "من نظر برأیه هلك و من ترک کتاب الله و قول نبیه کفر". یعنی: هر کس به رأی خود نظر کند هلاک شده و آنکه کتاب خدا و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر است.

۸- امام جعفر صادق علیه السلام فرموده: "کل مفت ضامن" یعنی: هر کس فتوی دهد ضامن فتوای خود است.

۹- امام جعفر صادق علیه السلام فرموده: "إنا إذا وقفنا بین یدی الله تعالی قلنا یا رب أخذنا بکتابک وقال الناس رأینا رأینا". یعنی: چون ما در حضور پروردگار بایستیم برای حساب و کتاب، گوئیم پروردگارا ما به کتاب تو تمسک جستیم و مردم گویند برای خود عمل کردیم.

۱۰- امام جعفر صادق علیه السلام فرموده در تفسیر آیه ۳۱ سوره توبه:

﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُورًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾

«علما و مقدسین خود را ارباب به جز خدا گرفتند و حال آنکه مأمور نبودند جز بعبادت إله واحد یعنی مقصد واحد (معلوم می‌شود بزرگان دین را در حوائج مقصد قرار دادن مانند ایشانست و شرک و کفر می‌باشد چون إله به معنی ما یقصد إلیه فی الحوائج، می‌باشد) نیست معبودی و مقصدی جز او، منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

امام فرموده در اینجا علماء و مقدسین یهود و نصاری، ایشان را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر دعوت می‌کردند ایشان نمی‌پذیرفتند و لکن برای

ایشان احکامی آورده‌اند و ایشان پذیرفتند و همین کار عبادتشان محسوب شده و به شرک وارد شدند، ولی متوجه نشدند.

نویسنده گوید: در زمان ما عده‌ای از نصاری بنام ارتدوکس بیدار شده‌اند و دیگر تقلید از کشیشان و علماء خود را روا نمی‌دانند و علیه خرافات کشیشی قیام کرده‌اند و می‌گویند ما خدا و انجیل و حضرت مسیح را قبول داریم ولی کشیش لازم نداریم. ای کاش مسلمین نیز بیدارشوند و برای حفظ کتاب خدا و تعلم آن قیام کنند و به جهاد و پیکار از زیر بار احکام و آراء و بلکه خرافات بیرون روند و از آراء بشری خود را نجات دهند. ولی متأسفانه امت اسلام مانند یهود و نصارای اولیه دست از کتاب خدا کشیده و به تقلید بدون مدرک چسبیده‌اند و لذا خدا پس از آیه فوق که در کفر اهل کتابست خطاب به مسلمین نموده برای بیدار کردن آنان می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُوا أَمْوَالَ

النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾

(توبه: ۳۴)

«آهای مؤمنین، بسیاری از علماء و مقدسین محققان اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند.»

مؤلف گوید: علمای زمان ما مال مردم را به زور و غضب و سرقت نمی‌خورند، بلکه بعضی بنام سهم امام و سایر وجوه جعلیه شرعیه، مال مردم را حیف و میل می‌کنند. حال کسی که می‌گوید من مسلمان و یا شیعه می‌باشم چگونه این همه آیات و اخبار را ندیده گرفته، باز به دنبال رأی این و آن می‌رود و دین خدا را از کتاب خدا و سنت رسول نمی‌گیرد؟ آیا نمی‌دانید که برای تقلید هیچ مدرکی نیست؟

آیا تقلید مدرکی دارد؟

با دلایل بسیار ثابت شد که تقلید از آراء امر باطلی است. حال باید دید که مدعیان وجوب تقلید مدرکی دارند یا خیر؟ زیرا مدعی باید مدرک بیاورد نه منکر. ما مدارک آنان را که به خیال خود نوشته‌اند در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند:

اول: خبر واحدی است که راوی از توقیع یعنی از نامه امام زمان در زمان غیبت نقل کرده و خود امام را ندیده، ولی نامه‌ای دیده که در آن نوشته شده: و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رواة أحادیثنا. یعنی: «در پیش آمده‌هایی که واقع می‌شود به روایان اخبار ما رجوع کنید». این خبر اگر راست باشد دلالت بر تقلید ندارد، خصوصاً در احکام دین، زیرا فرموده: در حوادثی که رخ می‌دهد رجوع به روایان اخبار کنید، و فرموده در احکام دین، احکام دین که از حوادث نیست، احکام دین ثابت و پا برجا بوده قبل از این توقیع، و تا روز قیامت خواهد بود.

ثانیاً: روایان اخبار مجتهد نبوده‌اند اصلاً راوی حدیث لازم نیست مجتهد باشد، زیرا نامه‌های روایان اخبار در کتب رجال و حدیث ذکر شده هیچ کدام مجتهد نبودند. پس این توقیع که کاتب آن دیده نشده مربوط به اجتهاد و تقلید نیست.

ثالثاً: در این توقیع امر شده به روایان رجوع کنید برای تعلم و تعلیم نه برای تقلید، به اضافه روایان حدیث را حجّه قرار داده در صورتی که قرآن می‌گوید پس از انبیاء حجتی نیست.

دوم - خبری مجعول است که در تفسیر جعلی به نام امام حسن عسکری علیه السلام در ذیل آیه ۷۸ سوره بقره:

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾

«بعضی از ایشان بی سوادند که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی دانند جز آرزوهای خیالی، و نیستند جز اهل گمان».

این آیه در مذمت تقلید عوام یهود است که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی دانستند جز آرزوها، و تماماً اهل گمان بودند و علمی به مطالب دین خود نداشتند مانند ملت ما. پس این آیه ردّ است بر اهل تقلید و مذمت می کنند کسانی را که بواسطه تقلید، از کتاب آسمانی خود بی خبرند و به دنبال گمان رفتند، در ذیل این آیه گوید: "فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل الیهود الذین ذمهم الله بالتقاید فأما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینہ، مخالفاً علی هواه، مطیعاً لأمره مولاه، فللعوام أن یقلدوه". یعنی: هر کس از عوام مسلمین از چنین فقهاء تقلید کند مانند یهود خواهد بود، که خدا ایشان را مذمت کرده به سبب تقلید، و اما هر کس از فقها که خود را نگهدارد و دین خود را حفظ کند و با هوای نفس مخالفت ورزد و به امر مولای خود اطاعت کند بر عوام لازم است که از او تقلید کنند. این خبر اولاً: دلالت دارد بر مذمت تقلید از رأی ظنی، پس صدر حدیث ردّ است بر اهل تقلید و موافق همان آیه است که این حدیث در ذیل آن آمده، ولی ذیل این حدیث مخالف آیه است و امر به تقلید می باشد و باید ذیل را رها کرد چون مخالف با آیه می باشد.

ثانیاً: تفسیری که این خبر در آن ذکر شده مجعول است و بطور مسلم از امام عسکری علیه السلام نیست، اگر کسی دروغها و خرافاتی که در این تفسیر وجود دارد ببیند خواهد گفت این چگونه امامی است که از همه چیز بی اطلاع بوده، در کتاب اخبار الدخیله که مؤلف آن عالم جلیل متبحر آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری است از صفحه ۱۵۲ تا ۸۰ صفحه دروغها و جهالتهای روشن و چیزیهای برخلاف تواریخ آن را نشان داده و می گوید اگر این کتاب راست باشد باید گفت اسلام از ریشه دروغ است، و از غضائری که استاد نجاشی و از

بزرگان علم رجال است نقل کرده که او گفته راوی این تفسیر ضعیف و کذاب است و این کذاب این تفسیر را روایت کرده از دو نفر مرد مجهول و می‌نویسد در این تفسیر منکراتی است. از آن جمله در این تفسیر آمده که حجاج بن یوسف که حاکم از طرف عبدالملک بوده در عراقین، چندین مرتبه خواست مختار را بقتل برساند و موفق نشد تا اینکه نامه از عبدالملک می‌آمد که او را رها کن، در صورتی که مختار در سنه ۶۷ به دست مصعب بن زبیر در زمان تسلط ابن زبیر بر عراقین کشته شده بود، قبل از آن که نامی از حجاج باشد، و حجاج چند سال بعد در سنه ۷۵ بر عراقین حکومت پیدا کرد. و می‌گوید چگونه امام از تاریخ بی‌اطلاع بوده، پس ثابت کرده که این تفسیر مملو از کذب و خرافات است و شأن امام أجل است از چنین کتابی. هر که خواهد به کتاب اخبار الدخیله مراجعه کند. حال باید دید با روایت چنین کتابی می‌توان بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول ﷺ استدلال کرد و تقلیدی را که خدا نهی کرده اثبات نمود؟ البته خیر.

ثالثاً: این خبر ضد آن آیه است که در ذیل آن وارد شده: آیه می‌گوید به دنبال تقلید مرو، ولی این خبر می‌گوید تقلید روا است. اگر بخود آیه عمل کنیم بهتر است از عمل به خبر مجعولی.

رابعاً: این خبر حواله به مجهول و بلکه حواله به محال کرده، زیرا مردم چه می‌دانند و از کجا بشناسند فقیهی را که مخالف هوای نفس باشد؟ چه بسیار کسانی که ظاهراً برای ریا و گول زدن مردم زاهد شده‌اند.

خامساً: این خبر بیان نکرده در چه چیز تقلید کنند در افعال و اعمال او و یا در امور دین و یا امور عرفی؟ این خبر مبهم گذاشته مثلاً اگر او سه زن گرفت تو هم سه زن بگیر یا اگر او به زراعت پرداخت تو هم زراعت کن. اصلاً در

چیزهای که خدا و رسول بیان کرده‌اند تقلید این و آن جا ندارد و موجب پشیمانی و خلود دوزخ است. چنانکه اهل دوزخ در آیه ۶۶ سوره احزاب می‌گویند:

﴿ يَلِيَّتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴾

«ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت کرده بودیم و دنبال دیگران و اطاعت آنان نمی‌رفتیم».

سادساً: صاحب کفایه الأصول می‌گوید این خبر دلالت بر وجوب تقلید ندارد و لفظ وجوب در آن نیامده، به اضافه معنی تقلید قبول احکام او نیست، بلکه تقلید این است که هر کاری او می‌کند، دیگران نیز بکنند چنانچه ذکر شد.

سوم – اخباری که دلالت بر جواز فتوی دارد مانند خبری که امام به ابان بن تغلب فرموده: بنشین در مسجد و فتوی بده، و به این خبر تخصیص داده‌اند حرمت پیروی ظن را، و گویند پیروی ظن حرام است جز در این مورد معلوم می‌شود حرمت پیروی ظن را همه قبول دارند. جواب این خبر این است که:

اولاً: قرآن و اخبار بسیاری نهی نموده از فتوی دادن، و این خبر معارض با قرآن است و مردود و مطرود خواهد بود. در سوره نساء آیه ۱۲۷ فرموده:

﴿ وَیَسْتَفْتُونَكَ فِی النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیْكُمْ ﴾

و در آیه ۱۷۶ فرموده:

﴿ یَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیْكُمْ فِی الْكَلَالَةِ ﴾

که در این آیات از رسول خدا ﷺ فتوی می‌خواستند، خدا در جواب فرموده: بگو خدا فتوی می‌دهد نه رسول او. جائی که رسول خدا ﷺ حق فتوی ندارد چگونه ابان فتوی بدهد. و امام باقر علیه السلام فرموده: من أفتی الناس برأیه فقد ضاد الله.

پس باید گفت آن خبری که امام به فلان کس فرموده فتویٰ بده شاید فتوای او با ذکر دلیل بوده که همان تعلیم و تعلم می‌شود.

بهر حال این خبر نمی‌گوید مردم علم دین نیاموزند و به دنبال فتویٰ بروند و کتاب خدا را مهجور گذارند و مشمول آیه ۳۰ سوره فرقان:

﴿ وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴾

قرار گیرند.

ثانیاً: امام به او گفته است فتویٰ بده، این تکلیف شخص او بوده به دیگران چه مربوط است. به اضافه به دیگران نفرموده بروید از ابان تقلید کنید. پس چنین خبری دلیل بر جواز تقلید نمی‌شود.

چهارم - دلیل عقلی است که می‌گویند چون همه کس وقت ندارد و نمی‌تواند تحصیل اجتهاد کند ناچار باید تقلید کند، زیرا باید دنیای خود را اداره کند. و این دلیل صحیح نیست و چندین جواب دارد:

۱ - هر کس وقت ندارد لازم نیست تقلید کند و نه اجتهاد کند بلکه چند مسئله محل احتیاج خود را تعلم کند و از عالم به قرآن و سنت دلیل بخواهد و یا به کتابی چون احکام القرآن رجوع کند، و این آسانتر است از تقلید اعلم، چنانکه بیان خواهد شد.

۲ - مراجع تقلید می‌گویند در اصول دین و عقاید باید اجتهاد کنید و تقلید جایز نیست. چگونه کسی که وقت ندارد و باید به دنیای خود برسد در عقائد اجتهاد کند با اینکه در هر عقیده اقوال مختلفی وارد شده، و هر قولی دلائل متعدده فکری و عقلی دارد. اینجا وقت او کفاف می‌دهد ولی در تعلم بعضی از مسائل فرعی که آسانتر است وقت ندارد. پس در مسئله فرعی نیز باید تحقیق و تعلم نماید.

۳ - شما تقلید اعلم را واجب می‌دانید و تشخیص اعلم اگر محال نباشد از هر مسئله‌ای مشکل‌تر است، و تعلم مسئله‌ای محل احتیاج از تشخیص اعلم آسانتر است، زیرا مانند زمان ما که ده نفر مجتهد در بلاد اسلامی می‌باشد و هریک مدعی اعلمیت است، زیرا رساله از خود نشر کرده و تقلید اعلم را واجب می‌داند معلوم می‌شود خود را اعلم دانسته که رساله برای مقلدین نوشته، حال بگوئید این ده مجتهد که غالباً در یک حوزه بوده‌اند چگونه خودشان ندانسته‌اند که اعلمشان کیست که باید دیگران تشخیص دهند؟

و اگر خودشان ندانسته‌اند چگونه مقلدشان بشناسند؟ می‌گویند هرکس شهریه بیشتر بدهد او اعلم است. و اگر بگوئید این ده نفر، اعلم را می‌شناسند ولی کتمان می‌کنند، گوئیم کسی که حقی را کتمان کند عادل نیست و در نتیجه تقلید او حرام است. حال آن عوامی که وقت اجتهاد ندارد اگر مسئله محل احتیاج خود را از روی مدرک تعلیم کند برای او آسانتر است از پیدا کردن اعلم. یک مسئله را با مدرک یادگرفتن بهتر از هزار مسئله تقلیدی بدون مدرک است. چنین کسی که حکم خدا را از کتاب و سنت یاد گرفته نه مبتلا به فوت مجتهد و تغییر رساله می‌شود، نه گرفتار تغییر رای و نه به اختلاف و سرگردانی گرفتار می‌شود.

۴ - رای مجتهد حکم خدا نیست و لذا به مردن او حکم او از بین می‌رود و تقلید او جائز نیست و لذا متقدمین از علماء حتی ائمه هدی علیهم‌السلام رساله تقلیدیه نداشتند و مردم صدر اسلام چه کار می‌کردند، این عوام باید همان کار را بکنند. آنان از کتاب خدا و سنت رسول یاد می‌گرفتند، ولو اینکه بی‌سواد بودند. به اضافه علم دین مانند علم طب نیست که یکنفر دکتر برای محلی کافی باشد بلکه علم دین بر همه کس واجب است که مسائل محل احتیاج خود را یاد گیرد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده: "طلب العلم فریضة علی کل مسلم". می‌گویند باید به

متخصص رجوع کرد جواب این است که علم دین بر هر کس واجب است عیناً واجب کفائی نیست و در واجبات کفائی باید به متخصص رجوع کرد و به اضافه دلیل بسیاری داریم که مجتهدین تخصصی ندارند.

۵ - فتوای مجتهد ظنی است و حق تعالی از اتباع ظن نهی شدید نموده، در سوره انعام آیه ۱۴۸ فرموده:

﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾

«پیروی نمی کنید جز گمان را و نیستند شما مگر اهل حدس و تخمین».

و در جای دیگر فرموده: ﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾. و مذمت کرده از پیروی آراء ظنی، و در بسیاری از آیات قول بدون علم را تحریم نموده، در سوره اعراف آیه ۳۳ فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ... وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمُونَ﴾

«بگو همانا پروردگارم حرام کرده فواحش را، و حرام کرده گفتن آنچه را نمی دانید».

و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۱۷ و ۱۸ و ۸۵ و ۸۶ و خطب دیگر نهج البلاغه از اظهار رای و پیروی آن مذمت کرده، چگونه پیروان او بر خلاف قول او بلکه برخلاف قول خدا یک عده اظهار رای و عده دیگر پیروی می کنند. پس عوام باید تعلم دین از کتاب و سنت کند تا ثواب و سعادت دنیا و آخرت را ببرد ما کتاب احکام القرآن را برای اتمام حجّت و رفع سرگردانی عوام و تعلم ایشان نوشتیم به آن مراجعه شود.

۴ - غالب مجتهدین تغییر رای می دهند اگر رای اول ایشان صحیح بوده پس رای دوم باطل است و اگر رای دوم صحیح باشد پس رای اول باطل بوده.

علی علیه السلام در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه فرموده: "إن المؤمن یستحل العام ما استحل عاما اول، و یحرم العام ما حرم عاما اول ... ولكن الحلال ما أحل الله، و الحرام ما حرم الله". یعنی: مؤمن حلال می‌داند آنچه را سال اول حلال دانسته و حرام می‌داند آنچه را سال اول حرام دانسته. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: "حلال محمد حلال إلى یوم القیامة، و حرامه حرام إلى یوم القیامة". یعنی تا قیامت تغییر نمی‌کند. آیا از کسی که چیزی را گاهی حلال و گاهی حرام می‌داند می‌توان تقلید کرد؟ آیا تقلید از کتاب خدا بهتر نیست؟ آیا از تغییر آراء بشری و تبدیل رساله‌ها راحت شدن بد است؟ خدا فرموده: ولقد یسرنا القرآن. آیا رساله خدا آسان نیست؟ یک‌عده از نصاری از حمل بار کشیشان خسته شدند و گفتند ما خدا و عیسی صلی الله علیه و آله را قبول داریم و از دستگاه استحمار کشیشی بیزاریم. آیا ممکن است مسلمین نیز بیدار شوند؟ مسائل اسلامی اکثر ضروری و بدیهی و محل اجماع مسلمین است، اصلاً احتیاج به اجتهاد و تقلید ندارد. این مدعیان اجتهاد تماماً مقلد فقهاء سابقند در اصل فتوی، و در مقام عمل مقلد عوامند و به میل عوام فتوی می‌دهند، یعنی هرطوری که عوام میل دارد ایشان طبق رضای عوام فتوی می‌دهند، برای اینکه عوام را نرمانند، و لذا حقائق را کتمان می‌کنند و مشمول آیه ۱۵۹ سوره بقره می‌باشند.

پنجم – ایشان به آیاتی از قرآن استدلال کرده‌اند که همان آیات ردّ است بر

اهل تقلید. یکی آیه:

﴿ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾

«اگر نمی‌دانید از اهل قرآن و یا اهل تورات سؤال کنید».

مفهوم آیه این است که سؤال کنید تا بدانید پس این آیه دلیل بر وجوب تعلم است نه تقلید، مگر اینکه تقلید را مجازاً بمعنی تعلم بگیریم و چنین

مجازی در لغت نیامده. صاحب کفایه الأصول می‌گوید این آیه ظاهراست در تعلم، نه در تقلید. پس این آیه ردّ است بر قائلین به تقلید. و دیگری آیه

﴿... فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ...﴾

«پس چرا از هر گروهی از ایشان عده‌ای برای علم جهاد و فراگرفتن احکام دین کوچ نمی‌کنند برای اینکه چون برگردند قوم خود را بترسانند».

این آیه صریح است در تفقه و تعلم نه در تقلید. و نفرموده قوم ایشان از ایشان تقلید کنند. پس این آیات ردّ است بر اهل تقلید. چگونه به چنین آیات استدلال کرده‌اند بر وجوب تقلید و مدرک دیگری هم ذکر نکرده‌اند؟

پس مسلم می‌شود که دلیلی برای تقلید نیست. حال خدا کند حسد و تکبر را کنار گذارند و به سخن ما گوش دهند و بیدار شوند، و به برکت تعلیم و تعلم کتاب خدا و سنت رسول به توسط احادیث صحیحه به حقائق دین آگاه شوند و خرافات دینی را دور بریزند، و از زیان تقلید دوری جویند. چه نیکو گفته آنکه گفته:

دم مزن از رأی رأی و اجتهاد	در بر آیات کفر است و عناد
هان و هان ای رهبران شرع و دین	هست ما را بس خطرها در کمین
بس کنید این اختلاف و این نفاق	در طریق حق نمازی سد اتّفاق
خلق را از راه حق آگه کنید	نی که از فتوای خود گمراه کنید
شرط اصلاح جهان از این فساد	اتّحاد است اتّحاد است اتّحاد
مایه جمعیت ما جمعه بود	خصم چون دانست آن را در ربود
حق بگفت ای مؤمنین ارجمند	چون اذان جمعه صوتش شد بلند
جمله بشتابید از هر نماز	بر نماز جمعه رو آری سد باز
ایک فتوای صد عالی جناب	گشت سدّ بر راه قرآن و کتاب

گفت پیغمبر نماز جمعه بر هر که او بنمود ترک این صلاة حق پریشانش کند در روزگار نی پذیرد حق صیامش نی صلاة این پریشانی که اندر جمع ما است جمعه در اسلام رکن اعظم است جمعه باشد از ضروریات، پس ای مسلمانان از این خواب گران دوره تقلید و فتوی شد تمام سبط پیغمبر ز فتوی کشته شد هست این تقلید چاهی بس عمیق گر که آید روز عرض و امتحان کای خدا ای ملجأ هر مستمند مجتهد کز رأی خود آرد دلیل هر که را تقلیدی از ایشان بود الحذر ای مؤمن از تقلید و ظن باید از تقلید باشی برحذر گر تو خواهی باشی از اهل نجات خلق چون تقلید و نادانی گزی ای که اندر بند تقلیدی اسیر ما بسی دیدیم قرآن و خیر جز کتاب و سنت از خود دور کن

اهل اسلام است فرض و معتبر در حیات من و یابعد از ممة تا ابد ماند ذلیل و خوار و زار نی بود حجش قبول و نی زکاة زادة نفرین ختم الأنبیاء است هر چه گویم از مزایایش کم است نیست جایز اندر آن تقلید کس دیده بگشائی و برخی زید هان بعد از این علم است بحر خاص و عام

آری از فتوی به خون آغشته شد چشم عقلمت باز کن باز ای رفیق بانگ واویلا برآرند امتان پیشوایان راه ملت را زدند پیش قرآن رأی او باشد علیل دائماً از باد شک و لرزان بود نیست این جز پیروی اهرمن الحذر ثم الحذر ثم الحذر ترک کن تقلید رأی بی ثبات گشت استعمار را قوت مزی بند بگسل گوش کن جز پندی پذیر نیست در تقلید جز لعن و ضرر هم رسول و آل او مسرور کن

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دوصد لعنت بر این تقلید باد

و السلام علی من اتبع الهدی و نعوذ بالله من مضلات الفتن و شرور اهل الزمن. (تاریخ ۱۳۴۴)

۲۴- بی خبری از قرآن ضررهای مادی و معنوی دارد

امت اسلام در اثر بی خبری از قرآن به ضرر و زیانهای بسیاری مبتلا شده، ما نمونه‌ای از آنها را می‌نگاریم:

۱. در ایام حج در منی میلیونها گوسفند و گاو و شتر قربانی می‌شود و بدون استفاده در گودالهائی زیر خاک میکنند از ترس ماندن در هوای گرم و بوی تعفن آنها. در حالیکه بسیاری از فقراء مسلمین در ممالک اسلامی به دو سیر گوشت حلال محتاجند و دسترسی ندارند، آیا این اسراف نیست؟ آیا این ضرر جائز است؟ باید سردخانه‌ای بسازند و جلو این اسراف و تبذیر را بگیرند، زیرا قرآن در آیه ۳۸ سوره حج فرموده:

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَفَعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ

مِّنْ بِهِمَّةٍ آلَا نَعْمَ فَاكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾

«حاضر شوند به حج برای اینکه بهره‌های خود را مشاهده کنند و در روزهای معلومی نام خدا را بیاد آرند بر آنچه روزی ایشان کرده از حیوانات چهار پا که از آن بخورید و به سختی کشیده فقیر اطعام کنید».

و در آیه ۳۶ و ۳۷ همین سوره فرموده:

﴿وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا

صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ

سَخَّرْنَهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * لَنْ يَبَالَ اللَّهُ لِحُمْهَا وَلَا دِمَائِهَا وَلَكِنْ
يَبَالُهَا التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ ﴿﴾

«حیوانات تنومند را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم، برای شما در آنها خیر است، پس یاد خدا کنید و خدا را نام برید بر ذبح و نحر آنها، در حالی که بر پا باشند، پس چون به پهلو فرود آیند از آنها بخورید و به فقیر و سائل وارد اطعام کنید، بدین گونه آنها را برای خاطر شما مسخر کردیم و تا شکر گزارید، گوشتها و خون آنها بخدا نرسد و لیکن پرهیزگاری شما بخدا می‌رسد».

از این آیات معلوم می‌شود که هدف قرآن از قربانی حیوانات، خوردن، و به فقراء و مساکین اطعام نمودن است نه زیر خاک کردن. اگر مسلمین از این آیات با خبر بودند چنین اسراف حرامی را مرتکب نمی‌شدند، و یا قربانی خود را چون مصرف ندارد دو روز عقب می‌انداختند، و اگر سردخانه‌ای فراهم می‌کردند از گوشت و پوست و پشم و کرک آنها به نفع فقراء استفاده می‌کردند.

۲. ضروری که از دادن خمس و سهم امام از مالی که از کسب و کار بدست آمده و مدرکی در کتاب خدا و سنت رسول برای اداء آن نیست، و دلیلی از حدیث و عقل و اجماع نیز ندارد.

اما کتاب خدا: یک آیه وارد شده در خمس غنائم جنگی در سوره انفال آیه ۴۱ به صریح جمله:

﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ﴾

و

﴿يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ﴾

(انفال: ۴۱)

و

﴿ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ ﴾

که نشان می‌دهد هر چیزی که روز جنگ بدر روز جدا شدن موحدین از مشرکین و برخورد این دو جمع به یکدیگر، بدست مسلمین آمده بعنوان غنائم، باید خمس آن را زمامدار مسلمین بین خود و نزدیکان خود و فقراء و ایتام و غرباء مسلمین تقسیم کند و مربوط به بهره کسب و کار و بازار نیست. و به اضافه رسول خدا ﷺ در تمام عمرش و همچنین امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر خلفاء اسلامی در زمان خلافت خود یکدرهم بعنوان خمس ارباح مکاسب از کاسبی نگرفته و مردم هم نداده‌اند و چنین موضوعی در سیره رسول خدا ﷺ و خلفاء مطرح نبوده، و گرنه حضرت امیر علیه السلام و برادرش عقیل صاحب میلیونها درهم و دینار می‌شدند، پس از یک قرن و دو قرن اخباری به نام ائمه علیهم السلام جعل کرده‌اند که کاسب شیعه باید خمس و سهم امام بدهد، اما در مقابل آن، اخبار و احادیث بسیاری وارد شده که خمسی جز در غنائم جنگی نیست. و اخبار بسیار دیگری نیز آمده که ائمه علیهم السلام خمس را به شیعیان خود بخشیده و برای آنان مباح و حلال کرده‌اند که نپردازند، مثلا در جلد ششم وسائل الشیعه صفحه ۳۷۸ به بعد ۲۲ حدیث را روایت کرده که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند که ما خمس را برای شیعیان خود حلال کرده و بخشیده‌ایم، و در خبر ۱۶ روایت کرده از توقیع امام زمان که فرموده: «و أما الخمس فقد أبیح لشیعتنا و جعلوا منه فی حل» ما نمی‌دانیم چگونه ائمه حکمی در طول احکام خدا زیاد کرده و سپس آنرا برداشته، و از شیعیان خود این حکم را برداشته اند، این کار مشروع نیست. ممکن نیست حکمی که در زمان رسول خدا ﷺ نبوده بدین بیفزاید، به هر حال چون مردم از قرآن و سنت رسول خدا ﷺ بی‌خبرند، این زیان را متحمل شده، و در دین که

دین مساوات است و دین تبعیض نژاد نیست چگونه این تبعیض را آورده‌اند؟ با اینکه رسول خدا ﷺ همان خمس غنائم جنگی را بین فقراء و ایتام مسلمین تقسیم کرده و به یتیم آل محمد نداده، زیرا در جنگ بدر ایتام و مساکین آل محمد وجود نداشته است. هر کاری که رسول خدا ﷺ کرده همان الگو و اسوه است برای تمام مسلمین که باید به او اقتدا کنند. و امیرالمؤمنین چنانچه در بحار ج ۲ ص ۲۶۶ فرموده: «السنة ما سن رسول الله ﷺ و البدعة ما أحدث بعده» در کتاب خدا و سنت رسول ﷺ خبری از خمس ارباح مکاسب نیست.

و اما عقل: هیچ عاقلی حکم نمی‌کند که هر پیرزن چرخ ریس پیرمرد قد خمیده هرچه دارد از کسب و کار خمس آن را به دیگری بدهد بدون امر الهی. و اما اجماع: پس بدان که بیشتر فقهاء مذاهب اسلامی قائل به خمس ارباح مکاسب نشده و آن را بدعت می‌دانند. و فقهاء شیعه در خمس ارباح مکاسب اختلاف دارند، بسیاری از ایشان خمس ارباح را مخصوص امام می‌دانند تمام آن را و می‌گویند امام هم به شیعیان بخشیده و بعضی اصلاً خمس را واجب نمی‌دانند. ما عده‌ای از بزرگان علماء شیعه را که خمس را واجب ندانسته‌اند ذکر می‌کنیم تا معلوم شود مسئله مورد اتفاق نیست:

اول - ابن جنید که از بزرگان علمای شیعه بوده در زمان دیالمه به نقل علامه

در کتاب مختلف ج ۲ ص ۳۱.

دوم - مرحوم ابن عقیل به نقل محقق سبزواری در کتاب ذخیره المعاد.

سوم - شیخ مفید به نقل محدث بحرانی در کتاب حدائق ج ۱۲ ص ۳۸.

چهارم - شیخ صدوق محمدبن بابویه القمی در کتاب من لایحضره که سخنی از ارباح مکاسب و خمس تجارت نیاورده، ولی احادیث تحلیل خمس را برای شیعیان آورده. و از کلام حاج شیخ عباس قمی در منتهی الامال در ذکر جلالت

شأن زکریا ابن آدم که نوشته: «و اهل قم اول کسانی هستند که خمس فرستادند بسوی ائمه علیهم السلام» معلوم می‌شود تا آن زمان خمس معمول نبوده است.

پنجم - شیخ طوسی در کتاب تهذیب ج ۴ ص ۱۴۳ فرموده: ائمه علیهم السلام خمس متاجر را برای ما مباح کرده‌اند که تصرف شیعه در آن جائز است، و نیز در کتاب المبسوط ج ۱ ص ۲۶۳ و در کتاب النهایه ص ۲۰۰ چنین فرموده است.

ششم - شیخ فقیه سلار حمزه بن عبدالعزیز به نقل علامه در مختلف ج ۲ ص ۳۰ و ۳۷ که راجع به خمس فرموده: «قد أحلونا ما نتصرف من ذلک کرما و فضلاً».

هفتم - محقق ثانی الکرکی در کتاب خراجیه ص ۲۶ فرموده خمس مناخ و متاجر و مساکن برای عموم شیعه حلال است که ندهند.

هشتم - مقدس اردبیلی در کتاب زبده البیان ص ۲۱۰ و در شرح ارشاد ص ۲۷۷ بکلی خمس را ساقط نموده.

نهم - الشیخ الجلیل ابراهیم القطیفی در خراجیه خود ص ۱۰۱ تا ص ۱۱۶ شرح داده که خمس برای شیعه مباح است تا روز قیام قائم و خمس و انفال را ائمه علیهم السلام حلال و مباح نموده‌اند.

دهم - السید السند سید محمد صاحب مدارک در ذیل جمله شرائع: «الخامس ما یفضل عن مؤنة السنة» فرموده: این خمس بطور مطلق عفو شده است.

یازدهم - مرحوم محقق سبزواری میرزا محمد باقر خراسانی در کتاب ذخیره المعاد.

دوازدهم - ملامحسن فیض در کتاب وافی ج ۲ جزوه ۶ ص ۴۸ فرموده: سهم امام چون دسترسی به امام نیست پس بکلی ساقط است و چنین فرموده در

المفاتیح. و شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق ج ۱۲ ص ۴۴۲ سقوط حق امام را نسبت به کاشانی داده است.

سیزدهم - شیخ الحر العاملی در وسائل الشیعه کتاب الخمس، سهم امام را در صورت تعذر ایصال به امام برای شیعه مباح دانسته است. و در حدائق ج ۱۲ ص ۴۴۲ فرموده او قائل به سقوط سهم امام است.

چهاردهم - صاحب الحدائق شیخ یوسف بحرانی در حدائق ج ۲ ص ۴۴۸ قائل به سقوط سهم امام است.

پانزدهم - صاحب جواهر در باب خمس فرموده: ظاهر اخبار این است که جمیع خمس مخصوص امام باشد و ایشان هم به شیعیان بخشیده‌اند، ولی نایبان ادعائی نفله کرده‌اند (شاه بخشیده شیخ علی خان نمی‌بخشد) چاپ تبریز ص ۱۶۴.

شانزدهم - شیخ بزرگوار عبدالله بن الصالح البحرانی که فرموده: «یکون الخمس بأجمعه مباحا للشیعة و ساقطا عنهم».

هفدهم - به نقل علامه مجلسی در مرآت العقول ج ۱ ص ۴۴۶ که فرموده: جمعی از متأخرین خمس ارباح را واجب نمی‌دانند.

به اضافه اکثر علمای شیعه تألیفاتی نداشته‌اند تا اجماع ایشان معلوم گردد و تازه آنانکه قائل به خمس بوده‌اند، عده‌ای از ایشان گفته که باید نصف آن را به دریا بیندازد تا وقتی که امام بیاید و از دریا خارج سازد، و عده‌ای معتقد بودند که باید در زمین دفن شود چون امام بیاید زمین گنجهای خود را بیرون می‌ریزد در زمانی که معاملات با صلوات است. پس اجماعی در کار نیست.

۳. زیان دیگر در زکات آنچنانیکه منحصر به نه چیز کرده‌اند. خدا زکات را قرین نماز قرار داده، و بر هر مسلمانی لازم است که از آنچه خدا به او

روزی کرده انفاق کند و منحصر به نه چیز نیست و جمله: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً** و جمله: **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** و جمله: **أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ** و جملات دیگر قرآن دلالت دارد که در هر چیزی چه کسب و کار و چه معادن و حبوبات زکات است. و امام صادق علیه السلام نیز فرموده: "فی کل شیء زکاة" اما در اثر بی خبری از عمومات قرآن زکات منحصر به نه چیز شده و آن نه چیز هم از بین رفته، مثلاً در مازندران و گیلان که صدها خروار برنج دارند زکات واجب ندارد، و باید فقراء آنجا بیچاره بمانند زیرا آن نه چیز در آنجا نیست. هر کس پنج شتر دارد که در تمام سال چریده زکات بدهد اما اگر صد عدد ماشین داشت زکات ندارد و لذا فقرای مسلمین در کمال فقر و بدبختی زندگی می کنند و از زکات محرومند و دولتها برای اداره مملکت و نداشتن بیت المال کافی به مالیاتهای نامشروع از قبیل مالیات بر مسکرات و امثال آن متمسک می شوند و فقراء نیز در اثر نبودن بیت المال و زکات کافی متمایل به رژیمهای غیر اسلامی می شوند، این زیانها در اثر بی خبری از قرآن است، و این زیانی برای فقراء شده به برکت فتاوی غیر قرآنی.

۴. یکی دیگر از زیانهای که گریبانگیر مسلمین شده نذوراتست. مسلمین چه مقدار از جهت نذر ضرر مالی دارند، خدا می داند، این همه نذورات باطله از جیب ایشان می رود، زیرا نذر به معنی پیمان و قرارداد است، باید پیمان و قرارداد با خدا بسته شود تا واجب الوفا باشد چنانکه در سوره نحل آیه ۹۱ فرموده:

﴿ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ... إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴾

«وفا کنید به پیمان خدا... زیرا خدا می داند چه می کنید.»

اما نذر و پیمان با اولیاء و بندگان صالحی که از دنیا رفته‌اند لغواست زیرا: اولاً - خدا آن را واجب الوفا قرار نداده. و ثانیاً: اولیاء خدا از قرارداد و نذر مردم اطلاعی ندارند و طبق آیه ۳۲ سوره نحل ارواح پاکان پس از وفات به دارالسلام بهشت خواهند رفت، و از دنیا بی‌خبرند، زیرا اگر از دنیا با خبر بشوند ناراحت می‌شوند، ولی خدا حاضر و ناظر و از پیمان بندگان مطلع است، و در سوره بقره آیه ۲۷۰ فرموده:

﴿ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا ﴾

«آنچه انفاق و یا نذر کنید خدا آن را می‌داند».

و لذا حضرت مریم علیها السلام می‌فرماید: *إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا*، فقهاء اسلامی نذر برای غیر خدا را باطل می‌دانند اما در اثر بی‌خبری از قرآن همه ساله میلیونها تومان برای قبور صلحاء و امام و امامزادگان نذر می‌شود و از جیب مردم می‌رود و این کار زیانهای معنوی دارد:

الف - توجه بغیر خدا و حاجت خواستن از غیر او که بصریح قرآن و حکم عقل کار مشرکین است.

ب - نذر پیمانی است که طرفین آن باید حاضر باشند و غیر خدا حاضر و ناظر همه کس نیست و در حقیقت یکطرف آن غائب و در دسترس نیست.

ج - نذر برای غیر خدا تقویت متولیان بی‌خبر از دین و اکثر موقوفه‌خواران بی‌بند و بار است.

۵. یکی دیگر از زیانهای بی‌خبری از قرآن، وقف است که بواسطه وقف املاک و اموال و مزارع و خانه‌ها و مدارس و کاروانسراها و باغهای موقوفه اکثراً خراب مانده نه ساکنین آنها تعمیر می‌کنند و نه موقوف علیهم و نه متولیان، و چنین وقفی مدرک قرآنی ندارد. ضرر و زیان دیگر آن این است که اگر وقف بر قبور اولیاء و صلحاء باشد نتیجه چنین

می‌شود که قبور ایشان دارای ضریح سیمین و گنبد زرین می‌شود و در نظر مردم مراقد آنان از مساجد برتر و عظمت مخلوق در نظرشان از عظمت خالق بیشتر می‌گردد، چنانکه در زمان ما عوام ما خدا را مانند اولیاء او مهربان و دادرس و شفا بده نمی‌دانند.

۶. دیگر از زیان‌های که بواسطه بی‌خبری از قرآن، نصیب مسلمین شده عداوت و نفاق فرق اسلامی است، با اینکه کتابشان واحد و دین ایشان واحد و قبله ایشان واحد است، باز از قتل و غارت یکدگر دریغ ندارند و هر فرقه تکذیب و تکفیر فرقه دیگر می‌کند، چه قدر از مسلمین جهان در طول تاریخ بنام سنی و شیعه بجان هم افتاده و جنگها و کشت و کشتارها کردند، ولی اگر از قرآن اطلاعی داشتند می‌دانستند که این کارها ضد اسلام و مخالف قرآن است. خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۸۵ فرموده:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ...﴾

پس هر کس ایمان به خدا و ملائکه و کتب الهی و رسولان او داشته باشد طبق قرآن مؤمن است و جان و مال و آبروی او محفوظ است چه معتقد به خلیفه باشد و یا نباشد، چه علی علیه السلام را خلیفه بداند و چه ابوبکر را، زیرا تمام شیعه و سنی به آیه فوق اعتقاد دارند و هم مؤمن و مسلمانند. اما متأسفانه اکثر عوام شیعه و سنی از این آیه بی‌خبرند و لذا بنخون یکدگر تشنه بوده و گاه گاهی به قتل و غارت یکدگر پرداخته‌اند، چنانکه محقق طوسی با ابن العلقمی وزیر با لشکر مغول ساختند و به قتل عام شهر بغداد پرداختند و دو میلیون و سیصد هزار مسلمان را بعنوان اینکه خلیفه سنی است کشتند، و شاه عباس با لشکر قزلباش خود، شهر هرات را که یک مرکز اسلامی بود قتل و غارت کردند و در

چالدران تبریز دو لشکر اسلام بنام سنی و شیعه خون یکدگر را ریختند و به فرق هم کوبیدند و قریب به هشتاد هزار از یکدگر کشتند. در طول تاریخ زمانی نبوده که دو فرقه سنی و شیعه به آزار و اذیت یکدگر همت نگماشته باشند در حالی که طبق آیات قرآن هر دو مسلمانند و قتل مسلمان یکی از گناهان کبیره است. قرآن دعوت به اتفاق و اتحاد کرده و فرموده: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا**، و در سوره روم آیه ۳۱ و ۳۲ فرموده:

﴿ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴾

«از مشرکین نباشید آنانکه تفرقه دینی آورده و شیعه شیعه و دسته دسته گردیده و هر حزبی به آنچه نزدشان بوده شاد شدند».

متأسفانه در اثر تفرقه مذهبی ممالک اسلامی را تجزیه نموده و استعمار بر همه مسلط گردیده و باز مسلمین بیدار نشدند، و گویندگان مذهبی هر یک از آنان شب و روز بر ضد قرآن از یکدگر تکذیب و بدگویی می‌کنند و اگر دانشمند خیرخواهی خواسته ایشان را بیدار کند و یا مواد نفاق را بردارد و وسائل تفرقه را از بین ببرد مورد طعن و لعن خود مسلمین شده مثلاً مرحوم آیت الله خالصی اعلام کرد که یکی از وسائل تفرقه میان سنی و شیعه زیاد کردن شهادت بر ولایت در اذانت و طبق کتب و احادیث شیعه این شهادت در اذان نبوده و بدعت است، این ماده افتراق را که جزء اذان نبوده حذف کنید، در عوض اینکه امثال و اقران او، او را تصدیق و یاری کنند آمدند از روی حسد او را تکذیب، و مردم عوام را بر او شورانیدند.

۷- یکی از زیان و ضررها که مسلمین مبتلا شده‌اند، و درباره آن پولها خرج می‌کنند چاپ کتابهای ضد قرآنی است که مخالف قرآن است بسیاری از مطالبش، مانند کتاب ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر، و امثال آن. ما برای نمونه این زیانها را تذکر دادیم البته زیانهای دیگر نیز هست که نمی‌توان شمرد، مانند مخارج عزاداریهای معموله و طبل و دهل و دسته‌ها و حجله‌ها و علمها و زنجیرها و مجالس هفتگی و سالانه غیر مشروع و مجالس دعا‌های غیر مشروع ضد قرآنی شرک‌آور و سفره‌های بی‌بی‌فلان و زیانهای قمه زدن بطوری که پوست سر را بشکافد، که هر تیغی ولی طفل و یا سلمانی بر سر او بزند باید یک شتر دیه دهد و یا ده اشرفی طلای ۱۸ نخودی. اینها که ذکر شد تمام برخلاف دستور قرآن است و صدر اسلام نبوده و رسول خدا ﷺ چنین کاری نکرده تا امت به او اقتدا کنند، ولی یکعده دشمنان دین و شیادان و هوسرانان این کارها را بوجود آورده و دست بردار نیستند، زیرا دکانهایی است که بهره دارد، افتراهایی است بدین اسلام بسته‌اند که باعث غرور و غفلت عوام شده و خدا در قرآن هشدار داده است و فرموده:

﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ﴾ (آل عمران: ۲۴)

دانشمندان بیدار اسلامی باید بکوشند و مردم را بیدار کنند و بفهمانند که آنچه ذکر شد از دین نیست و آتش نفاق بین سنی و شیعه را خاموش کنند، و بین این دو دسته برادران اسلامی ایجاد اتحاد و حسن تفاهم کنند. متأسفانه یکعده روحانی‌نمای نادان متصدی امور دین شده‌اند که هر روز معرکه نفاق و غوغای اختلاف را زیادتر می‌کنند، مثلاً در کتاب احتجاج طبرسی خطبه‌ای را نقل کرده از رسول خدا در روز عید غدیر که آن خطبه مخالف صد آیه قرآن است و یک سند ضعیف بیشتر ندارد، راویان آن عبارتند از محمد بن

موسی الهمدانی که علمای رجال شیعه، او را ضعیف و جَعَال و غالی شمرده‌اند، و او روایت کرده از سیف بن عمیره که علمای رجال شیعه او را نیز مطعون و ملعون و ضعیف شمرده‌اند، و صالح بن عقبه که او را کذاب و غالی شمرده و فرموده‌اند اقوال زشت او بسیار و حدیث او مردود است، ما در مجله‌ای ذکر کردیم که این خطبه ضد قرآنی را با چنین روایتی رسول خدا ﷺ قرائت نکرده، ولی معلوم باشد که ما منکر اصل قضیه غدیر خم نشده‌ایم، یعنی کلمات رسول خدا ﷺ را که فرموده: "من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه" قبول داریم، آنوقت یکعهده مغرض نفاق انداز، نفهمیده و نسجیده بنا کردند بدگوئی و مردم را بر علیه ما تحریک نمودن و حتی وادار کردند شیخ پیرمرد محلاتی ساده‌ای را که بقول خودش محدث جلیل است بر ما رد بنویسد، و ایشان تأمل نکرده و با اینجانب تماس نگرفته با یک آب و تابی کتابی مملو از تهمت و دروغ نوشته، و ما را متهم نموده به انکار اصل غدیر خم، در حالیکه چنین نیست و صرف اتهام است. شما ملاحظه فرمائید چگونه محدث جلیلی خبر از این سند رسوای این خطبه ندارد و خطبه را با اصل قضیه غدیر خم فرقی نگذاشته، آیا می‌توان چنین کسی را محدث جلیل گفت؟ آیا نویسنده و ناشرین چنین کتبی مسلمانند؟ روحانی‌نمای دیگری که خود را راهنمای مردم می‌داند عده‌ای از جهال را روز ۱۹ رمضان ۱۳۹۴ قمری تحریک نمود که پس از نمار جماعت ما بریزید در مسجد ما و مرا به قتل برسانند، تا هم کاری خود را با ابن ملجم مرادی که در کوفه این کار را کرد ثابت کند و با این حال خود را دوست امام المتقین امیرالمؤمنین ﷺ می‌دانند، ولی ما خدا را شاهد می‌گیریم که قصدی نداریم جز اصلاح ذات‌البین و رفع عداوت فریقین "إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ"، و بهر حال در عوض یاری

هزاران تهمت و افتراء به ما می‌زنند برای حفظ خرافات خود. ما از خدا بیداری مسلمین را خواهانیم.

بنابر آنچه ذکر شد مسلمین باید آگاه شوند و بدانند که همانطور که معاویه برای پیشبرد ریاست و اهداف غلط خود قرآن را سپر کرد و بالای نیزه برد و مسلمین را گول زد و بدین وسیله بر مردم تسلط پیدا کرد همین طور عدّه‌ای از مسلمین نام حضرت علی و نام امامان اهل بیت را وسیله کرده‌اند برای پیشبرد اهداف غلط خود و بنام عشق علی علیه السلام و عشق حسین علیه السلام عقل و قرآن را کنار گذاشته و اسلام را خراب کرده و هرچه بدعت بوده در زیر چتر محبت دروغی خود در اسلام وارد کرده‌اند، و شعائری را به نام مذهب اهل بیت آورده‌اند که روح اهل بیت از آنها بیزار است و عقایدی را در میان مردم نشر داده‌اند که مخالف قرآن و عقل است. مسلمان نباید بنام علی و سایر بزرگان دین اسلام را خراب کند و میان مسلمین نفاق اندازد. از آن جمله به اهل سنت بد می‌گویند به بهانه اینکه آنان دشمن علی و ما دوست علی هستیم. و این خطا و گناه بزرگی است. زیرا اولاً اهل سنت دشمن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستند بلکه تمام فضائل واقعی حضرت علی و سایر افراد اهل بیت رسول را قبول دارند و در کتب ایشان مسطور است. به اضافه نام علی و حسن و حسین و جعفر و عباس در میان اولاد اهل سنت بسیار است، و همین دلیل بر محبت ایشان است به صاحبان این اسماء. و از جمله اعمال ضدّ قرآن همین زیارت قبور امامان اهل بیت و ساختن زیارتنامه‌هایی است که جملات بسیاری از آنها ضدّ قرآن است، مثلاً در زیارت آن امامان آورده‌اند که: "أشهد أنك تسمع كلامي و ترد جوابي و تری مقامي"، یعنی من شهادت می‌دهم ای بزرگوار که تو کلام مرا می‌شنوی و جواب مرا ردّ می‌کنی و می‌دهی و تو محل ایستادن مرا می‌بینی، در حالی که قرآن می‌گوید انبیاء پس از رفتن از دنیا، از دنیا بی‌اطلاعند مانند آیه ۲۵۹ بقره و آیه

۱۰۹ و ۱۱۷ سوره مائده، و قرآن می‌گوید هر کس غیر خدا را از کسانی که از دنیا رفته و وفات نموده‌اند بخواند آن کسان نمی‌شنوند و جواب نمی‌دهند چنانکه در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره فاطر می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ ﴾

و در سوره احقاف آیه ۵ و ۶ فرموده:

﴿ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴾

«کیست گمراه‌تر از آنکه غیر خدا را می‌خواند، کسی را می‌خواند که جواب او را تا قیامت نمی‌دهد و آنان از دعای ایشان غافلند و چون مردم محشور شوند آنان را که می‌خوانند دشمن ایشان باشند».

و همچنین از آیات لبث استفاده می‌شود که انبیاء و اولیاء پس از مرگ از دنیا بی‌خبرند. و خدا به رسول خود در سوره فاطر آیه ۲۲ فرموده:

﴿ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ ﴾

«ای محمد تو به کسانی که در قبرند نمی‌توانی بشنوانی».

اصلاً خواندن کسی که از دنیا رفته و خواندن غیر خدا در حوائج و ادعیه که عبادتست، کفر و شرک محسوب می‌شود چنانکه در سوره جن می‌فرماید:

﴿... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴾

(جن: ۱۸)

«با خدا احدی را نخوانید».

و صدها آیات دیگر در قرآن است که نباید در عبادات موجودی را غیر از خدا خواند.

و از جمله چیزهایی که بنام سادات اهل بیت میان مردم معمول شده و ضد قرآن است ساختن قبور سیمین و زرین و نذر و نیاز و وقف بر آن قبور است که همه ساله مخارج و پولهای زیادی از این ملت فقیر صرف آنها می‌شود، خدا در آیات زیادی از این عمل نهی کرده، از آنجمله در سوره نحل آیه ۵۶ فرموده:

﴿ وَتَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ ۗ تَاللَّهِ لَتَسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ

تَفْتَرُونَ ۗ﴾

برای چیزهای که نمی‌دانند (همچون گندها و بارگاهها)، قسمتی از آنچه را روزیشان ساخته‌ایم قرار می‌دهند بخدا قسم از افتراهایی که بسته‌اند البته مسئول خواهید بود.

باید به مردم عوام فهمانید کسی که از دنیا رفته احتیاجی به نذر و نیاز و وقف شما ندارد و پولهایی که در میان ضریح ریخته می‌شود و یا عَلم و کتل و زنجیر خریداری می‌شود تماماً اسراف و حرام است و باید به محتاجان و فقراء داد. غیر از خدا کسی حاضر و ناظر نیست و از حال بندگان خبر ندارد، اولیاء و انبیاء اگر از حال و اعمال و افعال بندگان خدا خبردار شوند در عالم برزخ محزون و غمگین می‌شوند و همواره باید از اعمال و رفتار بد مردم غصه بخورند در صورتی که خدا فرموده: **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** یعنی: اولیاء و انبیاء از دنیا به جائی رفته‌اند که نه ترسی و نه غصه‌ای دارند.

و از جمله بدعتها که زیر نام اولیاء و ائمه در میان مردم منتشر ساخته‌اند این است که هر کس گناهی و خلافی و جنایتی مرتکب شود متوسل به آنان شود که آنان واسطه و یا شفیع شده و ایشان را از قانون کیفری که خدا مقرر کرده می‌رهانند و وارد بهشت می‌سازند، و این مطلب را در احادیث و زیارات خود آورده‌اند مانند آنکه در زیارت امام به او می‌گویند: "مستنقذ الشیعة المخلصین من

عظیم الأوزار"، یعنی: امام نجات‌دهنده شیعیان خالص است از گناهان بزرگ. در حالیکه خدا در سوره زمر آیه ۱۹ به رسول خود فرموده:

﴿ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ﴾

«آیا تو می‌توانی نجات دهی آنکه را اهل آتش است».

و این جمله استفهام انکار است یعنی تو نمی‌توانی. باید پرسید چگونه شیعه مخلص مرتکب گناهان می‌شود و آیا کسی که مرتکب گناهان بزرگ می‌شود شیعه مخلص است پس تمام جنایتکاران بزرگ اولین شیعه علی هستند! اصلاً خدایتعالی با عدالت و فرموده‌های خود که در قرآن وعده داده در قیامت رفتار می‌کند و کسی ممکن نیست به او بگوید که عدالت مکن، و به فرموده‌های خود عمل منما و از قول خود صرف‌نظر و خلاف وعده کرده و فلانی را برای خاطر من عذاب مکن. به اضافه انبیاء و اولیاء از دنیا رفته و طبق آیات قرآنی از دنیا بی‌خبرند و از حال بندگان خبری ندارند نمی‌دانند چه کسانی چه کرده و چه عقایدی دارند و مقصرین و یا غیر مقصرین را نمی‌شناسند و از اعمال و گناه دیگران حقّ تجسس ندارند و خدا فرموده: **إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ - وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ - إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ - كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا** یعنی: وکافی است که خدا به گناهان بندگانش خبیر و بینا باشد. اصلاً پیغمبری که افراد امت خود را ندیده و نمی‌داند چه کاره‌اند چگونه واسطه و شفیع گردد و در محکمه الهی چه بگوید؟!

بهرحال عده‌ای بنام ائمه و دوستی ائمه، دین خدا را عوض کرده‌اند و مقررات الهی را نادیده گرفته و هزاران بدعت و باطل آورده‌اند. و از آن جمله اخبار را و اگر چه خبر واحد باشد بر قرآن متواتر ترجیح می‌دهند و می‌گویند قرآن ظنی الدلالة و خبر قطعی الدلالة است، و بدین واسطه امت را از کتاب خدا که هدی للناس است دور کرده‌اند. و آنقدری که به اخبار جعل شده علاقه دارند،

به آیات قرآن علاقه ندارند. و اصلاً از قرآن بی خبر و بی اعتناء و فقط بنام عترت هر چه خواسته گفته و عمل کرده‌اند و مؤاخذه خواهند شد، زیرا اسلام یک دین بوده و اینان بنام ائمه، صد مذهب کرده‌اند بنام جعفری و زیدی و صوفی و شیخی و اسماعیلی و غلاه و و و و.

۲۵- جهات إعجاز قرآن و کیفیت آن

یکی از نشانه‌های صدق مدّعی نبوت آوردن معجزه است، پس هر کس معجزه را دید، باید ایمان آورد و اگر ندیده، ولی بتواتر اخبار برای او ثابت شود باز باید ایمان آورد. معجزات انبیاء زمان سابق را نه کسی می‌بیند و نه بتواتر می‌توان ثابت نمود فقط پیغمبر اسلام است که معجزه او یعنی قرآن هم متواتر است و هم محسوس و مشاهده می‌شود، زیرا قرآن حاضر و برای همه کس مشهود است. معجزات سایر انبیاء ناقلائی جز خبر واحد مجهول ندارد، مگر اینکه کسی بتوسط قرآن معجزات ایشان را ثابت کند. پس هر کس بخواهد معجزه یکی از انبیاء علیهم‌السلام را ثابت کند، باید اول به قرآن ایمان آورد.

بهر حال قرآن معجزه و سند نبوتست و باید بررسی کرد که چگونه معجزه است. پس می‌گوئیم معجزه آن چیز است که بشر را عاجز کند، یعنی علمای بشری نتوانند مانند آن را بیاورند. در این قرآن صریحاً اعلام شده که اگر تمام جن و انس جمع شوند، و به یاری یکدیگر برخیزند بمانند قرآن نیاورند. در سوره بنی اسرائیل آیه ۸۸ فرموده:

﴿ قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ
بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ﴾

«بگو اگر جن و انس اجتماع کنند بر اینکه بمانند این قرآن بیاورند بمانند آن نیاورند و اگر چه بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند».

و در سوره بقره آیه ۲۳ فرموده:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا عَلَىٰ بُسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ ۖ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ...﴾

«و اگر از آنچه ما بر بنده خود نازل نموده‌ایم در شکید، یک سوره بمانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید تا گواهی دهند اگر راست می‌گوئید، پس اگر نیاوردید و نخواهید آورد پس از آتش دوزخ بترسید».

بنابراین هیچکس سخنی مانند قرآن نمی‌تواند بیاورد چنانکه در آیه ۳۴ سوره طور نیز فرموده:

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ﴾

قرآن این مطلب را مکرر تذکر داده و پیغمبر اسلام ﷺ با کمال جرأت و کمال اطمینان ابلاغ نموده تا هر دوره و زمانی اهل آن بشنوند و عجز بشر را در مقابل قرآن مشاهده کنند و بدانند در محیط عربستان که کانون فصاحت بود یارای معارضه با قرآن و آوردن مانند آن را نداشتند چه رسد به دیگران.

اما کیفیت اعجاز قرآن: پس می‌گوئیم: لزوم معجزه برای آنست که مقام شامخ نبوت و سفارت الهی دستخوش اغراض کسان و مورد طمع جاه‌طلبان نباشد و دزدان دین و راهزنان نتوانند ادعای نبوت کنند، برای کسی که فرستاده خدا می‌باشد لازم است امری بیاورد که از عهده دیگران خارج و گواه راستی او باشد و اگر چنین امری معجزه نباشد هر فردی از افراد ممکن است به ادعای نبوت برخیزد و مایه تفرقه و اختلاف شود و بجای هدایت و سعادت موجب ضلالت و شقاوت گردد. لزوم معجزه امری است طبیعی و فطری و بجز معجزه مدرکی

برای صحت دعوت نبوت در پیشگاه عقل چیزی نباشد، و برای غیر انبیاء معجزه لازم نیست.

معجزه بر سه قسم است

اول - امری که برخلاف قوانین و مقررات طبیعت باشد، و مجرای طبیعت را تغییر دهد، یعنی خدائی که خالق و موجد مجرای جهان است. رشته این جریان را از هم بگسلد و آنرا گواه صحت ادعای فرستاده خود قرار دهد مانند آنکه آب را بشکافد و آتش را سرد کند.

دوم - امری که برخلاف طبیعت نباشد و وقوع آن معلول یکی از عوامل طبیعی باشد ولی بشر آن را درک نکرده و از نظر بشر مستور باشد و حقیقت آنرا درک نکند، ولی ممکن باشد روزی برسد که در نتیجه پیشرفت علوم راز کشف گردد. اما در انظار اهل زمان برخلاف طبیعت بشمار آید، معلوم نیست معجزاتی که برای پیامبران اجرا شده از کدام یک این اقسام می باشد زیرا جریان قوانین عالم طبیعت بقدری مرموز و پیچیده است که راهی برای اینکه مخالف و یا موافق طبیعت کدام است، در دست نیست.

سوم - از اقسام اعجاز رسیدن بسر حد کمال در علمی است که بشر بعضی از مراتب آنرا می تواند برسد، ولی به آخرین درجات آن نرسیده و خدایتعالی آخرین درجه آنرا به توسط رسول خود اظهار کند، بطوری که خرق طبیعت نباشد و جریان عالم اسباب را قطع نکند.

قرآن و اعجاز آن از قسم سوم است که در آن مخالف طبیعت و ضد قوانین آن چیزی نیست، و به درجه کامل، قواعد فصاحت و زیبایی لفظی و لغوی بشری و معارف حقیقی فطری در آن مراعات شده، به درجه ای که از عهده بشر خارج است.

تمام این اقسام مذکور، کار خدا است زیرا خدا باید گواهی دهد به صدق رسول خود، و گواهی خدا همان ایجاد معجزه است. پس کار معجزه کار پیغمبر نیست طبق آیات قرآن که فرموده: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» و در قصه حضرت موسی علیه السلام فرموده: «مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُّطِلُهُ» و در قصه حضرت نوح علیه السلام فرموده: «إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ» و در قصه حضرت صالح علیه السلام فرموده: «وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ» و در قصه حضرت داود علیه السلام فرموده: «إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ» و «أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ» و «كُنَّا فَاعِلِينَ» و راجع به قرآن فرموده: «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» و قرآن معجزه و کلام خدا است نه کلام رسول صلی الله علیه و آله، البته حقتعالی ایجاد معجزه می‌کند اما با شرایطی که ما در کتاب عقل و دین ذکر نموده‌ایم مراجعه شود.

۲۶- معجزه هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد

خدایتعالی برای حضرت موسی علیه السلام عصا را اژدها کرد به مناسبت اینکه سحره زمان او کارهائی شبیه به آن داشتند، و معجزه حضرت عیسی علیه السلام شفاء مرضی و احیاء اموات بود، به مناسبت اینکه دکترهای زمان او در فنّ معالجه به درجه عالی رسیده بودند، ولی مرضهای مزمن را معالجه نکردند. خدا برای صدق ادعای او چنین امراض سخت را به دعای او شفا می‌داد و اکمه و ابرص را به اراده خود خوب می‌کرد. زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله مردم در فنّ خطابه و سخن‌پروری و زیباگوئی استاد بودند، خدا برای صدق نبوت او کتابی به او نازل کرد که از هر کلامی زیباتر و شیرین‌تر و دلنشین‌تر باشد، به طوری که سخنرانان در مقابل آن عاجز باشند.

امتیاز قرآن از سایر معجزات

قرآن از جهاتی با سایر معجزات فرق دارد:

۱- در قرآن و ترتیب حروف و کلمات آن خرق قوانین طبیعی نشده و این بهتر از معجزاتی است که خرق نوامیس طبیعت در آن باشد زیرا بهم زدن قوانین طبیعت که آتش را گلستان و یا چوب را ازدها کردن موجب غلو مردم و اعتقاد به الوهیت آورنده آن می‌شود، و لذا پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از معجزات خارق العاده که از او می‌خواستند خودداری می‌کرد و مردم را به اعجاز قرآن و نظر در آن دعوت می‌نمود، تا ببینند کلامی که از حروف معمولی مرکب شده چنان معارف و فصاحت دارد که همه را متحیر ساخته، با اینکه برخلاف طبیعت کلامی در آن نیست، تا بنگرند و درباره محمد صلی الله علیه و آله غلو نکنند، و لذا به بندگی همواره افتخار داشت نه به کارهای خارق العاده.

۲- امتیاز دیگر آنست که پیروان اسلام به واسطه تأمل و تفکر در آن آشنا به تدبّر و تفکر در امور معنوی و قضاوت فکری شوند و تعقل ایشان زیاد شود، و از تقلید اجتناب کنند به خلاف سایر معجزات که چنین فائده نداشت.

۳- آوردن معجزات خارق العاده باعث می‌شود که مردم درخواست‌های بی‌خردانه کنند و مقام نبوت دستخوش اوهام این و آن گردد، و در نتیجه رسول خدا را متهم به سحر و شعبده کنند، و به اضافه یک رشته افسانه و خرافات در پیرامون آن جعل کنند، به خلاف قرآن که چنین نیست.

۴- امتیاز دیگر قرآن این است که قرآن دلیل بر نبوت و نبوت مدّعی پیغمبر است، و بین دلیل و مدّعی تناسب و ارتباطی است یعنی نبوت برای تربیت و قرآن دستور تربیت است، به خلاف سایر معجزات که چنین تناسبی با نبوت ندارند.

۵- امتیاز دیگر اینکه قرآن از جنس تکلم و سهل‌ترین کار بشر است، با این حال اگر بشر نتواند مانند آن را بیاورد، بخوبی اعجاز آن ثابت می‌شود، ولی معجزات دیگر از جنس کارهای سهل بشری نیست.

۶- امتیاز دیگر اینکه چون نبوت پیغمبر اسلام ﷺ دائمی و آئین او جاویدان است، معجزه او نیز باید ماندنی باشد که در هر دوره دلیلی بر اثبات نبوت او باقی باشد به خلاف سایر معجزات که باقی نمانده و وجود آنها باید بوسیله تاریخ ثابت شود و هر کس می‌تواند وقوع آنها را انکار کند، مخصوصاً کارهای فوق‌العاده و خارق‌العاده را زود انکار می‌کنند، خصوصاً مردمی که مادی باشند و با معنویات و تأثیر عالم غیب الهی سر و کاری ندارند.

۷- اعجاز قرآن و عظمت آن به واسطه ترقی علوم و افکار در هر دوره بهتر ثابت می‌شود و به واسطه عجز مردم هر دوره از معارضه آن بر اهمیت آن افزوده می‌شود، و راههای جدیدی برای اعجاز آن کشف می‌شود، ولذا اعجاز قرآن از نظر علوم جدیدی یکی از وجوه اعجاز آن شمرده می‌شود، اعجاز آن از نظر علوم فنی و طبیعی و فیزیولوژی و از نظر علم هیئت و نجوم و جنین‌شناسی و گیاه‌شناسی و تلقیح بادها و کیفیت خلقت آسمان و زمین و سایر علوم امروزه که ما ان شاء الله در ضمن ترجمه آیات مربوط به آن اشاره خواهیم نمود.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عالم به لغت عربی درک می‌کند اعجاز قرآن را اما برای دیگران چگونه اعجاز آن ثابت شود؟ جواب آنست که دیگران باید رجوع کنند به اساتید این فن و یا به اهل زبان، و از ایشان نظر بخواهند، و البته اساتید فن عربیت به قدر کافی در اثبات اعجاز قرآن کتابها نوشته‌اند و نظر داده‌اند مانند: ابوعبدالله زنجانی و ابوعبدالله مزربانی و رافعی مصری و علامه سیوطی و عبدالقادر جیلانی و جاحظ و باقلانی و سکاکی و واسطی و رمانی و فخرالدین رازی و ابن ابی الاصبح و زملکانی و شیخ مجتبی قزوینی و صدها نفر دیگر و فعلاً در اینجا ده وجه از وجوه اعجاز قرآن را ذکر می‌کنیم:

۲۷- قرآن از جهاتی معجزه است

وجه اول: هدایت

یکی از جهات اعجاز قرآن از جهت دارا بودن آن بر معارف فطری و علوم حقیقی بر وفق عقل، و در زمانی که نازل شد چنین علومی در تمام روی زمین نبود، و احدی از علمای بشری چنین معارفی را نمی‌دانست. از قرآن استفاده می‌شود که عمدهٔ اعجازش از همین جهت بوده، زیرا قرآن مکرر خود را معرفی کرده به علم و نور و هدایت و حکمت و بصیرت و نیز فرموده: ﴿فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ﴾، یعنی: «اگر راست می‌گوئید از جانب خدا کتابی بیاورید که دارای هدایت بیشتری باشد»، و غیر قرآن را گمراهی و ضلالت و ظلمات خوانده، و به طور قطع قبل از نزول قرآن علمای بشری چنین علم و حکمتی نداشتند، و در ظلمات اوهام و بافته‌های خیالی فلاسفه در تاریکی و ضلالت بودند که بعد از قرآن چنین است، و لذا رسول خدا ﷺ مکرر فرموده: "من طلب الهدی من غیر القرآن أضله الله". یعنی: هرکس از غیر قرآن هدایت جوید، خدا او را به گمراهی رهایش نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۹۴ فرموده: "بعثه حین لا علم قائم، ولا منار ساطع، و لا منهج واضح". یعنی: خدا رسول خود را فرستاد وقتی که نه نشانه‌ای از هدایت و نه نور روشنی و نه راه واضحی بود.

و در خطبه ۸۷ فرموده: "أرسله ... والدنیا کاسفة النور، ظاهرة الغرور، قد درست منار الهدی، و ظهرت أعلام الردی". یعنی: خدا رسول خود را فرستاد در حالی که دنیا نور هدایتی نداشت و علومی جز غرور نبود، غرور دنیا آشکار، و نشانه‌های نور و هدایت مندرس و علائم پستی هویدا بود.

آری اگر کسی به تاریخ دنیای آن روز نظر کند مطلع خواهد شد که تمام ملل و دانشمندان ایشان گمراه بودند، ملل بزرگی مانند هند و ایران و روم و چین

آتش پرست و بت پرست و ستاره و گاوپرست بودند. یهود و نصاری برای خدا دختر و پسر فائل بودند و در حوائج به هر چیزی توسل داشتند به ضمیمه خرافات دیگر. و فلاسفه یونان جز اوهام و خیالات و بافندگی‌ها، علمی نداشتند، علم ایشان عبارت بود از وحدت وجود و وصل بحق و قدم عقول عشره و ماند این خرافات در تمام روی زمین کسی نبود که به خدای حقیقی منزّه از صفات مخلوق قائل باشد و عقائدشان برخلاف عقل سلیم و فطرت پاک بود، علم نجوم و هئیت ایشان عبارت بود از زمین و آسمان پوست پیازی. در این هنگام خدا کتابی فرستاد روشن ساده دارای توحید فطری و شناخت خدای منزّه از حد و حدود و سایر صفات امکانی. و سایر معارف و حقائق عوالم ملک و ملکوت و قیامت، به انضمام اخلاق و قواعد و قوانین همگانی به نام قرآن که بهتر از آن کتاب امکان ندارد و این حقائق بر خلاف تمام افکار بشر آن روزی بود آن هم به توسط یک مرد بی سواد درس نخوانده، و اگر کسی بگوید درس خوانده باید بگوید نزد اساتید اوهام و خرافات درس خوانده، زیرا در تمام جهان تدریس علوم حقیقی نبود، معلمی که واجد آن باشد پیدا نمی‌شد، و لذا باید قرآن را نور هدایت خواند و خود قرآن خود را به اوصاف ذیل معرفی کرده: گاهی خود را نور الهی خوانده و فرموده: ﴿أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾. ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾، گاهی خود را حق و حقیقت گوید: ﴿أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾ گاهی خود را شفاء و رحمت نامیده: ﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾. گاهی خود را حکمت و نعمت نامیده: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ﴾، گاهی خود را برهان و بصیرت وصف کرده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾. ﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ﴾، گاهی خود را راه رشد و صراط مستقیم خوانده: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾. ﴿إِنَّا سَمِعْنَا

قُرْآنًا عَجَبًا* يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ»، گاهی خود را روح و حیات گفته: ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾. ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. و از این قبیل اوصاف ذکر نمود که معلوم می‌شود قرآن علم و نور و حکمت است، اگر چه فصاحت و بلاغت و زیبایی الفاظ آن مانند لباس زیبایی است که بر قامت علوم و معارف آن پوشانیده باشد، ولی مفاخره و تحدی قرآن به فصاحت تنها نیست، زیرا عاجز ساختن چهار نفر عرب فصیح مانند امرء القیس اهمیتی ندارد، و تمام هدف قرآن این نیست، بلکه هدف قرآن آوردن کمالات و علوم حقیقی است برای تمام اهل جهان.

بزرگترین شأن رسول خاتم صلی الله علیه و آله معارضه با اوهام و خرافات و شرک بشریست که نام آنها را علم و حکمت گذاشته بودند مانند افکار برماتیدس حکیم که ۶۰۰ سال قبل از مسیح بوده و معتقد بوده که تمام جهان یک جوهر اصلی و آن خدا است، و یا پلوش حکیم که ۴۰۰ سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت انسان با خدای حکیم بوده، و مانند پورفیر حکیم که ۳۰۰ سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت وجود بوده، و مانند فیثاغورث و جالینوس و امثال آنان که افکار و مذاهبی اختراع کرده بودند که تماماً گیج‌کننده و گمراهی بود. و هنوز پس از صدها سال فیلسوف‌نمایان اسلامی به آن اوهام معتقد و علاقه دارند، و در مدارس دینی آنها را تدریس می‌کنند، ولی تدریس قرآن جزء برنامه نیست. بطلمیوس حکیم علم هئیت و آسمان و زمین پوست پیازی از خود تراشید که صدها سال فلاسفه اسلامی آن را تدریس می‌کردند و از قرآن بی‌خبر بودند، و اگر کسی آنها را ظلمات اوهام می‌خواند باور نمی‌کردند و هنوز زمان ما یکعده روحانی‌نما و مراجع دینی که از قرآن بی‌خبرند آنها را علم می‌دانند. بنابراین خدا خواست بشر را راهنمایی کند به فطرت اولیه و او را از اوهام و خیالبافیهای بشری برهاند و راه سهل و آسان را به او بنمایاند، چنین کتابی به نام

قرآن فرستاد که علم باشد در مقابل جهل، و حکمت باشد در مقابل اوهام فلاسفه و حقیقت باشد در مقابل بافندگی و چاپلوسی شعرا، و هدایت باشد در مقابل ضلالت، و به همه مردم اعلان نمود که این را فرستادم ﴿لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، پس قرآن برای رفع سرگردانی بشر و نجات او از خرافات آمده و از این جهت معجزه کرده، چگونه معجزه نباشد که اوهام و خرافات در آن راه ندارد لذا کسانی که دشمن قرآن بودند می‌گفتند این همان خرافات سابقین است ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾، ولی چون سخنان ایشان نزد عقلا و مراجعین به قرآن جز تهمت و دروغ و عداوت نبود رسوا و مغلوب شدند.

قرآن دانش جدید و راه نوی آورد

خبر نو و تازه را عرب حدیث می‌نامد، قرآن می‌گوید من حدیث و علم تازه حیات بخشم که بهتر از آن خبری نیست و فرموده: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾، یعنی خدا نازل نمود بهترین خبر تازه را، و فرموده: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾، یعنی به کدام خبر تازه‌ای پس از خبر الهی و آیات او ایمان می‌آورند، در سوره طور آیه ۳۴ فرموده:

﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾

«اگر راست می‌گویند سخن تازه‌ای مانند قرآن بیاورند».

و در جای دیگر فرموده:

﴿قُلْ فَاتُوا بَكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى﴾ (القصص: ۴۹)

«بگو اگر راست می‌گوئید از جانب خدا کتاب بهتری که هدایت‌کننده‌تر

باشد بیاورند».

تا بحال که نیاورده‌اند زیرا غیر از آنکه پیرو قرآنست هر چه آورده یا فلاسفه و بافته‌های یونان را آورده و یا لافهای عرفان را. اما فلاسفه یک مشت قواعد

حدسی و گمانی آوردند که در همان قواعد اختلافاتی دارند و میزانی هم در فلسفه نیست که صحّت و سقم اقوال خود را بسنجند، و معلوم است مطالب مورد اختلاف قطع آور نیست. و اما لافهای عرفان، آن نیز ضدّ و نقیض یکدگر و باطل است، یکی لاف خدائی می‌زند، و دیگری لاف گدائی، و هر دو را عرفان می‌دانند و کشفیاتی دارند مخالف یکدگر. پس اگر کسی مطالب فلسفه و عرفان را فهمیده باشد بطلان آنان را می‌فهمد، و اگر نفهمیده باشد گول ایشان را می‌خورد. پس علوم و معارفی مانند وحی انبیاء و قرآن کریم نیامده. حال می‌گوئیم چون قرآن معارف تازه و علوم حقیقی را آورده محال است چنین معارفی را یک ملت نادان بت‌پرست یا یک فردی از آنان بیاورد مگر اینکه از وحی باشد.

لغت هر کس نماینده افکار اوست

لغت و الفاظ نماینده قوه متفکره افراد می‌باشد، هر مردی پنهان است زیر زبانش و از سخن او هویت او پیدا است. چنانکه در علم قیافه از اثر دست و پا و صورت پی به اسرار و اخلاق و افکار صاحبش می‌توان برد، از گفتار و تعبیرات هر ملتی می‌توان به افکار و روحیات آنان پی برد، فکر هر کس را در صحیفه الفاظش باید خواند. در این مورد رافعی گوید: قرآن و کلمات آن با وضع عرب دوره جاهلی و افکارشان تناسبی ندارد، یعنی اگر بخواهیم روش قرآن و ترکیب کلمات و مطالب آنرا نماینده فکر یک عرب جاهلی بدانیم بسی خطا رفته ایم، و اگر مقایسه کنیم وضع عرب آن دوره را، بخوبی معلوم می‌شود که قرآن مولود افکار آنان نیست، و اگر کسی بخواهد قرآن را کتابی آسمانی نداند ناچار است که تاریخ را تکذیب کند و معتقد شود که عرب آن دوره در متتها درجه کمال بوده و بهره کافی از مدنیّت و مقام شامخی در علوم و معارف داشته که فردی از

آنان توانسته چنین کتاب جامع پر از علوم و معارفی بیاورد، زیرا این نظم و اسلوب دقیق قرآن و معانی و حکم بلند پایه آن و از طرفی کشف حقائق آسمانی و دقائق علوم طبیعی و اسرار جهانی و حل مشکلات اجتماعی و سیاسی که در قرآن وجود دارد محال است از جمعیت بیابانی صادر شود، از مردمی که فقط با بت پرستی و نزاع و جدال و غارت و عداوت و حق کشی و زورگوئی و تفاخر و تبختر و فال و تطییر سر و کار داشته و بکلی از شرائع حقیقی و قوانین علمی دور بوده، صادر گردد. و هر کس در قرآن نظر کند و معارف و معانی آن را درک کند و دارای ذوق سالم و نظر صحیح باشد از خلال کلمات و دستورات آن نوری می بیند که وضع دوره جاهلیت را نشان داده و می بیند قرآن تناسب با فکر مردم آن دوره ندارد.

اگر کسی با ملل امروزه که سراپا در شهوت پرستی و رذائل اخلاقی و بی ایمانی سالها فرو رفته و جرثومه امراض در آنان منتشر شده به طوری که خوبی و بدی و کفر و ایمان در نظرشان یکسانست روبرو شود، و به آنان خطاب کند و بخواهد نصیحت و ارشاد کند محال است بیاناتی زیباتر و رساتر و بهتر از آیات قرآن برای آنان بگوید، به طوری که صورت حقیقی اخلاق آنان را مجسم و وضع نکبت بار ایشان را به ایشان نشان دهد و راه اصلاح و دفع مفسدشان را بگوید. اگر کسی از تاریخ قرآن و نزول آن و محیط آورنده آن بی خبر باشد، خیال می کند این آیات از طرف یکی از بزرگترین مصلح دنیا برای این قرن صادر شده. بنابراین کسی که قرآن را بخوبی فهمید یا باید اعتراف کند که قرآن از طرف خدای سبحانست که عالم به اسرار و احوال بشر بوده نازل شده و یا باید معتقد شود که قرآن در دوره ای نازل شده که عرب در منتهای درجات علم و کمال و صلاح بوده و در عین حال آمیخته به مفسد اخلاق زندگی می کرده،

این معنی را چون تاریخ ردّ می‌کند ناچار باید شکل اول را که از طرف خدا نازل شده بپذیرد.

قرآن سرچشمه علوم می‌باشد

علوم اسلامی شعب زیادی پیدا کرده و تمام شعب گوناگون آن از قرآن سرچشمه گرفت. عدّه‌ای متوجه به ضبط لغات و کلماتش شدند و برای شناختن حروف و مخارجش کوشش کردند تا علم قرائت و تجوید و علم حروف پیدا شد، دسته دیگر در اطراف اعراب حرکاتش و تغییر کلماتش و در لازم و متعددی و موادّ کلماتش بحث کردند تا علم نحو و صرف پیدا شد، دسته دیگر از کیفیت کتابت و رسم الفاظ آن بحث کردند تا علم رسم الخط پیدا شد، دسته دیگر به معانی محتمله و ترجیح این معنی بر آن معنی پرداختند تا از آن علم تفسیر پیدا شد، دسته دیگر در قواعد عقلی و شواهد توحیدی و در ذات و صفات الهی که در قرآن بود بحث نمود تا از آن علم کلام پیدا شد، عدّه دیگر در کیفیت استخراج و استنباط احکام و بحث در حقیقت و مجاز و عام و خاصّ و نصّ و ظاهر و مجمل و مبین قرآن بحث کردند تا علم اصول پیدا شد، عدّه‌ای در فروع و افعال مکلفین و صحت و بطلان آن تفحص کردند تا علم فقه پیدا شد، عدّه دیگر در قصص و آثار و اخبار قرآنی تجسس کردند تا علم تاریخ مرتب شد، عدّه دیگر در مواعظ و وعد و وعید و صفات حسنه و سیئه بیان شده در قرآن تفحص کردند تا علم اخلاق پیدا شد، عدّه دیگر در خطابات و اقتضای مقامات بحث کردند تا علم خطابه پیدا شد، عدّه دیگر در سهام و فرائض و تقسیمات قرآن تحقیق کردند تا علم حساب در اسلام پیدا شد، عدّه دیگر در علوم طبیعی قرآن و کیفیت ایجاد شب و روز و گردش کواکب و انجم پرداخته و از آن علم هیئت در اسلام پیدا شد، عدّه دیگر در اطراف سلاست و روانی

الفاظ قرآن و حسن نظم و سیاق و ایجاز و اطناب آن بحث کردند تا علم معانی و بیان بوجود آمد، و همچنین علم زُبر و بیّنات و سایر علوم که قواعد و قوانین تمام آنها را از قرآن گرفته و از آن استخراج کرده‌اند، و هر یک از دانشمندان علوم فوق برای اثبات نظریه خود استدلال و استشهاد به آیات قرآن می‌کردند، و سپس به واسطه کوشش دانشمندان شرق و غرب ترقیاتی در این علوم پیدا شد، ولی مادّه و منشأ و سرچشمه تمام این علوم قرآن بوده، اما نباید فراموش کرد که یک نفر امّی بی‌سوادی که میان جمعی از بی‌سوادان نشو و نما کرده ممکن نیست چنین کتابی که مادّه همه این علوم بوده بیاورد، مگر آنکه از طرف خدایتعالی به او تعلیم شده باشد.

خصائص قرآن و امتیاز آن

یکی از امتیازات قرآن از سخنان دیگر این است که اگر کسانی نغز و شیوا سخن و یا اشعار دلربا گفته‌اند کلام آنان در پیرامون تخیلات و عادات و خرافات و یا شهوات و یا عشق و دلباختگی و یا تقلید از دیگری و یا مدح و ثنا و تملق و اعراق بوده که دلیل بر پستی فکر است، بخلاف قرآن که حقائق محض را آورده، و جمله‌ای از تخیلات و خرافات و یا تقلیدیات ندارد، و از عشق و عاشقی و رموز عشق دم نزده و پیچ و خم فکری و فلسفه‌بافی در آن نیست و در فهم معانی احتیاج به مقدمات ندارد، و دقت و تفکر در آن موجب خستگی و ملالت نیست، و الفاظ آن با معانی مطابق و رسا است، یعنی نه کوتاه است و نه بلندتر، ولی گفتار دیگران چنین نیست، و قوای فکری را به زحمت می‌افکند و برای فهم معانی انسان را به خیالات می‌کشاند، زیرا دائره الفاظ دیگران از دائره معانی و مقاصد یا تنگ‌تر و یا وسیع‌تر است، بهمین جهت برای کسی که قرآن

را بفهمد، کثرت و تکرار آن ملال‌آور نیست، بلکه نشاط‌آور است، بخلاف گفتار و یا کتب دیگران که جامع این مزایا نیست، و این مزایا بالاترین فصاحت است.

وجه دوم: فصاحت و بلاغت

یکی از جهات اعجاز قرآن فصاحت آنست، و فصاحت این است که کلام رسا و روان باشد و از کلمات زیبا تنظیم شده و از گره و پیچ و مشکل خالی باشد و به اضافه زنده نباشد، یعنی دلالت آن بر معنی طبیعی باشد، عرب زمان جاهلیت در فنّ فصاحت بحدّ اعلی که برای بشر ممکن باشد رسیده بودند، و الفاظی که شایسته مقصودشان بود به آسانی و زیبایی بر زبانشان جاری بود، و به فصاحت افتخار می‌کردند، و زمینه مهیا شده بود برای آمدن کلام خدا، زیرا کلام خدا از هر نقص و عیبی مبرا است، و فصیح‌تر از آن برای مخلوق امکان ندارد، زیرا همان طور که در ایجاد موجودات دیگر هیچ گونه عیبی نیست، و به هر موجودی آنچه لوازم و احتیاجات وجود داشته عطا کرده، و بمانند آن کسی نمی‌تواند ایجاد کند همان طور کلامی را که حقتعالی ایجاد کند تمام کمالات لفظی در آن موجود است، ولیکن شناختن و تمیز دادن کلام حقّ از کلام غیر برای هر کسی آسان نیست، باید اشخاصی در فصاحت ترقی کنند، و سخن‌سنج باشند تا به رموز فصاحت و زیبایی کلام واقف باشند، تا محسنات کلام خدا را بشناسند، و لذا چون قرآن نازل شد در میان عرب مهابتی بوجود آورد که خود را در مقابل قرآن باختند، و همه به ضعف خود در آوردن چنین کلامی اعتراف کردند، و چنان مجذوب و دل‌باخته آن شدند که یارای مقاومت و یا کتمان حق در خود ندیدند، و فهمیدند که اگر بمعارضه با قرآن برخیزند و یا بدسائس و حيله از اهمیت آن بکاهند رسوا می‌شوند، و لذا فصحای عرب بعجز خود اقرار و از معارضه و تفاخر دست برداشتند.

در کلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است

ترتیب حروف و ترکیب کلام فصحاء تفاوت دارد، و در تغییرات ایشان نقص و سستی راه دارد، و لذا مجال معارضه و تفاخر و ایراد می‌باشد. ممکن است دو نفر خطیب و یا دوشاعر و یا دو نویسنده در مقام برتری در سخن برآیند چنانکه زمان جاهلیت کاری بوده معمولی و هر گوینده به سخن زیبای خود می‌بالید، و با دیگران معارضه می‌کرد. اما در قرآن آنچه دقائق بیانی و لطائف و زیبایی لفظی تصور شود موجود است، و مجالی برای معارضه باقی نمی‌ماند، و لذا اگر کسی یک کلمه از کلمات قرآن را عوض کند، از لطافت و دقائق کمالی آن کاسته و نمی‌تواند بهتر از آن و یا مساوی آن کلمه‌ای بیاورد که معنی همان کلمه محذوف را بدهد، و به فصاحت و تناسب کلمه قرآنی باشد. ما برای نمونه یک آیه از آیات قرآن را در اینجا می‌آوریم تا ببینیم آیا می‌شود جای یک کلمه آن را عوض کرد و یا کلمه دیگری مانند آن را گذاشت، تا خواننده به عظمت کلام حق پی برد، و به دریای حیرت فرو رود. حق تعالی در آخر سوره لقمان فرموده:

﴿ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾
(لقمان: ۳۴)

«محقق بدان که فقط نزد خدا است دانش ساعت قیامت و او است که نازل می‌کند باران مفید را و می‌داند آنچه در ارحام است، و کسی خود نمی‌داند فردا چه کسب می‌کند و کسی خود نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد محققا خدایتعالی دانا و آگاه به ظواهر و بواطن امور است.»

در این آیه کلماتی است که اگر بخواهیم یکی از آنها را برداریم و کلمه مشابه جای آن بگذاریم از لطافت آن کاسته می‌شود و معنی مقصود از بین

می‌رود، در این آیه خدا علم پنج چیز را اختصاص به خود داده و خواسته بفهماند که علم این پنج چیز را احدی جز او ندارد، و علی‌الکلیه در خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه فرموده: «علم این پنج چیز اختصاص به خدا دارد و احدی حتی انبیاء و اوصیاء نمی‌دانند» حال شما در کلمات این آیه دقت کنید:

اولاً - خدا **عنده** را که خبر است مقدم داشته بر **علم الساعة** که مبتداء است، و اگر مؤخر می‌داشت مفید انحصار نبود، و اگر بجای تقدیم و تأخیر مبتداء و خبر کلمه «**إنما**» می‌آورد صحیح نبود زیرا علم حق منحصر می‌شد به این پنج چیز و حال آنکه تمام مفاتیح علوم غیب و غیر غیب نزد خدا است، خدا است که می‌داند یک شن کوچک میان تپه بزرگ شن در طوفان نوح کجا بوده، و کجا رفته و ذرات هر تپه شن از اول خلقت تا بحال چندین مرتبه تغییر مکان داده، و همچنین تمام ذرات آبها و بخارها و غبارها و خاکها و سایر مخلوقات را، پس علم خدا منحصر به این پنج چیز نیست، و لذا «**إنما**» نیاورده بلکه به تقدیم خبر اکتفا کرده تا حصر علم این پنج چیز را برای خود بیان کند.

ثانیاً - فرموده: علم الساعة و اگر کلمه الساعة را برداریم و کلمه «**القیامة**» را جای آن بگذاریم معنی مقصود و لطافت آن از بین می‌رود، چرا برای اینکه رسول خدا ﷺ علم و ایمان به قیامت دارد و منحصر به خدا نیست، بلکه هر بنده مؤمن باید علم و ایمان به قیامت داشته باشد، و اما ساعت وقوع قیامت را احدی نمی‌داند جز خدا و لذا تعبیر فرموده به کلمه **الساعة**.

ثالثاً - فرموده: و **یترک الغیث** و آن را عطف کرده به جمله علم الساعة عطف جمله فعلیه به اسمیه که همان حصری که در معطوف علیه است در معطوف بیاید، و اگر نه اختصاص افاده نمی‌شد، و کلمه غیث را انتخاب کرده و اگر غیث را برداریم و بجای آن کلمه **مَطَرٌ** و **یا وابل** و **یا طَلٌّ** و یا کلمه **من السماء**

ماءاً و یا وَدَق و امثال این کلمات که همه به معنی باران است بجای غیث بگذاریم صحیح نیست، و معنی مقصود و لطافت کلام از بین می‌رود، زیرا ممکن است هر مهندس هواشناسی به واسطه مقدمات علمی بداند فردا مثلاً باران می‌آید و خیر دهد و خیر او صدق باشد، پس این علم اختصاص به خدا ندارد، اما خدا کلمه غیث را آورده که بمعنی باران مفید لایضر است، و هیچ مهندس نمی‌تواند علم پیدا کند که باران فردا مفید است و یا مضر، پس علم نزول غیث غیر از علم نزول مطر است، و لذا خدا این کلمه را انتخاب کرده، اگر عوض شود با کلمه مشابه صحیح نیست.

رابعاً – فرموده: و یعلم ما فی الأرحام و معنی: ما فی الأرحام این است که خد هویّت تامّه آنچه در رحمهای زنان است از ابتداء تکوین تا انتهای امر آن را که بشر می‌شود و به سعادت می‌رسد و یا شقاوت، صالح می‌شود و یا طالح، دوزخی می‌شود و یا بهشتی، تمام مراحل را می‌داند. و اگر کلمه "ما" را برداریم و بجای آن کلمه «من» بگذاریم و بگوئیم من فی الأرحام معنی عوض می‌شود، چنین می‌شود که؛ خدا می‌داند آنکه در رحمها است پسر می‌باشد و یا دختر، در این صورت اشکالی پیدا می‌شود که کسی بگوید هر دکتر جنین‌شناسی می‌تواند به واسطه مقدمات علمی و یا اشعه برق بفهمد که در رحم فلان زن پسر است و یا دختر، و این علم اختصاص به خدا ندارد، ولی حَقَّتعالی ما فی الأرحام فرموده تا چنین اشکالی نشود.

خامساً – فرموده: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾ و فرموده **مَآذَا يَقَعُ غَدًا**، زیرا منظور این بوده که آنکه کسب فردای خود را نداند، چگونه سایر امور را می‌داند، پس به طریق اولی از کار دیگران بی‌خبر است، و لذا کلمه تکسب

آورده، و اگر آن را برداریم و بجای آن فعل دیگری بگذاریم لطافت مطلب از بین می‌رود.

سادساً – فرموده: *وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ* و کلمه *نفس* را انتخاب کرده و اگر بجای آن *أحد* یا کلمه *بشر* و یا *انسان* بگذاریم صحیح نیست، زیرا هر فردی و یا بشری ممکن است به واسطه وحی و یا به واسطه خبردادن رسول از وحی بداند فردا چه می‌کند، اما هیچ کس به خودی خود و از پیش خود نمی‌داند، و کلمه *نفس* که در لغت عرب بمعنی خودش می‌باشد، این معنی را می‌فهماند که احدی خودش نمی‌داند فردا چه می‌کند و این علم اختصاص به خدا دارد.

سابعاً – فرموده: *﴿وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾* باز کلمه *نفس* را آورده که مفید این است که احدی بخودی خود نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد، اما ممکن است به توسط وحی الهی بداند و مقصود نقض نمی‌شود، و اما اگر کلمه دیگری جای آن بگذاریم هدف الهی نقض می‌شود.

ثامناً – جمله *مَا تَذَرِي* را مکرر کرده برای تأکید، و اگر می‌فرمود *بِأَيِّ أَرْضٍ* به عطف معمول بر معمول بدون تکرار *وَمَا تَذَرِي* مفید تأکید نبود.

تاسعاً – *مَاذَا تَكْسِبُ* جمله اسمیه می‌باشد و اگر بجای آن می‌فرمود «کسب غده» بطور مضاف و مضاف الیه لطافت جمله اسمیه را نداشت، زیرا جمله اسمیه دلالت بر استمرار و دوام دارد.

و البته اهل ادب نکات بیشتری ممکن است از آیه استفاده کنند مانند اینکه *مَا تَذَرِي* فرموده *وَلَا تَذَرِي* با "لأء" نیاورده که نفی به کلمه "ما" دلالت بیشتری بر نفی دارد، و از آن جمله ما تدری فرموده و ما تعلم نفرموده زیرا درایت علم پیدا کردن به وسیله نظر و استدلال و حيله می‌باشد و خدا خواسته بفرماید به هیچ حيله و نظر و وسائل کسی نمی‌تواند علم به مذکورات پیدا کند.

بنابر آنچه ذکر شد بی‌جهت نیست که خدا در مقام معارضه و تحدی اعلام نموده که اگر می‌توانید یک سوره کوچکی مانند قرآن بیاورید، با اینکه تمام فصحای عرب دشمن او بودند، این کار را نتوانستند و اگر آورده بودند در تاریخ ثبت می‌شد، فصحا فهمیدند که جملاتی بهتر از قرآن محال است، با اینکه به کلمات مخلوقی مانند خود ایرادها می‌کردند، چنانکه خنساء که زن فصیحی بود بدو شعر حسان بن ثابت هشت ایراد کرد در حالی که حسان اول شاعر عرب بود، چون حسان گفت:

لنا الجففات الغریلمعن بالضحی وأسیافنا یقطرن من نجدة دماً
ولدنا بنی العنقاء و بنی محرق فأکرم بنا خالاً و أکرم بنا ابنماً

یعنی: «ما را قدحهای سفیدیست که در روز نور می‌دهد، و از شمشیرهای ما خون می‌چکد از بزرگواری، فرزندان ما طائفه بنی‌العنقاء و طائفه بنی‌محرقد چه دائی و پسران بزرگواری داریم». حسان این دو شعر را در مقام مفاخره گفت، سپس به خنساء گفت این اشعار چگونه است؟ خنساء گفت در هشت مورد آن نقص است:

اول - گفتی الجففات، و آن جمع قلّه و دلالت بر کمی دارد و اگر جفان می‌گفتی جمع کثره است بهتر بود.

دوم - گفتی الغر و آن سفیدی پیشانی و کم و منحصر است و اگر می‌گفتی البیض أحسن و أوسع بود.

سوم - گفتی بالضحی و آن روز است و اگر می‌گفتی بالعشی أبلغ و أحسن بود زیرا شب بیشتر مهمان وارد می‌شود و احتیاج به روشنی دارد.

چهارم - گفتی و اسیافنا و آن جمع قله است و سیوفنا که جمع کثره باشد، بهتر است.

پنجم - گفتی یقظرن و قطره دلالت بر کمی دارد و اگر می‌گفتی یجرین مناسب‌تر بود.

ششم - گفتی یلمعن و آن روشنی آنی است و اگر می‌گفتی یشرقن که روشنی با دوام‌تری است بهتر و مناسب‌تر بود.

هفتم - دماً مفرد آوردی و اگر دماء جمع می‌آوردی بهتر بود.

هشتم - گفتی ولدنا و این افتخار به اولاد است و اگر ابونا گفته بودی افتخار به پدر بهتر بود.

و این ایرادها را که خنسا گرفته تمام فصحا پذیرفته و تحسین کردند به خلاف ایرادهائی که به قرآن می‌گرفتند که هر کس اهل زبان بود آن را بی‌جا می‌دانست.

ملاحظه فرمائید کسانی که این قدر در سخن‌سنجی دقیق بودند در مقابل قرآن اقرار و اعتراف به فصاحت آن کردند، اما عده‌ای برای طمع ریاست و پیشوائی و خودنمایی مانند مسیلمه کذاب، آمدند کلماتی برای مقابله با قرآن گفتند و خود را رسوا و مفتضح کردند و اگر خواستند چیزی مانند قرآن بگویند، مقداری از آن را از قرآن ضمیمه کردند یعنی سرقت کردند، و لذا فصحای عرب به آنان خندیدند، مسیلمه با اینکه اهل یمامه و از عرب خالص و از فصحا بود در مقابل سوره کوثر که سوره کوچک و دارای سه آیه می‌باشد سوره‌ای آورد تقلیدی تو خالی و دروغ، خالی از فصاحت، و حماقت خود را ثابت کرد و گفت: «انا اعطیناک الجماهر فصل لربک و جاهر ان مبغضک رجل کافر» اول هر سه جمله را از قرآن سرقت کرده و لفظ جماهر و جاهر را که دلالت بر ریاست‌طلبی دارد آورده، و کلمه شانک را برداشته و مبغضک کافر را جای آن گذاشته و از لطافت انداخته، زیرا جمله شَانِکَ هُوَ الْاَبْتَرُ خَبْرِي از آینده و

معجزه است، و الأبر اشاره به دشمن معینی است که به واسطه الف و لام دلالت دارد ولی **مبغضک رجل کافر**، اولاً: خبر غیبی نیست. ثانیاً: رجل کافر مجهول و غیر معلوم و خبر دادن از مجهول لغو است، زیرا معلوم نکرده **رجل کافر** کیست. در این اواخر یک نفر مسیحی آمده به یاری مسیلمه و خواسته عیب کلام او را بپوشاند و کلام او را زینت دهد و تا معارضه با قرآن کند و کلمه جماهر را برداشته و بجای آن جواهر گذاشته و بدتر و مسخره‌تر شده زیرا جواهر مال دنیاپرستانست، نباید پیغمبر به آن افتخار کند و آیه نازل نماید و افتخار انبیاء علیهم السلام به جواهر نیست و خدا انبیاء را به جواهر مدد نکرده است. این مسیحی آمده دیده **ان مبغضک رجل کافر** کلام خنک و مهملی است، بجای آن گفته و **لا تعتمد قول ساحر و خنک ترش کرده** و به خیال خود خوب ترش کرده. زیرا هیچ رسولی بقول ساحر اعتماد نکرده که خدا او را نهی کند مگر اینکه رسول دروغی مانند مسیلمه باشد، آن هم ساحر را نکره آورده که مهمل‌تر شده.

و اکنون که هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می‌گذرد، و دشمنان اسلام که از هر گونه عداوت و تقلب و تزویر و اذیت و آزار و خونریزی و تهمت نسبت به اسلام و مسلمین خودداری نکرده‌اند، و هر چه توانسته در محو اسلام کوشیده‌اند اما نتوانسته‌اند یک سوره کوچکی مانند سوره قرآن بیاورند که دانشمندان دنیا به تساوی آن با قرآن اعتراف کنند.

از فصاحت قرآن همین بس که هر عجمی بشنود امتیاز آن را از سایر سخنان عرب درک می‌کند و هر جمله‌ای از قرآن در هر کتابی باشد آن کتاب را زینت می‌دهد و مانند جواهری در میان ریگها می‌درخشد.

ابن ابی العوجا که یکی از علمای مادی بود با سه نفر دیگر از دانشمندان عرب که هر سه دارای علم و کمال و فصاحت بودند همدست و هم داستان شدند و در مکه با هم متعهد شدند که هر یک کتابی به قدر ربع قرآن بیاورد تا

مدت یک سال و در مقابل قرآن بگذارند. چون سال دیگر شد در مسجدالحرام در گوشه‌ای جمع شدند، یکی از ایشان گفت رفقا من چون آیه: يَا أَرْضُ اِبْلَعِي... را از قرآن شنیدم، دانستم که معارضه با قرآن ممکن نیست، و لذا دست از معارضه برداشتم. دیگری گفت من چون به آیه: فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا... رسیدم از معارضه ناامید شدم، در این گفتگو بودند که امام صادق عليه السلام از مقابل ایشان گذشت، و از سخنان ایشان مطلع شد و فرمود: قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ...

وجه سوم: جذابیت و نفوذ قرآن است

کلمات بسیاری از نویسندگان و گویندگان، جذاب و مؤثر است، ولی نه مانند قرآن، علت و سبب اسلام آوردن توده بی‌سواد مشرکین همانا قرآن و جذابیت و تأثیر آن بود، به طوری که بصرف شنیدن قرآن تسلیم می‌شدند و دست از عداوت بر می‌داشتند، بلکه دست از زن و فرزند و طائفه و املاک و علائق دیگر خود برمی‌داشتند و پیرو قرآن می‌شدند، و این موضوع محقق و مسلم است برای کسی که عارف به زبان و لغت عرب باشد، و لذا دشمنان اسلام در این اواخر کوشیدند که تدریس زبان عربی را از فرهنگ مستعمراتی خود حذف کنند و یا فورمالیته نمایند تا مردم به رموز و حقائق قرآن آشنا نشوند و به آن نگروند، و مراجع اسلامی نیز به استعمار کمک کرده و به واسطه فتوای به وجوب تقلید و اکتفاء آن در امور اسلامی مردم را از تعلم آیات الهی باز داشتند به طوری که اکثر ملت از کتاب آسمانی خود بی‌اطلاعند. و اما عرب که لغت قرآن زبان مادری ایشانست ممکن نیست دست از قرآن بردارند.

ولید بن مغیره از مشرکین بزرگ مکه بود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله استهزاء می‌کرد، چون آیات قرآن را شنید متزلزل شد، در مورد نزول سوره مدثر آمده که

رسول خدا ﷺ می‌نشست در مسجدالحرام و قرآن تلاوت می‌کرد، طائفه قریش اجتماع کردند نزد ولید و گفتند محمد کلامش چیست آیا شعر است یا حکایت یا خطبه؟ ولید گفت بگذارید من کلام او را بشنوم، پس نزدیک رسول خدا ﷺ رفت و گفت از شعرت بخوان، رسول خدا ﷺ فرمود: شعر نیست و چند آیه از سوره «حم سجده» قرائت کرد، بدن ولید لرزید و مو بر تن او راست شد، و برخاست و به خانه خود رفت و نزد قریش مراجعت نکرد، قریش نزد ابوجهل رفتند و گفتند: ولید به دین محمد ﷺ میل کرد. ابوجهل نزد او آمد و گفت ما را سرشکسته کردی و میل به دین محمد نمودی. گفت: من کلامی از او شنیدم که پوست بدن را می‌لرزاند، ابوجهل گفت کلام او چیست شعر است یا خطابه؟ ولید گفت خطابه کلام متصلی است، ولی قرآن محمد چنین نیست و انواع شعر عرب را شنیده‌ام، کلام او شعر نیست، بگذارید فکر کنم و فردا جواب گویم، چون فردا شد گفت: «إن هذا إلا سحر مؤثر» کلامی از محمد شنیدم که نه کلام بشر است و نه کلام جن، سخن او شیرینی و حلاوتی و فوائد و نتایجی دارد که مافوق ندارد، و سخنان دیگر را درهم می‌شکند.

بهر حال مشرکین چون دیدند توده به شنیدن قرآن مجذوب می‌شود، بر آن شدند که گوش خود و دیگران را ببندند تا قرآن به گوشها نخورد، مانند زمان ما آنان که می‌خواهند خرافات دینی خود را حفظ کنند به مردم می‌گویند به مطالب قرآن گوش ندهید چون ما و شما آن را نمی‌فهمیم. و انگشت در گوش خود فرو می‌بردند و گاهی پنبه در گوش خود می‌نهادند. قرآن و اسلوب نظم آن آهنگی دارد که هر کس بشنود یکنوع وجد و شعفی به او رخ می‌دهد، اسلوب قرآن موجب پیدایش آهنگی شد که در عرب سابقه نداشت.

در خبر است که سه نفر از فصحای مکه ولید بن مغیره و اخنس بن قیس و ابوجهل که در بلاغت سخن کمتر کسی مانند ایشان بود نیمه شبی هر یک منفرداً

پشت خانه پیغمبر ﷺ آمدند برای شنیدن آیات قرآن، و به قرائت او در نماز گوش می‌دادند، و از همدیگر خبر نداشتند، چون از کمین بیرون آمدند به یکدیگر رسیدند، معلوم شد هر یک پنهانی برای استماع قرآن آمده، بهم گفتند اگر کسان دیگر بر این کار ما مطلع شوند، مانند ما برای شنیدن قرآن جمع می‌شوند و این کار منجر به ایمان توده به محمد خواهد شد، پس با یکدیگر تعهد کردند که دیگر این کار را تکرار نکنند، ولی چون شب دیگر شد هر کدام از ایشان پنهانی آمد و به قرآن رسول خدا ﷺ گوش فرا داشت، و تا صبح نخوابید از کثرت اثر و جذابیت، چون صبح شد یکدیگر را دیدند و تعهد نمودند که این کار تکرار نشود، چون روز بالا آمد ولید نزد اخنس رفت و گفت درباره سخنان محمد چه می‌گوئی؟ گفت چه بگویم، فرزندان عبدالمطلب می‌گویند درباری کعبه از ما است، پذیرفتیم می‌گویند سقاییت کعبه از ما است، تصدیق کردیم، گفتند حفظ کعبه نیز از ما است پذیرفتیم، اکنون می‌گویند نبوت و رسالت در خانه ما است، این را ما تصدیق نخواهیم کرد. از این سخن اخنس معلوم می‌شود تنها مانع ایشان از ایمان و قبول اسلام خودخواهی و تعصب قومی بوده و لذا به مردم می‌گفتند به این قرآن گوش ندهید و چنانچه در آیه ۲۶ سوره فصلت آمده می‌گفتند:

﴿ لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ﴾

«گوش به این قرآن فرا ندهید و غوغا کنید و صدا در صدا بیندازید تا شما

غلبه کنید.»

یعنی صداها و آوازهای خود را در میان قرائت قرآن بیندازید تا بر آن غالب شوید. و حتی واردین مکه را می‌بردند در خانه‌های خود و برای آنان ساز و موسیقی به توسط کنیزان خوش آواز فراهم می‌کردند و سفارش می‌نمودند که

گوش بقرائت محمد ندهید، و به دعوت پر زحمت او اعتنا نکنید. و لذا آیه ۶
سوره لقمان:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾

نازل شد، عیناً مانند زمان ما که یک عده مداح و روضه‌خوان خوش آواز
مردم را از مطالب قرآن بازداشته و مطالب ضد قرآنی تزریق می‌کنند. اما مردم به
واسطه شنیدن قرآن اسلام را پذیرفتند. قرآن بود که دل آنان را تکان می‌داد، و
می‌لرزانید. آری دیده نشده و نخواهد شد که ملتی دارای عصبیت و حمیت
بسیار باشد و آنان را دعوت کنند به اینکه از زندگی و فامیل و عقائد و علائق و
عادات و افکار خود دست بردارید، و با کمال خلوص و رغبت تسلیم حق
شوید نه به اکراه و زور، بلکه به شوق و علاقه، ممکن نیست چنین دعوتی
استقبال شود، ولی قرآن و نفوذ کلمات آن این کار را کرد، و حتی کار بجائی
رسید که زیر و زبر شدند، یعنی انقلاب فکری و دینی و علمی و اخلاقی و
عملی یکجا با هم صورت گرفت، تا اینکه هر یک از عرب که متهم به فساد
اخلاق بود می‌گفت من بد حاملی برای قرآنم و این را در ذم خود می‌گفت.
مثلاً در جنگ یمامه با مسیلمه کذاب که از سخت‌ترین جنگهای اسلامی بود،
پرچم به دست سالم مولی حذیفه بود به لشکریان گفت می‌خواهید بگویم برای
چه این پرچم را به دست من سپرده‌اند برای اینکه من حامل قرآنم و مانند
صاحب قرآن ایستادگی دارم، سپس گفت بد حاملی برای قرآنم اگر تا آخر
استقامت نکنم، در این هنگام بر مسلمین بانگ زد و همه را مضطرب کرد و
گفت ای اهل قرآن زینت دهید قرآن را به عمل، سپس حمله افکند و دشمن را
مغلوب ساخت.

اگر کسی قصه اسعد بن زراره و ذکوان بن قیس را که از مدینه آمدند مکه و مسلمان شدند به برکت شنیدن قرآن، و سپس به برکت قرائت قرآن اسلام را در مدینه منتشر ساختند، بخواند، تعجب خواهد کرد، و همین آیات قرآن بود که در حبشه باعث میل نجاشی به اسلام شد، و به واسطه آیات قرآن تمام مجلس سلطان به گریه افتادند، و غلغله و ولوله پیا کرد و اشک چشمان اهل مجلس را جاری ساخت و اسلام در حبشه نفوذ کرد. قرآن دلها را منقلب و پوست بدن را می‌لرزاند و شیرینی و جذابیت قرآن، موجب رغبت مسلمین شد و آن را با کمال شوق حفظ و نشر دادند.

وجه چهارم: معجزات علمی قرآن

ما در ترجمه مربوط به آن اشاره خواهیم کرد، هر قدر مجهولات بشر کشف شود و اکتشافی رخ دهد حقائق علمی قرآن بیشتر نمایان می‌شود، علوم جهانی یگانه وسیله و کمک به کشف حقائق قرآن و معجزات آنست، هر قدر راه فکر باز شود و حقائق زیر طبقات زمین و یا بالای آسمان جستجو شود، پس از کشف آن، پی می‌برند که در قرآن و مطالب صحیح آن خلل وارد نمی‌شود و قدر آن شناخته گردد، چنانکه در قرآن فرموده: ﴿سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمُ اللَّهُ الْحَقُّ﴾، گویا منظور از کشف علوم طبیعی ظهور حقائق قرآنست. یکی از جهات اعجاز قرآنی که در دوره کنونی پرده از روی آن برداشته آنست که قرآن مشتمل است بر بسیاری از حقائق فنی و طبیعی و فیزیولوژی که به آخرین اکتشافات علمی منطبق است، در آن دوره که اسباب و آلات و ابزارهای دقیق علمی و اکتشافی وجود نداشت قرآن خبر داده از اسرار زمین و آسمان و عجائب خلقت، و نیز امر به تفکر و نظر در آنها نموده، مانند حقائق بیان شده هیئت و نجوم و حرکت ماه و زمین و سایر کواکب و همچنین از آثار و خواص

حیوانات و نباتات و نر و ماده داشتن موجودات و تکامل و سیر جنین و فسیل موجودات و کیفیت خلقت جهان، و غیر از اینها. و فرموده: **قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ** و از این قبیل آیات دیگر، مانند آیه **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ** که امر نموده به تفکر در مخلوقات و عجائب آنها.

وجه پنجم و ششم: تاریخ و اخبار غیبی قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن اخبار تاریخی آنست که طبق واقع بدون خلط خرافات بیان کرده، و در مقایسه اخبار آن با کتب عهدین صدق آن معلوم می‌شود، قرآن در ذکر تاریخ هدفش پند و عبرت و موعظه و تعلیم و تعلم بوده به خلاف کتب دیگر، اگر کسی به تورات و انجیل مراجعه کند می‌بیند که قرآن را نمی‌توان با آنها قیاس کرد، زیرا در آنها مطالب افسانه‌ای بدون ذکر هدف بسیار است چنانچه در جای خود بیان خواهد شد.

وجه دیگر اعجاز قرآن اخبار غیبی فراوان آنست و آنچه خبر داده راست و درست آمده، این اخبار و پیش‌گوئیهای آن که به صحت مقرون شده کشف از صدق آورنده آن می‌کند، و این اخبار بر دو قسم است: یک قسم آن در عصر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده و قسم دیگر پس از وفات او، که در ترجمه آیات مربوطه خواهد آمد. و قسمتی از اخبار غیبیه قرآن را ما در کتاب دیگر ذکر نموده‌ایم.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عده‌ای از جوکیان هند که همه از کفار و اهل باطلند و هم عده‌ای از مرشدان صوفیه که اهل بدعتند خبر از غیب می‌دهند، پس خبر دادن از

غیب دلیل بر حقانیت و صدق نبوت نمی‌شود و آن را از معجزات قرآن نباید شمرد. جواب آنست که غیب بر سه قسم است: غیب ماضی و غیب حال و غیب استقبال. غیب ماضی و حال را ممکن است کسی بوسایلی بداند، مثلاً غیب ماضی را از تاریخ، و غیب حال را از وحی شیاطین چنانکه قرآن خبر داده در سوره انعام آیه ۱۲۱:

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ﴾

و در سوره شعراء آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ فرموده:

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾

که شیاطین برای اغفال و گول زدن مردم، دگان بعضی از ژوکیان و مرشدان را به واسطه چنین اخبار گرم می‌کنند تا مردم به آنان رو آورند. و اما غیب استقبال را نه ژوکی می‌داند و نه مرشد، و نه استاد ایشان شیطان. و اما کسوف و خسوف و سایر اخبار جوی را به واسطه علل و معلول و وسائل علمی می‌توان حساب کرد و خبر داد، ما می‌دانیم پس از زمستان بهار است و این را نباید غیب گفت.

وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن

یکی از وجوهی که از اعجاز قرآنست خواص آیات و سور آنست که خود فرموده: **شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ**، چه آثار و برکاتی دارد نوشتن و خواندن و تدبر در آن، موجب شفای قلوبست از جهل و خرافات، و شفای ابدانست از امراض، چه دردها و خیالات نفسانی و وساوس شیطانی به برکت آن دفع شده، قساوت دل و غفلت باطل به تدبر در آن زدوده گردد. خود نگارنده پس از فراغ از تحصیلات و رسیدن به درجه اجتهاد تا پس از مدتی از آن، غرق در خرافات و تعصبات مذهبی بودم و به برکت تدبر در قرآن نجات یافتم.

وجه دیگر از اعجاز قرآن و قوانین عدالت و احکام صحیحه آن در تساوی و سیاست و تجارت و زراعت و قصاص و عبادات و معاملات و نکاح و جهاد و دیات و آنچه مورد نیاز بندگان و صلاح ایشان بوده طور کلی بیان شده که بهتر از آن تصور ندارد. و دشمنان قرآن نتوانستند در یکی از مسائل آن خدشه کنند، و اگر خدشه و اعتراض کردند جواب کافی شنیدند، حتی بزرگان و مسیحی و مادی به این مطلب اعتراف کرده‌اند. عجب اینکه تمام این قوانین در یک شب و یا ۲۳ سال نازل شده به یک مرد امی درس نخوانده، در صورتی که عقلا و بزرگان ملل صدها سال با تبادل افکار و اجتماع آراء قوانین جعل می‌کنند، و پس از مدتی نقص آن را مشاهده کرده تبدیل، و یا تبصره به آن ملحق می‌کنند، ولی در قرآن قوانینی آمده که تا هزاران سال برای تمام مجامع بشری و ملل مختلفه کافی است، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: "حلال محمد إلی یوم القیامة و حرامه إلی یوم القیامة"، می‌توان گفت برای اعجاز قرآن همین جهت کافی است، متأسفانه دول استعماری و دشمنان داخلی و خارجی و حتی بسیاری از مجتهدان دینی کوشیده‌اند تا قوانین قرآن را تبدیل و یا از رسمیت انداخته و قوانین دیگری که از دماغهای بشری خارج شده رسمیت داده‌اند، و همین سبب بیچارگی و بی‌بند و باری ملت اسلام شده، پس نه تنها مسلمین بلکه تمام اهل جهان اگر بخواهند به راحتی و رفاه عمومی نائل شوند چاره‌ای ندارند جز آنکه قوانین قرآن را اجراء نمایند.

وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن عدم وجود اختلاف در آنست چنانکه خدا در سوره نساء آیه ۸۲ فرموده:

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كَثِيرًا ﴾

«آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند و اگر از نزد غیر خدا بود محققاً اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند».

عدم اختلاف از دو جهت می‌باشند:

۱- از جهت فصاحت و بلاغت و محکمی و داشتن مطالب قطعی نه شکی و نه ظنی، که آیات قرآن در این جهت یکنواخت می‌باشد و از اول تا به آخرش در حدّ اعلاّی زیبایی است، ولی در کتب دیگر چنین نیست، گاهی جملات فصیح زیبا دارد و گاهی غیر فصیح و غیر زیبا، گاهی قطعی، گاهی ظنی، زیرا صاحبان آنها متغیر الاحوال والصفات می‌باشند، اما خدایتعالی چون در ذات و صفات تغییری ندارد در کلام او نیز تغییری ندارد.

۲- یکی دیگر از جهات عدم اختلاف این است که ضدّ و نقیض و تنافی و تباین در قرآن یافت نمی‌شود، بخلاف کتب بشری که در هر کدام آنها مطالب مختلفه ضدّ یکدیگر می‌باشد.

و اما وجه دهم از اعجاز قرآن استفاده عموم و خصوصی از آن است، هر کتابی در عالم نوشته شده برای یک طبقه و یا طبقاتی معین مفید بوده نه برای عموم، ولی قرآن برای عموم طبقات مفید است، و هر کس می‌تواند از آن بهره برد، مثلاً کتاب قانون ابوعلی سینا برای دکترا فقط مفید است، و کتاب قوانین محقق قمی فقط برای اصولیین مفید است، اما قرآن چنین نیست، منتهی دانشمندان بیش از عوام از آن بهره می‌برند، در حالیکه عوام نیز از آن بهره می‌برند، اهل قانون از قوانین آن، اهل تاریخ از تواریخ آن، فقهاء از فقه آن، طالبین توحید از توحید آن، بازاریان از معاملات آن، بی‌سوادان از نصایح آن، و

و، و... این سخن مورد تصدیق همگان می‌باشد چه دانشمندان اسلام و چه بیگانگان، اگر کسی اقرار دانشمندان بیگانه را بخواهد به کتب دیگر ما مراجعه کند.

گر بمیری تو نمیرد این ورق	مصطفی را وعده داد الطاف حقّ
بیش و کم کن را ز قرآن رافضم	من کتاب و معجزت را حافظم
طاغیان را از کتابت دافعم	من تو را اندر دو عالم رافعم
بهتر از من حافظی دیگر مجو	کس نتاند بیش و کم کردن درو
نام تو بر سیم و زرها می‌زنم	رونقت را روز افزون می‌کنم
در غضب هم قهر من شد قهر تو	در محبت حبّ من شد مهر تو
نام تو اندر اذان آید ظهور	حفیه می‌گویند نامت را بزور
کور گردانم دو چشم عاق را	از اذانت پر کنم آفاق را
دین تو گیرد ز ماهی تا بماه	چاکرانت شهرها گیرند و جاه
کفرها را در کشد چون ازدها	هست قرآن مر تو را همچون عصا
چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای	تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای
از نوابغ جمله حتی مرسلین	اهل عالم از کھین و از مهین
بر کلامی همدگر یاری کنند	گر بهم آیند و هم کاری کنند
می نه بتوانند و هرگز ناورند	چون کلام حق سخن نی‌قادرند
تا شود حجّت بهر فرد بشر	هست قرآن سهل و آسان ای پسر
خوب بنما اندر آیاتش نظر	رو تو «یسرنا» بخوان اندر قمر

در خاتمه مقدمات تابشی از قرآن باید تذکر دهم که به توفیق الهی شروع خواهیم نمود به خود تابشی از قرآن که ترجمه آیاتست با ذکر نکات و

توضیحاتی در ذیل ترجمه. و دیگر اینکه ما روزی که قدم به میدان مبارزه با شرک و خرافات نهادیم جز رضای خدا نظری نداشتیم، و به خوش آمد و بد آمد کسان و یا بدگوئی و تهمت فراوان آنان اعتنا نکردیم، زیرا این مبارزه تکلیف دینی ما بود، ولی اگر جامعه امت هم نادان و متعصب و خرافی و مقلد بودند ممکن بود مایوس شویم، اما احساسات پاک عده‌ای از دانش‌جویان و حق‌شناسان چون گویندگان اشعار ذیل ما را به نتیجه و فائده عمل و کارمان امیدوار نمود که باز هم در جامعه طرفدار حق زیاداست، لذا به درج نامه دو نفر از میان نامه‌های بسیاری که بما نوشته‌اند برای نمونه اقدام گردید:

اول - نامه دانشمند محترم سید الاعلام آقای سید محمد شافی قرشی دامت برکاته از نمین اردبیل، و هو هذا:

محضر شریف حضرت آیت الله العظمی برقی دامت برکاته

السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

کتاب مستطاب (احکام القرآن و تابشی از قرآن) را ملاحظه و مطالعه نمودم، انصاف و وجدانم به من اجازه نداد که در مقابل آن همه تلاش و کوشش و خدمات شایسته آنجناب نسبت به اسلام و اسلامیان خاموش بمانم، ضمن عرض تشکر و قدردانی و دعوات خیریه، قطعه شعری را که همین امروز در حق جنابعالی سروده‌ام بحضور مبارک تقدیم می‌دارم:

طوبی لک یا حجة الرحمن	یا داعی الخلق إلى القرآن
یا مرشد الأمة للسعادة	یا هادی الناس إلى الجنان
یا قالع الجهل من الصدور	یا جامع الحکم من الفرقان
نورت عین معشر الإسلام	بینت حکم أحسن المیزان
دمرت کل بدعة ضلالة	أحرقت أصل الشرك والخسران

كسرت ظهر معشر الجهال
 جادلت كل من به عناد
 أعلنت ان الافتراق شرک
 و المسلمون كلهم إخوان
 أى صدك الله لهذا الدعوة
 یحشرك الله مع النبى
 أغلقت باب أكثر الدكان
 لاى قبل الحق من الانسان
 لاى حسن لصاحب الإیمان
 شقاقهم كان من الشیطان
 یجزىک عنا الله بالإحسان
 و آله بجرمة القرآن

دوم - نامه جناب آقای سید احمد خدام آموزگار آموزش و پرورش قوچان:
 بنام خدا، تقدیم به مجاهد راه حق حضرت آیت الله العظمی آقای آقا سید
 ابوالفضل ابن الرضا علامه برقی دامت برکاته.

بنام خدا

تقدیم ارادت به تو ای عالم بیدار
 أحسن به تو ای عالم ربانی خوشگو
 روشن نظران در پی گفتار تو هر سو
 تو نیز سخن پرور و حق را به عیان گو
 هر خدعه و هر فلسفه شد مآمن درویش
 هر یک بجهالت شده مغروق کم و بیش
 فریاد برآور بسر صوفی و درویش
 آن گلشن قدسی تو گلزار جنان است
 آن مکتب دینی تو چون داروی جان است
 خلق از تو و از علم تو انگشت گزان است
 ای عالم حق گلشن دین روبه خزان شد
 رخسار گلان پیرهن رنگرزان شد
 الله علی گشت و بشر قطب جهان شد
 تقدیم تحیت به تو ای قائد غمخوار
 کاین سان سخنت معرکه کردست بهر کو
 با غالی و مشرک ز سر جنگ کند رو
 بر گو که سخن سنج بود نیک خریدار
 هر مفلس و عا می شده بائی بیکی کیش
 بر عاقبت خلق خدا نیک بیندیش
 باشد که یکی را کنی از خواب تو بیدار
 وان تابش قرآن تو پر ارج جهان است
 آیات خدا در سخنان تو عیان است
 بیدار شود از سخن و پند تو هشیار
 آیات خزان بر سر هر شاخ وزان شد
 وارد بخرافات همه پیر و جوان شد
 بنگر برسیده بکجا کار دغل کار

قرآن شده مهجور و عقائد همه معیوب
 از بهر رضای دگزان حق شده مغضوب
 جهال بسی ذاکر و واعظ پی دینار
 روحانی جهال بود سدّ هدایت
 شاعر شده هادی بره کفر و غوایت
 افسوس که بیگانه ز دین، آمده دیندار
 صد حيله و تزویر پس مقنعه کردند
 هنگام ادای سخت همه کردند
 باشد که بتابدخور حق بعد شب تار
 مانند همه نی شده‌ای اهل خیانت
 تو سمبل دینی و بود پاک روانت
 تو أجر جهادت بستان از حق دادار
 حق گو که بود حق همه جا یار، کسانرا
 حافظ شکنی باش، بکن کاریلان را
 از زندقۀ فلسفه و غالی مکار
 صد تهمت ناحق بوجود تو به بستند
 با عترت و اولاد علی عهد بستند
 دیگر چه توقع بتو کردند مددکار
 با پرتو خود راه دیانت بفریزی
 کردند فراری همه اهریمن موذی
 خادم بتو گردیم و تو مخدوم باخیار
 گفتار خوشت را، ز دل و جان بشنودم
 چون دیگر یاران تو شعری بسرودم
 باشد که قبول افتد و گردی تو بمایار

فیلسوف بود مرجع و مسند شده مغضوب
 ناشر بخرافات بود منبر مرغوب
 جزنوحه و فریاد فغان نی شده مطلوب
 افسوس خرافات شده درج روایت
 اندر عوض عقل بود عشق کفایت
 هر کفر بود دین و غلو گشته ولایت
 دیدی که چسان بیخردان توطئه کردند
 گفتار تو را بهر کسان مغلطه کردند
 در غیبت تو همه بی‌هده کردند
 گویند چرا حق شده ظاهر ز بیانت
 خائن نه توئی سرور مائی بدیانت
 بگذار که دشمن بزند زخم زیانت
 ذریه زهرا، مشنوقال ددانرا
 برچین تو دکانداری آن پیرمغانرا
 ای مرد مجاهد برهان خلق جهان را
 افسوس که دونان دل و قلبت بشکستند
 این خلق همان کآب بجدّ تو بستند
 دیدی که چسان عهد خدا را بشکستند
 چون شمع، تو ای برقی از خویش بسوزی
 با منطق حق فام تو افواه بدوزی
 باز آ و سرافراز نما تا که بروزی
 من مستمع درّ بیانات تو بودم
 مهر تو بشد گنج دل و، نور وجودم
 «خدامم» و من بنده درگاه و دودم

فعلاً شروع می‌شود به ترجمه ساده و روان قرآن مجید با ذکر نکات آیات و توضیح بیانات و کلمات الهی، بدون آوردن خرافات و عقائد فرقه‌های مذهبی، و خالی از تعصبات مسلکی و موهومات بشری، بحول و قوه الهی.

اللهم وفقنا لإتمامه و نشره

سورة الفاتحة
مکیة و آیاتها سبع

سورة حمد و یا فاتحه الكتاب. این سوره مکی. و دارای هفت آیه می باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم (۱)

نکات: «بسم» در اصل با اسم بوده، باء حرف جر، اسم مجرور است، و این جار و مجرور باید بفعلی تعلق گیرد، و خدایتعالی فعل آنرا ذکر نکرده برای اینکه بنده هر فعلی را مناسب می داند در نیت گیرد، مثلاً شروع به قرآن، و یا کار دیگر، مناسب این است که «اتبرک» یعنی بنام خدا برکت می جویم یا «ابتداء» یعنی ابتدا می کنم، و در مسافرت «اسافر» یعنی مسافرت می کنم، را در نیت گیرد. و حق تعالی در ابتداء هر سوره جمله «بسم الله...» را تکرار کرده زیرا هر سوره ای کنفرانسی جدا و مطلبی مستقل و قواعد و بوستانی است جداگانه، و باضافه در ابتداء هر سوره این جمله را بعنوان تیترا آورده که بندگان بدانند منشأ نزول تمام سور و آیات صفت رحمانیت و رحمت او است و آیات را برای لطف نازل نموده.

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

ترجمه: مدح و ثنای، مخصوص برای خدائی است که پروردگار و مربی

جهانیانست. (۲)

نکات: «حمد» بمعنی مدح و ستیاش و تمجید پروردگار است، خواننده می‌تواند این آیه را به نیت مدح و ثناء پروردگار بخواند و اگرچه در نماز باشد، و دیگر اینکه «الحمد» مبتداء وخبر آن «الله» است، و این جمله را خدایتعالی جمله اسمیه آورده که دلالت بر دوام و استمرار می‌کند و اگر فعلیه می‌آورد دلالت بر یک زمان داشت، پس جمله اسمیه فصیح‌تر است، و دیگر اینکه «الحمد» را با الف و لام آورده که دلالت بر استغراق و یا جنس دارد یعنی هر مدح و ستایشی زیننده و لائق پروردگار است، و اگر الف و لام عهد باشد می‌فهماند که حمد مخصوص برای خدا است که آن حمد و مدح لائق مخلوق نیست. و دیگر اینکه در این جمله از میان اسماء الهی «الله» انتخاب شده که به معنی خدای کامل الذاتی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است، و کلمه «الله» برای چنین ذاتی وضع شده، و ذکر این است دلالت بر تعلیل دارد که چرا باید او را حمد کرد زیرا او مستجمع جمیع کمالات و مستغنی از تمام مخلوقات و سزاوار حمد می‌باشد و علت دیگر حمد اینکه او منعم و مربی جهان و هر نعمت از او است، و برای شکر چنین منعم باید او را حمد نمود.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*

توجه: خدائیکه رحمن و رحیم است. (۳)

نکات: تکرار صفات رحمن و رحیم در اینجا ممکن است برای این باشد که چون این دو صفت سبب نزول آیات الهی بوده دارای اهمیت است، و رحمن صفت خاص حق تعالی و معنی آن عام، ولی رحیم صفتی است غیرخاص و اطلاق آن بر مخلوق امکان دارد.

مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ*

توجه: مالک و صاحب اختیار روز جزا (روزکیفر نیک و بد). (۴)

نکات: در این چهار آیه اسماء و صفات خدا ذکر شده برای اثبات توحید و معاد و اینکه او قار است بر تشکیل روز کیفر، پس از این آیات، ذکر شده وظیفه بندگان و پرستش و مددخواستن آنان برای هدایت و سرنوشتشان. و لذا در حدیث آمده که خدا فرموده:

"قسمت سورة فاتحة الكتاب بینی و بینی عبدی"

«سورة فاتحه الكتاب را بین خودم و بندهام تقسیم کردم نصف آن راجع به صفات إلهی، و نصف آن در وظیفه بندگان است».

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ *

ترجمه: فقط تو را بندگی می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوئیم. (۵)

نکات: «إیاک» ضمیر مفعول است برای فعل بعد از اوکه «نعبد» باشد، و «إیاک» باز مفعول است برای فعل پس از او که «نستعین» باشد، و مفعول هر دو جا مقدم شده بر فعل، برای افاده حصر، یعنی بندگی و مددخواستن باید فقط از خدا و برای خدا باشد نه از غیرخدا. و دیگر اینکه «نعبد» و «نستعین» متکلم مع‌الغیر است، زیرا نمازگزار نباید تنها خودش را بنده و محتاج بداند، بلکه تمام بندگان را محتاج بیاری خدا بداند و برای همه مدد و هدایت بخواهد، و لذا در آیه بعد «اهدنا» ذکر شده نه "اهدنی" یعنی دین و عبادت اجتماعی است نه انفرادی.

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ *

ترجمه: ما را به راه راست مخصوص هدایت کن. (۶)

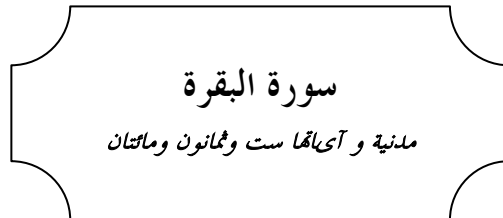
نکات: نمازگزار با اینکه هدایت یافته است باز بایدخود را همواره محتاج به هدایت بداند و از خدا هدایت بجوید، حتی رسول خدا ﷺ خود را محتاج به هدایت إلهی می‌دانست و این درخواست را می‌کرد، زیرا بنده احتیاج به مدد و

هدایت الهی دارد چه ابتداءً و چه بقاءً، و "نا" متکلم مع‌الغیر است، یعنی باید به فکر اجتماع بود، و برای همه هدایت را درخواست کرد.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ*

ترجمه: راه آنانکه بایشان نعمت دادی (مانند انبیاء) نه آنانکه موردخشم تو شدند و نه گمراهان. (۷)

نکات: مقصود از «مغضوب علیهم» و «ضالین» هر کسی است که مورد خشم خدا و یا گمراه باشد، چه کفار و چه مشرکین و چه فساق و چه ستمگران، چه کافر و چه مسلمی که بنام اسلام قناعت کرده، و در واقع از اسلام بی‌خبر است، زیرا نمازگزار طبق این درخواست باید لساناً و عملاً و فکراً راه انبیاء را انتخاب کند نه راه دیگران را، و دیگر اینکه در این سوره اوصاف الهی و وظائف بندگی به طور خلاصه و فشرده و مختصر بیان شده و سایر سوره قرآن شرح و تفصیل همین اجمال است. پس میتوان گفت تمام قرآن به طور اجمال و فشرده در این سوره می‌باشد. و این سوره را فاتحه‌الکتاب گویند زیرا کتاب خدا به آن افتتاح شده، و آنرا سبع‌المثانی نیز گویند برای آنکه هفت آیه دارد و در هر نماز دو مرتبه در دو رکعت اول نماز باید خوانده شود، و خواندن سوره دیگر کفایت از آن نمی‌کند، و این سوره سوره با برکتی است، و قرائت آن برای تذکر مطالب آن و رفع بیماریها و گمراهیها مناسب است، و تمرین آن در هر نماز برای جاگرفتن مطالب آن در قلوبست.



سورة بقره مدنی و دارای ۲۸۶ آیه می‌باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. آم*

ترجمه: بنام خدای کامل‌الذات رحمن رحیم. الف لام میم. (۱)
نکات: حروف الف و لام و میم را بعضی از مفسرین برای رمز و اشاره گرفته‌اند و ما در مقدمه این کتاب در فصل ۱۹ و ۲۰ راجع به آن مطالبی ذکر کردیم مراجعه شود.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ*

ترجمه: این است کتابی که در آن شکی نباشد و راهنمای پرهیزکاران است. (۲)

نکات: «ذک» اسم اشاره و اشاره به قرآن است، اگر کسی بگوید "ذک" وضع شده برای اشاره ببعید، و اینجا که قرآن نزدیکست چرا کلمه ذک آمده؟ گوئیم گاهی ذک اشاره می‌شود به چیز بزرگی که گویا چنان عظمت دارد که برای ناظر نظر به آن مشکل است، مانند چیز دوری که نظر به آن مشکل باشد. و دیگر کلمه «ریب» بمعنی شک و یا ظن نزدیک به گمان و شک می‌باشد، و ریب نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، یعنی هیچگونه شک و گمانی در مطالب قرآن نیست، و مطالب آن علمی و طبق دانش و بینش است پس اگر کسی شک در مطالب قرآن داشته یا دقیقاً نظر نکرده، و یا بی‌انصاف است. نکته دیگر اگر کسی

بگوید قرآن باید برای تمام مردم هدایت باشد نه فقط برای متقین، پس چرا فرموده "هدی للمتقین"؟ جواب این است که در اینجا "متقین" به معنی اصطلاحی آن نیست، بلکه به معنی لغوی یعنی هر کس بی‌بند و بار و بی‌پروا باشد، و پرهیز از ضرر نکند، و درصدد دفع زیان خود نباشد به کلام خدا گوش نمی‌دهد و هدایت نمی‌شود، و هر کس پرهیز کند از ضرر احتمالی، او گوش می‌دهد، و هدایت می‌گردد، و آن کس لغتاً پرهیزکار است. پس کتاب خدا هدایت است برای طالبین هدایت نه معرضین آنانکه کتاب خدا را قابل فهم ندانسته و به آن بی‌اعتنائی می‌کنند.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ*

ترجمه: پرهیزکاران کسانی که به غیب ایمان بیاورند و نماز را برپا دارند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق کنند. (۳)

نکات: "غیب" مقابل مشهود و محسوس است، و به چیزی گفته می‌شود که مشاهده و حس نگردد، چه دائماً مشهود نباشد مانند ذات احدیت، و چه در دنیا مشاهده نگردد مانند فرشتگان و جن و حوادث قیامت. و اما آنچه گاهی امکان مشاهده دارد آنرا نمی‌توان مصداق غیب شمرد، و لذا آنانکه بسبب عدم توجه به مفاسد سخن خود گفته‌اند مقصود از غیب امامی است که مدتی غایب باشد صحیح نیست، زیرا: **اولاً:** آن امام ممکن است مشاهده گردد، پس از مصادیق و معانی غیب نیست. **ثانیاً:** مطلق غیب را مقید کردن به یک چیز دلیلی ندارد، و **ثالثاً:** خود آن امام آیا از متقین است یا خیر؟ اگر از متقین باشد بنابراین باید ایمان به غیب یعنی ایمان به خودش بیاورد، او چگونه از خودش غایب است تا ایمان به خودش بیاورد. **رابعاً:** رسول خدا ﷺ یکی از متقین بود و ایمان او به امامی که تابع او خواهد بود معنی ندارد.

نکته دیگر - متقین حتی رسول خدا ﷺ مؤمن به غیب می‌باشند نه عالم به غیب، و عالم به غیب طبق صریح آیات قرآن فقط خدا است، و فرق میان مؤمن به غیب و عالم به غیب است که مؤمن به غیب مطابق وحی الهی و یا خبر صادقی که شنیده ایمان به خبر غیبی آورده، پس منشأ علم و ایمان او به غیب، خبر وحی و یا مخبر صادق است، ولی عالم به غیب عالم به مخبرعنه است نه خبر، و خود غیب را می‌داند و نزد او مشهود است نه بواسطه خبر دیگری، و لذا صفت علم به غیب مخصوص به خدا است. اگر کسی بگوید مؤمن به خبر غیبی نیز علم دارد به آن خبر نه ظن؟ جواب گوئیم آری او عالم است به خبر غیبی و به توسط خبراذعان دارد به مخبرعنه. ولی عالم به غیب عالم است به غیب مخبرعنه بدون واسطه خبری.

نکته دیگر - جمله: «**مما رزقناهم...**» چون ردیف نماز آمده، انفاق واجبی و زکات است، و ماء موصوله در آن دلالت بر عموم دارد یعنی در هر چه به او روزی داده شده باید زکات بدهد، و منحصر به ۹ چیزیکه فقهاء گفته‌اند نیست، چه مال‌التجاره باشد و چه حبوبات و چه ماشین‌آلات و چه پارچه و چه غیر اینها.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ *
أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ *

ترجمه: و آنانکه به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان بیاورند و به جهان دیگر (روز جزاء) یقین کنند (۴) آنان طبق هدایتی که از پروردگارشان آمده هدایت یافته و فقط ایشان رستگارند. (۵)

نکات: "ما"؛ "ما أنزل" موصوله و مفید عموم است، یعنی پرهیزکار به تمام کتب الهی ایمان می‌آورد. و جمله «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» جمله اسمیه و دلالت بر

استمرار دارد یعنی یکی از صفات متقین این است که همواره صاحب یقینند. و جمله «علی هدی من رهم» دلالت دارد که هدایت متقین بواسطه هدایت الهی و هدایتی است که خدا نازل نموده و نشان داده در کتاب خود، و از کتب دیگر، و گفته‌های دیگران، هدایت را نگرفته‌اند. زیرا هدایت غیرخدا هدایت واقعی نیست. و ضمیر «هم» که فاصله شده بین مبتداء و خبر در جمله: «أولئك هم المفلحون» دلالت بر حصر دارد، یعنی هدایت الهی مخصوص به کسانی است که دارای صفات مذکوره در این آیات باشند. حق تعالی پس از وصف رستگاران صفات زیان‌کاران و کافران و غیرپرهیزکاران را بیان کرده:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ
 اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ*

ترجمه: محققاً برای آنانکه کافرند یکسانست چه بترسانی‌شان و چه نترسانی‌شان ایمان نمی‌آورند (۶) خدایتعالی بر دلها و گوش ایشان مهر زده و بر چشمانشان پرده است و بر ایشان عذاب بزرگی است. (۷)

نکات: طبق این آیات، انذار برای کفار مساوی است، پس خدا برای چه پیغمبر برای ایشان فرستاده؟ جواب این است که مقصود از کفار به قرینه تقابل این آیه با آیات متقین کفار بی‌بند و بار بی‌تقوای بی‌پروای بی‌باکی است که از ضرر و زیان پرهیز ندارند، و برای دفع خطر از خود گوش به سخن انبیاء نمی‌دهند، و گرنه بسیاری از کفار طالب سعادت و قابل هدایتند. اگر کسی بگوید چرا خدا بر دل ایشان مهر زده که هدایت وارد آن نشود، پس ایشان در عدم هدایت تقصیری ندارند؟ جواب این است که کار خدا روی جریان اسباب و مسببات است. بنابراین بی‌بندوباری و عدم پرهیز و اعراض از حق سبب می‌باشد برای کفر و عدم ورود هدایت، و چون کفار باختیار خود سبب را اختیار

کردند، مسبب که مهر برای عدم ورود هدایت است، بر آن مترتب شده و چون جریان اسباب و مسببات بجعل الهی است، و لذا خدا بخود نسبت داده. و دیگر اینکه در این آیه سمع مقدم بر بصر آمده لشرف السمع علی البصر، زیرا سمع وسیله است برای وصول به علوم و وصول به هدایت. و جهت اینکه سمع مفرد آمده و قلوب و ابصار جمع، این است که سمع مصدر است و مصدر جمع بسته نمی‌شود، و قلب و بصر مصدر نیست.

پس از ذکر صفات مؤمنین و کافران، صفات منافقین که دسته سوم از قافله مکلفین باشد ذکر شده از آیه ۸ تا آیه ۲۰:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَيَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ *
تُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا تُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ *
فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ *
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ
هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ
قَالُوا أَنْزَلْنَا كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ ۗ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ *
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ
إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ *
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا
مُهْتَدِينَ * مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ
ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ * صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَّا
يَرْجِعُونَ * أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ سَجَعُلُونَ أَصْبَعَهُمْ

فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۗ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ * يَكَادُ الْبَرْقُ
 يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ۖ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۗ وَلَوْ شَاءَ
 اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

ترجمه: و بعضی از مردم می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم و حال
 اینکه ایمان نیاورده اند (۸) خدا و اهل ایمان را فریب می دهند و حال آنکه در واقع
 فریب نمی دهند مگر خودشان را و درک نمی کنند (۹) دل‌هایشان بیمار بوده پس
 خدا بیماری ایشان را زیاد کرد (یعنی جهل و عناد و استکبارشان در زیادتی
 است و این جمله نفرین الهی است) و برای ایشان عذاب دردناکست به سبب
 آنکه دروغ می گفتند (۱۰) و چون به ایشان گفته شود فساد در زمین روا مدارید،
 گویند همانا ما مصلحیم (۱۱) آگاه باش که ایشان فقط مفسدند ولیکن متوجه
 نیستند (۱۲) و چون به ایشان گفته شود ایمان بیاورید چنانکه مردم ایمان
 آورده اند، گویند آیا ما بمانند سفیهان ایمان بیاوریم، آگاه باش که خودشان
 سفیهند ولیکن توجه ندارند (۱۳) و چون به مؤمنین برخوردند می گویند ما ایمان
 آورده ایم، و چون با شیاطین خود خلوت کنند می گویند ما با شمائیم و همانا ما
 مؤمنان را استهزاء می کنیم (۱۴) خدا ایشان را استهزاء می کند و ایشان را به
 حیرانی و سرگردانی خودشان می کشاند (۱۵) ایشانند که ضلالت را به جای
 هدایت خریدند پس تجارتشان سودی نکرد و طالب هدایت نبودند (۱۶) مثل
 ایشان مثل کسی است که در بیابان تاریکی آتش برافروزد پس چون آتش اطراف
 او را روشن سازد خدا روشنی ایشان را ببرد و در تاریکی رهانشان سازد به
 طوریکه چیزی نبینند (۱۷) کران و لالان و کورانند که از ضلالت خود
 بر نمی گردند (۱۸) و یا مثل ایشان چون کسانی است که در بیابان تاریکی از آسمان
 باران تندی بر ایشان ببارد که در آن ظلمات و رعد و برقی باشد، از ترس عذاب

و فرار از مرگ انگشتان خود را در گوشه‌هایشان بگذارند و خدا به این کافران احاطه دارد (۱۹) نزدیک شود که برق چشمانشان را برآید، هر زمانکه برای ایشان روشنی دهد بروند، و چون تاریک شود بایستند (حیرت‌زده در ترس) و اگر خدا می‌خواست گوش و چشم ایشان را برده بود، محققاً خدا بر هر چیز توانا است. (۲۰)

نکات: در این آیات ده نشانه برای منافقین شمرده و در خاتمه در دو مثل نشانسان داده:

نشانه اول - در آیه ۹ ذکر شده که اهل خدعه و نیرنگند و به فکر فریب مردمند.

نشانه دوم - در آیه ۹ و ۱۰ ذکر شده که بی‌شعور و نادانند که آماده درک حقائق نیستند.

نشانه سوم - در آیه ۱۰، بددلند و مرض درونی دارند که به شنیدن آیات الهی بیماری ایشان زیاد می‌گردد (حسد و عناد و دنیاطلبی مرض ایشان است).

نشانه چهارم - در آیه ۱۱ ذکر شده که خودبین و خودخواهند که در عین فساد خود را مصلح می‌دانند.

نشانه پنجم - در آیه ۱۱ ذکر شده که اهل فتنه و فسادند و تمایل به شر و فساد دارند.

نشانه ششم - در آیه ۱۳، به مردم خصوصاً به اهل ایمان بدبینند.

نشانه هفتم - در آیه ۱۴، دو رنگی بلکه هر لحظه به رنگی درآمده و خود را به هر فرقه می‌چسبانند.

نشانه هشتم - در آیه ۱۴ ذکر شده که اهل تمسخر و استهزا بوده و در تمسخر مردم استادند.

نشانه نهم - در آیه ۱۵، در امور دین حیران و سرگردان، و در انتخاب راه ناشیند و لذا ضلالت را در عوض هدایت می‌خرند.

نشانه دهم - طالب هدایت نیستند و در امور دین به تحقیق نمی‌پردازند. نویسنده گوید اهل زمان ما غالباً دارای همین نشانه‌ها بوده و قطعاً منافقند. و اما آن دو مثل:

بدانکه حق‌تعالی برای اینکه امور معنوی و حالات نفسانی را مجسم و قابل درک سازد برای بندگان خود مثل می‌زند و آنها را تشبیه بامور محسوسه می‌کند. در آیه ۱۷ تا ۲۰ حالات و ملکات منافقین را راجع به امور دین و تظاهر به اسلام و نتیجه‌بردن و در ظلمات هوی‌پرستی و کفر و صفات رذیله‌ماندن و در دین سرگردان و کور و کر ماندن، ایشان را اولاً: تشبیه کرده به وضع کسیکه در شب تاری در بیابان تاریکی هیزمی جمع کند و به زحمت آنرا برافروزد تا سبب روشنی اطرافش گردد، پس ناگهان بادی بوزد و آتش او را پراکنده و خاموش سازد، و او را در تاریکی حیران گذارد. چنانکه این کس از زحمت خود نتیجه نبرده و از روشنی بهره نگرفته، بلکه در تاریکی پس از روشنائی که نسبت به باصره انسان تیره‌تر است مستمر مانده، همانطور منافق از دینداری و تظاهر و سعی خود نتیجه نمی‌گیرد، بلکه در ظلمات کفر و تردید سرگردان و در آخرت به ظلمات عذاب دائمی گرفتار شود.

ثانیاً: در آیه ۱۹ و ۲۰ وضع منافقین را در مقابل اسلام و نزول آیات الهی تشبیه کرده به وضع کسانیکه در بیابان تاریکی مبتلا شوند به باران تندی که بواسطه ابرها و رعد و برق، هوا تاریکتر و هولناک‌تر گردد، و ترس ایشان را فراگیرد بطوریکه از ترس صدای رعد و صاعقه برق انگشتان خود را در گوش گذارند و از مرگ خود بیمناک شوند، و گاهی بواسطه روشنی برق به راه افتاده،

و بدون فاصله بواسطه تاریکی حیران بایستند، منافقین مانند آنان از نزول آیات الهی و تکالیف مشکله جنگ و جهاد بهراسند، باضافه از بی‌ایمانی و رسوائی خود بترسند، و گاهی ببرکت اسلام قدمی بردارند ولی باز از تردید توقف کنند و در ظلمت کوری حیران بمانند. حال این تشبیهات را ممکن است تشبیه مرکب گوئیم و ممکن است تشبیه مفرق بنامیم: تشبیه مرکب آن است که اوضاع منافقین مجموعاً تشبیه شده باشد به مجموع احوال کسانی که در بیابان تاری آتش برافروزند و از زحمت خود نتیجه نبرند و یا تشبیه به مجموع احوال کسی که در بیابان تاری بیاران هولناکی گرفتار شود. و اما تشبیه مفرق آن است که مفردات و جزئیات مثل را با مفردات و جزئیات ممثل فرداً تشبیه کنند، یعنی کلماتیکه در مثل آمده هر یک را جداگانه با کلمات ممثل تشبیه کنند. بنابر تشبیه مفرق تشبیه شده در آیه ۱۹ و ۲۰ دین اسلام و تکالیف آن، به باران شدید، چنانکه زمین را باران احیاء می‌کند همانطور به اسلام دلها زنده می‌شود، و شک و شبهات کفر و نفاق تشبیه شده به رعد و برق صاعقه، و زیانها و عقابهای منافقین تشبیه شده به صاعقه آسمانی، و حیرت منافقین تشبیه شده به ظلمات و حیرت مردم مانده در بیابان، و همچنین هر یک از مفردات مثل را با ممثل به حسب ذوق می‌توان تشبیه کرد. و اما تشبیهاتی که در آیه ۱۸ آمده آن است که چون حقائق دین را منافقین توجه ندارند و مانند کران گوش شنوا ندارند خدا ایشان را به مردمیکه از گوش و چشم و زبان فاقدند تشبیه کرده، و گویا منافقین کر و لال و کورند، و از راه خطای خود بر نمی‌گردند. و دیگر اینکه آیات بسیاری در ذم منافقین آمده مانند آیه ۱۶۷ سورة آل عمران و آیات ۶۱ و ۸۸ و ۱۳۸ و ۱۴۰ و ۱۴۲ و ۱۴۵، سورة نساء. و آیه ۵ سورة انفال، و آیات ۶۴ و ۶۷ و ۷۳ و ۷۷ و ۹۷ و ۱۰۱ سورة توبه و آیه ۱۱ سورة عنکبوت، و آیات ۱ و ۱۲ و ۶۰ و ۲۴ و

۴۸ و ۷۳ سوره احزاب، و آیه ۶ سوره فتح و آیه ۱۳ حدید، و سرتاسر سوره منافقین، و آیه ۹ سوره تحریم و غیر اینها، هر که خواهد رجوع کند.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ*
الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ
بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ*

ترجمه: ای مردم پروردگار خود را که شما و کسان پیش از شما را آفرید پرستید تا پرهیزگار شوید (۲۱) آن خدائیکه زمین را برایتان گسترده و آسمان را برافراشته و از آسمان آبی فرو فرستاده که به آن میوه‌ها برای رزق شما رویانید، پس برای چنین خدا مانندی قرار ندهید در حالیکه می‌دانید او مانندی ندارد. (۲۲)

نکات: در آیات قبل مردم را به سه تقسیم قسمت کرد، و به طور غیبت از ایشان ذکری نمود، در این آیات از غیبت به خطاب منتقل شده که از جهات فصاحت است و تمام را مخاطب نموده، زیرا در این آیه ذکر تکلیف شده و برای جبران زحمت تکلیف به خطاب مرحمت‌آمیز بیان شده تا موجب رغبت مکلفین گردد. و دیگر اینکه مخاطب تمام مردمند چه مؤمن و چه کافر، معلوم می‌شود کافر نیز مکلف به فروع و اصول است، و بر هر دو مؤاخذه می‌شود. و بعضی گفته‌اند هر جای قرآن خطاب به «یا ایها الناس» باشد در مکه نازل شده، و خطاب به «یا ایها الذین آمنوا» در مدینه نازل گردیده، ولی این بیان مسلم نیست، زیرا همین آیه که خطاب **یا ایها الناس** دارد از سوره بقره و مدنی است. و دیگر اینکه این آیه دلیل است بر اینکه بندگی فقط برای خدا باید باشد، بدلیل اینکه او موجد شما و پدران شما و آسمان و زمین است، و شما می‌توانید از این آثار پی به مؤثر ببرید، با دقت نظر در موجودات و تدبر علمی و

نظام حکمیانه خالق خود را بشناسید و اگرچه درک او ذاتاً محال باشد. نظم و تدبیر واحد دلیل بر ناظم و مدبر واحد است. پس دین قرآن دین استدلالی است و تقلید در این مراحل جائز نیست و دیگر اینکه از خطاب «یا ایها الناس...» استفاده می‌شود که خلقت زمین و آسمان برای تمام مردم است نه برای عده مخصوصی از انبیاء و یا اولیاء، پس حدیث "کسا" که در میان شیعه و حدیث "بئر" که در میان اهل سنت جعل شده هر دو برخلاف این آیه و سایر آیات قرآن وساختگی است. و جمله «و انتم تعلمون» اشاره است بدانند فطری که هر کس بدانند فطری می‌داند مخلوق خالق دارد و نظم و تدبیر علمی ناظمی می‌خواهد، و ممکن است اشاره باشد بدانند اکتسابی که مردم می‌دیدند بدان ایشان خالق نظام جهان نیستند و مع ذلک آنها را برای خدا مانند قرار می‌دادند.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ *

ترجمه: و اگر شما از آنچه ما بر بنده خود نازل کردیم در شکید پس سوره‌ای بمانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید (برای گواهی دادن بتساوی آنچه آوردید با قرآن) اگر راست می‌گوئید (۲۳) پس اگر این کار را نکردید و نخواهید کرد، پس بترسید از آتشی که آتش‌افروز آن مردم و سنگست در حالیکه برای کافران مهیا شده. (۲۴)

نکات: پس از آنکه در آیات قبل با دلیل اثبات توحید ذاتی و عبادی شده، اکنون در این آیات اثبات نبوت شده با دلیل، و این دلیل است بر جواز استدلال عقلی در عقائد.

در این آیات استدلال شده بر صدق نبوت محمد ﷺ به نزول و اعجاز قرآن که سند شریعت و معجزه باقیه است که هیچ بشری نمی‌تواند سوره‌ای به مانند آن بیاورد، و این کلام را محمد ﷺ با کمال اطمینان و شهادت اعلام نمود که هرگز مانند آن سوره‌ای نخواهید آورد. چون تا به حال کسی نتوانسته سوره‌ای به مانند آن بیاورد پس صدق نبوت او بر عقلا مسلم می‌گردد.

وَدَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ
وَأْتُوا بِهِءَ مُتَشَبِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ *

ترجمه: و به آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته نموده‌اند بشارت بده که برای ایشان باغهایی است که از زیر درختان آنها نهرها جاری است، هر زمان که از میوه‌های آن روزی ایشان گردد گویند این همان است که از پیش‌روزی ما شده بود و برای ایشان میوه‌های شبیه به هم (در طعم و لذت و رنگ) آورده شود و مخصوص ایشانست در آن باغها زنان پاکیزه و پاک و ایشان در آنها جاویدانند. (۲۵)

نکات: پس از ذکر توحید و نبوت، به ایمان‌آوردگان مژده سعادت و نعمتهای بی‌حد داده شده. و از جمله «أتوا به متشابها» معلوم می‌شود که میوه‌های بهشت در لذت و خوشی شبیه به یکدیگرند، و شبیه به میوه‌های دنیا می‌باشند در کیفیت و صورت. و جمله ازواج مطهره دلالت می‌کند که همسرهای بهشتی چرک و آلودگی به حیض و جنابت ندارند و همواره مورد رغبتند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ
ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا

أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا
الْفَاسِقِينَ*

ترجمه: محققا خدا شرم ندارد از اینکه برای قدرت خود مثلی بزند به پشه و بالاتر از آن، پس آنانکه ایمان دارند حقانیت آن را می‌دانند که از طرف پروردگارشان آمده، و اما کفار می‌گویند خدا با این مثل چه می‌خواهد، به این مثل بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می‌کند در صورتیکه با این مثل فقط فاسقان را گمراه می‌کند. (۲۶)

نکات: چون در آیه قبل وعده بهشت و دوزخ داده و آن فرع بر قدرست، لذا در این آیه برای اثبات قدرت به خلقت پشه و بزرگتر از پشه مثل زده، که در خلقت پشه تمام قوای ظاهری از باصره و سامعه و لامسه و ذائقه و شامه و قوای دیگری را ایجاد کرده و آنچه یک حیوان بزرگ دارد از سر و پیکر و رگ و پوست و پی و اعضاء و جوارح و احشا و امعاء همه را دارا است، به اضافه خرطومی دارد برای مکیدن روزی خود و پرهائی دارد برای فرار از خطر و نیروی حساسی به او عطا شده که از هر طرف خطری آید درک می‌کند، حواس او بسیار تیز و دارای تمیز است. خدائیکه مانند این حیوان را در هر آن هزاران هزار ایجاد می‌کند و لوازم زندگی آنها را عطا می‌کند که اگر تمام دانشمندان بشری اجتماع نمایند درک قوا و خصوصیات وجودی، آنرا نمی‌کنند چنین خالقی قادر است بر وفای به عهد. بعضی از مفسران خرافاتی آمده‌اند از قول امام نقل کرده‌اند که مقصود از پشه حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و مقصود از مافوقها حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و ما معتقدیم به این تفاسیر نباید اعتنا کرد، زیرا اولاً این توهین به مقام امام است، و ثانیاً کیفیت خلقت محمد و علی علیه السلام با خلقت سایر افراد بشر فرقی ندارد، و قدرت‌نمایی خدا در خلق مؤمن و کافر

فرقی ندارد، پس مثل زدن بوجود مؤمن برای کفار لطفی ندارد. عده ای که می‌گویند قرآن را نمی‌فهمیم، می‌گویند اگر بعوضه به معنی خودش پشه باشد نمی‌فهمیم، ولی اگر به معنی امام باشد چون امام گفته می‌فهمیم. **إِنْ هُوَ إِلَّا قَوْلُ الزُّورِ**. به مقدمه ۱۶ همین کتاب مراجعه شود.

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِمْ أَنْ
يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ*

ترجمه: آنانکه پیمان خدائی را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خدا امر به وصل آن نموده قطع، و در زمین فساد می‌کنند، ایشان خود زیان‌کارند. (۲۷)

نکات: چون در آیه سابق ذکری از فاسقین شد در این آیه صفات ایشان را ذکر کرده: اول آنکه پیمان الهی همان پیمان فطری و عقلی است که خدا در فطرت بشر نهاده که بر احتیاج و بندگی و اطاعت نسبت به خالق گواهی می‌دهد، و آن را فاسقین نقض کرده‌اند، و یا پیمانی است که خدا در کتب وحی به توسط انبیا از امتها گرفته که او را اطاعت کنند، و یا پیمانی است که خدا از علمای اهل کتاب و علمای اسلام گرفته که حقائق کتب آسمانی را بر مردم بیان کنند و ایشان به آن پیمان عمل نکردند و حقائق را کتمان و بجای آن خرافات را تصویب کردند. و مقصود از قطع آنچه خدا امر به وصل نموده، این است با دوستان خدا دشمنی نموده و دوستی را قطع نمودند، و مثلاً موظف بودند به تمام کتب انبیاء ایمان بیاورند و ایجاد تفرقه نکنند، اینان ایجاد تفرقه کردند و ایجاد مذهب نموده و ایمان ببعض آورده و ببعض دیگر کافر شدند، مثلاً مأمور شدند با والدین حقیقی و یا با رسول خدا ﷺ صلّه کنند و ایشان قطع نمودند، و مقصود از فساد فی‌الارض ضرر زدن به دیگران و راه‌زنی و یا ترسانیدن مردم و

جنگ و جدال و دعوت به کفر و نفاق و حبس و فسق و فجور است که تماما فساد فی الارض است.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ*

ترجمه: چگونه به خدا کافر می شوید و حال آنکه شما بی جان بودید خدا شما را زنده نمود سپس شما را می میراند سپس زنده می کند سپس بسوی او برگشت داده خواهید شد. (۲۸)

نکات: پس از ذکر صفات کفار و فساق، در این آیه ایشان را سرزنش می کند که با ملاحظه قدرت خدا چگونه به او کافر و یا عاصی می شوید و در اینجا برای سیر انسان دو موت و دو حیات ذکر کرده: موت و حیات اول را به صورت ماضی آورده یعنی موت و حیاتی به شما داده که از حالت جمادی خارج و به حیات دنیوی نائل شده اید، و موت و حیات دیگر در مستقبل به شما عطا خواهد شد، و آن مردن به اجل دنیوی و حیات اخروی است، و اما اینکه در قبر حیات و موتی باشد یا خیر، در این آیه مسکوت و بلکه منفی است، ولی از آیه ۵۶ سورة دخان: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ﴾ (دخان: ۵۶) عدم حیات و موت در قبر استفاده می شود و همچنین از آیه ۱۵ و ۱۶ سورة مؤمنون.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ
فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه: او آن خدائی است که برای شما آنچه در زمین است خلق نمود، سپس به آسمان پرداخت و آنرا به هفت آسمان کامل و معتدل نمود، و او به هر چیزی دانا است. (۲۹)

نکات: خدا برای قدرت‌نمایی نعمت وجود آسمانها و زمین را تذکر داده، و از جمله "خلق لکم" استفاده می‌شود که وجود آسمان و زمین برای تمام بندگان است نه برای عده‌ای از مقربین، و دلالت دارد که آنچه در زمین می‌باشد برای بشر مباح است، مگر آنچه به خصوصه نهی شده باشد، و قاعده اباحه اشياء را از همین آیه استخراج کرده‌اند بنام "اصالة الإباحة". و جمله «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» دلالت ندارد بر اینکه خلقت آسمانها پس از زمین بوده، زیرا اولاً این آیه در بیان خلقت آسمان نیست بلکه در بیان وقت تسویه و تکمیل آن است به هفت طبقه. و ثانیاً در این موارد می‌توان گفت «ثم» برای تراخی نیست، بلکه برای شماره کردن نعمت‌ها است، از جمله «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» استفاده می‌شود دوام و احاطه علم خدا بر تمام جزئیات، و این مخالف عقائد فلاسفه است که خدا را عالم به کلیات می‌دانند زیرا صفت مشابه دلالت بر مبالغه و دوام دارد، و هر جزئی از جزئیات مشمول شی است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰٓؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صٰٓدِقِينَ * قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا بِإِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَتَّكِدُمُ الَّذِينَ هُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ *

ترجمه: و چون پروردگارت به فرشتگان گفت که من در زمین جانشینی قرار خواهم داد، گفتند آیا کسی را که در آن فساد کند و خون بریزد قرار می‌دهی، و

حال آنکه ما تو را تسبیح می‌کنیم و به ستایشت مفتخریم و تو را تقدیس می‌نمائیم، خدا فرمود من چیزی را می‌دانم که نمی‌دانید (۳۰) و آموخت به آدم تمام آن نامها را، سپس عرضه کرد ایشان را بر فرشتگان و فرمود مرا به اسماء ایشان خبر دهید اگر راست می‌گوئید (۳۱) گفتند تو منزهی برای ما علمی نیست جز آنچه به ما آموخته‌ای تو خود دانای حکیمی (۳۲) گفت ای آدم ایشان را به نامهای آنان خبر ده، پس چون ایشان را به نامهای آنان خبر داد خدا فرمود آیا نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه آشکار و آنچه را پنهان نمائید می‌دانم. (۳۳)

تکات: الف و لام «الملائکه» دلالت دارد بر اینکه ملائکه معینی بوده‌اند، و لفظ کل و بعض ذکر نشده، پس قضیه مجمله و در حکم قضیه جزئی می‌باشد. پس مخاطبی بعضی از ملائکه بوده‌اند، و اگر جای دیگر گفته شده «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» مقصود از کل همان ملائکه مخاطبین است نه تمام ملائکه کرویین، پس مخاطب به سجده بعضی از فرشتگان بوده‌اند و شرافت حضرت بر همان بعض ثابت می‌گردد نه بر تمام.

و از جمله: «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» چند مطلب استفاده می‌شود: اول، خلیفه با تنوین آمده یعنی جانشینی و این کلمه اضافه نشده تا معلوم گردد مستخلف عنه کیست، و اگر خلیفتی و یا خلیفه‌الله می‌فرمود و یا خلیفه السابقین می‌فرمود معلوم می‌شد خلیفه خدا است، و یا خلیفه سابقین. اگر بگوئیم خلیفه خدا است صحیح نیست زیرا خدا نه جا دارد و نه مکان تا کسی به جای او جانشین شود و مقام او را هم ممکن نیست کسی احراز کند، و لذا باید گفت مقصود همان است که ملائکه مخاطبین فهمیدند که آدم باید خلیفه سابقین گردد که در زمین فساد و خونریزی می‌کردند از طائفه جن و یا نسناس و یا آدمهای

دیگری که بوده و از بین رفتند، و لذا گفتند: «أَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ...» و اگر جانشینی خدا بود که مفسد و سفاک نبود. و از سؤال ملائکه و جواب خدا معلوم می‌شود مقصود از خلیفه فقط تنها آدم نبوده، بلکه آدم بوده با اولادش که در زمین فساد و خونریزی می‌کنند، و اگر مقصود خود آدم بود او که مفسد و سفاک نبود، و خدا در جواب می‌فرمود: **لَا يَفْسِدُ وَلَا يَسْفِكُ**، بلکه خدا حدس ملائکه را تصدیق کرد، ولی فرمود: **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**، یعنی با اینکه خلیفه مفسد و سفاک است من در خلق او مصلحتی می‌بینم که شما نمی‌دانید و از آیات بعد معلوم می‌شود شرافت علم. و دیگر شرافت آدم بر سایر موجودات به علم است. و از تعلیم خدا به آدم آن اسماء را، سرّ خلقت و حکمت آن را بیان فرموده است. و اسمائی که تعلم آدم شد چه اسمائی بوده؟ بعضی گفته‌اند اسماء تمام موجودات بوده چه جمادی و چه نباتی و چه حیوانی و چه ملکی، و بعضی گفته‌اند اسماء الله بوده، ولی چون اسمائهم و یا اسماء هؤلاء آمده می‌توان گفت اسماء عقلا از انبیاء و متّقین بوده، زیرا ضمیر "هم" و یا اسم اشاره "هؤلاء" نه به خدا برمی‌گردد و نه به موجودات غیر ذوی‌العقول، پس مقصود شاید اسماء اصناف ملک و جن و بشر بوده، و اگر گفته شود ضمیر عقلاء بعنوان تغلیب آمده سایر موجودات را نیز شامل است. بنابراین ظاهر آن است که بگوییم چون ملائکه قوای غضبیه و شهویّه آدم را ملاحظه کردند او را مفسد و سفاک دیدند، اما خدا در تسویه این صفات مصلحتی دیده که تراحم این صفات با صفات حسنه موجب تکمیل است، مثلاً تا تراحم صفات عقلیه با صفات شهویه نباشد، رشد و صفاتی از قبیل عفت پیدا نمی‌شود و بشرهایی مانند ابراهیم و اسماعیل و یحیی به کمال نمی‌رسند، پس مرجع ضمیر "هم" در "اسمائهم" و "هؤلاء" در "اسماء هؤلاء" که ملائکه نمی‌شناختند همان انبیاء و متّقینی

مانند شهدا و صدیقین می‌باشد و حضرت آدم همچون نماینده‌ای از بشرها، ملائکه را با خبر کرد. اگر بگوئی چگونه ملائکه اسماء را نمی‌دانستند و اگر نمی‌دانستند چگونه پس از اخبار آدم فهمیدند که او راست می‌گوید و پذیرفتند؟ ممکن است جواب گوئیم چنانکه ذکر شد اینان یک صنف از ملائکه بودند و علمی به اسماء و خصوصیات آن نداشتند، و چون حضرت آدم خبر داد یا ملائکه دیگری بودند که گواه صدق او بودند، و یا ملائکه از قرائن فهمیدند که او راست می‌گوید. در اینجا ملائکه گفتند «**أَسْبِحْ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ**»؛ فرق بین تسبیح و تقدیس این است که تسبیح تنزیه از نقائص ذاتی، ولی تقدیس از قبایح افعالی است. و دیگر اینکه مقصود ملائکه از جمله: «**أَتَجْعَلُ...**» اعتراض بر افعال خدا نبود زیرا ایشان حق را تقدیس می‌کردند، بلکه هدف ایشان سؤال از حکمت ایجاد بود. و مقصود از جمله: «**إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ**» اثبات کذب نبود، بلکه مقصود اقرار به عجز و جهل بود، و لذا گفتند: «**لَا عِلْمَ لَنَا**». و جمله «**لَا عِلْمَ لَنَا**» دلالت دارد که ملائکه چیزی را بدون تعلیم و تعلم نمی‌دانستند پس آنانکه مدعی تصفیة باطن شده و گویند بر ریاضت و تصفیة می‌توان علم لدنی پیدا کرد، و یا به مجهولاتی پی برد، و یا مانند خدا کار کرد تماماً دروغ است زیرا ملائکه با کثرت عبادت و عصمت چیزی جز به تعلم ندانستند. حتی مدعیان تصفیة حدیثی جعل کرده که: «**عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی**»، و این حدیث مدرکی ندارد. و جمله: «**أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ...**» دلالت دارد که احدی از مخلوق حتی ملائکه به غیب آسمان و زمین و از باطن و اسرار قلبی غیر خود آگهی ندارند. و جمله «**وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ**» اشاره به علم حق تعالی است به عاقبت اهل کفر و ایمان که عابدی مانند شیطان مورد لعن، و مذنبی

مانند آدم برگزیده و مورد عفو خواهد شد، پس باید هر کسی از عاقبت کار خود خائف باشد و به عبادت خود مغرور نگردد و به رحمت حق امیدوار باشد.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ*

ترجمه: و چون بملائکه گفتیم برای آدم فروتن باشید، پس فروتنی کردند جز ابلیس که او خودداری و تکبر کرد و از کافرین بود. (۳۴)

نکات: امر «اسْجُدُوا» خطابست به همان فرشتگان سابق الذکر، نه به تمام ملائکه. اگر بگوئی سجده برای تعظیم عبادتست، و برای غیر خدا جائز نیست، جواب گوئیم سجده در عرف مشرعه گذاشتن پیشانی بر زمین است، ولی در لغت به معنی فروتنی و نهایت کرنش است، و اگر کسی به امر خدا برای کسی فروتنی کند، اشکالی ندارد. و این شرک در عبادت نیست، و فرشته پیشانی ندارد تا به عنوان عبادت بر زمین گذارد، پس سجده در اینجا مانند سجده در آیه «وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ» می باشد که مقصود سجده انسانی و عبادت نیست، پس آنچه بعضی از عرفا خیالبافی کرده اند که چون شیطان عارف و عاشق حق بود نخواست برای غیر او سجده کند و از کمال معرفت او بود به مقام حق تعالی، اینها برخلاف قول خدا بافته اند، زیرا خدا فرموده: **وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**، و فرموده **كَانَ عَارِفًا مِنَ الْعَاشِقِينَ!** و سجده نکردن او از تکبر بود که گفت: **خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**، و مقصود او این بود که آتش فروغی دارد که خاک ندارد و خود را برتر از آدم می دید زیرا نظر او به بدن خاکی آدم بود و متوجه جان آدم و روح او نبود که از عالم قدس و منسوب به حضرت پروردگار می باشد، چنانکه نراقی در جواب اشعار عرفا که شیطان را سلطان العارفين گفته اند می گوید:

بنده آن باشد که بند خویش نیست	جز رضای خواهش در پیش نیست
گر بگویند چاکر این باش و آن	برزند از بهر خدمت او میان
همچون آن روحانیان کز امر رب	سجده کردند و نگفتند از سبب
من از آن خاکی نسب بالاترم	او ز خاک پست و من از آذرم
من ز نارم نار نورانی بود	او ز خاک و خاک ظلمانی بود
خاک بر فرق وی و بر نور وی	ای تفو بر او و چشم کور وی
نی از آتش هر چه زاید خوش بود	دود و دوده زاده آتشش بود
گر نبودی دیده آن کور کور	دیدنی از آدم همه اشراق و نور
جان آن دیدی که نور مطلق است	زاده قدس است و پرورده حق است

نکته دیگر، با اینکه شیطان ایمان به خدا داشت و سالها او را عبادت می کرد چون تکبر و سرکشی کرد خدا او را از کافرین خواند پس عصیان او از غفلت بود. بدان که اختلافست در اینکه ملک افضل است یا بشر، از بسیاری از آیات استفاده می شود افضلیت ملک که در جای خود ذکر خواهیم کرد.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ*

ترجمه: و گفتیم ای آدم با جفت خود در بهشت ساکن باش، بخورید از میوه ها و طعامهای آن به خوشی و فراوانی آنچه بخواهید، و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می شوید. (۳۵)

نکات: از آیه ۲۸ تا ۳۸ نازل شده برای تذکر نعمتهای الهی؛ یعنی ای بنی آدم فکر کن متذکر باش خالقت تو را خلیفه در زمین نمود، و به فرشتگان امر کرد در پیشگاه تو فروتن باشند، و پدر و مادر شما را در بهشت ساکن نمود، و دیگر اینکه خدا نفرمود بهشت را به شما بخشیدم بلکه چون آدم را برای زندگی در

زمین و آبادی آن خلق کرد که او را به زحمت و امتحان مبتلا کند، و تحصیل کمال نماید. در این آیات متذکر نشده از چگونگی خلقت حوا، بعضی استدلال کرده به آیه اول سوره نساء به جمله: ﴿خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ که حوا از آدم خلق شده و بعضی از بدن او بوده طبق روایاتی. ولی جمله خَلَقَ مِنْهَا دلیل نمی‌شود، زیرا همین تعبیر برای همه افراد بشر آمده و خدا فرموده:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾ (الروم: ۲۱)

و مسلم است که همسر هر کسی از بدن او خلق نشده، بنابراین قرآن از خلقت حوا ساکت است، و باید گفت اسکتوا عما سکت الله عنه.

و دیگر اینکه خدا به نهی تحریمی فرمود وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ،

نزدیک آن درخت نروید و معین نکرده آن درخت چه بود، و بر ما

لازم نیست تعیین آن.

اگر کسی بگوید حضرت آدم و حوا عصیان کردند، و از آن درخت چشیدند و خدا به ایشان فرمود: فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ، و بعدهم حضرت آدم در توبه خود اقرار کرد به ظلم خود و گفت: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾، پس آدم علیه السلام معصوم نبود؟ جواب این است که: آری، حضرت آدم طبق این آیات قبل از نبوت معصوم نبوده، و اما پس از نبوت چه طور؟ می‌گوئیم چون قرآن ساکت است باید سکوت کرد.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ^ط وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ

لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ * فَتَلَقَىٰ آءَادَمُ مِنْ رَبِّهِ

كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ^ج إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ^ط فِيمَا

يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ*

ترجمه: پس شیطان ایشان را به لغزش افکند و از جا و یا مقام قربی که داشتند بیرونشان نمود، و گفتیم فرود آئید که برخی از شما دشمن برخ دیگر است، و برای شما در زمین تا قیامت جای قرار و بهره‌ایست (۳۶) پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت که سبب پذیرش توبه او گردید زیرا خدا توبه‌پذیر و رحیم است (۳۷) گفتیم همه شما از بهشت فرود آئید پس اگر از طرف من هدایتی برای شما آمد هر که هدایت مرا پیروی کند برای آنان نه خوفی و نه غصه‌ای باشد (۳۸) و آنانکه کافر شوند و به آیات ما تکذیب کنند ایشان سزاوار آتش و در آن بمانند. (۳۹)

نکات: مقصود از جمله: «فَأُخْرِجَهُمَا...» ممکن است اخراج از بهشت باشد و یا از مقام قرب، و مقصود از هبوط فرود آمدن از بهشت است و یا فرود آمدن از مقام قرب، و مخاطب «اهبطوا...» آدم و ذریه او و حوا و شیطان با ذریه او که با یکدیگر عداوت می‌ورزند. و اما کلماتی که حضرت آدم از خدا دریافت همان کلماتی است که در سوره اعراف آیه ۲۳ آمده:

﴿ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾

(اعراف: ۲۳)

و اما مخاطب در جمله: «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُمْ...» بنی آدمند، و این در زمان بعثت حضرت آدم نسبت به اولاد او بوده، نه اینکه در زمان پیغمبر اسلام باشد، ولی برخی از مردم بی‌خبر خیال کرده‌اند که این خطاب به امت پیغمبر اسلام شده که اگر پس از او پیغمبری باشد بپذیرند، و اگرچه صرف ادعا باشد. و مقصود از

جمله: «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ...» این است که هر کس به اختیار خود هدایت الهی را بپذیرد خوفی از عذاب ندارد، و شقی نخواهد شد.

يٰۤاَيُّهَا اِسْرَائِيْلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهْدِي اُوْفٍ
بِعَهْدِكُمْ وَاِيْتِي فَاَرْهَبُوْنَ * وَاٰمِنُوْا بِمَا اَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا
تَكُوْنُوْا اَوَّلَ كٰفِرٍ بِهٖ ۝ وَلَا تَشْتُرُوْا بِعٰيَتِيْ ثَمٰنًا قَلِيْلًا وَاِيْتِيْ فَاَتَّقُوْنَ * وَلَا
تَلْبِسُوْا الْحَقَّ بِالْبٰطِلِ وَتَكْتُمُوْا الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْمُوْنَ * وَاَقِيْمُوْا الصَّلٰوةَ
وَاٰتُوْا الزَّكٰوةَ وَاَرْكَعُوْا مَعَ الرَّاكِعِيْنَ * اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ
وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ ۚ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ * وَاَسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ ۚ وَاِنهَا
لَكَبِيْرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخٰشِعِيْنَ * الَّذِيْنَ يُّظُنُّوْنَ اَنْهُمْ مُّلْقُوْا رِبِّهِمْ وَاَنْهُمْ اِلَيْهِ
رٰجِعُوْنَ *

ترجمه: ای فرزندان اسرائیل (اسرائیل حضرت یعقوبست) به یاد آرید نعمتم را که به شما عطا کردم، و به پیمان من وفا کنید من به پیمان شما وفا می‌کنم، و از من بترسید (۴۰) و به آنچه نازل کرده‌ام در حالیکه تورات شما را تصدیق می‌کند ایمان آورید، و اولین کافر به آن باشید، و آیات مرا به بهاء اندکی نفروشید، و فقط از قهر من بپرهیزید (۴۱) و حق را به باطل مشتبّه مسازید و حق را کتمان مکنید و حال آنکه می‌دانید (۴۲) و نماز را به پا دارید و زکات بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید (۴۳) آیا شما مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را به فراموش می‌نمائید در حالیکه شما کتاب خدا را می‌خوانید آیا عقل خود را به کار نینداخته‌اید (۴۴) و بوسیله صبر و نماز از خدا یاری جوئید و محققا آن بزرگست مگر بر فروتنان (۴۵) فروتنانیکه گمان ملاقات پروردگار خود را دارند و معتقدند که به او رجوع خواهند نمود. (۴۶)

نکات: حق تعالی نعمت بی شماری و باولاد یعقوب عنایت کرد، از آن جمله پیمبرانی از میان آنان برانگیخت و ایشان را ملک و سلطنت بخشید و از شر ستمگران نجاتشان داد، و برای ایشان من و سلوی و مائده فرستاد و دریا را برای آنان شکافت، و کتابهای آسمانی به آنان داد. چون این آیات در مدینه نازل شده و در آنجا یهودیان و بنی اسرائیل زیاد بودند خدا اولاً نعمتهای عمومی را در آیات قبل بر ایشان شمرد، سپس نعمتهای خصوص بنی اسرائیل را، تا به آن متوجه شوند و برای شکر آن ایمان آورند، و لأقل از فساد و ضدیت دست بردارند. و یهودیان زمان رسول خدا ﷺ چون به آن نعم افتخار می کردند و انبیاء بنی اسرائیل را از خود می دانستند لذا خدا ایشان را مخاطب نموده، و بر ایشان منت نهاده و از ایشان وفای به عهد را می طلبد. و از جمله عهود و پیمانهای تورات این بود که اگر خاتم الانبیاء آمد به او ایمان آورند، و لذا یهودیان زمان رسول خدا ﷺ مسؤولند که چرا پیش قدم در ایمان نشدند بلکه بعناد پرداخته و اول کافر به آن شدند. و اما عهود و کلماتی که در تورات و انجیل می باشد راجع به محمد ﷺ، پس توصیه می شود که به سفر پیدایش تورات باب ۱۷ شماره ۲۰ و بسفر تثنیه باب ۳۳ و باب ۱۸ شماره ۱۷ مراجعه شود، و در انجیل یوحنا باب ۱۴ و باب ۱۵ شماره ۲۶ و بانجیل برنابا بکتاب اعمال رسولان باب ۱۳ شماره ۱ تا ۴ و شماره ۴۳ و بفصل ۱۱۲ آیه ۱۳ تا ۱۸ مراجعه گردد. و در جمله: «إِيَّايَ فَارْهَبُونَ» کلمه ایای مقدم شده بر فارهبون و هم بر فاتقون، و این دلالت بر حصر دارد، یعنی فقط از خدا بترسید و از قهر او برحذر باشید. و کلمه «مصدقاً» حال است برای ماء موصوله در جمله «بِمَا أَنْزَلْتُ». و اگر حال باشد از ضمیر آمنوا، یعنی اگر شما به تورات و انجیل تصدیق دارید باید به محمد ایمان آورید، زیرا تکذیب او تکذیب تورات و

انجیل است از دو جهت یکی اینکه نشانه‌های نبوت محمد ﷺ در آن دو کتاب ذکر شده، و شهادت کتب انبیاء حق است. دوم اینکه قرآن محمد تصدیق کرده تورات را، و ایمان شما باعث ازدیاد تصدیق به کتب انبیاء سابق است، به اضافه محمد ﷺ بی‌سواد است، و تورات را نخوانده، پس خبر او و تصدیق او به تورات از وحی است. و ضمیر جمله «أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» ممکن است برگردد به "ما أنزل"، که قرآن باشد، یعنی شما یهودیان اولین کافر به قرآن نباشید. اگر کسی بگوید چگونه ایشان اولین کافر به قرآن نباشند در صورتیکه مشرکین قریش اولین کافر به قرآن بودند؟ جواب این است که اولیت، اولیت زمانی نیست، بلکه اولیت رتبی است، یعنی کفر اهل کتاب به قرآن و ضرر آن شدیدتر و بالاتر است. و ممکن است معنی چنین باشد؛ شما یهودیان حاضر نسبت به یهودیان آینده اولین کافر به قرآن نباشید، یعنی یهودیان بعدی اگر به شما اقتدا کنند شما مسؤولید. و ممکن است ضمیر "اول کافر" برگردد به ماء موصوله در جمله: ...مامعکم...، یعنی اگر ایمان به قرآن نیاورید اولین کافر به تورات می‌باشید، زیرا آیاتی در وصف محمد ﷺ در تورات آمده، پس تکذیب کرده‌اید و پس از شما به شما اقتدا خواهند کرد، پس اولین کسیکه با علم و معرفت ستر حقیقتی را کرده شمائید نه اهل مکه.

و جمله: «وَلَا تَشْتَرُوا بِعَاقِبَتِي ثَمَنًا قَلِيلًا» دلالت دارد که عده‌ای از علمای یهود برای حفظ دکان و ریاست خود و برای گرفتن تحف و هدایا و وجوه دینی که از فقرا و زیردستان و عوام یهود می‌گرفتند به محمد ایمان نیاوردند، زیرا در صورت ایمان به محمد ﷺ بازارشان کساد می‌شد و لذا آیات الهی را نپذیرفتند در مقابل بهاء کم دنیا، و حتی آیات تورات را نیز که موجب اسلام عوام ایشان می‌شد به خاطر منافع دنیا عمل نکردند، و آن آیات را به عوام ارائه نمی‌دادند،

عیناً مانند زمان ما که علماء و رؤسای دینی همشان گرفتن وجوهات است، و لذا برای بردن منافع حقائق قرآن را کتمان می‌کنند، و طبق میل عوام خرافات را ترویج می‌کنند، و مسلم است که منافع دنیا نسبت به منافع دین بسیار ناچیز و قلیل است.

حق تعالی پس از آنکه در آیه ۴۱ امر بایمان و ترک کفر نموده، در آیه بعد فرموده دیگران را گمراه نسازید، و گمراه کردن دیگران بدو طریق است:

اول اینکه در راه حق و دلائل آن ایراد و اشکال تراشی کند و راه شک و شبهه باز کند برای طالبین حق.

دوم اینکه راه حق و دلائل آن را کتمان کند و بیان ننماید جمله: "لاتلبسوا..." نهی از طریق اول، و جمله: "تکتّموا..." نهی از طریق دوم است، مانند علمای یهود که چنین می‌کردند. و جمله: «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» دلالت دارد که قبح اشتباه کاری و یا کتمان برای علما بدتر و بیشتر است، اگرچه برای هر کسی قبیح است، اما برای عالم اظهار حق واجب‌تر است، متأسفانه در زمان ما اگر کسی حق را بگوید آنانکه عالمند یا اشکال تراشی می‌کنند و یا کتمان حق، و تقلید را برای جهال واجب کرده‌اند تا اینکه مبدا جهال بیدار شوند.

و جمله: "وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ..." خطاب به یهود است و دلالت دارد که کفار مکلف بر فروغند و بر ترک فروع عقاب می‌شوند. و جمله: "وَالرَّكْعُوْا..." اگر رکوع نمازی باشد دلالت دارد بر لزوم نماز جماعت، و ممکن است به معنی فروتنی و خضوع در پیشگاه حق باشد، و یا چون بنی اسرائیل در نماز خود رکوع نداشتند حق تعالی ایشان را امر برکوع نموده.

و چون یهود به سایر مردم می‌گفتند به همین زودی رسولی از جانب خدا مبعوث می‌شود، و مردم را ترغیب به ایمان به خدا و رسول می‌کردند، پس چون

رسول خدا ﷺ آمد خودشان ایمان نیاوردند، و لذا خدا ایشان را مذمت کرده و به نحو تعجب فرموده؛ آیا شما دیگران را امر به نیکی می‌کنید و خود را فراموش نمودید! و این عمل قبیحی است، زیرا آنکه امر به نیکی کند و خود بجا نیاورد گویا جمع بین ضدین و نقیضین کرده، با قول مردم را ترغیب و با فعل خود مردم را اعراض داده، با قول خود مردم را از عصیان بازداشته ولی با عمل خود جرئت داده، با قول در دل مردم نفوذ کرده ولی به عمل مردم را تنفر داده، و لذا رسول خدا ﷺ فرمود: "مثل الذی یعلم الناس الخیر و لا یعمل به کالسراج یضیء للناس و یحرق نفسه". یعنی: داستان آنکه به مردم خیر می‌آموزد و خود به آن عمل نمی‌کند داستان چراغی است که برای مردم روشنی می‌دهد و خود را می‌سوزاند. و در روایتی آمده که عده‌ای از اهل بهشت مشرف می‌شوند بر دوزخ و عده‌ای را در آتش می‌بینند و به ایشان می‌گویند ما به برکت تعلیم شما وارد بهشت شدیم، آنان گویند عادت ما این بود که امر به خوبی می‌کردیم ولی خودمان به جا نمی‌آوردیم. گفته‌اند عمل یک مرد چنان اثری در هزاران مرد می‌گذارد که گفتار هزار مرد در یک نفر ندارد.

و ضمیر **إنها لکبیرة** ممکن است برگردد به جمیع اوامر و خطباتی که به بنی اسرائیل شده، و ممکن است برگردد باستعانه و ممکن است برگردد به نماز، هر کدام باشد اشکالی ندارد.

و ظن در جمله: **الَّذِينَ يَظُنُّونَ** را برخی به معنی (گمان) و بعضی به معنی "علم" گرفته‌اند و چون مقام مدح است باید ظن در اینجا همان "علم" باشد. و مقصود از ملاقات رب دیدن نیست، زیرا در عرف می‌گویند فلانی مرگ را ملاقات کرد و یا اگر کوری را اجازه ملاقات شاه دادند و او رفت با شاه سخن گفت می‌گویند اجازه ملاقات داشته و ملاقات کرده، با اینکه شاه را ندیده، بلکه

مقصود ملاقات لطف و عنایت، و یا عتاب و سطوت می‌باشد، و رب از صفات فعل است که همان لطف و رحمت و یا عقاب و سطوت باشد.

يَبْنَیْ إِسْرَائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَاَنْیْ فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ
* وَاَتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا
یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُونَ*

ترجمه: ای بنی اسرائیل نعمتی را که به شما عطا کردم و شما را بر جهانیان برتری دادم به یاد آرید (۴۷) و بپرهیزید از روزیکه هیچ کسبه جای دیگری جزا داده نشود و شفاعت از کسی پذیرفته نگردد و فدا و عوض از کسی گرفته نشود و اهل قیامت یاری نشوند. (۴۸)

نکات: خدا خطاب نموده به بنی اسرائیل تا دیگران بشنوند و متنبه شوند. و مقصود از "فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ" این است که برای شما پیغمبران فرستادم و سلطنت و تمکن دادم در میان جهانیان زمان خودتان، یعنی بر موحدین آن زمان شما را برتری دادم نه بر مردم قبل و بعد، پس آیه دلالت ندارد بر برتری بنی اسرائیل از تمام امم. و دیگر اینکه آیه ۴۸ صراحت دارد که روز قیامت چند چیز نیست:

۱ - کسی را به جرم کس دیگر جزا نمی‌دهند.

۲ - شفاعت از کسی پذیرفته نگردد.

۳ - فدا و عوض نمی‌گیرند.

۴ - هیچ کس بیاری کس دیگر توانا نیست.

معلوم می‌شود در قیامت مانند دنیا پارتی‌بازی و رشوه و تملق نیست، و کسی نمی‌تواند رأی خدا را برگرداند، و از قوانین جزائی و کیفری که معین شده او را منصرف کند. اگر کسی بگوید پس آیاتیکه در اثبات شفاعت آمده چیست؟

گوئیم آیه‌ای در اثبات شفاعت که از طرف خلق باشد، نیامده، و شفاعتی که به تقاضای مردم و میل مردم باشد در قرآن وجود ندارد، بلکه در آیات قرآن چنین شفاعتی به طور مطلق نفی شده، و از اثبات شفاعت به طور مطلق خبری و اثری نیست، و اگر شفاعتی در قرآن اثبات شده، یا برای امور دنیوی اثبات شده، و یا مربوط است به ابلاغ رحمت خدا در آخرت که بوسیله مقربین انجام می‌شود، آن هم برای مؤمنین و کسانی که خدا از دین آنان و از اعمال آنان خوشنود باشد، و اگر معنی شفاعت استغفار باشد، استغفار انبیاء و ملائکه، فقط از برای مؤمنین ممکن است نفع دهد. و اگر روایاتی در اثبات شفاعت طبق دلخواه مردم باشد، تماماً ضعیف‌السند و مخدوش‌المتن و از جعلان و کذابان و غالیان و بی‌دینان نقل شده، و مثلاً مجلسی در جلد هشتم بحار جدید احادیثی آورده برای اثبات شفاعت که یک حدیث صحیح‌السند تام‌الدلالة در آن نیست که باید آن را طبق دستور رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام به دیوار زد و بدور انداخت. اگرچه احادیثی بسیار نیز در نفی شفاعت از رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام در مقابل آن احادیث وارد شده که بعضی از آنها ذکر خواهیم نمود. و انشاءالله در ذیل آیه ۲۵۴ همین سوره معنی شفاعت وصحت و سقم و کیفیت آنرا بیان می‌کنیم. به هر حال کسانی که قوانین خدا را معطل گذارند و مردم مسلمان را به معاصی جری کنند و بلکه اسلام را مسخره کنند آمدند شفاعت وسیعی بدون قیدوبند برای مردم تراشیدند و مردم را خسر دنیا والاخره کردند. آیا قوانین الهی که فرموده:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾

(زلزال: ۷-۸)

(طور: ۲۱)

﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾

﴿ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴾ (مدثر: ۳۸)

﴿ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمِئِذٍ بِنَفْسِهِ * وَصَحْبَيْهِ * وَأَخِيهِ *

وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ * وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴾ (معارج: ۱۱-۱۴)

می‌توان لغو شمرد؟، و آیا ممکن است خدائیکه قوانین کیفری او طبق عدل است دست از کیفر معین بردارد؟، و آیا ممکن است مخلوقی از اجرای کیفر الهی که طبق عدل است جلوگیری کند؟ جواب اینها را در ذیل همان آیه خواهیم داد.

وَإِذْ جَعَلْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكَ

وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكَ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ*

ترجمه: و به یاد آورید هنگامیکه شما را از زیر بار سلطه فرعون که بدترین عذابها را به شما می‌دادند و پسران شما را می‌کشتند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند نجات دادیم، این بلا و امتحان بزرگی بود از پروردگارتان. (۴۹)

نکات: مقصود از **ی‌سومونکم** ... انواع و اقسام آزار و شکنجه بود مانند اینکه از مرد و زن ایشان بیگاری می‌کشیدند و بکارهایی وا می‌داشتند، و بچه‌ها را می‌کشتند، و زنان را به کنیزی می‌بردند و از ترس ازدیاد جمعیت بنی‌اسرائیل و ترس از قدرت و سطوت آنان اطفالشان را می‌کشتند.

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَجْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * وَإِذْ

وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ أَخَذْنَا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ * وَأَنْتُمْ ظَلِمُونَ

* ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*

ترجمه: و به یاد آورید هنگامیکه برای شما دریا را شکافتیم و شما را نجات دادیم و پیروان فرعون را غرق نمودیم در حالیکه شما نظر می‌کردید (۵۰) و به

یاد آرید که موسی را چهل شب وعده کردیم، پس از رفتن او شما گوساله را به خدائی گرفتید و حال آنکه ستم کردید (۵۱) سپس از شما بعد از چنین کار گذشتیم تا شاید شما شکرگزار باشید. (۵۲)

نکات: حق تعالی به موسی فرمود به طور برود، حضرت موسی، هارون برادرش را به جای خود گذاشت و دستورات لازم را به او داد، در مدتی که حضرت موسی در طور بود، سامری که نام او نیز موسی بوده و از کسانی بود که گاو را مقدس می‌دانستند، اگرچه به ظاهر مسلمان شده بود در غیاب موسی فتنه‌ای برپا کرد، و این فتنه امتحانی شد برای بنی اسرائیل، و فتنه او این بود که چون هارون به بنی اسرائیل گفت خود را از زینتهای فرعونیان پاک کنید، و آنچه از طلا آلات فرعونیان دارید از خود دور کنید، سامری فرصتی بدست آورد و همان زینت‌ها و طلاها را جمع و به شکل گوساله‌ای ساخت و در جوف آن سوراخی تهیه کرد که از آن صدائی مانند صدای گاو خارج می‌شد و به مردم گفت این است خدای شما و خدای موسی. بنی اسرائیل که اکثرا نادان و طلا دوست بودند، بسامری اقتدا کرده و در مقابل آن به سجده افتادند و آنرا به خدائی پذیرفتند مگر عده کمی از ایشان. حضرت موسی پس از چهل شب برگشت و فتنه سامری را دید و با عتاب و خطاب قوم خود را متوجه حقه‌بازی سامری کرد و گوساله را ریزه‌ریزه، و مردم را توبه داد، و حق تعالی توبه ایشان را پذیرفت و گذشت نمود، چنانکه تفصیل هر یک از این قضایا در سوره‌های بعد خواهد آمد. بنی اسرائیل با این کار زشت مستحق عذاب شدند، خدا از ایشان گذشت، ولی باز چنانچه شاید و باید شکر نکردند.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ*

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که به موسی کتاب و جداکننده حق و باطل را عطا کردیم تا شما هدایت یابید. (۵۳)

نکات: الف و لام کتاب اشاره به همان کتاب تورات است که آنرا فرقان نامیده، زیرا جداکننده حق و باطل بود مانند قرآن، که فارق بین حق و باطل است. در دین موسی چنانکه از صریح قرآن استفاده می شود برای امت او تورات میزان و امام بوده برای شناخت حق و باطل، چنانکه در این امت، قرآن، امام و میزان است.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَنْقُومِ إِنكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ
فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ
عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ*

ترجمه: و بیاد آرید وقتی که موسی به قوم خود گفت ای قوم من، شما به خودتان محققا ستم کردید بواسطه گوساله پرستی، پس بسوی خالق خود برگردید و خودتان را بکشید، این برای شما خوبست نزد خالقان که توبه شما را می پذیرد زیرا او توبه پذیر و رحیم است. (۵۴)

نکات: مقصود از جمله: فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ، به حسب ظاهر کلام این است که خودتان را بکشید، حال اگر کسی بگوید خودکشی طبق آیه ۲۹ سوره نساء که فرموده:

﴿ وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ﴾ (نساء: ۲۹)

حرام است، چگونه به قوم موسی امر شده خودتان را بکشید؟ جواب این است که ایشان مأمور نشدند که هر کس خود را بکشد، بلکه مأمور شدند به قتل خودیها، یعنی به قتل فامیل و هموطنان خود، برای آنکه عده ای از ایشان می دانستند گوساله پرستی شرکست ولی از ترس دم نزدند، حق تعالی برای جبران

این گناه زشت، دستور داد که این جمیعت هفتصد هزار نفری بریزند بر یکدیگر، و هر کس دیگری را بکشد، ولو اینکه خودش کشته شود، مانند میدان جهاد با مشرکین، چگونه هر کس احتمال کشته شدن خود را می دهد، ولی برای اطاعت فرمان خدا باید جهاد کنند. پس برای اینکه بعد از آن همه دلالات و معجزات واضحی به چنین ظلم و شرکی وارد شدند، و سپس توبه و اظهار ندامت کردند، خدا خواست ایشان را امتحان کند که آیا در اظهار ندامت صادقند یا کاذب، لذا مأمور به قتال با یکدیگر شدند، و چون شروع به قتل یکدیگر نمودند تاریکی ایشان را فرا گرفت، و حضرت موسی و هارون علیهم السلام دعا و تضرع به سوی خدا می کردند تا اینکه وحی آمد به رفع قتل و قبولی توبه.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ
وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که گفتید ای موسی ما ایمان به تو نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم، پس شما را صاعقه مرگ گرفت و حال آنکه ناظر بودید (۵۵) سپس شما را زنده کردیم پس از مردنتان تا باشد که شکر گزارید. (۵۶)

تکات: حق تعالی در این آیات جنایات بنی اسرائیل را از یک طرف و الطاف خود را از طرف دیگر به یاد ایشان می آورد، و از آن جمله چون حضرت موسی علیهم السلام تورات را از طرف خدا آورد و گفت حق تعالی با من سخن گفته و این قوانین را برایم فرستاده، یهود گفتند ما سخن تو را تصدیق نمی کنیم تا خدا را با چشم خود ببینیم، از این جمله معلوم می شود که سؤال موسی از پروردگار خود در آیه ۱۴۳ سوره اعراف:

(اعراف: ۱۴۳)

﴿ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ ﴾

از قول خودش نبوده، بلکه از قول قومش بوده، وگرنه شأن حضرت موسی علیه السلام بالاتر است از چنین سؤال محال جاهلانه‌ای. و جمله: «بَعَثْنَاكُمْ...» خطابست به بنی‌اسرائیل، که پس از درخواست دیدن خدا، حق تعالی که منزه است از دیده شدن، ایشان را به صاعقه مرگ مبتلا کرد، و سپس منت گذاشت و ایشان را زنده کرد تا ایمانشان زیاد گردد، و شکر خدا را به جا آرند، و خود حضرت موسی در آن صاعقه بیهوش گردید و چون به هوش آمد از این سؤال بی‌جای قوم خود که به زبان او جاری شده بود توبه کرد چنانکه در آیه ۱۴۳ سوره اعراف آمده.

وَزَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِمَّنْ طَبَّيْتِ مَا رَزَقْنَكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ*

ترجمه: و ابر را بر شما سایه‌بان نمودیم و بر شما من و سلوی (ترنجبین و مرغ) فرود آوردیم و گفتیم از روزیهای پاکیزه بخورید ولیکن ایشان به ما ستم نکردند به خودشان ستم نمودند. (۵۷)

نکات: مقصود از جمله "ظَلَّلْنَا" آنست که چون به بیابان تیه مبتلا به آفتاب شدند در مدتیکه مأمور به رفتن بیت المقدس و جنگ با عمالقه بودند پس کوتاهی کردند و به موسی گفتند تو و پروردگارت بروید و قتال کنید ما اینجا می‌نشینیم و لذا در آن بیابان سر در گم و حیران شدند و هر قدر سیر می‌کردند به جای اول می‌رسیدند، و مدتها گرفتار بودند تا حضرت موسی فوت شد، در آن مدت بود که به امر حق تعالی ابر بر سر ایشان سایه می‌افکند و من و سلوی بر ایشان نازل گردید.

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا
الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ^ج وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ*

ترجمه: و به یاد آرید وقتی که گفتیم داخل این قریه شوید و از میوه و طعام و غذای آن که فراوان است بخورید و از درب آن با حال فروتنی وارد شوید و بگوئید خدایا گناه ما را ببخش، گناهان شما را می‌بخشم و اجر نیکوکاران را زیاد می‌کنیم. (۵۸)

نکات: مقصود از قریه بیت‌المقدس است بدلیل آیه ۲۱ سوره مائده که حضرت موسی فرموده:

﴿يَنْقُومِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ﴾
(مائده: ۲۱)

خدایتعالی اموال کفار آنجا را بر ایشان مباح کرد ولی به ایشان دستور داد از درب قبه‌ایکه حضرت موسی در بیابان برای عبادت نصب کرده بوده که آنرا مجمع می‌گفتند، برای اینکه در حال عبادت آنجا جمع می‌شدند، چون وارد شدید خدا را سجده کنید و ریزش گناهان را بخواهید. و مقصود از جمله: "وَقُولُوا حِطَّةٌ"، همین استغفار است، زیرا حِطَّةٌ از باب حط و بمعنی ریزش است.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
رَجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

ترجمه: پس آنانکه ستم کردند قولی که به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند در نتیجه بر همانان عذابی از آسمان به کیفر بدکاری و نافرمانی ایشان فرو فرستادیم. (۵۹)

نکات: گفتاریکه بنی اسرائیل مأمور گفتن آن بودند و تبدیل کردند این بود که در عوض حِطَّة بطور مسخره حنطه می گفتند که به معنی گندم است. و مقصود از عذاب آسمانی مرض طاعون بود که به سبب آن ۲۴۰۰۰ نفر از بزرگانشان هلاک شدند.

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ ۖ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ*

ترجمه: و بیاد آرید وقتی را که موسی برای قوم خود از ما آب خواست، پس ما گفتیم عصای خود را بر سنگ بزن، پس شکافته شد از آن دوازده چشمه، و هر دسته از مردم محل آبشخور خود را دانستند و گفتیم از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد برمخیزید. (۶۰)

نکات: یکی دیگر از نعمتهائیکه خدا برای بنی اسرائیل شماره کرده، این است که در بیابان تیه محتاج به آب شدند و از موسی علیه السلام درخواست آب کردند، و حضرت او از خدا خواست، خدا فرمود عصای خود را به سنگ بزن، معلوم می شود سنگ بزرگی بوده که از آن دوازده چشمه ظاهر گردید، چون بنی اسرائیل دوازده سبط و طائفه بودند، و هر طائفه از چشمه ای خود را سیراب می کرد.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۗ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ ۖ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ

اللَّهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ
ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ*

ترجمه: و بیاد آرید وقتی را که گفتید ای موسی ما هرگز بر یک طعام صبر نمی‌کنیم، پروردگارت را بخوان که بیرون آرد برای ما از روئیدنی‌های زمین از سبزیجات (تره و نعنا و گشنیز و ریحان) و خیار آن و سیر آن و عدس آن و پیاز آن، موسی گفت آیا آنچه را پست‌تر است تقاضا دارید به جای آنچه بهتر است، در شهر فرود آئید که هر چه خواسته‌اید آنجا برای شما وجود دارد، و ذلت و بیچارگی بر آنها زده شد و دچار خشم الهی شدند، اینها به جهت کفر ایشانست به آیات خدا و به سبب اینکه پیغمبران را به ناحق می‌کشتند، اینها به سبب عصیان و عادت ایشان است به تجاوز. (۶۱)

نکات: چون بنی‌اسرائیل در تیه طعامی جز من و سلوی نبود و این طعام هر روز ایشان بود، گفتند ما به یک طعام قانع نیستیم و در هر امری از امور لجاجت کرده و حتی به آیات خدائی کفر ورزیده و بی‌اعتنائی کردند و رسولان خدا را کشتند، لذا مبتلا به خشم الهی و ذلت و مسکنت شدند و تمام اینها برای نافرمانی و تجاوز از حد است، پس انسان باید به عطای الهی خشنود و قانع باشد. و مقصود از قتل انبیاء، قتل حضرت زکریا و یحیی و سایرین است.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّبِيَّاتِ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا
هُم تَحْزَنُونَ*

ترجمه: به تحقیق هر یک از مؤمنین و یهودیان و نصاری و صابئین که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و عمل شایسته کند بر ایشان اجرشان نزد پروردگارش محفوظ و بر ایشان نه خوفی و نه اندوهی است. (۶۲)

نکات: از این آیه و آیه ۶۹ سورة مائده استفاده می‌شود که هر کس ایمان به خدا و قیامت دارد و عمل صالح کند اهل نجات می‌باشد. و مقصود از صابئین قومی بوده‌اند از اهل کتاب که خدا را قبول داشته ولی به ستارگان توجه و توسل داشته‌اند، و طائفه‌ای از مجوس چنین بوده‌اند. در آیه ۱۷ سورة حج چنانکه ایشان را مقابل موحدین آورده همانطور ایشان را مقابل مشرکین آورده. بنابراین اصل دین که مایه نجاتست اعتقاد به مبدأ و معاد است، و عقاید حقه دیگر موجب فضیلت و رفع درجاتست، مگر اینکه بگوئیم ایمان به خدای حقیقی و انجام عمل صالح بدون قبول رسالت محمد ﷺ امکان ندارد. پس ایمان به رسالت او نیز از اصول است، یعنی اگر بخواهیم ایمان به خدا و قیامت آوریم باید کیفیت و صفات خدای حقیقی و قیامت را بواسطه وحی الهی درک کنیم. و رسل و کتب الهی و ملائکه وسیله وحیند و ایمان به آنها لازم است، زیرا ایمان به اینها کاشف و طریق معرفت خدا و قیامت است.

و بدانکه ایمان به خدا و قیامت را خدا مکرر در قرآن ذکر نموده، و برای مؤمن کافی دانسته، زیرا چون اصول دین ایمانی و اعتقادی است، پس ایمان به این دو اصل استقلالی است، و ایمان به ملائکه و رسول و کتب الهی نیز سه اصل آلی، و طریقی است، و هر کس تابع قرآن است به اصولی که خدا معین کرده، باید ایمان آورد چه امام و چه مأموم باشد فرقی ندارد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خَدُّوْا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ *

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما بلند کردیم و گفتیم آنچه به شما داده‌ایم با نیرو بگیرید و آنچه در آن است

یادآوری کنید تا شاید پرهیزکار گردید (۶۳) سپس شما از آن پیمان که از شما گرفتیم اعراض کردید، پس اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود محققاً از زیانکاران بودید. (۶۴)

نکات: این آیات باز خطاب به بنی اسرائیل است، و مقصود از پیمان، پیمان تکوینی و یا تشریحی است، اما پیمان تکوینی همان وجدان و فطرت عقلی است که انسان را متوجه می‌کند به خداشناسی و اطاعت از دستورات کتاب او. و اما پیمان تشریحی همان قرارداد و اوامری است که در کتب آسمانی با بندگان خود نموده و فرموده به آن عمل کنید پاداش می‌دهم، ولی یهودیان پشت سر انداختند مانند اعراض مسلمین از قرآن. و جمله: "وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ..."، دلالت دارد که؛ به یاد پیمانهای الهی بودن موجب تقوی، و نسیان آن موجب خسران است..

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ آَعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ
فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه: و البته قصه یهودیانی که در روز شنبه تجاوز کردند دانسته‌اید، پس ما به ایشان گفتیم میمونهای رانده‌شده باشید (۶۵) پس آنان را عبرت قرار دادیم برای کسانی که حضور داشتند و برای آنانکه پس از آنان بیایند و برای پرهیزکاران پندی است. (۶۶)

نکات: مقصود از جمله: الذین اعتدوا... قومی بودند از یهود که منزل ایشان نزدیک دریا بود، بر ایشان حق تعالی مقرر کرد که رو شنبه صیدماهی نکنند و بدنبال عبادت بروند، ایشان از حکم خدا تجاوز نموده و ماهیان را صید کردند، و یا گودالهائی نزدیک دریا کنده و راهی از دریا به آن باز کردند که ماهیان را به آن گودالها می‌کشانیده و محبوس می‌ساختند، تا روز یکشنبه صید کنند. خدا

بدین سبب به امر تکوینی به شکل میمون مسخشان نمود و پس از سه رو هلاک شدند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْخَبُوا بَقْرَةَ قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا
 قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ
 قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا مَا
 تُوْمَرُونَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ
 صَفْرَاءُ فَاقْع لَوْثُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ * قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ
 الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ * قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا
 ذُلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْكَيْنَ جِئْتَ
 بِالْحَقِّ فذخوها وما كادوا يفعلون * وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ
 مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ
 وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ *

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که موسی به قوم خود گفت به راستی خدایتعالی شما را بذبح گاوی امر می کند، ایشان گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ موسی گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از افراد نادان باشم (۶۷) گفتند: پروردگارت را بخوان که برای ما بیان کند آن گاو چگونه است؟ موسی گفت به تحقیق خدا می فرماید که آن گاو بیست نه از کار افتاده و نه جوان بکار نیامده، حالتی بین این دو، پس آنچه را مأمورید بجا آورید (۶۸) گفتند پروردگارت را برای ما بخوان که رنگ آن را بیان کند، موسی گفت خدا می فرماید آن گاو زرینی است که رنگ آن بینندگان را شاد می سازد (۶۹) گفتند برای ما

پروردگارت را بخوان که بیان کند چگونگی آن را زیرا آن گاو بر ما مشتبه است و به راستی اگر خدا بخواهد ما هدایت یافته‌گانیم (۷۰) موسی گفت خدا می‌فرماید آن گاویست نه رام که زمین را شیار کند و نه به زراعت آب دهد، بی‌عیب یکرنگی است و نقطه‌ای از آن رنگ دیگر نباشد، گفتند اکنون حق را روشن ساختی، پس همان را کشتند، در حالیکه به انجام‌دادنشان امیدی نبود (۷۱) و به یاد آرید وقتی که شخصی را کشتید و در موضوع آن خود را بی‌گناه دانسته و از خود دفاع می‌کردید و خدا آنچه مخفی و کتمان می‌کردید آشکار نمود (۷۲) پس گفتیم پاره‌ای از اعضاء آن گاو را به آن کشته بزنید، آنگاه بنگرید، این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را نشان شما می‌دهد تا عقل خود را بکار اندازید. (۷۳)

نکات: خدایتعالی وقایع گذشته زمان حضرت موسی علیه السلام و فساد اخلاق و دنیاطلبی یهود را برای محمد صلی الله علیه و آله نازل نموده تا مایه عبرت یهودیان زمان محمد صلی الله علیه و آله گردد، و ضمناً تسلی باشد برای خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و یهودیان نیز مانند سابقین خود دنیاطلب و لجوج نباشند، از جمله قضیه این گاو است که در این سوره آمده و به همین مناسبت این سوره را سوره بقره گویند، و قصه آن چنین است که در بنی اسرائیل مرد ثروتمندی بود که نزدیکان او برای بردن مالش او را کشتند و جسد او را شبانه در سر راه طائفه‌ای از طوائف بنی اسرائیل انداختند و خود قاتل که خویش او بود برای آنکه اضافه بر ارث او خوبهای او را نیز ببرد و کسی را متهم سازد و خونبها بگیرد، آمد سر جنازه بنا کردناله و فریادکردن و بالأخره به حاکم وقت که حضرت موسی علیه السلام باشد مراجعه شد، حضرت موسی کشف قضیه را از خدا خواست، خدا فرمان داد که باید گاوی را بکشند و از اعضاء بدن آن به این مقتول بزنند تا کشته زنده شود و قاتل خود را تعیین نماید، حضرت موسی علیه السلام فرمود امر خدا چنین است، ایشان امر خدا را

فوری اجرا نکردند و کار خود را با سؤالات بنی اسرائیلی مشکل کردند، و اگر ابتداءً گاوی را می‌کشتند کافی بود، ولیکن تقدیر الهی چنین بود که ایشان بواسطه سؤالات از چگونگی گاو، جوان متدین نیکوکاری به ثروت برسد و ثروت قاتل و همدستانش از دست آنان خارج شود و لذا بواسطه سؤالات مذکوره در آیات، گاوی منحصر بفرد معین شد و ناچار آن را به قیمت گزافی خریدند، و آن گاوی که دارای صفات مذکوره باشد نزد جوان فقیری یافتند، او گفت نمی‌فروشم مگر اینکه پوست آن را از طلا پر کنید. رسول خدا ﷺ فرمود این جوان نیکوکار بوالدین خود بود، و او متاعی را خرید و آمد پول آن را بدهد دید کلید صندوق زیر سر پدرش می‌باشد و او خواب است، نخواست او را بیدار کند، پس چون پدرش بیدار شد او را تحسین کرد و گفت این گاو را بگیر، و گاو را به او بخشید، و این همان گاو بود که به این قیمت فروش رفت، و چون گاو را خریدند آن را ذبح کردند، و دم او و یا ران او را به مقتول زدند او زنده شد و قاتل خود را نشان داد، و دو مرتبه فوت کرد. پس این آیات تاریخی است برای عبرت و هم‌دلیلی است بر قدرت خدا بر احیاء نفوس در قیامت در مقابل انکار مشرکین قریش.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ*

ترجمه: سپس دل‌های شما قسی شد بعد از این همه آیات، که مانند سنگ و یا سخت تر شد از جهت قساوت، و حقا بعضی از سنگها می‌شکافد و از آب جاری می‌گردد، و به راستی پاره‌ای از آنها از ترس خدا فرود می‌آید و خدا از کردار شما غافل نیست. (۷۴)

نکات: پس از آنکه مقداری از تاریخ یهود بیان شد، در این آیه ذکر شده که آیات الهی در دلشان اثر نمی‌کند و از سنگدلی از سنگ بدترند زیرا سنگ فوایدی دارد و گاهی سرچشمه آبی می‌باشد مقصود این است که مسلمین بیدار باشند و گول ایشان را نخورند. و ضمیر «مِنَهَا لَمَّا يَهِيْطُ» برمی‌گردد به قلوب، و اگر برگردد به حجاره خشیت آن مجازی است.

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ
تُخَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا
ءَامِنَّا وَإِذَا خَلَا بِعَضُّهُمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ ؕ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا
يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ *

ترجمه: آیا طمع دارید که بدین شما بگروند در صورتیکه گروهی از ایشان کلام خدا را شنیده و آن را پس از درک و تعقل تحریف می‌کنند و دانسته خیانت می‌کنند (۷۵) و چون با اهل ایمان ملاقات کنند می‌گویند ایمان آورده‌ایم، و چون با یکدیگر خلوت کنند با هم می‌گویند آیا آنچه خدا برای شما مکشوف نموده به مسلمین خبر می‌دهید تا نزد پروردگارتان با شما احتجاج کنند آیا عقل ندارید (۷۶) آیا نمی‌دانند که خدایتعالی آنچه پنهان کند و آنچه آشکار نماید می‌داند. (۷۷)

نکات: کسی که دانسته به راه انحراف می‌رود کلام خدا را به دلخواه خود تغییر معنی می‌دهد، پس نباید امید به هدایت او داشت، مانند اکثر دانشمندان روزگار ما، و مقصود از تحریف در این آیات تحریف معنی است. و جمله: **أَتُحَدِّثُونَهُمْ ... و جمله: أَفَلَا تَعْقِلُونَ** دلالت دارد که بسیاری از دانشمندان میل به

بیداری مردم ندارند خصوصاً کسانی که دکان دینی دارند و لذا اگر کسی حقیقتی از حقایق دینی را برای مردم اظهار کند ناراحت می‌شود، و او را بی‌عقل می‌دانند و **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** به او می‌گویند و چنانکه ما تجربه کردیم اکثر دانشمندان ما مانند همان یهودیان دانشمند صدر اسلامند.

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ*

ترجمه: و بعضی از ایشان بی‌سوادند و از کتاب آسمانی خود چیزی جز آرزوهای خیالی نمی‌دانند و فقط اهل پندار و گمانند. (۷۸)

نکات: این آیه در مذمت عوام یهود است که از کتاب تورات چیزی فرا نگرفته بودند و مانند عوام زمان ما چیزی نمی‌دانستند مگر خرافات خیالی که آن را به نام دین شنیده و باور کرده بودند، و این دسته مقلد دانشمندان بوده و به جز تقلید چیزی نمی‌دانند. متأسفانه زمان ما نیز به احکام ظنی و خیالی مجتهدین خود چسبیده و از کتاب آسمانی خود بی‌خبرند، از این آیه استفاده می‌شود که تقلید و ظن به احکام مذموم است، و طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. رجوع شود به فصل ۲۳ مقدمه این کتاب. تعجب این است که یک تفسیر مجعولی پیدا شده به نام امام حسن عسگری که آن امام از این تفسیر بیزار است، و روح او از آن خبر ندارد در ذیل این آیه که در ذم تقلید است آمده روایتی جعل کرده‌اند به این عبارت که: "أما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه". در صورتیکه زمان نزول آیات قرآن فقهای نبوده که استثناً به این آیه زده شود، و مضافاً به اینکه چنین فقیهی که این عبارت بیان کرده غیر از خدا هیچکس نمی‌تواند آن را پیدا کند و حواله‌دادن به مبهم است.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤَا

بِهِ ثُمَّ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ*

ترجمه: پس وای بر کسانی که کتابی به دست خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از نزد خدا است تا بواسطه آن متاع کمی بدست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه کسب می‌کنند. (۷۹)

نکات: این آیه راجع به دانشمندانی است که احکامی صادر می‌کردند بنام خدا و دین، و می‌گفتند اینها احکام خدا است. متأسفانه دویست سال است که میان مسلمین این گونه دانشمندان بسیار شده‌اند که رساله‌ها می‌نویسند و رأی خود را از خدا می‌دانند و بنام دین و بنام خدا مالها بدست می‌آورند و با بودن چنین آیاتی در قرآن چگونه مسلمین غافل مانده‌اند.

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَلَا تَأْتِيكُمْ بَآيَاتُنَا فَأَنْتُمْ عَنَّا فَآئِن

تُخَلِّفَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ*

ترجمه: و گفتند هرگز به ما آتش نرسد مگر چند روزی کم، بگو آیا بر این ادعا پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا هرگز خلف وعده نمی‌کند و یا نسبت به خدا می‌دهید چیزی را که نمی‌دانید؟ (۸۰)

نکات: هر ملتی که خود را سوگلی دستگاه خدا بداند و به اخبار مجعوله مغرور شده باشد می‌پندارد که خدا برای خاطر ایشان و یا خاطر بزرگانشان قانون کیفر خود را به هم می‌زند و یا ترک می‌کند و ایشان را از کیفر اعمالشان معاف می‌نماید، و آتش دوزخ ایشان را مس نمی‌کند.

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ *

ترجمه: آری هر کس کارهای بدی اندوخت و کردار خطای او او را احاطه کرد، چنین کسان اهل دوزخ و در آنجا جاوید بمانند (۸۱) و آنانکه ایمان بیاورند و عمل شایسته کنند همانان اهل بهشت و در آن جاویدند. (۸۲)

نکات: مقصود از سیئه و خطیئه که احاطه آن بر انسان موجب عذاب ابدی است همانا کفر و شرک است، زیرا غیر این دو موجب خلود نیست، آری فسق و عصیان زیاد بشر، وی را به کفر وارد می کند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ * وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ * ثُمَّ أَنْتُمْ هُنَّالَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسْرَىٰ تُمْسِكُوهُمْ وَهُوَ حَرْمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتُونُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ۗ فَلَا تُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ *

ترجمه: و به یاد آرید وقتی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که نپرستید مگر خدای کامل الذات را، و به والدین و خویشان و یتیمان و مساکین احسان نمائید و برای مردم سخن خوش بگوئید و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید، سپس شما جز عدهٔ قلیلی روی گردانیدید در حالیکه اعراض داشتید (۸۳) و به یاد آرید وقتی را که از شما پیمان گرفتیم که خون خودیها را نریزید و خودیها را از خانه‌هاشان خارج نکنید سپس اقرار کردید و خود گواه شدید (۸۴) سپس شما همانید که خودیها را می‌کشید و همدیگر را از خانه‌های خود خارج می‌سازید و بر گناه و تجاوز پشتیبان یکدیگرید و اگر کسانی اسیر شما شوند فدیة می‌طلبید و حال آنکه بیرون کردن ایشان بر شما حرام است، آیا شما به بعضی از احکام کتاب الهی ایمان و به قسمت دیگری کافر می‌شوید؟ پس جزا کسانی از شما که چنین کنند جز خواری دنیا چیست و روز قیامت به شدیدترین عذاب گرفتار خواهند شد و خدا از کردار شما غافل نیست (۸۵) آنان افرادی هستند که دنیا را عوض آخرت خریدند پس عذاب آخرت بر ایشان تخفیف داده نشود و یاری نگردند. (۸۶)

تکات: حق تعالی ظلم و جور و تعدی یهود را که موجب ذلت دنیا و عذاب آخرتشان گردیده تذکر داده تا مسلمین بشنوند و مانند آن نشوند، متأسفیم که مسلمین نیز هر فرقه با فرق دگر دشمن و از قتل و غارت و غصب خودداری نکرده‌اند، و اکنون به ذلت خود نائل شده‌اند. از آیهٔ ۸۵ معلوم می‌شود که انکار یکی از آیات قرآن موجب کفر است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ ۖ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ

مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۖ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى

أَنْفُسِكُمْ أَتَكْتَبَرْتُمْ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ * وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ *

ترجمه: و به تحقیق به موسی کتاب تورات دادیم و از پی او پیغمبران دیگر فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلیلها و حجت‌های روشن دادیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم، آیا هر پیمبری که از طرف خدا دستوری برخلاف میل شما آرد تکبر می‌ورزید، پس گروهی را تکذیب می‌کنید و گروهی را می‌کشید (۸۷) و گفتند دل‌های ما در پرده غفلت است و چیزی از سخن حق وارد آن نمی‌شود، چنین نیست بلکه خدا ایشان را بواسطه کفرشان از رحمت دور کرده که کمی از ایشان ایمان می‌آورند. (۸۸)

تکات: از این آیه استفاده می‌شود که خدا رسولان خود را با دلیل و منطق روشن فرستاده که مردم عوام بفهمند و حجت تمام باشد. پس آیات الهی مانند قرآن فهمیدنی و روشن است و إلا حجت تمام نیست، پس آنکه می‌گوید نمی‌فهمیم چنین نیست بلکه بواسطه کفرش از رحمت دور است.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ * بئسما أشترُوا بهء أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله
بغياً أن ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده فبأء وبعصب على
غضبٍ وللكافرين عذابٌ مهين *

ترجمه: و چون کتابی (یعنی قرآن) از نزد خدا بسوی ایشان آمد که تصدیق کتاب آنان می‌کند و ایشان را عادت چنین بود که قبل از نزول قرآن بامید بعثت رسول خدا بر کفار فتح و غلبه می‌جستند، پس چون آنچه را که شناختند آمد به

آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران (۸۹) بد معامله‌ای با خود کردند که به آنچه خدا نازل نموده کافر شدند برای عداوت که چرا خدا به فضل خود برای بنده‌ای از بندگانش که خواسته کتابی نازل نموده، پس به خشمی علاوه بر خشم سابق مبتلا شدند و برای کفار عذابی است خوارکننده. (۹۰)

نکات: یهودیان منتظر پیامبری منجی بودند، و آن را برای خود فتح و پیروزی می‌دانستند و معتقد بودند از نسل یهود خواهد بود که برای ایشان تشکیل دولت خواهد داد، و لذا چون از قوم عرب مبعوث شد انکار نموده و حسد ورزیدند. مقصود از ماء موصوله در «مَا عَرَفُوا» قرآن است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ
بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ *

توجه: و چون به ایشان گفته شود به آنچه خدا نازل نموده ایمان آورید گویند به آنچه بر ما نازل شده ایمان می‌آوریم، و به غیر آن کافر می‌شوند، در صورتیکه آنچه نازل شده حق است، و آنچه را با ایشان است تصدیق می‌کند، بگو اگر ایمان به سخن خود دارید پس چرا پیغمبران خدا را که قبلاً آمدند و یهودی بودند می‌کشید. (۹۱)

نکات: انسان باید به آنچه از طرف خدا آمده ایمان آورد اگر تسلیم حق است و کتاب ما و غیر ما نگوید، و به هر کس مأمور خدا است احترام گذارد، ولی یهود و کسانی مانند ایشان چنین نبودند و به تعصبات قومی و محلی پرداخته، و با اینکه نهی از قتل انبیاء در تورات بود باز اینان پیغمبران خدا را کشتند.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ * وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا
ءَاتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ
بِكُفْرِهِمْ قُلْ بئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ *

ترجمه: و به تحقیق موسی بامعجزاتی روشن برای شما آمد، شما گوساله‌پرستی را پس از او انتخاب کردید و شما ستم کردید (۹۲) و به یاد آرید که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما گذاشتیم که به نیروی ایمان آنچه برای شما آمده بگیرید و بشنوید، شما به طور مسخره گفتید شنیدیم و عصیان کردیم، و دل‌های ایشان بواسطه کفرشان بدوستی و پرستش گوساله آبیاری شده، بگو ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد اگر ایمان داشته باشید. (۹۳)

نکات: از این آیات معلوم می‌گردد که هر باطلی در دل کسی جای‌گزین شد برطرف کردن آن بسیار مشکل است، در دل یهود گوساله‌پرستی شده مرغوب و سراسر دلشان شده مشروب.

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا
الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ * وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ
أَشْرَكُوا يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِهٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ
يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: بگو اگر خانه آخرت نزد خدا به شما اختصاص دارد نه - سایر مردم، اگر راست می‌گوئید تمنای مرگ کنید (۹۴) و هرگز تمنای مرگ نمی‌کنند بواسطه

کارهای زشتی که بدست خود انجام داده‌اند و خدا به حال ستمگران دانا است (۹۵) و محققا آنان را حریصترین مردم به زندگی دنیا می‌بینی و (حریصتر) از کسانی که شرک آوردند، بطوریکه هر یک از ایشان دوست دارد هزار سال عمر کند و این عمر او را از عذاب نرهاند و خدا بینا است به آنچه می‌کنند. (۹۶)

نکات: غالبا مقدسین هر دینی ادعا می‌کنند که از مرگ و آخرت بیشتر واهمه دارند و اگر واقعا دین دار و بی‌طمع به دنیا می‌باشند باید بیشتر آرزوی مرگ نمایند و مشتاق ملاقات رحمت خدا باشند، اما چون مرگ را دوست ندارند معلوم می‌شود ایمانشان ضعیف است.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ * مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ *

ترجمه: بگو چه کسی دشمن جبرئیل است؟ در صورتیکه جبرئیل قرآن را به فرمان خدا بر دل تو نازل کرده، قرآنی که کتابهای آسمانی قبل را تصدیق می‌کند و برای مؤمنین هدایت و بشارت است (۹۷) هر کس عداوت ورزد با خدا و فرشتگان او و رسولان او و با جبرئیل و میکائیل (او کافر است) پس به راستی خدا دشمن کافران است. (۹۸)

نکات: یهودیان با جبرئیل اظهار عداوت می‌کردند، و این هم یکی از عقاید خرافی ایشان بود که می‌گفتند جبرئیل مأمور قتل و خونریزی است و میکائیل مأمور فراوانی نعمت و ارزانی است، و عمده عداوتشان برای این بود که قرآن را بر محمد چرا نازل کرده، اما متوجه نبودند اگر میکائیل نیز مأمور وحی باشد او نیز مانند جبرئیل است، و هر کس از مأمور خدا تنقید و یا با او دشمنی کند در حقیقت با خدا دشمنی کرده است.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ*

ترجمه: به تحقیق نازل کردیم به سوی تو آیات واضح روشن را، و جز افراد فاسقی، به آن کافر نمی شود. (۹۹)

نکات: این آیه مانند صد آیه دیگر دلالت دارد که قرآن واضح و روشن، و هر کس انکار دارد و یا می گوید مشکل و مبهم است معلوم می شود از فاسقین می باشد.

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ* وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ*

ترجمه: آیا هر عهدهی که بستند گروهی از ایشان آن را شکستند و بدور انداختند (نه تنها عهد می شکنند) بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند (۱۰۰) و چون پیامبری از جانب خدا بر ایشان آمد، پیامبریکه کتاب ایشان را تصدیق کرد گروهی از آنان که به ایشان کتاب داده شده کتاب خدا را پشت سر انداختند گویا از آن چیزی نمی دانند. (۱۰۱)

نکات: جمله: نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ... دلالت دارد بر اینکه همانها که باید به کتاب خدا عمل کنند و آنانکه خود را حمله کتاب می دانند، کتاب خدا را پشت سر انداخته و از آن اعراض دارند چنانکه علی علیه السلام در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه از حاملین قرآن و مراجع دینی شکایت دارد و می فرماید: "فقد نبذ الكتاب حملته، تناساه حفظته، فالكتاب يومئذ و أهله طرىدان منفىان وصاحبان مصطحبان فى طرىق واحد لایؤویهما مؤول فالكتاب و أهله فى ذلك الزمان فى الناس و لیسا فیهم! و معهم و لیسا معهم! لأن الضلالة لاتوافق الهدى و إن اجتماعا..." تا آخر. و فعلا زمان ما آنقدر که به احادیث مجعوله پرداخته اید

صدیک آن علاقه به قرآن ندارند و دانشمندان دینی بکلی از آن بی‌خبرند مانند همان یهودیان. و جمله: **أَوْكُلَّمَا عَاهَدُوا...** دلالت دارد که عادت یهود پیمان‌شکنی است چنانچه با رسول خدا ﷺ هر پیمانی بستند شکستند.

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ ^ط وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوَتَ ^ع وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا حُنُّ فِتْنَةٍ فَلَا تَكْفُر ^ط فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ^ع وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ^ع وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ^ع وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ ^ع لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ *

ترجمه: و یهود از آنچه شیاطین بر ملک سلیمان بسته و می‌خواندند، پیروی کردند، و حال آنکه سلیمان کافر نشد ولیکن شیاطین کافر شدند که به مرم سحر می‌آموختند و آنچه بر دو ملک هاروت و ماروت در بابل نازل شد و آن دو به احدی نمی‌آموختند تا به او می‌گفتند که همانا موجب امتحان توئیم، پس کافر مشو، یهود از آن دو ملک چیزی را می‌آموختند که به آن بتوان بین زن و شوهر جدائی افکند، و به کسی ضرر نمی‌رسانیدند مگر اینکه اراده خدا باشد، و آنچه ضرر داشت و فایده نداشت می‌آموختند، و محققا می‌دانستند که هر کس چنین معامله‌ای کند در آخرت بهره‌ای ندارد و هر آینه اگر می‌دانستند به بهای بدی و به بد چیزی خود را فروختند. (۱۰۲)

نکات: در این آیه چند نکته را باید در نظر داشت اول اینکه در آیات قبل صفات و عادات نکوهیده یهود ذکر شده، در این آیه یکی از صفات بد

دانشمندانشان آمده که به دنبال سحر و جادو و طلسمات می‌رفتند، و چون بعد از حضرت سلیمان علیه السلام مطالبی نشر شد از آن جمله که سلیمان اوراقی از علم را زیر تخت خود مدفون ساخته که آن علوم از بین نرود، سپس بنام همان اوراق طلسمات و چیز دیگری بنام همان دفینه بهم بافتند، و گفتند چون جن و شیاطین مسخر سلیمان بودند به برکت همین طلسمات بوده، و به همین چیزها حکومت و سلطنت را بدست آورده، و با این انتشارات مردم بیچاره را گول می‌زدند، و مطالب سحری و طلسمات برای مردم آوردند که بواسطه آنها بین زن و شوهر را جدائی می‌افکنند، و یا بنام ایجاد محبت پولها از مردم می‌گرفتند، در حالیکه سحر و جادو را مؤثر دانستن برخلاف توحید و مخالف شرایع انبیاء است، و حضرت سلیمان، پیمبر خدا بود، و از چنین کارها منزه بود، ولی علمای یهود او را بدنام و برای خود دکانی بوجود آوردند که هنوز آثار آن در کتب اسلامی موجود است و اینکه خدا فرموده سلیمان کافر نشد معلوم می‌شود هر کس از این کارها کند و از این راه نان بخورد کافر است. خدا در جمله: **يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ**، از کفر شیاطین تعلیم سحر را شمرده، و در آیات دیگر سحر را مانع از رستگاری دانسته، در سورة یونس آیه ۷۷ فرموده:

﴿ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴾ (یونس: ۷۷)

در اسلام تعلیم و تعلم سحر جایز نیست مگر کسیکه بخواهد دفع ساحر کند، از آیه فوق معلوم می‌شود در زمان هاروت و ماروت ساحران زیاد شده بودند و باعث گمراهی مردم بودند، و چیزهایی را بر خلاف واقع نشان می‌دادند. و سحر عبارت است از چیزی برخلاف واقع آوردن چنانکه خدا در سورة اعراف آیه ۱۱۶ در وصف کارهای سحره فرعون فرموده: **" فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُمُوهُمْ "**، و بخدعه مردم را بواهمه انداختند. خدای تعالی برای رفع سحر و

روشن کردن مردم چیزهایی را به هاروت و ماروت یاد داد که به مردم بیاموزند و این دو مأمور الهی به هر کس چیزی یاد می‌دادند، به او می‌گفتند آنچه به تو یاد می‌دهیم باعث سوءاستفاده و کفر تو نگردد که مانند ساحران بکار بندی، یعنی دانستن این چیزها برای تو امتحانی است که آیا برای دفع ساحر اعمال می‌کنی، و یا برای ایجاد دکان. متأسفانه علمای یهود از آنچه شیاطین جنی و انسی از سحر و جادو عمل می‌کردند و از آنچه هاروت و ماروت به مردم تعلیم داده بودند چیزهایی آموخته و دکانی برای خود قرار دادند. و جمله: «وَمَا هُمْ بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» دلالت دارد که سحر و جادو مؤثر نیست بلکه اراده خدا در همه جا مؤثر است. و جمله: «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» دلالت دارد که خدا نفی علم نموده از چنین علمای حقه‌باز جادوگر برای اینکه به علم خود عمل نکردند، و برای اینکه مسلمین گول چنین دانشمندانی را نخورند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ*
يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا^ق
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ*

ترجمه: و محققا اگر ایشان ایمان می‌آوردند و پرهیزکار بودند به طور حتم پاداشی نزد خدا بهتر بودشان، اگر می‌دانستند (۱۰۳) ای مؤمنین مگوئید راعنا (ما را مراعات کن) و بگوئید انظرنا (ما را نظر بدار) و بشنوید و برای کافران عذاب است دردناک. (۱۰۴)

نکات: پس از آنکه دنیاپرستی و دین‌فروشی دانشمندان را بیان کرده، در این آیات تذکر داده که ایمان و تقوی مفیدتر از علم بی‌تقوی است. و جمله راعنا دلالت دارد که اکثر مسلمین بی‌سواد بودند، و از رسول خدا ﷺ توقع داشتند که

ایشان را مراعات کند و در بیان مطالب توضیح بیشتری بدهد، و لذا می گفتند «رَاعِنَا» یهودیان از این کلمه سوءاستفاده کردند و معنای این کلمه در لغت عبرانی به معنی "بشنو نشنوی!" بود، و این کلمه را به معنی نزد خودشان به رسول خدا ﷺ می گفتند چنانکه در سورة نساء آیه ۴۶ در ذم یهود و این سخن از تمسخرشان آمده که می گفتند:

﴿وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لِيَأْتِيَ بِاللَّسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ﴾ (نساء: ۴۶)

«و ایشان می گویند بشنو در حالیکه شنوا نیستی و گویند راعنا برای بازی با زبان و تمسخر در دین».

اما رسول خدا ﷺ مقصود ایشان را نمی دانست، تا اینکه سعد بن معاذ شنید و مقصودشان را فهمید و به ایشان تغییر کرد و فرمود ای دشمنان خدا اگر پس از این چنین سخنی از شما بشنوم گردن شما را می زنم، و به رسول خدا ﷺ اطلاع داد، پس این آیه نال شد که دیگر کسی این کلمه را نگوید و در عوض آن أَنْظُرْنَا بگویند، و بعضی رَاعِنَا را از ماده رعونت که به معنی حماقت و سستی باشد گرفته اند و گفته اند مقصود یهود این معنی بوده. به هر حال رسول خدا ﷺ اطلاع نداشت، و مقصود ایشان را نمی دانست. معلوم می شود رسول خدا ﷺ هر لغتی را نمی دانسته چه برسد به امام، پس اخباری که می گوید امام هر زبانی را می داند مجعول است، مگر اینکه بعضی از زبانها را تعلیم گرفته باشد، و اگر حضرت سلیمان عليه السلام منطق طیر را می دانسته لازم نمی آید هر پیمبری مانند او باشد زیرا هر پیمبری را خدا چیزی مرحمت کرده که به دیگران نداده است. و جمله: أَنْظُرْنَا ممکن است از ماده نظر باشد یعنی انظر إلینا، بما نظری کن، و ممکن است به معنی انظار و مهلت باشد چنانکه در آیه: "فَنظرة إلی میسرة" آمده، یعنی بما مهلت بده و به تانی بیان کن تا بفهمیم.

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِمَّا أَوْ مِثْلَهَا ۗ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

ترجمه: کفار اهل کتاب و هم مشرکین دوست ندارند که بر شما خیری از پروردگارتان نازل گردد و خدا به رحمت خود اختصاص می‌دهد هر کس را که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است (۱۰۵) آن آیه‌ای را که نسخ کنیم و یا بدست فراموشی سپاریم، آیه‌ای بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم، آیا نمی‌دانی که خدا بر هر چیزی توانا است. (۱۰۶)

نکات: آیات سابق در صفات ذمیة یهود بود، در این آیات فرموده یکی از صفات بد ایشان این است که خیر شما را نمی‌خواهند و از اینکه خدا برای شما قرآنی نازل نموده ناراحت می‌باشند نمی‌دانند که خدا به هر کس بخواهد فضل خود را می‌رساند، و از دیگری قطع می‌کند، و کتابی را نسخ و کتاب دیگری را نازل می‌کند. حال باید دید کتب انبیاء سابق نسخ شده و یا بدست فراموشی متروک شده؟ به نظر تحقیقی این است که متروک مانده، زیرا اصول عقاید که نسخ نمی‌شود، تمام انبیاء در عقاید و دعوت بسوی خدای واحد متحدند، و اما در احکام و شرایع اگر احکام و شرایع قبلی موقت بوده تا آمدن خاتم الانبیاء قهرا به بعث او وقت آنها تمام شده و احتیاج به نسخ ندارد، و اما اگر اطلاق داشته می‌توان گفت با آمدن قرآن نسخ شده. ظاهر احکام تورات و انجیل فعلی اطلاق است، اگرچه می‌توان گفت در تورات اصلی احکام موقت بوده، به هر حال اگر اطلاق داشته مشمول نسخ است و إلا فلا.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ*

ترجمه: آیا نمی‌دانی که ملک آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد و برای
شما جز خدا نه سرپرستی و نه یابوری است؟ (۱۰۷)

نکات: تقدیم کلمه «له» که خبر است بر مبتداء که ملک باشد مفید حصر و
اختصاص است. و کلمه ولی در این آیه به معنی قیم و سرپرست می‌باشد و
دلالت دارد که مردم دنیا و سایر موجودات قیمی جز خدا ندارند. و در این آیه
به طور کلی نفی ولایت و قیمومیت شده از غیر حق تعالی. ولی مشرکین زمان ما
که سرپرستی و قیمومیت جهان را نسبت به بندگان خدا می‌دهند گویا از کتاب
آسمانی خود بی‌اطلاعند.

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۗ وَمَنْ يَتَّبِعِ
الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ*

ترجمه: بلکه آیا از رسول خود سؤال می‌کنند چنانکه قبلاً از موسی سؤال
می‌شد و آنکه ایمان را به کفر تبدیل کند محققاً از راه راست گمراه است. (۱۰۸)

نکات: مقصود از سؤال در این آیه این است که مسلمان نباید در امور دین
اشکال‌تراشی و سؤال بیجا کند مانند سؤالات یهود از حضرت موسی عليه السلام که
سؤالات بیجا و تقاضاهای بی‌فایده داشتند، مسلم باید تسلیم امر حق باشد.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا
مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ۗ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا ۚ حَتَّىٰ يَأْتِيَ
اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*

ترجمه: بسیاری از اهل کتاب بسبب حسادتی که دارند پس از اینکه حق بر ایشان آشکار شده دوست دارند که شما را به کفر برگردانند، پس شما مؤمنین گذشت کنید و نادیده بگیرید تا خدا امر خود را بیاورد زیرا خدا بر هر چیزی توانا است. (۱۰۹)

نکات: در این آیه یکی از صفات مذمومه اهل کتاب بیان شده تا مؤمنین پرهیزند و گول ایشان را نخورند و آن حسد است که مانع از اقرار به حق، و باعث اضلال دیگران و موجب ترجیح کفر بر ایمان می‌شود، چنانکه فعلا در میان مسلمین خصوصا میان علما و دانشمندان رایج است. رسول خدا ﷺ فرمود: "الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب". یعنی: حسد ایمان را می‌خورد چنانکه آتش هیضم را. و نیز رسول خدا ﷺ فرموده: "سته یدخلون النار قبل الحساب: الأمراء بالجور، و العرب بالعصبیة، و الدهاقین بالتکبر، و التجار بالخیانة، و أهل الرستاق بالجهالة، و العلماء بالحسد". حال می‌توان گفت علمای یهود چرا میل نداشتند که مسلمین نیروئی داشته باشند و مردم به اسلام اقبال کنند، زیرا با آنکه فهمیدند اسلام دین عقل و تکامل است، مع ذلک حسد می‌ورزیدند و میل نداشتند کسی جز ایشان ریاست داشته باشد و حقی را که خود اظهار نکرده بودند دیگری اظهار کند، چنانکه زمان ما هر عالمی که یکی از حقایق را اظهار کند، اکثر دانشمندان اسلامی حسد می‌ورزند و با او دشمنی کرده حتی فتوی به قتل او می‌دهند و مردم عوام را از راهنمایی او دور می‌کنند و علیه او تحریک می‌کنند. این آیه در مدینه نازل شده اگر گوئیم در وقت نزول آیه قدرت یهود بیشتر از مسلمین بوده، پس خدا امر کرده به گذشت و بی‌اعتنائی تا وقتی که مسلمین قدرتی پیدا کنند، و معنی حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ همین است که حسد یهود را ندیده بگیرند تا نیرومند گردیده و امر جهاد نازل شود، آنوقت بحساب ایشان برسند. و اگر بگوئیم در آن وقت مسلمین نیرومند بودند باز

می‌توان گفت باید مسلمین در مقابل یهود گذشت داشته باشند تا وقتی که امر خدا بیاید یعنی آن قدر اعمال حسد و عهدشکنی کنند تا مأمور شوید به إخراج آنان از مدینه.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ*

ترجمه: و نماز را به پا دارید زکات را بدهید و آنچه از خیر برای خودتان اندوخته کنید، آن را نزد خدا می‌یابید، زیرا خدا به آنچه می‌کنید بینا است. (۱۱۰)

نکات: پس از آنکه به مؤمنین فرمود در مقابل یهود عفو و گذشت داشته باشید اکنون فرموده هر چه می‌توانید از اعمال صالحه و یا نیرو برای خود تهیه کنید، یعنی در تهیه اعداد قوی باشید تا در وقت حاجت بدرد شما بخورد. و جمل «تجدوه» دلالت دارد که هر کس کار خیری کند، همان خیر را خواهد دید، یعنی ممکن است آن خیر تبدیل به جواهر و مجسم گردد و یا بگو جزای آن مجسم گردد.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*

ترجمه: و گویند هرگز داخل بهشت نگردد مگر کسی که یهودی و یا نصاری باشد، این آرزوهای ایشان است، بگو برهان خود را بیاورید اگر راست می‌گوئید (۱۱۱) آری آنکه خود را تسلیم خدا کند در صورتیکه نیکوکار باشد برای او است اجر او نزد پروردگارش، و برای چنین اشخاص نه خوفی است و نه غم و غصه‌ای. (۱۱۲)

نکات: یکی از عناوین تبلیغاتی یهود برای عوام این بود که فقط یهود استحقاق بهشت دارد و باقی مردم دوزخینند. حق تعالی چنین عقاید را آرزوی خیالی و غرور دانسته و بهشت اختصاص به این و آن ندارد، بلکه هر کس تسلیم امر خدا باشد، و به وظیفه خود عمل کند باید امید پاداش داشته باشد نه صرف ادعا مانند ادعای تمام ملت ما که امروزه اعمالشان همه بدعت و باطل است و باز خود را بهشتی می دانند.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ
عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۗ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۗ
فَاَللّٰهُ تَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِیْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ*

ترجمه: و یهود گفتند نصاری بر حق نیستند و چیزی ندارند و نصاری گفتند یهود بر حق نیستند و چیزی از هدایت ندارند، و حال آنکه همه اهل کتاب و خواننده کتابند، افراد نادان نیز همین سخن را گفته اند مانند گفته ایشان، پس خدا حکم می کند بین ایشان در روز قیامت در آنچه اختلاف می کنند. (۱۱۳)

نکات: اهل هر مذهبی مذاهب دیگر را باطل می داند، چنانکه یهود و نصاری یکدیگر را گمراه می دانستند، مانند زمان ما که سنی شیعه را باطل، و شیعه سنی را گمراه می داند، و پیروان هر مذهبی برای خوش بینی به بزرگان خود، به آنان اعتماد دارند، چون بزرگانشان می گویند ما بر حقیم، ایشان باور می کنند، ولی انصاف این است که تمام مذاهب باطل و گمراهند جز آنانکه تسلیم امر خدا و به کتاب او مراجعه کنند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهِ
أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ ۗ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ*

ترجمه: و کیست ظالمتر از آنکه از ذکر خدا در مساجد جلوگیری کند و در خرابی مساجد بکوشد چنین گروهی جز با ترس و وحشت داخل مساجد نمی‌شوند، برای ایشان است خواری دنیا، و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت. (۱۱۴)

نکات: این آیه شامل هر کسی است که مانع از آبادی مساجد شود منتهی در صدر اسلام مشرکین و یهود مانع بودند از ذکر خدا، و فعلا خود مسلمین، البته بعضی از ایشان. و «مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ» نیز عام است، زیرا در صدر اسلام یهود و نصاری از سیطرهٔ مسلمین وحشت داشتند. ولی زمان ما موحدین از حضور مساجد می‌ترسند برای سیطرهٔ خرافاتیین و بدگویی و عاظ و گویندگان. و متصدیان مساجد، فعلا یک مشت جهال موذی و اهل توقع و اذیت و آزارند. و می‌توان گفت اکثر مساجد امروزه، مسجد ضرار است.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ۚ فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ*

ترجمه: و از برای خدا است مشرق و مغرب، پس بهرجا رو کنید آنجا محل توجه به سوی خدا است، زیرا خدای تعالی به همه جا محیط و دانا است. (۱۱۵)

نکات: "لام" الله "لام اختصاص" است و ملکیت، یعنی ملک خدا و اختصاص به او دارد هر طرفی از مشرق و مغرب. و خدا مکان ندارد بلکه خالق مکان است، زیرا اگر در یک مکان باشد از سایر مکانها غایب می‌ماند و به اضافه محتاج به مکان می‌شود، و خالق مکان قبل از مکان بوده و بی‌مکان است. این آیه دلالت دارد که به هر طرف در حال عبادت توجه کنی همانجا توجه به خدا

است، و این حکم برای کسی است که طرف خانه کعبه را نداند مانند آنکه در بیابان است، و طرف قبله را نمی‌داند، به هر طرف نماز کند اشکالی ندارد، و همچنین برای کسی که نماز مستحبی و یا قرآن می‌خواند و یا دعا، به هر طرف رو کند بی‌اشکال است، و وَجْهُ اللَّهِ ذات او است زیرا وجه در فارسی به معنی صورت است و خدا صورت ندارد، و ذاتاً می‌شنود و توجه می‌کند، ولی خدا ذاتا شنوا و بینا است، پس توجه او به ذات است، و وجه او ذات او است.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ ۗ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۗ كُلُّ لَّهُ قٰنُۗنٌ ۗ فَاِذَا قُضِيَ اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ ۗۗۗ

ترجمه: و گفتند خدا فرزند گرفته، او منزّه است، بلکه ملک اوست آنچه در آسمانها و زمین است، همه برای او خاضع و فرمانبردارند (۱۱۶) او بدون سابقه و بدون نقشه قبلی ایجاد کرده آسمانها و زمین را و چون بخواهد چیزی ایجاد کند همانا می‌گوید باش آن چیز می‌شود. (۱۱۷)

نکات: فاعل قالوا یهود و نصاری می‌باشند که یهود گفت عزیر ابن الله، و نصاری گفت مسیح ابن الله. ولی خدا منزّه است زیرا از ذات خدا چیزی صادر و تولید نمی‌شود، بلکه تمام موجودات به اراده و به امر «کن» ایجاد شده، و فرقی بین پیغمبر و غیر او در این جهت نیست. به اضافه کسی که فرزند دارد باید خود فرزند دیگری باشد و وجود فرزند دلیل بر تجسم و ترکیب است که حق تعالی منزّه است. و کلمه بدیع دلالت دارد که خلقت آسمان و زمین تازه و بدون نقشه قبلی بوده. و جمله: «وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا...» دلالت دارد که خلقت الهی به زحمت و مشقت و حرکت و اعضا و جوارح نیست، بلکه به صرف اراده

است. ومقصود از جمله: «كُنْ فَيَكُونُ» لفظ و صوت نیست بلکه اراده عین ایجاد است نه مقدمه آن.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ
 مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ *
 إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ *

ترجمه: و آنانکه نمی دانند گفتند چرا خدای تعالی با ما سخن نمی گوید و یا چرا برای ما نشانه ای نمی آورد، آنانکه قبل از ایشان بودند همین سخن را گفتند، دلها و درکشان شبیه یکدیگر است، به تحقیق ما آیات را برای اهل یقین بیان کردیم (۱۱۸) به راستی که ما تو را فرستادیم به حق برای بشارت و انذار و تو مسؤول اهل آتش دوزخ نیستی. (۱۱۹)

نکات: یکی از اعتراضات کفار این بوده که چرا خدا با ما سخن نمی گوید، و یا چرا برای ما معجزاتی نمی آورد، معلوم می شود، رسول خدا ﷺ جز قرآن معجزه دیگری نداشته. و کلمه: بَشِيرًا وَنَذِيرًا دلالت دارد که رسول خدا ﷺ فقط برای بشارت و انذار آمده، و متصدی کار دیگری از طرف خدا نیست، و خواسته های مردم به او مربوط نیست. و اگر کسی کلام خدا را نپذیرد، و رسول او را همه کاره و مدیر جهان بداند رسول خدا ﷺ مسؤول گمراهی او نیست.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ
 هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ
 مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ *

ترجمه: و نصاری و یهود هرگز از تو خوشنود نشوند تا وقتی که پیرو ملت ایشان شوی، بگو هدایت خدا فقط هدایت است، و اگر پس از اینکه به تو علم

دادیم پیروی میل ایشان کنی برای تو از طرف خدا سرپرست و یآوری نیست. (۱۲۰)

نکات: جمله: «إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى» که کلمه هو فاصله شده بین اسم و خبر دلالت بر حصر دارد، یعنی هدایت الهی فقط هدایت است، و اگر کسی از کلام خدا و هدایت او بهره‌مند نشود به کلام رسول و سایر اولیا و علما هدایت نخواهد شد، و خود رسول خدا نیز به کلام خدا هدایت یافته چنانکه در قرآن آمده: "وَإِنْ اهْتَدَيْتُمْ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي". و رسول خدا ﷺ مأمور است به توسط کلام خدا دیگران را هدایت کند چنانچه آیات آن خواهد آمد.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَن يَكْفُرْ
بِهِ ۗ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ

ترجمه: و آنانکه بر ایشان کتاب فرستادیم آن طوریکه سزاوار تلاوت باشد تلاوت می‌کنند، آنان به آن ایمان می‌آورند، و کسانی که به آن کافر شوند خود زیان‌کارند. (۱۲۱)

نکات: مقصود از يتلونه حق تلاوته اصحاب رسول خدايند، و حق تلاوت اين است که با تدبر و تفکر بخواند و بفهمد و به آن عمل کند، در اين صورت قدردانی از قرآن کرده و إلا از زیان‌کاران خواهد بود. علی‌الکلیه فروده اصحاب رسول خدا قرآن را خوب گرفتند و آن را یاری نمودند (به خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه چاپ بیروت - ۱۳۸۷ هـ ق رجوع شود).

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتِيْ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَنْتُمْ كُنْتُمْ كٰفِرِيْنَ ۗ
* وَاتَّقُوا يَوْمًا لَاَ تَجْزِيْ نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ*

ترجمه: ای بنی اسرائیل نعمتی که به شما دادم به یاد آرید و متذکر باشید که شما را برتری دادم بر جهانیان (۱۲۲) و بترسید از روزی که هیچ کس را عوض دیگری جزاء نمی دهند، و از کسی فدائی پذیرفته نشود و کسی را شفاعت بهره ندهد و نه ایشان یاری شوند. (۱۲۳)

نکات: مقصود از **عالمین** اصناف مردم زمان خودشان است. و یکی از آیاتی که در آن نفی شفاعت و رشوه و پارتی شده، برای قیامت، این آیه است. اگر کسی بگوید این نفی نسبت به بنی اسرائیل است، جواب این است که اولاً آیه مطلق است. ثانیاً در آیه ۲۵۴ همین سوره نسبت به مؤمنین نیز نفی شده.

وَإِذْ أَبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ*

ترجمه: و چون پروردگار ابراهیم او را به فرمانها و دستوراتی آزمایش نمود و او آنها را انجام داد، خدا فرمود من تو را برای مردم امام قرار دادم، ابراهیم گفت و بعضی از فرزندانم را نیز، خدا فرمود عهد من به ستمگران نمی رسد. (۱۲۴)

نکات: فرمانهای الهی که ابراهیم به آن آزمایش شده فرمان انفاق مال و جان و اولاد بوده در راه حق: " إن ابراهیم کان من الفتیان لأنه سلم قلبه للایمان، و لسانه للبرهان، و بدنه للذی، و ولده للقربان، و ماله للضی فان". و لذا خدا او را پیشوای مردم نمود، و به اضافه بر امامت او را اسوه قرار داد برای مسلمین. و مخفی نماند هر پیغمبری دارای مقام امامت است طبق نص قرآن سوره انبیاء، و این امامت یکی از فروع طبیعی نبوت و از شؤوون آن می باشد و مقامی بالاتر نیست چنانچه غلامه شیعه خیال کرده اند، و اخباری نیز جعل نموده اند. و اما امامت غیر انبیاء به جعل الهی نیست بلکه طبق آیه ۷۴ سوره فرقان هر کس می تواند

زحمت کشد و خود را به مقام امامت متقین برساند و ذریه ابراهیم طبق آیه ۸۴
سوره انعام حضرت داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و سایر انبیاء
مذکور در آیات می‌باشند که به امامت و نبوت رسیدند. و جعل در این آیه به
طریق وحی الهی می‌باشد مانند: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ...**

**وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ^ط
وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ
وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَارْزُقْ
أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ
قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ
الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ *
رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ
عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ
ءَايَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ***

ترجمه: و به یاد آور هنگامی که ما خانه کعبه را برای بهره مردم و برای امن
مرجع قرار دادیم، و دستور دادیم که محل اقامه ابراهیم را جای نماز بگیرد، و
پیمان ما به ابراهیم و اسماعیل این بود که خانه مرا برای طواف کنندگان و
اعتکاف‌داران و نمازگزاران که رکوع و سجود دارند پاک نمایند (۱۲۵) و چون
ابراهیم گفت پروردگارا این شهر را برای هر کس از اهل آن که ایمان به خدا و
روز قیامت آورد محل امن قرار ده و اهل آنرا از میوه‌جات روزی بده، خدا فرمود
هر کس کافر شود او را بهره کمی می‌دهم سپس او را به ناچار به سوی عذاب
آتش می‌کشم، و بد جائی است آتش برای ورود (۱۲۶) و یاد آر وقتی که ابراهیم

و اسماعیل ستونهای کعبه را برافراشتند و گفتند پروردگارا از ما بپذیر، به راستی که فقط تو شنوا و دانائی (۱۲۷) پروردگارا و ما را دو نفر تسلیم شونده و مسلم برای خود قرار ده و از فرزندان ما امتی را مسلم برای خود قرار ده و راه عبادت و طاعتها را به ما بنما، و بر ما لطف کن و توبه ما را بپذیر، زیرا توئی توبه‌پذیر و رحیم (۱۲۸) پروردگارا و برانگیز در میان اولاد ما رسولی از خودشان که آیات تو را بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و ایشان را پاک سازد، زیرا فقط تو عزیز حکیمی. (۱۲۹)

نکات: در این آیات حق تعالی یادآوری کرده برای عرب که جدشان ابراهیم علیه السلام خداپرست بود، بلکه برای تمام مسلمین تذکر داده که خدا را مانند ابراهیم و اسماعیل عبادت کنید، و مانند ایشان تسلیم و مسلمان باشید و خدا را ستایش و نیایش کنید. و مقصود از جمله: «وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا...» بعثت خاتم الأنبياء می‌باشد که وظیفه‌اش طبق این آیات تعلیم و تعلم بود برای امتش نه تقلید این و آن.

وَمَنْ يَرْغُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا
وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ * وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنَئِي إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ
فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ *

ترجمه: و کیست که از ملت و آئین ابراهیم اعراض کند مگر آنکه خود سفیه باشد، و هر آینه ما او را در دنیا برگزیدیم و محققا او در آخرت از شایستگان است (۱۳۰) ابراهیم آنگاه برگزیده شد که پروردگارش به او گفت مطیع فرمان باش، گفت من تسلیم پروردگار جهانیانم (۱۳۱) و ابراهیم فرزندان را به آن اطاعت و تسلیم سفارش کرد، و یعقوب نیز سفارش کرد، که ای فرزندان من

خدا برای شما این دین را انتخاب کرده پس البته نمیرید مگر آنکه در حال مرگ هم مسلمان و تسلیم امر حق باشید. (۱۳۲)

تکات: مقصود از ملت ابراهیم که فرموده هر کس از آن اعراض کند سفیه است همان آئین یکتاپرستی و تسلیم امر خدا بودن است و نیز خصال ده گانه است که از رسول خدا ﷺ رسیده و فرمود در سنت حضرت ابراهیم ده چیز است که در شرع اسلام نیز سنت است: پنج عدد آن در سر و پنج عدد آن در پیکر است، آنها که در سراسر مضمضه و استنشاق و گذاشتن ریش و چیدن موی شارب و مسواک است، و اما آنها که در پیکر است ختنه و نوره کشیدن و ناخن گرفتن و موی زیر بغل را برطرف کردن و به آب تطهیر کردن. و بعضی گفته‌اند در آئین او به سی خصلت امر شده. به هر حال سنت ابراهیم یکتاپرستی و تسلیم احکام خدا بودن است. و جمله: «وَصِيْ بِهَا...» دلالت دارد که دین حضرت ابراهیم و اسماعیل عليه السلام اسلام بوده، و نیز دلالت دارد بر اینکه بر هر عاقلی لازم است اولاد خود را سفارش و وصیت کند به حفظ دین و به اهمیت اسلام.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي
 قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ ءَابَاؤُنَا وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا
 وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ حَلَّتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مِمَّا كَسَبْتُمْ ^ط وَلَا
 تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصْرَى يَهْتَدُوا قُلْ بَلْ
 مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا
 وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ
 وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ

مُسْلِمُونَ* فَإِنِ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ
فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ*

ترجمه: آیا شما حاضر بودید هنگامی که یعقوب را مرگ دررسید؟ وقتی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود واحد است می‌پرستیم، و ما مطیع فرمان اوئیم (۱۳۳) آنان امتی بودند که درگذشتند هر چه کردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما می‌کنید متعلق به شماست، و شما مسئول اعمال ایشان نباشید (۱۳۴) و گفتند یهودی و یا نصاری باشد تا هدایت یابید، بگو بلکه ملت و آئین معتدل ابراهیم را پیرویم و او از مشرکین نبود و آئین او آلوده به شرک نیست (۱۳۵) بگوئید به خدا و آنچه به ما و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به پیمبران از طرف پروردگارشان داده شده ایمان داریم و بین احدی از ایشان فرق نمی‌گذاریم و ما تسلیم امر خدائیم (۱۳۶) پس اگر ایشان بمانند آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند پس به تحقیق هدایت یافته‌اند و راه صحیح را شناخته‌اند، و اگر اعراض کردند پس همانا ایشان قصد خلاف دارند و به همین زودی خدای تعالی تو را از شر ایشان کفایت می‌کند، و او شنوای دانا است. (۱۳۷)

نکات: از این آیات روشن می‌شود که دین تمام انبیاء، اسلام بوده. و جمله: «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» دلالت دارد که دین یهود و نصاری آلوده به شرک شده. و مقصود از اسباط نواده‌های یعقوبند که معلوم می‌شود بعضی از ایشان پیغمبر بوده‌اند، و یا اینکه کتاب حضرت ابراهیم عليه السلام کتاب ایشان بوده، چنانکه کتاب

محمد ﷺ کتاب امت او نیز می‌باشد. و جمله: **لانفرق...** دلالت دارد که مسلمان باید کتب تمام انبیاء را بپذیرد، و به همه ایمان داشته باشد.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً^ط وَخَنُ لَهُ عِبِيدُونَ * قُلْ
 اتَّحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ^ط وَلِنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ^ط وَخَنُ لَهُ
 مُخْلِصُونَ * أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
 وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى^ط قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ^ط وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن
 كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ^ط مِنَ اللَّهِ^ط وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ^ط عَمَّا تَعْمَلُونَ * تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ
 خَلَتْ^ط لَهَا مَا كَسَبَتْ^ط وَلَكُمْ^ط مَا كَسَبْتُمْ^ط وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: بگوئید رنگ خدا داریم (فطرت ایمانی و اسلام) و کیست نیکوتر از خدا از جهت رنگ آمیزی و ما او را بندگانی (۱۳۸) بگو آیا درباره‌ی خدای یکتا باما مجادله و مخاصمه می‌کنید و حال آنکه خدا پروردگار ما و پروردگار شماست، و برای ما اعمال ما و برای شما اعمال شما، و ما به خدا ایمان خالص داریم (۱۳۹) یا می‌گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی و یا نصرانی بودند، بگو آیا شما داناتر می‌باشید یا خدا، و کیست ظالمتر از آنکه شهادتی که نزد اوست از خدا، کتمان کند، و خدا غافل نیست از آنچه بکنید (۱۴۰) اینان امتی بودند که درگذشتند، هرچه کردند مال خودشان است و آنچه شما می‌کنید متعلق به شماست، و شما مسؤول اعمال آنان نیستید. (۱۴۱)

نکات: این آیات دلالت دارد که افتخار به خوبی گذشتگان از اولیا و صلحا و یا سلاطین کار صحیحی نیست، و مورد نهی الهی است، و همچنین بدگوئی به گذشتگان و تنقید از اعمال ایشان، عمل خوبی نیست، و نباید تاریخ گذشتگان را بهانه کرد برای جنگ و غوغا، مانند مسلمین زمان ما که مورد ظلم و ستم و استعمار دشمنان دین می‌باشند و در عین حال پرداخته‌اند به مداحی و یا بدگوئی

مردم صدر اسلام، و به همین عناوین ایجاد تفرقه و نفاق میان مسلمین کرده و پس از هزار سال، نزاع در حکمرانی گذشتگان دارند، ولی خود در تحت حکومت دشمنان اسلامند.

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَنَّهُمْ عَنِ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ
 الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ
 أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا
 جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى
 عَقْبَيْهِ ۗ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ
 إِيمَانَكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ*

ترجمه: بی‌خردان خواهند گفت که چه باعث شده که مسلمین از قبله‌ای که
 بر آن بودند روی گردانیدند بگو مشرق و مغرب مال خداست، خدا هر کس را
 بخواهد به راه راست هدایت می‌کند (۱۴۲) و بدینگونه شما را امت میانه‌رو قرار
 دادیم تا اینکه شما گواهان بر مردم، و رسول گواه بر شما باشد، و قبله‌ای را که
 تو بر آن بودی قرار ندادیم مگر برای آنکه بدانیم و جدا سازیم کسی را که
 پیروی این رسول می‌کند از آن کسی که به قهقرا به کفر خود برمی‌گردد، و
 اگرچه تغییر قبله بس‌گران بوده، جز بر کسانی که خدا هدایتشان نموده، و چنین
 نبوده که خدا ایمان شما را ضایع گرداند به تحقیق خدا نسبت به مردم البته
 رئوف و رحیم است. (۱۴۳)

نکات: رسول خدا ﷺ تا به سال دوم هجرت رو به بیت‌المقدس نماز
 می‌خواند، سال دوم پانزدهم رجب بود که آیه تغییر قبله به سوی کعبه نازل شد
 و سبب تغییر قبله بحسب ظاهر این بود که یهودیان می‌گفتند محمد ﷺ بر دین
 یهود است زیرا به قبله ایشان توجه دارد رسول خدا ﷺ از خدای تعالی جواب
 آنانرا خواست و بی‌میل نبود که کعبه قبله‌گاه مسلمین گردد، لذا خدا او را اجابت
 کرد، و این تغییر باعث خوشحالی عده‌ای و طعن عده دیگر و عیب‌جوئی آنان

شد. و مقصود از «أُمَّةً وَسَطًا» امت میانه‌رو و معتدل می‌باشد که نه در حد افراط باشد و نه در حد تفریط، نه مانند یهودیان حریص به دنیا‌داری، و نه مانند نصاری تارک دنیا باشند و در معبد و صومعه به عبادت و ریاضت پردازند. و مقصود از جمله: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» این نیست که شما مسلمین از تمام عبادتها و یا معصیتهای مردم حتی در خفاء مطلع باشید، و شهادت دهید، و رسول خدا هم نسبت به شما چنین باشد چنانچه بعضی از خرم قدسین غلاه تصور کرده‌اند، در حالیکه اطلاع و تجسس از اعمال مردم حرام است. بلکه مقصود این است که چون شما امت معتدل هستید باید ناظر جامعه باشید و امر به معروف و نهی از منکر نمائید تا زنده و مکلفید. و شهادت رسول نیز چنین است که تا زنده است باید متوجه اصلاح امت باشد، نه اینکه پس از وفات از اعمال خلاف مطلع گردد و همواره غصه بخورد، و عالم برزخ را دارالمصیبه نماید و خدا هم کشف العیوب مردم شود، و لذا در قرآن فرموده «وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» و خدا مطلع بر احوال بندگان است، و کسی شریک در صفات او نیست. پس کلمه شهادت در این آیه مکرر شده، یک مرتبه برای مردم، و یک مرتبه برای رسول، و این دو شهادت به قرینه یکدیگر به یک معنی است، شهادت مؤمنین هر طوری باشد شهادت رسول نیز همانگونه است، و یک کلمه را نمی‌توان در یک آیه دو جور معنی کرد. و مقصود از جمله: «الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا» بیت‌المقدس است، و این تغییر موجب شک اشخاص ضعیف‌الایمان و منافقان گردید، و گفتند اگر قبله اولیه و نمازهایی که به طرف آن خوانده شده صحیح است، پس قبله دوم صحیح نیست، و اگر دوم صحیح است، پس آنانکه قبل از تغییر قبل فوت کرده‌اند و نمازهایی که خوانده‌اند چه می‌شود، و بی‌اگر

می‌گردد، خدا در جواب فرموده: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ» اجر نمازهای سابق ضایع نمی‌گردد.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ ط فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا ؕ فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ؕ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ؕ وَإِنَّ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ؕ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ *
وَلِئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ ؕ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ
قِبْلَتِهِمْ ؕ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ ؕ وَلِئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ؕ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ؕ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ *

ترجمه: ما توجه تو را در اطراف آسمان محققا می‌بینیم، پس البته تو را به طرف قبله‌ای که می‌پسندی می‌گردانیم، پس بگردان روی خود را به جانب مسجدالحرام، و هر جا باشید بگردانید روی خود را به جانب آن، و محققا کسانی که دارای کتابند به خوبی می‌دانند که این تغییر قبله حق است و خدا از کردار ایشان غافل نیست (۱۴۴) و محقق بدان هر دلیل و برهانی برای اهل کتاب بیاوری پیروی قبله تو را نکنند و تو پیروی قبله آنان نخواهی کرد و بعضی از ایشان تابع قبله بعض دیگر نیستند (یهود تابع قبله نصاری نیست و نصاری تابع قبله یهود نیست) و اگر پیروی آراء ایشان کنی پس از آنکه مقداری از دانش برای تو آمده محققا در این صورت از ستمگران خواهی بود (۱۴۵) آنان که به ایشان کتاب داده‌ایم می‌شناسند این رسول (و یا این کتاب) را چنانکه فرزندان خود را می‌شناسند و محقق است که گروهی از ایشان حق را کتمان می‌کنند در

صورتیکه می‌دانند (۱۴۶) این حق از طرف پروردگار تواست پس البته از اهل شک مباش. (۱۴۷)

نکات: جمله: «قِبْلَةً تَرْضَاهَا» دلالت دارد که رسول خدا ﷺ میل داشت قبله او خانه کعبه باشد، زیرا محل عبادت جدش ابراهیم بوده. و کلمه: شَطْرَ الْمَسْجِدِ دلالت دارد که توجه اشخاص دور از مکه لازم نیست به عین کعبه باشد، بلکه توجه به جانب و طرف کعبه باشد کافی است، و لذا در حدیث آمده که: "الكعبة قبله لأهل المسجد و المسجد قبله مكة و مكة قبله الحرم و الحرم قبله الدنيا". و حرم که تقریبا چهار فرسخ در چهار فرسخ است قبله اهل دنیا می‌باشد. و جمله: وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ... دلالت دارد. بر اینکه عالم نباید تابع آراء جهال باشد و هر چه جهال می‌پسندند او به سخن و یا به سکوت خود امضاء کند، و گرنه به صریح آیه از ستمگران است. متأسفانه علماء زمان ما چنین هستند، و هر چه بدعت وجود دارد در مجالس و محافل به حضور خودشان امضاء می‌کنند، خصوصا بدعت‌هایی که به نام مذهب و دین میان عوام آمده، بلکه تحسین می‌کنند، و اگر کسی بخواهد منع کند با عوام هم سخن می‌شوند و او را می‌کوبند. و کلمه: **من العلم** دلالت دارد که رسول خدا ﷺ مقداری از دانش به او وحی شده و همه چیز را نمی‌داند. و جمله: لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ دلالت دارد بر مذمت علمائی که حق را کتمان می‌کنند برای خاطر عوام، چقدر دعاهای شرک‌آمیز و مقررات کفرانگیز در میان آمده، و مردم غیر خدا را حاضر و ناظر خود می‌دانند و بندگان خدا را مانند خدا حاضر و قاضی الحاجات می‌دانند، در حالیکه هر کس مختصر آشنائی با قرآن داشته باشد میدانند اینها کفر و شرک است، و مع ذلک کتمان شده. جمله: فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ دلالت دارد که اگر

دیدنی اکثر عوام از عالم و جاهل به راه باطل می‌روند نباید از راه حق تردید کنی، و ممکن است رسول خدا ﷺ که بشری بوده مانند سایر افراد بشر تردید و خلجائی در ذهنش پیدا شده که خدا او را نهی کرده است.

وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا ۖ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۚ إِنَّ مِمَّا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۖ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۖ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ۚ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ۚ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي ۚ وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ *

ترجمه: و برای هر امتی جهتی است که بدان توجه دارند، پس شما بشتابید به خیرات که هر جا باشید خدا شما را می‌آورد و جمع می‌کند زیرا خدا بر هر چیز تواناست (۱۴۸) و از هر جا بیرون آمدی روی خود را بگردان به جانب مسجدالحرام، و به راستی که این حقیقتی است از امر پروردگارت و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست (۱۴۹) و از هر جا بیرون آمدی پس روی خود را به طرف مسجدالحرام کن، و هر جا بودید رو کنید به طرف آن، برای اینکه مردم را حجتی بر شما نباشد مگر ستمگران آنان پس از ایشان نترسید و از من بترسید و برای آنکه نعمتم را بر شما تمام کنم و شاید شما راه یابید. (۱۵۰)

تکات: در این آیات تأکیداتی شده برای توجه به مسجدالحرام در حال عبادت، برای اینکه مسلمین در مقابل سه دسته از شکاکین واقع شده بودند مشرکین و یهودیان و منافقین، که می‌گفتند محمد خود در امر دین متحیر است، گاهی به این سو، گاهی به آن سو رو می‌کند، عده‌ای می‌گفتند محمد می‌خواهد

بدین قوم خود یعنی شرک برگردد، و همچنین هر کس سخنی می‌گفت، و لذا خدا برای دلداری و بستن راه تردید بر مسلمین گاهی به امر خصوصی و گاهی به امر عمومی مسلمین را وادار کرده، که نعمت خود را بر مسلمین تمام و زبان بدگویان را قطع کند، و قبله اجدادی خود را که موجب دلخوشی و وحدت و منافع ایشان است قطعی بدانند، و بگونگوها موجب تردیدشان نگردد، زیرا هر قدر دشمن بیشتر اشکال‌تراشی کند انسان باید برای تحکیم حق و روشنی آن بیشتر مقاومت کند.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ
وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ * فَادْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ *

ترجمه: چنانکه نعمت را بر شما تمام و وسائل هدایت شما را فراهم کردیم، هم‌چنان در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما تلاوت نماید و شما را از آلودگی پاک کند و به شما کتاب خدا و حکمت او را بیاموزد و آنچه نمی‌دانستید به شما یاد دهد (۱۵۱) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و مرا شکرگزاریید و مرا کفران مکنید. (۱۵۲)

نکات: نعمت الهی شامل حال مسلمین شد که قبله ایشان در بلاد خودشان، و رسولی از خودشان آمد تا آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند و تعلیمشان نماید، و از تقلید نجاتشان دهد. **وَيُزَكِّيكُمْ** دلالت دارد که با اخلاق حسنه ایشان را از رذائل اخلاق دور کند تا بواسطه تاسی به او پاک و پاکیزه شوند، و به برکت عدالت او و اصحابش جهانی را به اسلام رغبت دهند. جمله **يُعَلِّمُكُم** دلیل است بر اینکه کار رسول خدا ﷺ تعلیم علم کتاب خدا بوده پس کار علماء امت باید نیز چنین باشد. متأسفانه علماء امت او در زمان ما تعلیم قرآن ننمودند،

بلکه مردم را از قرآن دور و هر یک رساله‌ای از خود نوشته و کتاب خدا را مهجور کرده‌اند، زیرا اگر مردم به کتاب خدا آشنا بودند دیگر احتیاج به رساله‌های ایشان نداشتند، و تقلید به جای تعلیم وارد نمی‌شد. و مقصود از جمله: «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» این است که بواسطه وحی به شما چیزهایی یاد می‌دهد که خود نمی‌توانستید به درس و تحصیل بفهمید، مانند تعلیم صفات و اسماء الهی و عبادت او که بشر نمی‌تواند درک کند مگر به وحی، و لذا در جمله فَاذْكُرُونِي... نتیجه وحی یادآور شده است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ * وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ * وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ *

ترجمه: ای مؤمنین در پیشرفت خودبه صبر و نماز یاری جوئید زیرا خدا با صبرکنندگان است (۱۵۳). و به آنانکه در راه خدا کشته می‌شوند مردگان مگوئید بلکه ایشان زنده‌اند ولیکن شما درک نمی‌کنید (۱۵۴) و البته البته شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کمی مالها و تلف جانها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و به پاداش مژده ده صابران را (۱۵۵) آنانکه چون مصیبتی به ایشان رسد گویند ما ملک خدائیم و محققا بسوی او رجوع کننده‌ایم (۱۵۶) آنان بر ایشان درودها و رحمت است از پروردگارشان و آنان فقط هدایت یافتگانند. (۱۵۷)

نکات: چنانکه در آیه ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره آل عمران خواهد آمد مقصود از احیاء که در این قبیل آیات ذکر شده حیات عالم دیگر است، نه زنده در عالم دنیا، و این شهداء و سایر پاکان زنده، به زندگی دنیا نیستند زیرا از بدن خارج و به عالم بقاء رفته‌اند، و در عالم فنا نیستند چنانکه خدا فرموده:

﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۶۹)

و در آیه ۱۲۷ سوره انعام فرموده:

﴿هُمَّ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ (انعام: ۱۲۷)

و در آیه ۴ سوره انفال فرموده:

﴿هُمَّ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (انفال: ۴)

و در سوره زمر آیه ۳۴ فرموده:

﴿هُمَّ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ (زمر: ۳۴)

و در آیه ۱۹ سوره حدید مطلق مؤمنین را وعده داد و فرموده:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ

لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ (حدید: ۱۹)

و در سوره البینه آیه ۸ فرموده:

﴿جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ﴾ (بینه: ۸)

و در آیات دیگری فرموده برای ایشانست اجرشان نزد پروردگارشان

﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾

که طبق این آیات زنده بودن ایشان، نزد رحمت خدا و در دارالسلام بهشت خواهد بود، نه در دنیا، و به کلی از دنیا بی‌خبرند. بعضی از گویندگان بی‌سواد که از این آیات بی‌خبرند، به غلط می‌گویند که ارواح ایشان در دنیا هستند و از صدای ما و کار ما باخبرند، این سخن ایشان برخلاف آیات الهی است، و شرح

این مطلب در ترجمه آیه ۳۲ سورة النحل خواهد آمد. و به اضافه می گوئیم زنده بودن شهداء و اولیاء مستلزم علم ایشان به همه چیز و به همه جا نیست، زیرا در زمان زندگی خود در دنیا علم به همه چیز نداشتند. و جمله **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** دلالت دارد که برگشت همه به سوی امر اوست در روز جزاء و کیفر، نه اینکه کسی به او وصل شود، زیرا فرموده: **إِنَّا إِلَيْهِ وَاصِلُونَ**، و فرموده **إِنَّا إِلَيْهِ** متحدون، پس آنچه عرفا مدعیند جز کفر چیزی نیست.

إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمَرُوءَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ
أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ*

ترجمه: براستی که صفا و مروه از شعائر خدا و نشانه اطاعت بندگی بندگان است، پس هر کس حج خانه خدا کند و یا عمره به جا آرد بر او باکی نیست که آن دو را طواف کند و هر که کار خیری کند محققا خدا شکرگزار داناست. (۱۵۸)

نکات: اشعار به معنی اعلام است، و شعائر به چیزهایی گفته می شود که یکی از اوامر و حدود الهی را اعلام کند، و شعائر را باید حق تعالی معلوم کند، و نشانه بندگی بندگان قرار دهد، بنابراین صفا و مروه و سایر مناسک حج مانند مشعرالحرام، و یا شترهای قربانی را خدا شعائر قرار داده (وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) و اینها را شعائر الله می گویند. اما اگر مردم چیزی را بعنوان شعائر دینی یا مذهبی بوجود آورند غلط است، و نمی توان آنها را شعائر دینی خواند بلکه باید آنها را بدعت خواند مانند شعائر حزبی و مملکتی مثلا بیرق و کتل و سیاهپوشی و گنبدو گلدسته را که مردم شعائر مذهبی خود قرار داده اند، در صورتیکه اسلام دستور نداده و در سنت رسول خدا ﷺ این چیزها نیست و قطعاً بدعت است. و صفا و مروه دو کوه کوچکی است در مکه جنب

مسجدالحرام و طواف آنها دورزدن نیست بلکه رفتن از صفا به مروه و برگشتن است، و این را سعی بین صفا و مروه می‌گویند و واجب می‌دانند، اگرچه ظاهر قرآن دلالت بر وجوب ندارد زیرا فرموده: **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا**، «باکی نیست که طواف کند به آن دو» و نکته‌ای که برای چنین تعبیر گفته‌اند این است که چون زمان جاهلیت حتی زمان نزول این آیه مشرکین مکه بت‌های خود را در بالای صفا و مروه نصب می‌کردند، و مردم مسلمان خیال می‌کردند سعی بین صفا و مروه بواسطه بودن بت‌ها جایز نیست خدا فرموده: **لَا جُنَاحَ** «باکی برای سعی نیست و خدا خود را در این آیه وصف کرده به وصف شاکر و شکر در لغت به معنی ثنای مقابل نعمت و احسان و یا صرف هر نعمتی است در جائیکه خدا امر فرموده و شکر به این معانی درباره خدا صحیح نیست، و شکر خدا جزا دادن او به بنده است در مقابل عمل صالحی که بنده انجام داده است.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُمْ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ *

ترجمه: محققا آنانکه آیات روشن و هدایت ما را که نازل کردیم کتمان می‌کنند، پس از بیان ما برای مردم در این کتاب آسمانی، ایشان را خدا لعن می‌کند و لعن‌کنندگان نیز آنان را لعن می‌کنند (۱۵۹) مگر آنانکه برگردند و توبه و اصلاح کنند، و برای مردم بیان نمایند، پس من توبه ایشان را می‌پذیرم و منم توبه‌پذیر رحیم (۱۶۰) به راستی آنانکه کافرنند و در حال کفر بمیرند مخصوص

ایشا است لعن خدا و ملائکه و تمام مردمان (۱۶۱) همواره در لعنت و دوزخند نه بر آنان تخفیف عذابی است و نه بر ایشان نظر کنند. (۱۶۲)

تکات: مقصود از یکتومون آن علمائی هستند که آیات قرآن را برای مردم نمی‌گویند و یا اگر قرائت کنند معنی آن را کتمان می‌کنند و بلکه به مردم می‌گویند شما معانی آن را نمی‌فهمید و یا کسی نمی‌فهمد، و یا اینکه هفتاد معنی دارد در حالیکه تمام این سخنان باطل است، و در حقیقت آیات الهی را بدین بهانه‌ها کتمان کرده و مردم را از آنها بی‌خبر نگاه داشته‌اند، و اگر توبه کنند و بیان نکنند مشمول لعنت در آیه ۱۵۹ خواهند شد.

وَالْهُكْمُ لِلَّهِ وَالْحُكْمُ لِلَّهِ وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالْفُلُكُ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لِأَيِّتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّنَا لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ *

ترجمه: و معبود و إله شما یکی است، نیست معبودی جز او که رحمن و رحیم است (۱۶۳) محققا در خلقت آسمانها و زمین و آمد شب و روز و کم شدن شب و روز و آن کشتی که به سود مردم در دریا جاری است و آبی که خدا از

آسمان نازل کرده و زمین را پس از موات شدنش زنده کرده، و از هر جنبه‌ای در آن منتشر کرده و گردش بادها و ابرهای تسخیرشده بین آسمانها و زمین، محققاً نشانه‌هایی از قدرتست برای خردمندان (۱۶۴) و بعضی از مردم کسانیند که غیر خدا را مانند خدا گیرند و آنان را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن خدا، و مؤمنان خدا را بیش از هر چیز دوست می‌دارند و اگرچه ستمگران هنگام دیدن عذاب می‌بینند که حقاً قدرت و توانائی مخصوص خدا است، و حقاً عذاب خدا سخت است (۱۶۵) وقتی که رؤساء و پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده نموده و اسباب و روابط قطع گردد (۱۶۶) و دنباله‌رو و پیروان گویند اگر برای ما برگشتی بود از ایشان بیزاری می‌جستیم چنانکه ایشان از ما بیزاری جستند، خدا بدین گونه اعمالشان را به ایشان می‌نمایاند که موجب افسوسها بر ایشان باشد و از آتش بیرون رفتنی نباشند. (۱۶۷)

نکات: مقصود از جمله: **وَاللَّهُ كَرِيمٌ إِلَهُ وَاحِدٌ**: این است که پناه و ملجأی جز خدا نیست، و در حوائج به بندگان خدا رجوع نکنند، و بنده را مانند خدا ندانسته، و قدرت خدا را در خلق موجودات بنگرند که چگونه و به چه ترتیب دقیق و تدبیر علمی خورشید و ستارگان را می‌گرداند، و انواع اشجار و ریاحین و گلها و میوه‌جات می‌رویاند، به وسائل طبیعی و قوانین آن بنگرند تا بدانند کار خدا را نسبت به مخلوق دادن از سفاهت و نادانی است، و مسبب‌الأسباب را دوست بدارند نه اسباب را. و جمله: **«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا»** دلالت دارد که روز قیامت مراد از مرید و مرجع از مقلد و امام از مأموم فراری است و بیزاری می‌جوید، و آن بزرگانی که آنان را واجب‌الإطاعه می‌دانسته‌اند، بدرد ایشان نخورد. و **أنداد** جمع ند است، و ند یعنی مانند، مقصود این است که در کار تکوینی و تشریحی خدا مانند ندارد.

يَتَّبِعُهَا النَّاسُ كَلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ
 إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
 مَا لَا تَعْلَمُونَ *

ترجمه: ای مردم از آنچه در زمین است بخورید در صورتیکه حلال و پاکیزه باشد و پیروی گامهای شیطان مکنید زیرا او برای شما دشمنی است آشکارا (۱۶۸) همانا شما را امر می کند به بدی و زشتی، و شما را امر می کند که بر خدا بگوئید و نسبت دهید آنچه را نمی دانید. (۱۶۹)

نکات: یا ایها الناس دلالت دارد که مخاطب قرآن مردمند، و خطاب قرآن را می فهمند. و جمله: **كلوا** ... دلالت دارد بر **إصالة الإباحة** که آنچه روی زمین است برای مردم مباح است، به شرطیکه حلال و پاکیزه باشد نه مضر و کثیف. و مقصود از اکل جمیع تصرفات است. و خطوات شیطان همان راههای شیطانی است. و جمله: **إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ** ... دلالت دارد که شیطان هیچ وقت امر به خیر نمی کند، و کار او منحصر است به سه چیز: اول - امر به بدی یعنی گناهان. دوم - امر به فحشاء یعنی کبائر. سوم - امر به گفتن و نسبت دادن به خدا آنچه را که نمی دانید که همان بستن بدعتهاست به دین.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا أُولُو
 كَارٍ ءِآبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ * وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّوا بِكُمْ عَمِيٌّ فَهُمْ لَا
 يَعْقِلُونَ *

ترجمه: و چون به ایشان گفته شود آنچه را خدا نازل نموده، پیروی کنید، گویند خیر بلکه به راهی که پدران خود را یافته ایم پیروی می کنیم، آیا و اگر

چه پدرانشان چیزی تعقل نکرده و هدایتی نیافته باشند (۱۷۰) حکایت کافران حکایت شخصی است که به حیوانی بانگ زند حیوانی که جز صدائی و ندائی نمی‌شنود، کران و لالان و کورانند که تعقل ندارند. (۱۷۱)

نکات: جمله: **آتَّبِعُوا...** دلالت دارد که پیروی قرآن واجب، و پیروی غیر آن حرام است، چه تقلید پدران باشد، و چه تقلید دیگران. و «صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ» دلالت دارد که مقلدین، عقل خود را بکار نینداخته‌اند، و کر و کور مانده‌اند. انسان باید از عقل خدا داده در راه دین بهره برد.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ * إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن أَضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*

ترجمه: ای مؤمنین بخورید از پاکیزه‌هاییکه روزی شما کرده‌ایم و برای خدا شکر کنید اگر می‌خواهید او را بندگی کنید (۱۷۲) همانا خدا بر شما مرده و خون و گوشت خنزیر و هر چه برای غیر خدا آواز داده شود و بر او نام غیر خدا برده شود حرام کرده، پس هر که ناچار گردد در حالیکه ستم نکند و تجاوز ننماید، پس گناهی بر او نیست، به تحقیق خدا آمرزنده و رحیم است. (۱۷۳)

نکات: یکی از آیاتیکه قاعدهٔ **إِصَالَةُ الْإِبَاحَةِ** از آن استخراج شده همین آیهٔ ۱۷۲ می‌باشد. و مقصود از جمله: **مَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ** آن حیوانی است که وقت ذبح آن، نام غیر خدا برده شود، و یا برای غیر ذبح گردد مانند اینکه برای حضرات ائمه و یا امام‌زاده و یا ورود فلان امیر و یا داماد و یا در پیشگاه علم و مانند آن ذبح

شود، که در تمام این موارد مشمول حرمت است گوشت آن. و از جمله: فَمَنْ أَضْطَرُّ... اثبات می شود قانون اضطرار که حکم ثانوی رافع احکام اولیه می باشد، ولی از آیه استفاده می شود که برای اضطرار دو شرط است:

اول - آنکه شخص مضطر ستم نکند، یعنی غذای مضطر دیگری را نگیرد، و یا برای ستم مسافرت نکرده باشد، و یا بر زمامدار اسلامی خروج نکند و یا برای لذت، حرامی را تناول ننماید.

دوم - تجاوز نکند یعنی از حدی که رفع اضطرار می شود، تجاوز ننماید، یعنی به قدر سد رمق و حفظ جان استفاده کند، نه زیادتیر.

و میته شامل است حیوانی را که مرده باشد و یا خفه شده باشد، و یا ذبح شرعی نشده باشد. و اگر از حیوان زنده عضوی قطع شود آن عفو چون روح ندارد به حکم میته می باشد. ولی پشم و کرک و موی میته پاک است، چون اینها روح حیوانی نداشته.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا
 أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى
 وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ^ج فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ* ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ
 بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ أَحْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ*

ترجمه: حقیقتا کسانی که آنچه را خدا نازل کرده از کتاب، کتمان می کنند و به بهاء کمی می فروشند، ایشان در شکم خود وارد نمی کنند مگر آتش را، و خدا در قیامت با آنان سخن نگوید، و ایشان را پاک نگرداند، و برای ایشان عذابی است دردناک (۱۷۴) ایشان کسانی که خریده اند گمراهی را به مقابل هدایت، و عذاب

را به جای آمرزش، پس چه چیز ایشان را صبور و پرتاقت کرده بر آتش دوزخ (۱۷۵) این کیفر برای این است که خدا این کتاب را به حق نازل کرده (و اینان اعتناء نکردند) و محققا آنانکه در این کتاب اختلاف کردند، در راه مخالفتی دور از حق می‌باشند. (۱۷۶)

نکات: مقصود از جمله: **يَكْتُمُونَ** ... این است که آیات الهی را بیان نکند، و یا ضد آن را بشنود سکوت نماید، و یا اگر کسی بخواهد بفهمد نگذارد، مثلا بگوید: فهمش مشکل است، و یا بگوید: باید چهل سال درس بخوانی تا فلان آیه را بفهمی، و یا طوری بیان کند که هدف آیه معلوم نشود، که تمام اینها موارد کتمان و مشمول عذاب است، و این خود یکی از گناهان کبیره است که اکثر گویندگان دینی مرتکب می‌شوند، و در حقیقت کسانی که آیات الهی را کتمان می‌کنند، برای خوشنودی مردم که مردم را نرمانند، خدا را رزاق نمی‌دانند.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ*

ترجمه: نیکی این نیست که توجه خود را به طرف مشرق و مغرب بگردانید، ولیکن نیکی و نیکوکار کسی است که ایمان به خدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب خدا و پیمبران آورد، و مال را به دوستی او به خویشان و یتیمان و مساکین و براه‌ماندگان و سؤال‌کنندگان و در آزادی بندگان بدهد، و نماز را بپا دارد، و

زکات را بدهد، و به عهد و پیمان خود گاه بستن پیمان وفا کند، و در سختی‌ها و فقر و مرض و هنگام جهاد صابر باشند، ایشانند راستگویان، و ایشانند همان پرهیزگاران. (۱۷۷)

نکات: چون توجه به قبله در عبادت از اصول دائمی اسلام نبوده و لذا در شرایط متعدده قابل تغییر بوده، پس افتخار بخصوص قبله چنانکه یهود را عادت بوده، شایسته نیست، و آیه مانحن فیه، ناظر به همین معنی است. در این آیه آنچه در دین اسلام لازم و مقوم آن بوده، شمرده، از ایمان و عمل، و ایمان به پنج چیز را کافی دانسته: ایمان به خدا و قیامت و ملائکه و کتب و رسل الهی. پس ایمان به همین پنج چیز در اسلام و ایمان کافی و از اصول دین است، به تصدیق خدا در این آیه. و ایمان به چیزهای دیگر شرط ایمان و اسلام و مقوم آن نیست، و دخالت در کفر و ایمان ندارد مانند ایمان به امامت و رجعت و کرامات اولیاء و مانند آن. و اما آنچه در کتاب خدا صریحا ذکر شده، داخل همین پنج چیز می‌باشد، مانند ایمان به علم و قدرت و عدل و حکمت الهی، و مانند حساب و کتاب و میزان و بهشت و دوزخ.

و اما عمل که فروع باشد، آن نیز در این آیه شرح داده شده که چه کاری مقوم نیکی است دقت شود.

حال اگر کسی بخواهد عقاید و اعمال اسلامی را بداند، نظر در این آیه برای او کافی است، و لازم نیست هزاران کتاب و هزاران عالم را ببیند، و خود را حیران و سرگردان کند.

و ضمیر «عَلَىٰ حُبِّهِ» را می‌توان گفت برمی‌گردد به الله، یعنی باری دوستی خدا، فقط مال را مصرف کند، و می‌توان گفت برمی‌گردد به مال، یعنی با اینکه مال را دوست می‌دارد، آن را در راه خدا انفاق می‌کند، و امر خدا را بر مال

ترجیح می‌دهد، و می‌توان گفت برمی‌گردد به ای‌تاء مستفاد از «آتی» یعنی إعطای و انفاق مال را دوست می‌دارد.

و در کلمه: «الموفون» و «الصابرین» اختلاف شده در اینکه چرا یکی به حالت رفعی و دیگری به حالت نصبی و یا جرّی آمده؟ هر کس چیزی گفته، از آنجمله ابوعلی فارسی که از بزرگان ادیبان است گفته چون صفات کثیره پی‌درپی برای موصوف واحدی ذکر شود، بهتر آن است که باری جلب توجه سامع اعراب‌های مختلفه به آن صفات داده شود. ولی به نظر ما جهت اختلاف اعراب این است که «وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» و جمله مبتدا و خبر است، و عطف شده بر جمله «ءَامَنَ بِاللَّهِ» و باید مرفوع باشد. ولی «الصابرین» جمله نیست، و عطف است بر "من موصوله" در جمله «ءَامَنَ بِاللَّهِ»، و چون "من موصوله" مجرور است الصابرین نیز مجرور آمده و باید مجرور باشد.

يَتَّيَّبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى ۗ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ
بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ ۗ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَعُ بِالْمَعْرُوفِ
وَأَدَّاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ۗ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ
ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَلكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَتَأْوَلِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ*

ترجمه: ای مؤمنین مقرر شده بر شما قصاص درباره کشته‌شدگان، آزاد به آزاد، و بنده به بنده، وزن به زن، پس آنکه برایش چیزی گذشت شود از طرف برادر دینی او، باید پیروی عرف و معروف باشد، و أداء دیه به او به خوبی باشد، این تخفیفی از پروردگارتان و رحمتی است، پس آنکه بعد از این تجاوز کند

برای او عذابی است دردناک (۱۷۸) و برای شما در قصاص، زندگی است ای صاحبان عقول تا باشد که پرهیزگار شوید. (۱۷۹)

نکات: در جملات: **الحر بالحر** ... فمسرین گفته‌اند که باید بین قاتل و مقتول در قصاص تساوی را رعایت کرد، مثلاً اگر هر دو عاقل و آزاد و مسلمان باشند، باید قاتل قصاص شود، و اگر یکی از آنان عاقل نباشد و یا مسلمان نباشند، حکم قصاص رعایت نمی‌شود، بلکه به دیه منتقل می‌شود، و یا به طریق دیگر. و همچنین در جمله: **"وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ"** گفته‌اند که زن را مقابل زن و به عوض او قصاص می‌کنند و اگر قاتل زنی مرد باشد، دیه زن نصف مرد است، پس آن مرد باید دیه بدهد. و یا اگر خواستند او را بکشند، باید نصف دیه او را به او بدهند، طبق روایات رسیده، اگرچه در قرآن ذکر نشده. ولی می‌توان گفت آنچه از مفهوم آیه خواسته‌اند استفاده کنند آیه در مقام بیان آن نیست، یعنی نمی‌توان گفت؛ مردی زنی را و یا زنی مردی را کشت، قاتل را نکشیم و قصاص ننمائیم، که آیه چنین دلالتی را ندارد. بلکه آنچه را آیه در مقام بیان آن است، این است که بگوییم در قتل، فقط قاتل باید کشته گردد نه کس دیگر، زیرا در زمان جاهلیت گاهی غیر قاتل را نیز می‌کشتند و اگر زنی زن دیگر را می‌کشت گاهی خانواده مقتول، از طایفه قاتل، غیر از قاتل، افراد دیگری را نیز که بی‌گناه بودند، می‌کشتند، خدا در این آیه با آوردن **الف و لام** اشاره کرده که همان قاتل را بکشید، چه حر باشد و چه غیر حر، و چه مرد باشد و چه غیر مرد، چنانکه در آیه بعد نیز فرموده **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ**، و بعلاوه در سورة مائده که آخرین سورة و پس از این سورة نازل شده خدا می‌فرماید: **النَّفْسَ بِالنَّفْسِ**، و پس از آن خطاب به پیغمبر ﷺ فرموده: **فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ**. و در سورة شوری

فرموده: جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا. و مقصود از جمله فَمَنْ عَفِيَ ... همین است که اگر اولیای مقتول به دیه راضی شدند، احسانی نموده‌اند.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ * فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا
إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا
أَوْ إِيْمًا فَاصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ *

ترجمه: مقرر شد بر شما که چون نشانه‌های مرگ یکی از شما رسید، اگر مالی گذاشته، وصیت نماید، یعنی سفارش کند برای والدین و خویشان به خوبی و عدالت این وصیت کار، حقی است بر عهده متقین (۱۸۰) پس هر کس وصیت را پس از شنیدن آن، تبدیل دهد، همانا گناه تبدیل، بر تبدیل‌دهندگان است، براستی خدا شنوای داناست (۱۸۱) پس آنکه انحرافی را از وصیت‌کننده و یا گناهی را از وی بترسد، پس اصلاح دهد بین ایشان، گناهی بر او نیست زیرا خدا آمرزنده و رحیم است. (۱۸۲)

نکات: جمله: كُتِبَ ... دلالت دارد بر وجوب و لزوم وصیت بر کسیکه مالی دارد. و جمله: لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ دلالت دارد بر جواز وصیت برای وارث و سایر خویشاوندان نزدیک که اگر وارثی نزدیکتر نباشد ارث می‌برند، مانند طبقه دوم یا وجود طبقه اول، پس اگر طبقه اول وجود داشت، انسان می‌تواند برای طبقه دوم، وصیت نماید. و مقصود از «خیر» مال است، اما اینکه چه مقدار مال داشته باشد تا مورد این تکلیف باشد، اختلاف است، و نظر صحیح آن است که عرف او را مالدار بدانند. و کلمه: «بالمعروف» دلالت دارد که وصیت باید به خیر و عدالت باشد، نه اینکه به امر منکری وصیت کند، و معروف بودن وصیت این است که:

أولاً: بزیرادتر از ثلث نباشد، و به ورثه ضرر نرزد. **ثانیا:** اگر ورثه فقیری دارد آنان را مقدم بداند و برای غیر ورثه وصیت نکند. و کلمه **حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ** دلالت دارد که ترک وصیت از اغنیاء از بی تقوائی است. و جمله: **«فَمَنْ بَدَّلَهُ»** دلالت دارد که تغییر و تبدیل وصیت جایز نیست. و جمله **«بَعْدَ مَا سَمِعَهُ...»** دلالت دارد که گناه تبدیل وقتی است که وصی مطلع باشد از متن وصیت، و اگر بی خبر باشد، گناه نیست. و جمله: **«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»** تهدید شدیدی دارد. و جمله: **«فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا»** دلالت دارد که اگر وصی و یا شاهد و یا موصی له و یا ورثه و یا همه فهمیدند که موصی در وصیت خود میل به باطل و یا افراط و تفریط و یا وصیت به گناهی کرده، او را منع کنند و ارشادش نمایند که وصیت او موجب اصلاح بین ورثه باشد نه موجب فساد. و جمله: **«فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ»** دلالت دارد که اگر وصی متوجه فساد وصیت شد، می تواند بعضی از مواد آن را تغییر و اصلاح نماید، ولی فقط مواد باطل را تبدیل به حق کند، و باید خدا را در نظر بگیرد.

و کلمه: **الوصیة** اطلاق دارد، و شامل است وصیتی را که به زبان فصیح باشد، و یا الکن و یا مجروح و یا به اشاره، مانند لال، و یا به نوشتن، که در تمام این موارد صحیح و قابل اجراء است. و کلمه: **الأقربین** مطلق است، چه خویش مسلمان باشد، و چه کافر. و کلمه: **علیکم** دلالت دارد که باید وصیت کننده مسلمان و عاقل و مختار باشد. و جمله: **أذا حضر...** دلالت دارد که هر کس نشانه های مرگ را در خود دید، باید هر چه زودتر وصیت به حق کند، و برای اولاد و صغار خود قیمی تعیین نماید، و امانتهای مردم را به صاحبانش برساند، و اگر زکات نداده فوری بپردازد و اگر دینی در گردن دارد بگوید و شاهد گیرد، و سفارش به أداء کند، و تا می تواند خود أداء نماید. و اگر مالی جائی پنهان

کرده، و ممکن است ضایع شود، تذکر دهد. و عقاید حقه خود را اظهار کند، و بازماندگان خود را به حفظ آن عقاید توصیه نماید.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ *

ترجمه: ای مؤمنین مقرر شده بر شما روزه گرفتن چنانکه واجب شده بود بر کسانی که قبل از شما بودند تا باشد شما پرهیزکار شوید (۱۸۳) چند روزی شمرده شده، پس هر کس از شما بیمار و یا بر سفر بود بهمان شماره از روزهای دیگر، و بر آنانکه طاقت دارند به زحمت، طعام مسکینی فدا دهند، پس آنکه خیری را انجام دهد، بهتر است و برای او خوبست، و روزه گرفتن برای شما خوبست اگر بدانید (۱۸۴) ماه رمضان که نازل شده در آن قرآن، در حالیکه قرآن هدایت است برای مردم، و آیات روشنی است از هدایت، و جداکننده حق است از باطل، پس هر کس از شما در این ماه حاضر بود باید روزه گیرد، و آنکه بیمار و یا بر سفر باشد، پس به همان شماره از روزهای دیگر، خدا برای شما آسانی را خواسته و

سختی را نخواسته، و باید این شماره را کامل گردانید، و خدا را بزرگ شمارید در مقابل اینکه شما را هدایت کرده، و شاید شکرگزار باشید. (۱۸۵)

نکات: خطاب **يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا**، موجب افتخار مؤمنین و جبران زحمت مکلفین است، و خطاب قبل از امر و نهی نشانه اهمیت آن امر و نهی است. و جمله: **الَّذِينَ آمَنُوا**، دلیل است که امثال آن از علائم ایمان و ترک آن نشانه عدم ایمان است. و جمله: **کَمَا كُتِبَ...** دلالت دارد که صوم بر اُمم سابقه و یا بر انبیاء سابقین واجب بوده، و این جمله ترغیب به صوم است. یعنی این امر برای شما تنها نبوده بلکه عمومیت داشته. و جمله: **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** دلالت دارد، که روزه موجب تحصیل تقوی می باشد بواسطه ترک لذات حیوانی و تشبه به فرشتگان. و باید دانست که صوم عبارتست از ترک اکل و شرب و جماع، ولی با نیت امثال فرمان، پس اگر کسی ترک اکل و شرب و جماع نمود، بدون نیت صوم، فائده صومی ندارد. و جمله: **أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ**، مانند عذرخواهی و جبران تکلیف است، یعنی چند روز مختصری بیش نیست. و کلمه: **عَلَى سَفَرٍ** اشاره به این است که نیت سفر رافع تکلیف نیست، بلکه باید بر راه باشد، و جمله: **عَلَى الَّذِينَ يَطِيقُونَهُ** ... راجع به پیران و زنان پیر و یا زن شیرده که روزه گرفتن بر ایشان زحمت و مشقت زیاد باشد و اگرچه طاقت بیاورند، زیرا حق تعالی تکلیف را به قدر وسع خواسته، نه به قدر طاقت، و وسع پائین تر از طاقت است، بنابراین مقدرگرفتن **لَاَءِنَافِيهِ** لازم نیست. پس چنین اشخاص که طاقت روزه گرفتن دارند، ولی به قدر وسعشان نیست، باید فدیة دهند، و اگر روزه را گرفتند، کار خوبی کرده اند، اما بر ایشان واجب نیست، به دلیل **فَمَنْ تَطَوَّعَ حَيْثَ فَهُوَ حَيْرٌ لَهُ** و مقصود از فدیة طعام یک مسکین است که سیر گردد، اما خوبی روزه بر ایشان وقتی است که مضر نباشد، و **إِلَّا جَائِزٌ** نیست. و جمله: **وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ**

دلالت دارد که روزه مفید به حال انسان است، و لذا رسول خدا ﷺ فرموده: "صوموا تصحوا"، یعنی روزه بگیرید تا صحت یابید. و جمله: **فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ** دلالت دارد که هر کس این ماه را دریابد، در حال عقل و بلوغ و عدم مانع، باید روزه گیرد، و نیز دلالت دارد که هر کس حاضر در وطن است مکلف به صوم می‌باشد زیرا شهود به معنی حضور آمده.

و جمله: **أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ**، دلالت دارد که قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده، و این شرافت بزرگی است برای این ماه، و در آیه ۳ سوره الدخان که فرموده: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ**، آن شب مبارک شب قدر است که در سوره قدر آمده، و آن هم در ماه رمضان است. پس معلوم می‌شود بعثت رسول خدا ﷺ و نزول قرآن در ماه مبارک رمضان واقع شده، و لذا مسلمین باید بیشتر در این ماه شکر کنند، و عبادت نمایند، و سپس روز فطر آن را عید قرار دهند، برای همین نزول قرآن. و جمله **وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَانَكُمْ** و **وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**، نیز اشاره به همین نزول قرآن و عیدگرفتن روز فطر و تکبیرات را گفتن است.

و کلمه: **هدى للناس**، دلالت دارد که قرآن برای مردم، و هدایت ایشان نازل شده، و برای مردم قابل فهم است، تا از برکت آن هدایت شوند، و اگر نفهمند بر ایشان هدایت نیست و از کلمه فرقان استفاده می‌شود که قرآن فاروق و ممیز بین حق و باطل است، و باید هر حدیث و هر مطلبی از مطالب دینی که بنام دین وارد اسلام شده، با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن نباشد باطل است، چنانکه در مقدمه ۲۱ کتاب حاضر توضیح داده شد. و جمله: **وَيَبَيِّنَتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ**، دلالت دارد که تمام آیات قرآن، حتی متشابهاتش روشن و واضح و همه کس

فهم می‌باشد، به مقدمه ۱۹ نیز مراجعه شود. پس قرآن معما و مشکل و رمز نیست، و هفت بطن و هفتاد بطن ندارد، فقط باید شخص رجوع‌کننده به زبان عرب آشنا باشد. و جمله: **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ...** دلالت دارد که تکالیف اسلامی تمامش آسان است، و اگر در قوانین آن چیزی مشکل به نظر می‌رسد ناقلین و پیروان قرآن آن را مشکل کرده‌اند، و صدر اسلام چنین نبوده، از وقتی که مذاهب ایجاد شد، در اطراف هر حکمی آن قدر دقتهای نیش غولی و احوط‌ها و اقوی‌ها زیاد شد، و اراده حق در این موارد اراده قانونی و تشریحی است، نه اراده تکوینی، زیرا اراده تکوینی با اختیار بشر در تکالیف جمع نمی‌شود، پس نتیجه چنین است که خدا قانوناً احکامی آسان خواسته. و جمله: **وَلِتُكْمَلُوا الْعِدَّةَ**، دلالت دارد که باید روزهای ماه رمضان را بطور کامل روزه گرفت تا اینکه ماه شوال دیده شود، و لذا رسول خدا ﷺ فرموده: **"أَفْطِرُ لِلرَّوْيَةِ وَ صَمِ لِلرَّوْيَةِ"**. یعنی: بدیدن ماه روزه بگیر، و بدیدن ماه افطار کن. و از جمله **وَلِتُكْمَلُوا لِلَّهِ...** استفاده می‌شود لزوم تکبیرات روز عید، هم قبل از نماز، و هم بعد از نماز.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۗ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ *

ترجمه: و چون بندگانم از تو بپرسند از دوری و نزدیکی من، پس به راستی که من نزدیکم و جواب خواننده را گاهی که مرا بخواند می‌دهم، پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند تا به رشد و تکامل برسند. (۱۸۶)

تکات: فَإِنِّي قَرِيبٌ دلالت دارد که خدا به هر بنده‌ای نزدیک است چه مؤمن و چه کافر. و جمله: **أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ** دلالت دارد که خدا می‌شنود از هر که

باشد، ولی خدا را بخواند نه غیر او را. و جمله: إِذَا دَعَانِ در اصل إِذَا دَعَانِي بوده، و کسره نون دلیل بر حذف یاء است، و دلالت دارد که هر بنده باید فقط خدا را بخواند. و عجب است از زمان ما با بودن این آیات در قرآن، گویا ملت نشنیده‌اند، ولذا وقتی دعا انبیاء و اولیاء را می‌خوانند، و می‌گویند واسطه و وسیله را می‌خوانیم، در صورتیکه خدا نفرموده واسطه و یا وسیله را بخوانید، بلکه صریحاً فرموده مرا بخوانید. و اگر کسی در دعا غیر خدا را بخواند در عبادت شرک آورده، خصوصاً اگر غیر خدا را حاضر و ناظر بداند، و مانند خدا لامکان و مطلع بر کل مکان بداند، یقیناً مشرک است و جمله: «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» دلالت دارد که رشد و کمال بواسطه توجه به ذات اقدس الهی است خصوصاً در ماه مبارک رمضان به مناسبت اینکه این آیه در وسط آیات روزه آمده. باید بندگان، خدا را بسیار بخوانند، و از شرک توبه کنند.

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ
لَهُنَّ عِلْمٌ مِّمَّا اللَّهُ أَنْكُمْ كُنْتُمْ تَحْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا
عَنْكُمْ فَالْكَنْ بَدِشْرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى
يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ
إِلَى الْإِيلِ وَلَا تَبْدِشْرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسْجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا
تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ *

ترجمه: در شب ماه صیام نزدیکی و دخول به زنانان حلال شده، ایشان برای شما لباسند و شما برای ایشان لباسید، خدا دانست که شما به خود خیانت می‌کنید، پس بر شما بخشید، و از شما گذشت، پس اکنون با آنان مباشرت کنید، و آنچه خدا برای شما مقرر کرده، بجوئید (یعنی از رخصت او بهره برید) و

بخورید و بیاشامید تا ظاهر گردد برای شما رشته سفید روز از رشته سیاه شب، سپس روزه را تا شب به پایان رسانید، و با زنان مباشرت مکنید در حالیکه شما در مساجد معتکفید، این است حدود خدای تعالی، پس نزدیک آن نشوید، چنین بیان می‌کند خدا برای مردم آیات خود را تا شاید مردم بپرهیزند. (۱۸۷)

نکات: جمله: "أحل لکم..." دلالت دارد که در روز ماه مبارک و شب آن چیزهایی حرام بوده و حلال شده، و از آن جمله هم بسترشدن با عیال، و خوردن و آشامیدن، که در شب حلال شده. و کلمه: أَلْفَتْهُ إِلَى نِسَائِكُمْ، دلالت دارد که مباشرت با زنان در هر ساعتی از ساعات شب جایز است. و جمله: عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ ... دلالت دارد که قبل از نزول این آیه، حکم صوم مشکل‌تر بوده، و به ورود این آیه آسانتر شده، چنانکه در خبر آمده که شب‌های ماه مبارک اکل و شرب و جماع نداشت تا إفطار دیگر، پس یکی از اصحاب رسول به نام خوات بن جبیر که پیرمرد ضعیفی بود، پس از فراغ کار رفت منزل برای إفطار، عیال او در آوردن طعام کندی کرد و چون او خسته بود خوابش گرفت و دیگر غذایی نخورد، طبق مقررات صوم، و بدون إفطار شب را به روز آورد، و روز را روزه گرفت، و به جنگ خندق حاضر شد، و به سبب ضعف و گرسنگی در وسط کار بیهوش افتاد. رسول خدا ﷺ به حال او رقت کرد. مسئله دیگر اینکه عده‌ای از جوانان مسلمین در شب‌های ماه مبارک با عیال خود هم‌بستر می‌شدند، حتی بعضی از ایشان خدمت رسول خدا ﷺ آمده و به این عمل اقرار نمودند. در این حال آیه فوق نازل شد، و کسانی که مرتکب خلاف مقررات شده بودند اظهار ندامت کردند، و خدا ندامت و توبه ایشان را پذیرفت و این آیه نازل و اجازه اکل و شرب و جماع در شب‌ها تا ساعت فجر مجاز گردید. و مقصود از خیانت مذکور همین خلافی بود که جوانان مرتکب

شده بودند. و جمله: **أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ**، دلالت دارد که نهایت زمان روزه، شب است، پس همین که شب رسید، باید افطار کند، و روزه وصال که شب را نیز روزه گیرد، و روز بعد را به روز قبل وصل نماید، حرام است، و از این جمله معلوم می‌شود که در تمام روز باید نیت صوم ادامه داشته باشد.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا
مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ*

ترجمه: اموال خود را بین خودتان به باطل نخورید، و آن را به سوی حکام نیندازید تا مقداری از اموال مردم را به گناه بخورید، و حال آنکه شما می‌دانید. (۱۸۸)

نکات: در این آیه مقصود از اکل هرتصرفی است، چه کم‌فروشی، و چه غصب، و چه رشوه، و چه غیر اینها. زیرا عرف می‌گوید؛ مال مردم مخور، ولو اینکه خانه باشد و تصرف کرده باشد، که می‌گویند؛ مال مردم را خورده، و حق تعالی طبق عرف سخن گفته است. و مقصود از: **وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ**.. همان دادن رشوه است که بواسطه آن مال مردم را می‌خورند.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى^١ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا^٢
وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ*

ترجمه: از تو از ماهها می‌پرسند، بگو این ماهها برای میزان اوقات است، و برای انجام دادن حج، و نیکی این نیست که از پشت‌خانه‌ها وارد شوید، ولیکن نیکی آن است که شخص بپرهیزد (با تقوی باشد)، و خانه‌ها را از دریش بیاید و از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید تا شاید رستگار گردید. (۱۸۹)

نکات: ماه بواسطه گردش زمین گاهی تمام سطحش که مقابل خورشید است دیده می‌شود، و گاهی قسمتی از آن و گاهی گوشه‌ای از آن نمایان است، و خدا چنین قرار داده تا بواسطه آن اوقات اول و وسط و آخر ماه معلوم باشد، و چون در زمان جاهلیت هر کس که می‌رفت حج و موفق به انجام حج نمی‌شد می‌بایست دیگر از درب خانه وارد نشود بلکه از پشت خانه دربی باز کند و یا از دیوار وارد شود حق تعالی این کار را مذمت کرده تا مردم به این خرافات نپردازند.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
 الْمُعْتَدِينَ * وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ
 أَخْرَجُوكُمْ ۚ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ۚ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
 حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ ۖ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ ۗ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ * فَإِن
 أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ
 فَإِنِ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ *

ترجمه: وکشتار نمائید در راه خدا با آنانکه با شما قتال می‌کنند و تجاوز میکنند زیرا خدا تعدی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد (۱۹۰) و هر جا ایشان را یافتید بکشیدشان و بیرونشان کنید از جهت اینکه شما را بیرون کردند و آشوب بدتر از کشتن است و نزد مسجد الحرام با ایشان پیکار نکنید تا وقتی که ایشان در آنجا با شما پیکار کنند، پس اگر ایشان با شما پیکار کردند بکشیدشان، کیفر کافران چنین است (۱۹۱) و اگر خودداری کردند خدا آمرزنده و رحیم است (۱۹۲) و با ایشان پیکار کنید تا آشوبی نباشد و دین و پذیرش آن برای خدا باشد، پس اگر خودداری کردند جز بر ستمگران ستمی نیست. (۱۹۳)

نکات: مقصود از «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» این است که قتال برای بازشدن راه حق باشد که مردم آزاده بتوانند به سوی خداپرستی بروند، و کسی ایجاد زحمت نکند، و پذیرش دینی برای ترس از مخلوق نباشد و مقصود از جمله: «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» این است که قانون اسلام قانون آدم‌کشی نیست، و اگر کسی اقدام به قتال نکند نباید با او قتال کرد، یعنی مسلمین نباید پیش‌قدم در قتال بشوند، و ظاهراً مقصود از فتنه در جمله: وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ، گمراه‌کردن و به شرک کشاندن مردم است که فرموده از قتل بدتر است، و بعلاوه فتنه و اضلال مردم گاهی موجب آشوب و تلف‌شدن اموال و نفوس نیز می‌شود، و فتنه، کار جوانمردان نیست، بلکه کار منافقان و ناکسان است. و در آیه ۲۱۷ همین سوره، گناه صدّ و بازداشتن مردم را از راه خدا، از گناه قتال در ماه حرام بزرگتر دانسته.

و جمله: وَلَا تَقْتُلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ... دلالت دارد که مسجدالحرام، محترم است، و نباید در آنجا اقدام به جنگ و جدال نمود، مگر اینکه کفار پیش‌قدم شوند، و چون کفار خودداری کردند مسلمین باید بی‌درنگ خودداری کنند. و جمله لَا تَكُونُوا فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ دلالت دارد که جهاد اسلامی برای رفع زورگوئی و دفع فتنه و آشوب و شرک است، که دینهای باطل را بر مردم تحمیل نکنند، و هرگاه فتنه برطرف شد دیگر جهادی نیست، پس مادامیکه زورگویان و گمراه‌کنندگان وجود دارند جهاد بر مسلمین واجب و لازم است، و جمله: فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ دَلالت دارد که جهاد برای تعدی و تجاوز نیست.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرْمَتُ قِصَاصٌ^ج فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ^ج وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ

الْمُتَّقِينَ*

ترجمه: ماه حرام مقابل ماه حرام و حرمتها را قصاص است، پس هر کس بر شما تجاوز کند شما بر او تجاوز کنید (هرگاه به جور دست‌درازی کردند شما بعدل مقابله کنید) به مانند آنچه بر شما تعدی کرده‌اند، و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزگاران است. (۱۹۴)

نکات: ماه حرام، و شهر حرام را که مکه باشد و حال احرام را باید هر کسی مراعات کند و احترام آنها را نگاهدارد، ولی اگر کفار حرمت آنها را نگاه نداشتند و به جنگ و آشوب اقدام کردند مسلمین باید معامله به مثل کنند، ولی باید خدا را در نظر گرفته و زیاده‌روی نکنند.

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ*

ترجمه: و انفاق کنید در راه خدا (یعنی جهاد) و خود را بدست خود بهلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران رادوست می‌دارد. (۱۹۵)

نکات: اکثر آیاتی که سبیل الله دارد مقصود جهاد است که به جهاد راه خدا بازمی‌شود، و مقصود از وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ این است که زیر بار کفار نروید که هلاک می‌شوید، بعضی خیال کرده‌اند که لَا تُلْقُوا کناره‌گیری از جنگ است، و تسلیم برای حفظ جان. و این اشتباه است زیرا کشته‌شدن در راه خدا هلاکت نیست و موجب افتخار و سعادت است.

وَأْتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا
رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ ۚ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّنْ
رَأْسِهِ ۖ ففِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ۚ فَإِذَا أُمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّع بِالْعُمْرَةِ إِلَى
الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ۚ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ

إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةَ كَامِلَةً ذَٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِ الْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ * الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ
 فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا
 تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ ۗ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ ۚ وَاتَّقُونِ يَا أُوْلِي
 الْأَلْبَابِ *

ترجمه: و برای خدا حج و عمره را پایان برسانید، پس اگر محصور شدید و از رفتن به حج ممنوع گردیدید پس هرچه میسر باشد قربان کنید و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محل ذبح و قربانگاه برسد، پس هر که از شما بیمار بود و یا آزاری بسر داشت (بتراشد)، پس از آن، بعوض، روزه ای و یا صدقه ای و یا قربانی گوسفندی باید، و چون امان یافتید پس هر که پس از عمره بحج پرداخت هرچه میسر شود قربان کند و هر که قربانی نیابد، سه روز در اثنای حج و هفت روز وقت برگشتن روزه گیرد، این ده روز تمام است، این حکم برای کسی است که خانواده اش مقیم مسجد الحرام (مکه) نباشد، و از خدا بترسید و بدانید که عقاب خدا سخت است. (۱۹۶) حج در ماه های معلومی است، پس کسی که بر او در این ماه ها حج واجب شد پس مباشرت با زن و بدکاری و جدال در حج موقوف است. و هر کار خیری بجا آرید خدا آن را می داند. و توشه بردارید که بهترین توشه پرهیزگاری است، و از من بترسید ای خردمندان (۱۹۷).

نکات: مقصود از ماه های حرام و معلومات ذیقعه و ذیحجه می باشد که چون احرام بست برای حج، باید از آنچه در آیه ذکر شده است اجتناب کنید، پس اگر جماع کرد باید یک شتر نحر کند، اگر بوسه زد یک گاو کفاره آن است.

و مقصود از فسوق و جدال که در آیه ذکر شده بد گویی و فحش و دروغ و سب و لعن و غیبت است، و هم مفاخره و جدال را کنار گزارد، و مکرر «لا والله» و «بلی والله» نگوید.

دروغ یکمرتبه یک گوسفند کفاره دارد، و دو مرتبه یک گاو، و سه مرتبه یک شتر.

و احکام دیگر احرام در آیات ۱ و ۲ و ۹۵ سوره مائده خواهد آمد.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ^ع فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِندَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ^ط وَاذْكُرُوا كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِّن قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ* ثُمَّ أَفِيضُوا مِّن حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ^ط وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ^ع إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ* فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَلْقٍ*

توجه: بر شما باکی نیست که از فضل پروردگار خود بجوئید (یعنی در أيام حج به کسب و کار پردازید) پس چون از عرفات برگشتید نزد مشعر الحرام یاد خدا کنید و او را یاد کنید چنانکه شما را هدایت نمود و اگرچه پیش از آن از گمراهان بودید (۱۹۸) سپس برگردید از جائیکه مردم برگشته‌اند و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده و رحیم است (۱۹۹) پس چون مناسک خود را انجام دادید یاد خدا کنید مانند اینکه پدران خود را یاد می‌کنید و یا ذکر خوبی، بعضی از مردم می‌گویند پروردگارا در دنیا به ما بده و و برای او در آخرت بهره‌ای نیست. (۲۰۰)

نکات: در تمام عمر انسان اگر یکمرتبه به اعمال حج موفق شود می‌تواند در همان ایام حج مثلاً در عرفات و منی پس از اعمال خود مشغول کسب حلال شود، و از فضل خدا بجوید، بدلیل جمله: *أَنْ تَبْتَغُوا...* معلوم می‌شود در اسلام روز تعطیل معمول نبوده که کسب و کار خود را تعطیل کنند، و خصوصاً این روزهای عزا و یا جشن که در میان مردم مرسوم شده اسلامی نیست و بدعت است. و جمله: *فَإِذَا أَفَضْتُمْ...* دلالت دارد که چون روز نهم به عرفات موفق شد، پس از غروب آفتاب از عرفات که چهار فرسخی مکه می‌باشد برگردد بطرف مکه و در دو فرسخی مکه در مشعرالحرام شب را بیتوته و ذکر خدا کند و عبادت نماید. و مقصود از جمله *ثُمَّ أَفَى صُؤَا...* این است که باید افاضه از عرفات باشد از همان مکان و زمانی که مردم افاضه می‌کنند، یعنی با مردم حرکت کند، نه اینکه حساب خود را جدا و از هر مکانی که خواسته افاضه بکند. و جمله: *فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ* همان نماز عید اضحی و تکبیرات مقصود است که کیفیت آن بیاید، و باید دانست که هر کس همتش دنیا باشد و سعی او به دنیا مصرف شود و از خدا دنیا بنخواهد طبق جمله *وَمَا لَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ* بهره‌ای از آخرت ندارد، و چنانکه ذکر خواهد شد باید سعی انسان هم برای دنیا باشد و هم برای آخرت.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ ۚ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ لِمَنِ اتَّقَىٰ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ *

ترجمه: و بعضی از مردم می گویند پروردگارا ما را در دنیا نیکی بده و در آخرت نیکی بده و ما را از عذاب آتش نگهدار (۲۰۱) ایشانند که بر ایشان بهره ای است از کارشان و خدا حساب را بسرعت می رسد (۲۰۲) و خدا را در روزهای چندی یاد کنید، پس هر کس در دو روز تعجیل کند گناهی بر او نیست، و کسی که تأخیر کند گناهی برایش نیست اگر پرهیز نماید، و از خدا بترسید و بدانید که شما به سوی او محشور می شوید. (۲۰۳)

نکات: کسیکه طالب آخرت است طبق « لَهْمَ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا » باید سعی و کوشش داشته باشد. و مقصود از « وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ » گفتن تکبیرات است، پس از نماز عید اضحی، و پس از نمازهای ظهر روز عید تا نماز صبح دوازدهم بگوید: " الله اکبر الله اکبر لا إله إلا الله، الله اکبر و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا، و الحمد لله علی ما ابلانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الأنعام". و اگر تا روز ۱۳ ماند تا بعد از نماز صبح روز ۱۳ بگوید، یعنی پس از أداء ۱۵ نماز. و مقصود از جمله: فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ، این است که برای رجوع به وطن، روز ۱۲ عجله کند و از منی خارج شود، و من تأخر این است که تا روز ۱۳ بماند در منی. و ایام معدودات روز عید است تا روز ۱۳.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ
 وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ
 وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ ۗ
 فَحَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ * وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ
 مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ *

ترجمه: و بعضی از مردم چنان است که گفتار او در زندگی دنیا تو را به عجب آورد و تو را خوش آید و بر آنچه در دل دارد خدا را شاهدهی گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمن است (۲۰۴) و چون از نزد تو برود (و یا به ریاست برسد) برای افساد در زمین بکوشد و زراعت و نسل را از بین ببرد و خدا فساد را دوست نمی‌دارد (۲۰۵) و چون به او گفته شود از خدا بترس او را عزت و تکبر برانگیزاند، پس دوزخ او را کافی و بد آرامگاهی است (۲۰۶) و بعضی از مردم چنان است که جان خود را برای جستن خوشنودی خدا می‌فروشد و خدا به این بندگان مهربان است. (۲۰۷)

نکات: مقصود از جمله: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ...** مردم منافق و چرب‌زبانند که در امور دنیا واردند، ولی از امور خداشناسی و دینی بی‌خبرند، و چون کاری بدستشان بیفتد زیان‌کاری و خراب‌کاری می‌کنند، و اموال و جان و عرض مردم را از بین می‌برند، و برای یک دستمال تیمچه‌ای را به آتش می‌کشند. و در مقابل اینان اشخاصی هستند که برای رضای خدا فداکاری می‌کنند، و از جان خود می‌گذرند، و مقصود از جمله: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي...** او است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ* فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْآيَاتُ
فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ*

ترجمه: ای مؤمنین تماماً درمسالمت وارد شوید و پیروی گامهای شیطان نکنید زیرا او برای شما دشمنی است آشکار (۲۰۸) پس اگر لغزش کنید پس از آنکه آیات روشن برای شما آمد پس بدانید که خدا عزیز و حکیم است. (۲۰۹)

نکات: مقصود از اَلْسَلَمُ مسالمت با مردم باشد که از نفاق دست بردارند و همه مؤمن و تسلیم امر حق شوند و با یکدیگر متحد کردند. و ممکن است مقصود از اَلْسَلَمُ اسلام و تسلیم دین خدا باشد، بنابراین كَافَّةً حال است برای الَّذِينَ ءَامَنُوا، یعنی همه شما تسلیم امر حق باشید. و جمله: فَإِنْ زَلَلْتُمْ... دلالت دارد که اگر ندانسته کاری کنند قابل عفو است، و اما اگر پس از علم و آمدن آیات روشن قرآن کسی به طرف باطل بلغزد و منحرف شود قابل گذشت نیست، و لذا حق تعالی در این مورد تهدیدی شدیدی نموده و فرموده بدانید که خدا عزیز و دارای قدرت و حکیم است، یعنی بیهوده و سرخود شما را واگذار نکرده است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ
وَالِي اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ* سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيْنَهُ وَ مَنْ
يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ*

ترجمه: آیا انتظار می‌مانند (و اسلام نمی‌آورند) مگر اینکه خدا بر ملائکه در سایه‌های ابر بیاید و کار بگذرد، و بسوی خداست برگشت امور (۲۱۰) از بنی اسرائیل پرس که چقدر از آیات برای ایشان آمد و هر کس نعمت خدا را پس از آنکه برای او آمده تبدیل دهد محققا خدا شدیدالعقاب است. (۲۱۱)

نکات: در جمله: هَلْ يَنْظُرُونَ ... روی سخن با یهود است، یعنی این یهود که به حضرت موسی عليه السلام ایمان نمی‌آورند و می‌گفتند خدا را در میان ابرها با ملائکه برای ما بیاور، آیا در مقابل پیغمبر اسلام نیز چنین انتظاری دارند، اگر چنین انتظاری داشته باشند کار ایشان باید از کار بگذرد به آمدن عذاب، از آیات قبل و بعد پیداست که روی سخن با یهود است و اِلَّا خدا که رفت و آمد آن هم در

میان ابرها، و یا بگوئیم مقصود از آمدن خدا، آمدن عذاب و امر خداست چنانکه در سوره نحل آیه ۳۳ فرموده:

﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ ﴾ (نحل: ۳۳)

و همچنین در آیه ۲۶ سوره نحل فرموده:

﴿ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانُهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ

عَلَيْهِمُ السَّقْفُ... ﴾ (نحل: ۲۶)

و همانطور که به روشنی معلوم است آمدن خدا در این آیه و مانند این آیه، آمدن امر و عذاب خداست، همین طور است در آیه ما نحن فیه. و مقصود از جمله: «وَمَنْ يُدِلَّ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ» تبدیل نعمت قرآن است که خدا وعده شدت عقاب داده است.

رُئِنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا

فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ * كَانِ النَّاسُ أُمَّةً

وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ ۗ وَمَا اِخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ

بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۗ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا

اِخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ *

ترجمه: زندگی دنیا برای کفار زینت داده شده و مؤمنین را مسخره می کنند، و آنانکه پرهیزکارند در روز قیامت از ایشان برترند و خدا هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می دهد (۲۱۲) مردم یک امت بودند، پس خدا پیامبران را برای انذار و تبشیر (ترسانیدن و بشارت دادن) فرستاد، و با ایشان کتابی به حق نازل نمود تا اینکه آن کتاب بین مردم در آنچه اختلاف دارند حکم نماید. و

اختلاف در آن کتاب نکردند مگر آنانکه کتاب به ایشان داده شده بود، پس از آنکه دلیلهای روشن بر ایشان آمد، برای ستم بین خودشان، پس خدا به إذن خویش مؤمنین را به طرف حقی که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد، و خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. (۲۱۳)

تکات: جمله: **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً** دلالت دارد که ابتدا مردم در راه خداپرستی طبق فطرت و عقولشان، متحد بودند. سپس بواسطه حسد و کینه و حرص و طمع به دنیا، اختلافاتی بین ایشان پیدا شد، و روی اغراض عده‌ای بدنبال باطل رفتند، همچنانکه در سورة یونس آیه ۱۹ نیز فرموده: «مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا».

و پس از ایجاد اختلاف، خدایتعالی برای دعوت به اتحاد و توحید و رفع اختلافشان بر جوع به کتاب آسمانی، پیغمبران زیادی بینشان مبعوث کرد. اما اینکه گفتیم ابتدا مردم وحدت داشتند، برای اینکه امور فطری از قبیل دلالت نظم واحد بر ناظم و خالق واحد و اثر بر مؤثر، ذاتی است، و هر بشری می‌داند که احسان خوب است و دورغ و ظلم و تعدی بد است، پس این امور ذاتی است، و ذاتی مقدم بر عرضی است، یعنی میل به باطل بواسطه حسد و بخل و جاه‌طلبی عارضی است، "وما بالذات مقدم علی ما بالعرض" و أما نقلاً؛ از آیات قرآن همین معنی ظاهر می‌شود، چنانکه در آیه ۱۹ سورة یونس که در بالا ذکر شد جمله: "فاختلفوا" را با "فاء" آورده، یعنی پس از وحدت، خودشان باختلاف پرداختند، و در این آیه سورة بقره فروده خدا پیغمبران را برای رفع اختلاف فرستاد. و نهج البلاغه خطبه ۱ نیز همین معنی آمده، در فصل چهارم آن خطبه فرموده: "لما بدل أكثر خلقه عهد الله إليهم فجهلوا حقه، واتخذوا الأنداد معه، واحتملهم الشیاطین عن معرفته، واقتطعتهم عن عبادته، فبعث فیهم رسله...". تا

آخر. پس از این آیات و دلایل، کسی که می‌گوید انبیاء موجب اختلاف شدند، صحیح نگفته، و صحیح آن است که انبیاء برای رفع اختلاف و ایجاد اتحاد آمدند. و جمله: **لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ** دلالت دارد که رافع اختلاف کتاب آسمانی است، زیرا ضمیر "**ليحكم**" برمی‌گردد به کتاب نه به انبیاء، زیرا ضمیر مفرد است و انبیاء جمع. و اگر کسی بگوید ضمیر برگردد به الله صحیح نگفته زیرا کلمه الله أبعد و کلمه کتاب أقرب است. پس فقط کتاب حاکم است در رفع اختلاف. و در زمان ما فقط قرآن رافع اختلاف است. و جمله: **وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ** دلالت دارد که موجد اختلاف پس از آمدن انبیاء و کتب آسمانی دکانداران ظلم و حسد بوده‌اند چنانکه فرموده: **بَغْيًا بَيْنَهُمْ**، و موجد اختلاف و مقصر دانشمندانند که به کتاب خدا آشنا بوده و کتاب بر ایشان آمده است، که روی حرص به دنیا و ریاست ایجاد اختلاف می‌کنند چنانکه فرموده: **إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ**، یعنی "**والذین أوتوا التوراة و أوتوا الإنجیل و أوتوا القرآن**"، و آنان همین دانشمندان یهود و نصاری و مسلمین می‌باشند که اکثرشان باعث اختلاف در امت خود شده‌اند و تفرقه و شقاق و عناد را آورده‌اند، ولی در این میان هر کس طالب حق و حقیقت باشد و در راه آن سعی کند و به کتاب آسمانی خود مراجعه کند، خدا او را هدایت می‌کند. پس هر کس باید خود سعی کند و عقل خود را بکار اندازد و بامید دانشمندان نباشد. و این اختلافات از دین نیست بلکه از مذاهب است:

فرق بین دین و مذهب

دین اسلام دین توحید، و دعوت به اتحاد می‌کند، ولی مذاهبی که ایجاد شده موجد اختلاف است، و از جمله فرق‌های بین دین و مذهب به قرار ذیل است:

- ۱- الدین من الله و المذهب من الناس. «دین از طرف خدا و مذهب ساخته بشر است».
- ۲- الدین یدعوا إلى الإتحاد والتوحید و الوفاق، و المذهب یدعو إلى العناد و التفرقة و الشقاق. «دین دعوت به اتحاد و توحید می کند ولی مذهب بدشمنی و تفرقه و جنگ و اختلاف».
- ۳- دین مردم را بخدا توجه می دهد، ولی مذهب مردم را به بزرگان و اولیا و احبار (یعنی بزرگان یهود)، و در دین در عبادت خواندن غیر خدا شرک است، ولی در مذهب خواند بندگان مقرب لازم و موکد است.
- ۴- دین سهل و آسان است و یک عرب بیسواد بزودی آن را فرا می گرفت، ولی مذهب سخت و مشکل است و باید پنجاه سال تحصیل و درس بخوانند تا شاید بفهمند.
- ۵- دین غیر خدا را مؤثر نمی داند، ولی مذهب غیر خدا مؤثر می داند.
- ۶- دین موجب عزت و شہامت است، ولی مذهب موجب ذلت و تملق است، و مداحی برای بزرگان مذهب لازم است حتی در مقابل قبر شان نیز باید مداحی و چاپلوسی های زیاد کرد.
- ۷- در دین کسی حق جعل قانون و حق فتوی و رای و صدور حکم ندارد جز خدا، ولی در مذهب، بزرگان مذهب و هر امام و ملائی حق فتوی داشته و می تواند قواعد و قوانینی بیاورند. و در دین خدا احکام آن تغییر و تبدیل ندارد ولی در مذهب هر سال فتوی و حکم عوض می تواند عوض شود، و نیز به فوت ملا احکام او از اعتبار ساقط می شود.
- ۸- در دین اسلام بحکم آیه (۱۶۵) سوره نساء، پس از انبیا کسی دیگر حجت نیست، ولی در مذهب هر امام و غیر امام ممکن است حجت باشد.

۹- در دین باید همیشه اولو الأمر صالحی میان مردم مجری احکام خدا باشد، ولی در مذهب ممکن است غایب و از دسترس مردم خارج باشد، و در دین اسلام انتخاب زمامدار و اولو الأمر با مردم است، ولی در مذهب انتخاب امام و زمامدار با خدا است، یعنی انتصابی است نه انتخابی.

۱۰- در دین اسلام بحکم آیه (۷۴) سوره فرقان هر کس می تواند با کسب علم و عمل امام المتقین گردد، ولی در مذهب امام منحصر به چند نفری است که اهل مذهب معین کنند.

۱۱- در دین اسلام شعائر دینی به جعل إلهی بوده و منحصر است به آنچه خدا دستور داده و نمی توان کم و زیاد کرد، ولی در مذاهب شعائر مذهبی از قبیل ساختن گنبد طلا و سینه زدن و دم گرفتن و غیر از اینها بسیار است. و در دین لعن و سب و تکفیر و قذف و فحش جایز نیست و حرام است، ولی در مذهب لعن و طعن و تکفیر مستحب مؤکد و از مواد مذهبی است.

۱۲- فروع دین اسلام عدد معینی بوده، ولی در مذهب زیادتر.

۱۳- در دین الهی تعیین عدد و شماره اصول دین با خدا است، ولی در مذهب تعیین اصول دین با مردم مذهبی است.

۱۴- در دین اسلام هر امام و مأموم و مای تابع دینند و دین هر دو یک جور است، ولی در مذهب ممکن است امام و امامت اصل دین باشد نه تابع آن، و در دین إلهی، دین امام و مأموم و تکلیف آن فرقی ندارد ولی در مذهب فرق دارد.

۱۵- دین اسلام دین تبعیض نژاد نیست و همه مردم مساویند و امتیاز نزد خدا به تقوی است، ولی مذهب سید و غیر سید و روحانی و غیر روحانی و امام و مأموم هر کدام امتیازاتی دارند، و حال آنکه این امتیازات صدر اسلام نبوده است. و در دین إلهی خمس و سهم امام نبوده و رسول خدا ﷺ و علی مرتضیٰ علیهما السلام از کاسب و تاجر سهم امام نگرفته، ولی در مذهب این چیزها از

واجبات مذهبی است. و در دین کسی حق گرفتن اجر برای تبلیغ دین ندارد، ولی در مذهب گرفتن اجر رائج و از لوازم مذهبی است.

۱۶- در اسلام نذر و وقف برای مقبره‌ها نبوده و بلکه اسراف و حرام است، ولی در مذهب نذورات و موقوفات و هدایا برای مقبره‌ها بسیار و از رسوم آن است.

۱۷- در دین الهی تقلید نبوده و تعلیم و تعلم واجب بوده، ولی در مذهب تقلید لازم بلکه واجب است.

۱۸- مقررات دینی موجب عزت و رفعت و شهادت است، ولی مقررات مذهبی موجب ذلت و تملق و پستی است.

و ما در کتاب دعاهائی از قرآن نیز، مواد فرق بین دین و مذهب را به اشاره آورده‌ایم، مراجعه شود.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ
الْبَاسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ
اللَّهِ ۗ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ*

ترجمه: آیا گمان دارید که به بهشت می‌روید و هنوز مانند پیشینیانی که قبل از شما رفته‌اند گرفتار نشده‌اید، سختی‌ها و ضررها به ایشان رسید تا حدی که پیغمبر و مؤمنین با او می‌گفتند یاری خدا کی و کجا است، آگاه باش یاری خدا نزدیکست. (۲۱۴)

نکات: با اینکه انبیاء و مرسلین در مقابل بلاها صابرند، آنقدر گرفتار بلا و عناد قوم خود می‌شدند که در مقابل وعده‌های الهی بی‌صبری می‌کردند و می‌گفتند یاری خدا کجا و کی است، چنانکه اصحاب رسول خدا ﷺ در مکه مبتلا به حبس و شکنجه و آزار مشرکین بودند که از عداوت و فحش و سرزنش

و هوکردن و مسخره و منع معاملات خودداری نمی‌کردند و چون به مدینه آمدند باز به محاصره اقتصادی و طرفیت یهود و مشرکین و جنگ وجدال و کشتن و قطع دست و پا گرفتار بودند، چنانکه خباب بن ارت را به جرم توحید گرفتار و میان آتش انداختند و کمر او را سوزانیدند که تا زنده بود خون و چرک از آن می‌آمد، گوید به رسول خدا ﷺ شکایت از آزار مشرکین کردیم، فرمود: اُمم پیش از شما به انواع و اقسام بلا صبر کردند، حتی اینکه بعضی را با اره دو نیمه می‌کردند، و با شانه‌های آهنین بدن ایشان را شانه می‌کردند، و گوشت بدن ایشان را از استخوان جدا می‌کردند، و چه قدر عمار و بلال و صهیب و خبیب و ابن مسعود و سایرین را آزار کردند. پس مؤمنین زمان ما باید بدانند بی‌امتحان و ابتلاء ادعای ایمان ارزشی ندارد، و بی‌صبری در مقابل بلاها یکی از گناهان انبیا بوده که خدا به رسول خود در آیات متعدده امر به استغفار کرده.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ^ط قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْبَنِ السَّبِيلِ ^ط وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ^{*}

ترجمه: از تو سؤال می‌کنند که چه انفاق بکنند، بگو آنچه از خیر انفاق کنی پس برای والدین و نزدیکان و یتیمان و مساکین و غرباء در راه‌مانده تعلق دارد، و هر کار خیری بکنی، باید بدانی که خدا به آن داناست. (۲۱۵)

نکات: در این آیه سائل سؤال کرده از اینکه چه چیز انفاق کند؟ خدا در جواب فرموده مصرف آن را ملاحظه کنید. یعنی هر چه انفاق کنید کم و یا زیاد باید به مصرف آن اهمیت بدهید.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ ^ط وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ

لَكُمْ ^ط وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ ^ط وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

* يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ^ط قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ^ط وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ

اللَّهِ وَكُفْرًا بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ
وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقْتَلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ
إِنْ أَسْتَطَعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ*

ترجمه: مقرر شد بر شما جهاد و حال آنکه برای شما جهاد ناخوش آمد است، و شاید چیزی را ناخوش دارید که برای شما خوب باشد، و شاید چیزی را دوست داشته باشید که برای شما بد باشد، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۲۱۶) از قتال در ماه حرام از تو سؤال می‌کنند، بگو قتال در آن کار بزرگ است. ولی صد از راه خدا و کفر به او و مسجدالحرام و بیرون کردن اهلس از آن، بزرگتر است نزد خدا، و فتنه بزرگتر از کشتن است، و ایشان همواره با شما کارزار می‌کنند تا شما را از دینتان برگردانند اگر بتوانند، و هر کس از شما از دینش برگردد سپس در حال کفر بمیرد، پس این کسان اعمالشان در دنیا و آخرت ناچیز است و این کسان اهل آتشند که در آن جاوید بمانند. (۲۱۷)

نکات: باید دانست که در این آیات از رسول خدا ﷺ سؤالاتی شده و چون رسول خدا ﷺ نمی‌دانسته، خدای تعالی جواب داده، و لذا فرموده: وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، از آن جمله حکم قتال است که پس از هجرت نازل شده، چون در مکه نفرات مسلمین کم بودند، و تمکن از جهاد نبوده، و لذا در سال دوم هجرت که نفرات لایقی مسلمان شدند حکم جهاد آمد، و دیگر حکم قتال در ماه حرام و مسجدالحرام است که تحریم شده، و دیگر حکم مرتد است که اگر

از اسلام برگردد، و به انکار اصل و یا به انکار یکی از فروعات مسلمۀ بدیهی او کافر می‌شود، و اگر به همان حال بمیرد اهل دوزخ است.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*

ترجمه: محققا آنانکه ایمان بیاورند و آنانکه هجرت کنند و جهاد نمایند در راه خدا، آنان امیدوارند به رحمت خدا، و خدا نسبت به ایشان آمرزنده و رحیم است. (۲۱۸)

نکات: جمله: یَرْجُونَ... دلالت دارد که هر کس متصف به صفات مؤمنین مهاجرین و مجاهدین شد باید امیدوار به رحمت حق باشد، نه هر کس که فاقد این اوصاف و افعال است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ۗ وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ* فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِحْوَانُكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ*

ترجمه: از تو می‌پرسند از شراب و قمار، بگو در این دو گناهی بزرگ و منافی برای مردم است، و گناهشان بزرگتر از سودشان و از تو می‌پرسند که چه چیز انفاق کنند؟ بگو زیادی راه، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات را تا شاید فکر کنید (۲۱۹) در دنیا و آخرت، و از یتیمان سؤال می‌کنند؟ بگو برای ایشان اصلاح خوب است، و اگر با ایشان مخالطه کنید، پس برادران شمايند و

به اذن خویش به سوی بهشت و آمرزش می‌خواند، و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا ایشان متذکر شوند. (۲۲۱)

تکات: نهی در این آیه برای تحریم است. بنابراین عقد زن مشرکه جائز نیست و زن مسلمان بر مشرک حرام است. و جمله: **وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ دِلَالَتُهَا** که زن را باید برای مال و جمال فقط ازدواج نکنند، بلکه دین او بر مال و جمال ترجیح دارد. و مشرک شامل بسیاری از مسلمین نماها می‌شود که امام و مرشد را در صفات و افعال، مانند خدا می‌دانند.

وَسَأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ * نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوَةٌ وَنَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ *

توجه: و از تو از حیض سؤال می‌کنند، بگو آن آزاری است، پس در وقت حیض از زنان کناره‌گیری کنید و به ایشان نزدیکی نکنید تا پاک شوند، که چون تطهیر کردند نزدیک ایشان بیایید از آنجا که خدا امرتان کرده زیرا خدا دوست می‌دارد توبه‌کنندگان و دوست می‌دارد تطهیرکنندگان را (۲۲۲) زنان شما کشتزار شمایند پس کشتزار خود را بیایید هر وقت که خواسته باشید، و به نفع خود پیش فرستید (اعمال صالحه اندوخته و ذخیره نمائید) و از خدا بترسید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد، و مژده بده مؤمنین را. (۲۲۳)

تکات: **الْمَحِيضِ** اسم زمان و مکان و مصدر نیز می‌باشد، در این آیه کلمه محیض تکرار شده، اگر اول را مصدر و دوم را اسم زمان بگیریم مناسب‌تر

خواهد بود، پس معنی فَاَعْتَزَلُوا این می‌شود که از مکان حیض یعنی فرج و یا زمان حیض کناره‌گیری کنید، نه از معاشرت. بنابراین بوسه و لمس با سایر اعضای زن در ایام حیض اشکالی ندارد برخلاف قوانین یهود و کفار دیگر که در ایام حیض بکلی از معاشرت زن دوری می‌کنند. و جمله: فَاتُّوا حَرَثَكُمْ اَنَّى شِعْتُمْ، اشاره به این است که زنان محل زراعت و تخم‌افشانی و شخم‌زار شما و اولاد به منزله محصول آن است، پس با قبل او که محل بذر است نزدیکی کنید نه با دُبر او. و کلمه اُذَى دلالت دارد که خون حیض خون فاسد بدبوئی است و زن را آزار می‌دهد و بدرنگ نیز می‌باشد، و اینها نشانه خون حیض و امتیاز آن است از خون بکارت و خون استحاضه. و از سنت رسول ﷺ استفاده می‌شود که اقل مدت حیض سه روز و اکثر آن ده روز است. و جمله يَطْهُرْنَ را بسیاری از قراء به تخفیف خوانده‌اند که معنی چنین می‌شود: به زنان نزدیک نشوید تا پاک شوند یعنی خون حیض قطع شود، چه غسل کرده باشد و چه غسل نکرده باشد. و اما اگر به تشدید طبق بعضی از قراء دیگر قرائت شود معنی چنین است؛ تا تطهیر کنند یعنی غسل نمایند. بنابراین قرائت، نزدیکی با ایشان جائز نیست تا غسل نمایند. اما چون قرائت به تخفیف اولی می‌باشد معنی همان است که در تخفیف گفته شد، زیرا قرائت به تشدید برخلاف اصل و موجب تکرار تطهیر است. و مقصود از تطهیر، تطهیر فرج فقط نیست زیرا تطهیر مطلق است و مقید نشده بعضوی از اعضا، پس شامل تمام بدن می‌شود که همان غسل باشد. و جمله: وَقَدِّمُوا لَانَفْسِكُمْ^ج وَاتَّقُوا اللَّهَ، اشاره به ایناست که شکر وجود زنان و بهره آنان این است که برای خود از اعمال صالحه ذخیره نمائید. و این جمله نظیر آیاتی است که فرموده: وَمَا تُقَدِّمُوا لَانَفْسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ
النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ*

ترجمه: و برای نیکی نکردن و تقوا نداشتن و بین مردم اصلاح نکردن خدا را در معرض قسمهای خود قرار ندهید (به خدا قسم نخورید) و خدا شنوا و داناست. (۲۲۴)

نکات: این آیه ممکن است حمل شود به یکی از دو معنی: معنای اول همان است که ذکر شد، و مقصود این می‌شود که قسم به خدا را بهانه ترک نیکی و تقوی قرار ندهید و نگوئید من قسم خورده‌ام که دیگر کار خیر نکنم پس فلان کار خیر را نمی‌کنم و یا فلان اصلاح و خدمت به مردم را نمی‌کنم و یا ترک تقوی می‌کنم، یعنی اگر قسم خورد که کار خیر نکند باید به این قسم اعتناء نکند، پس نباید قسم به خدا را مانع از نیکی و تقوی و اصلاح بین مردم قرار دهد، یعنی چنین قسمی نخورد، و اگر چنین قسمی خورد باید اعتنا نکند و قسم خود را بشکند و برود آن کار نیک را و عمل صالح را انجام دهد، زیرا مورد قسم در وقتی واجب‌العمل است که راجح باشد، و در اینجا مورد قسم راجح نبوده است.

معنای دوم که برای این آیه شده این است که: برای نیکی کردن و پرهیزکار بودن و اصلاح بین مردم نمودن، خدا را در معرض قسمهای خودتان قرار ندهید، و مقصود از این معنا آن است که باید خدا در نظر مؤمن عظمت داشته باشد، و بی‌مورد او رادر معرض قسم نیاورد، و این ترک قسم نیکی و تقوی است و موجب می‌شود که انسان در نظر مردم وزین گردد و در مقام اصلاح ذات‌البین کلام او مسموع باشد. ولی معنای اول اظهر است، که حرف آن برای ترک باشد، یعنی قسم برای ترک خیر و تقوی و اصلاح نباید خورد، چنانکه

در آیه: **يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا، و آیه: وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ، و آيات: ۱۵ سورة نحل و ۱۰ لقمان، و ۴۱ فاطر، و ۱۷ نور، و ۱۹ مائده، و ۱۷۳ اعراف، و ۵۶ زمر، و ۱۵۶ انعام، که حرف «أن» در این آیات ذکر شده، از حرف «أن» همچنین برای منع و دفع نیز استفاده نموده‌اند. به هر حال انسان باید سعی کند قسم را چه برای امر حق و چه باطل ترک گوید.**

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ

ترجمه: خدا شما را به واسطه لغو در قسمهائتان مؤاخذه نمی‌کند ولیکن شما را به آنچه دل‌هایتان کسب کرده مؤاخذه می‌کند، و خدا آمرزنده و بردبار است. (۲۲۵)

نکات: لغو در قسم دو قسم است: اول بدون فکر و اراده قسم خوردن، که مؤاخذه ندارد و در مقابل آن قسم با اراده که اگر بشکند مؤاخذه دارد. دوم چیزی را به عقیده خود در واقع و خارج موجود می‌بیند و لذا قسم می‌خورد، سپس معلوم می‌شود که برخلاف واقع بوده، این قسم مؤاخذه ندارد، و در مقابل آن، چیزی را برخلاف واقع می‌داند باز برای اثبات آن قسم می‌خورد که این مؤاخذه دارد، و مؤاخذه برای این است که قلباً می‌دانسته برخلافست. و هر گاه قسم برای فعل معصیتی باشد مانند قسم خوردن برای فعل حرام و یا ترک واجب، اگرچه خوردن چنین قسمهائی حرام است، ولی کفاره ندارد، زیرا قسمی منعقد نمی‌شود.

لِّلَّذِينَ يُؤُولُونَ مِن نِّسَابِهِمْ تَرْبُصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ط فَإِن فَاءُ و فَإِنَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
* وَإِن عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ*

ترجمه: برای آنانکه از زنانشان ایلاء می‌کنند، انتظار بردن چهار ماه است، پس اگر برگردد خدا آمرزنده و رحیم است (۲۲۶) و اگر قصد طلاق کنند پس محققا خدا شنوا و داناست. (۲۲۷)

نکات: ایلاء عبارتست از اینکه مردی قسم بخورد که با زن خود هم‌بستر نشود، چه قسم او مطلق باشد، و چه ابدی، و چه مقید به زمان زیادت از چهارماه و قصد او از قسم اذیت و آزار همسر خود باشد، اگر چنین قسمی خورد، زن او برای حق خود می‌تواند مراجعه به حاکم کند، تا حاکم مرد را وادار به برگشت از قسم نماید و یا طلاق دهد. و اگر خود مرد برگشت از قسمی که خورده، آیا کفاره دارد و یا خیر، مورد اختلاف است و در آیه صحبتی از کفاره نیست. و گفته‌اند کفاره آن اطعام ده مسکین است و یا دادن لباس به ده مسکین، و اگر ندارد سه روز روزه بگیرد. ولی به نظر ما کفاره ندارد زیرا قسم خوردن به ترک وطی راجح و مشروع نیست و می‌توان گفت قسم منعقد نمی‌شود. پس ظاهر آن است کفاره ندارد، و از آیه نیز کفاره استفاده نمی‌شود.

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ۚ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ وَبِعَوْلِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا ۚ وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝

ترجمه: و طلاق داده شدگان سه طهر انتظار می‌برند و خودداری کنند و برای ایشان حلال نیست که کتمان کنند آنچه را خدا در رحم ایشان آفریده اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند، و شوهرانشان به بازآوردنشان در این مدت سزاوارترند اگر اراده اصلاح نمایند، و به نفع ایشان است مانند آنچه بر

ضرر ایشان است به خوبی و برای مردان بر ایشان یک درجه برتری است و خدا عزیز و حکیم است. (۲۲۸)

نکات: مقصود از قُرْوَاء که جمع قرء است، طهر می‌باشد، زیرا قرء به معنی حیض و طهر آمده، ولی اینجا چون عدد ثلاثه مؤنث است باید قرء به معنی طهر باشد که مذکر است به قاعده "فی ثلاث و سبه بعده ذکر أنث بعکس ما اشتها"، پس چون عدد مؤنث شد تمیز مذکر است که به معنی حیض نیست زیرا حیض مؤنث است. و جمله: وَلَا تَحِلُّ ... دلالت دارد که در سه چیز باید به قول زن مراجعه کرد، و قول او معتبر است و کتمان این سه امر بر زن جائز نیست، زیرا موجب ابطال حق زوج می‌شود و آن سه چیز طهر و حیض و حمل است، مثلاً اگر معلوم نباشد که زن در حال طلاق، حیض بوده یا نه، باید از خود او پرسید. و طلاق به معنی رهاکردن، وی صیغه آن این است که طلاق‌دهنده در حضور دو عادل بگوید: "زوجتی فلانه طالق". ثَلَاثَةٌ قُرْوَاءٌ دلالت دارد که پس از وقوع طلاق زن باید سه طهر عده نگه دارد، و مطابق: وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ.. شوهر او می‌تواند رجوع کند و طلاق کأن لم یکن می‌شود، و احتیاج به عقد جدیدی ندارد. و جمله وَهُنَّ مِثْلُ الْأَدَى... دلالت دارد که هر یک از زوجین حقوقی بر دیگری دارند، اما حق زوجه عبارت است از مهر و نفقه و سکی و کسوه و حق هم‌خوابگی. و اما حق زوج عبارتست از اطاعت زوجه از او و مال و آبروی او را حفظ کردن و نطفه او را در رحم نگه‌داشتن، و کسی را بر فراش او نیاوردن، و از خانه او چیزی بدون اذن او بر ندارد و از هم‌خوابگی جلوگیری ننماید، و بدون اذن او از منزل او خارج نشود. و جمله وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ درجه دلالت دارد که تصمیم و تشخیص نهائی در امور زندگی را زوج بگیرد، و نیز گفته‌اند حق زوج

مقداری زیادتراست مثلاً زوجه بدون اذن او روزه مستحبی نگیرد، و مسافرت
غیرواجب نرود، و اگر زوج رجوع کرد بپذیرد طبق جمله: أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ.

الطَّلُقُ مَرَّتَانٍ ۖ فِيمَا سَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَنِ ۗ وَلَا تَحِلُّ لَكُمْ أَنْ
تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ۗ فَإِنْ خِفْتُمْ
أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ ۗ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا
تَعْتَدُوهَا ۗ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا
تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ۗ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ
يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ *
وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ ۖ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ
بِمَعْرُوفٍ ۗ وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَعْتَدُوا ۗ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ۗ
وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا ۗ وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ۗ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ
الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۗ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه: طلاق دو بار است، پس از آن یا به خوبی و خوشی نگاه داشتن و یا
به خوبی رهاکردن، و برای شما حلال نیست که از آنچه به ایشان داده اید
بگیرید، مگر آنکه بترسند که حدود خدا را بر پای ندارند پس اگر بترسید که
حدود خدا را برپای ندارند، باکی نیست بر ایشان در آنچه زن فدا دهد، این
است حدود خدا، از آن تجاوز نکنید و هر کس از حدود خدا تجاوز کند پس
خود ایشان ستمگرند (۲۲۹) پس اگر آن زن را طلاق دهد، پس از طلاق دیگر آن
زن برای او حلال نیست، تا اینکه آن زن با مرد دیگری ازدواج کند، پس اگر
زوج ثانی آن زن را طلاق دهد، بر آن دو (زوج اول و زن) باکی نیست که به

یکدیگر مراجعه کنند اگر گمان داشته باشند که حدود خدا را برپا می‌دارند، و این است حدود خدا که بیان می‌کند برای قومی که بدانند (۲۳۰) و چون زنان را طلاق دادید پس به آخر مدتشان رسیدند یا ایشان را به خوبی و خوشی نگه دارید و یا سر دهیدشان به خوبی و خوشی، و برای ضرر زدن ایشان را نگه ندارید تا اینکه تعدی کنید، و هر کس این کار کند محققاً به خود ستم کرده. و آیات خدا را به استهزاء مگیرید، و از نعمت خدا بر شما و آنچه بر شما نازل نموده از کتاب و حکمت یاد کنید، خدا شما را به آن پند می‌دهد و بترسید از خدا و بدانید که خدا به هر چیزی داناست. (۲۳۱)

تکات: کلمه مرتان دلالت دارد که اگر در یک مرتبه دو طلاق و یا سه طلاق را بخواند صحیح نیست مانند اینکه بگوید "هی طالق ثلاثاً" بلکه باید *مرة بعد مرة* آخری اجرای طلاق بکند، و دیگر اینکه دلالت دارد بر امکان رجوع، زیرا اگر رجوع نباشد که طلاق ثانی و ثالث ممکن نیست و طلاق مطلقه تحصیل حاصل است و معنی ندارد. و جمله: *فَامْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ* این است که یا مرد رجوع کند و طبق عرف به خوبی او را نگه دارد و یا او را رها کند تا عده تمام شود و آن زن مختاره خود گردد.

و جمله: *فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ...* اشاره به طلاق سوم است، که اگر پس از طلاق دوم رجوع کرد و طلاق داد، دیگر حق رجوع ندارد تا اینکه زن بتواند با مرد دیگری که مورد علاقه او و دلخواهش باشد، ازدواج کند. پس شوهر دوم اگر به اختیار خود آن زن را طلاق داد و عده گذشت، شوهر اول در صورت تمایل زن، می‌تواند به عقد جدید به او مراجعت کند، اما این رجوع هم به شرط اقامه حدود الهی است چنانکه فرموده: *إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ*، که از جمله شوهر باید بد اخلاقی و شقاق را ترک کند. پس یکی از علل حرمت رجوع در

طلاق سوم تأدیب زوج است. و جمله: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ... دلالت دارد که زوج دوم پس از آنکه زن را به عقد دائم درآورد، اگر آن زن را نخواست می‌تواند او را طلاق دهد، و إلا می‌تواند او را طلاق ندهد. و مقصود از جمله تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ، وطی شوهر دوم است، زیرا کلمه زوج دلالت دارد بر اینکه چون مصداق زوج شد نکاح کند، و نکاح زوج همان وطی است، و باید عقد زوج دوم منجز باشد نه مشروط به طلاق، زیرا نکاح مشروط و یا معلق صحیح نیست.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ۗ ذَٰلِكُمْ يُوعِظُ بِهِ مَن كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ۗ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ*

ترجمه: و چون زنان را طلاق دادید، پس از آن به آخر مدت خود رسیدند، منعشان از نکاح شوهرانشان وقتی که به رضای یکدیگر باشند به خوبی، به این پند داده می‌شود آنکه از شما بروز بازپسین ایمان دارد، این برای شما پاکیزه‌تر و پاکتر است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (۲۳۲)

نکات: در زمان جاهلیت چون زنی را طلاق می‌دادند مانع از شوهرکردن به دیگری بودند و این ستمی بود به زنان مطلقه، و خدا این ستم را از ایشان برداشت بواسطه نزول این آیات.

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِيَ الرِّضَاعَةَ ۗ وَعَلَى
الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۗ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۗ لَا تُضَارَّ
وَالِدَةٌ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ ۗ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ ۗ فَإِنْ أَرَادَا
فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۗ وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا

أَوْلَدَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا
 أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ترجمه: و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند، این حکم برای کسی است که بخواهد شیردادن را تمام و کامل گرداند، و روزی زنان شیرده و جامعه ایشان به خوبی و به طور متعارف بر پدر است، بر هیچکس تکلیفی بیش از توانائی او نمی شود، نه هیچ مادری به خاطر فرزندش زیان ببیند و نه هیچ پدری به خاطر فرزندش، و مانند آن بر وارث است، پس اگر والدین بازگرفتن از شیر را خواستند از روی خوشنودی طرفین و مشورت ایشان باکی نیست، و اگر خواستید دایه شیردهی برای فرزندانان بجوئید بر شما باکی نیست زمانیکه آنچه به خوبی داده اید تسلیم کنید، و بترسید از خدا، و بدانید که خدا به آنچه می کنید بیناست. (۲۳۳)

تکات: يُرَضَعْنَ خبر به معنی انشاء است و دلالت بر امر دارد، زیرا اگر خبر باشد طبق واقع نیست زیرا هر مادری طفل خود را شیر نمی دهد، و بر مادر این امر واجب است در جائیکه دایه شیردهی پیدا نشود، و یا پدر استطاعت اجیرگرفتن را نداشته باشد، و خصوصاً ارضاع "لبا" بر مادر لازم است، و "لبا" اولین شیری است که پس از تولد طفل به پستان مادر می آید، زیرا باعث حیات طفل است، و در غیر موارد مادر اولی از دیگران است برای شیردادن. و حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دلالت دارد که مدت رضاع دو سال است و کاملین اشاره به این است که باید ۲۴ ماه باشد. و جمله: لِمَنْ أَرَادَ ... دلالت دارد که شیر را برای خاطر پدر می دهند و اجرت از او می گیرند زیرا «من أراد» پدر است، و دلالت دارد که خاتمه رضاع دو سال است، و لذا اگر پس از آن شیر بدهند، حکم رضاع ندارد،

و حولین برای مولود شش ماهه ۲۴ ماه است، و باری نه ماهه ۲۱ ماه، زیرا باید آیام حمل و رضاع مجموعاً سی ماه گردد بدلیل آیه ۱۵ سوره احقاف که فرموده:

﴿ وَحَمْلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ﴾ (احقاف: ۱۵)

و جمله: لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ ... اشاره به این است که رضاع موقوف به خواست پدر است، که دو سال شیر به طفل خود برساند، و واجب نیست. پس اگر والدین با مشورت یکدیگر خواستند، می‌توانند قبل از اتمام دو سال بچه را از شیر باز دارند، البته مصلحت طفل را مراعات کنند. و جمله: وَعَلَى الْوَالِدِ لَهُ ... دلالت دارد که پدر باید اجرت رضاع را بدهد، زیرا "علی" برای وجوب است، و خدا پدر را بعنوان «مولود له» ذکر کرده نه به عنوان زوج، زیرا گر پدری مادر طفل را طلاق داد زوج نیت، اما پدر هست، باز باید اجرت را بپردازد. و مولود له اشاره به این است که فرزند منسوب به پدر است. و جمله: رَزَقُهُنَّ وَكَسَوَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ دلالت دارد که پدر باید مخارج مادر طفل را طبق عرف بدهد، یعنی آنچه المثل بدهد نه کمتر. و جمله: لَا تُضَارَّ اگر فعل معلوم باشد معنی چنین می‌شود مادر به فرزند خود ضرر نزند به ترک شیردادن، چه برای لجبازی و یا ناسازگاری با پدر طفل، و همچنین پدر به طفل خود ضرر نزند که برای عناد بچه را از مادر جدا نماید، زیرا مادر از هر کسی مهربان تر است. و اما اگر فعل مجهول باشد معنی چنین می‌شود؛ به مادر ضرر نخورد بواسطه فرزندش به اینکه پدر اجرت رضاع را به او ندهد، و همچنین به پدر ضرر نخورد بواسطه طفل که مادر بخاطر مراعات طفل از جماع خودداری کند که مبدا حامله شود و شیرش کم گردد. و جمله: لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا قانونی است کلی که در تمام ابواب فقه جاری است، یعنی هیچ کس مکلف نیست مگر بقدر وسعش، و خدا زیادتراً از وسع

نخواستته و وسع مقابل ضیق است، یعنی خدا تکلیفی که در آن زحمت و فشار باشد نخواسته، و وسع کمتر از طاقت است، مثلاً پیری که طاقت دارد روزه بگیرد ولی در زحمت و فشار واقع می‌شود، خدا از او روزه نخواسته، و فرموده: وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ، و در اینجا این قانون دلالت دارد که نفقه و کسوه‌ای که زوج به مادر طفل می‌دهد باید طبق وسع او باشد و شیردادن مادر نیز باید طبق وسع او باشد. و جمله: وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ دلالت دارد که اگر طفل مالی دارد از مال خودش اجرت رضاعش را بدهند، و اگر پدر او فوت شده، و طفل مالی ندارد، رضاع با جد و مادر است که وارث اویند، و اگر جد و مادر او نیز فوت شده‌اند، سایر ورثه باید طفل را چنانکه گفته شد، شیر او را فراهم نمایند. و جمله: فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ ... دلالت دارد که اگر والدین بچه خواستند کمتر از دو سال او را شیر دهند، باید به صلاح‌دید و صواب دید و مشورت و رضایت هر دو باشد که مصلحت طفل کاملاً مراعات شود. و جمله: وَإِنْ أَرَدْتُمْ ... دلالت دارد که پدر می‌تواند مرضعه‌ای غیر از مادر بگیرد به شرطی که به فرزند لطمه وارد نشود.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا
فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ* وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ
أَوْ أَكَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ^ج عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ
سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا^ج وَلَا تَعْرُضُوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ
الْكِتَابَ أَجَلَهُ^ج وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ^ج وَأَعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ*

ترجمه: و آنانکه از شما وفات می‌کنند و همسرانی می‌گذارند، آن همسران باید انتظار برند و به قدر چهار ماه و ده روز خودداری کنند، پس چون این مدت را به پایان رسانیدند، در آنچه در حق خودشان به خوبی و متعارف انجام دهند بر شما باکی نیست، و خدا به آنچه بکنید آگاه است (۲۳۴) و بر شما باکی نیست در تعریض شما از خواستگاری زنان و یا در دل خود پنهان نمودنتان، خدا دانسته که شما به یاد زنان خواهید بود، لیکن وعده سری مگذارید مگر اینکه گفتار خوبی بگوئید، و عقدنکاح را قصد مکنید تا عده لازمه به پایان رسد و بدانید که خدا آنچه را در دلهای شماست می‌داند از او حذر کنید، و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است. (۲۳۵)

نکات: در این آیه عده وفات را چهار ماه و ده روز قرار داده، سپس در جمله **فَلَا جُنَاحَ ...** فرموده که پس از پایان عده، زنان شوهر مرده هر کار مشروعی بکنند، آزادند، که شوهر بروند یا خیر. و پس از آن فرموده اگر با آن زنان تعریض کنید اشکالی ندارد، و تعریض آن است که؛ به آن زن بگوید در خدمت شما حاضر، و یا من شما را دوست دارم، و از این قبیل جملات که آن زن بفهمد برای تزویج او بی‌میل نیست، ولی مادامیکه عده تمام نشده صریحا خواستگاری نکند، اگرچه در دل قصد خواستگاری داشته باشد. و وعده سری بکار نامشروع نیز جائز نیست چنانکه در آیه ذکر شده. و در جمله: **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ...** تهدیدی شدیدی است برای متخلفین از قانون الهی.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً
وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُنَّ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُنَّ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا
عَلَى الْحَسَنِينَ*

ترجمه: بر شما باکی نیست اگر زنان را طلاق دهید مادامیکه ایشان را مس کرده باشید (یعنی جماع نکرده اید) و مهری مقرر نکرده باشید، و بهره‌ای بدهیدشان، بر توانگر است به اندازه خود، و بر تنگدست فقیر است به اندازه خود، بهره‌ای به خوبی، که سزاوار است بر نیکوکاران. (۲۳۶)

نکات: این آیه دلالت داد که اگر در عقدی مهر ذکر نشده، عقد صحیح است، و اگر دخول نکرده طلاق واقع شد، باید مرد چیزی بدهد. اگر گفته شود نصف مهرالمثل را بدهد، اشکالی ندارد.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا
فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا
أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ*

ترجمه: و اگر زنان را طلاق دهید پیش از آنکه مس کنید (قبل از دخول) در حالیکه بر ایشان مهری مقرر کرده‌اید، پس باید نصف آنچه معین کرده‌اید بپردازید، مگر آنکه آن زن ببخشد، و یا آن کسی که عقد نکاح به دستش می‌باشد ببخشد، و گذشت شما به پرهیزکاری نزدیکتر است، و برتری و احسان بین خودتان را فراموش نکنید، زیرا خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۲۳۷)

نکات: ممکن است مقصود از کلمه الذی بیده عقدہ النکاح زوج باشد، و ممکن است ولی زوجه باشد، هر کدام گذشت کنند اشکالی ندارد.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ*

ترجمه: بر نمازها و نماز وسطتر محافظت کنید و برای خدا در حال فروتنی قیام کنید. (۲۳۸)

نکات: این آیه دلالت دارد که نمازهای واجبی یومیه پنج نماز است، زیرا امر شده به صلوات، و صلوات جمع است، و جمع اطلاق می‌شود بر سه و بر بیشتر

از آن، ولی باید عددی باشد که دارای وسطتر باشد، و عددی که وسطتر داشته باشد، همان پنج است، و از پنج کمتر نمی‌شود، زیرا وسطی مؤنث اوسط است مانند اکبر و کبری، و اصغر و صغری، و چون صلاه تأنیث لفظی دارد صفت آن را وسطی آورده که به معنی وسطتر است. پس مکلف باید نمازها را حفظ کند، خصوصاً نماز وسطتر را که وسطی باشد. اما نماز وسطی آیا ظهر است، و یا صبح، و یا عصر، و یا مغرب، و یا نماز جمعه، مورد اختلاف است. در اینجا نماز وسطی را اسم تفضیل گرفتیم، و ممکن است اسم تفضیل نباشد و به معنی میانه باشد.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا ۖ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ *

توجه: پس اگر بترسید (حال جنگ) در حالیکه پیاده و یا سوارید نماز را بجا آرید، پس چون ایمن شوید یاد خدا کنید و نماز را بخوانید چنانکه به شما آموخته آنچه را نمی‌دانستید. (۲۳۹)

نکات: مقصود از این آیه نماز خوف در حال جنگ می‌باشد که هر طور امکان دارد، و ایستاده و یا سواره نماز بخواند، و اگر طهارت ندارد تیمم کند، و اگر رکوع و سجود برای او موجب خطر است به اشاره رکوع و سجود کند، و اگر تمکن از استقبال قبله ندارد به هر طرف می‌تواند توجه کند، ولی تکبیره الاحرام را رو به قبله گوید برای اینکه خدا در سوره تغابن آیه ۱۶ فرموده: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، و در سوره بقره: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا. و: لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَّتَعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ ۖ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

ترجمه: و آنانکه از شما می‌میرند و همسرانی می‌گذارند، برای همسرانشان، متاعی را تا یک سال وصیت نمایند، در صورتیکه زنان از منزل خارج نشوند، پس اگر خارج شدند بر شما باکی نیست آنچه در حق خود به طور معروف انجام دهند و خدا عزیز و حکیم است. (۲۴۰)

نکات: بعضی از دانشمندان گمان کرده که وصیت تا یک سال برای زن، در این آیه، عده آن زن یک سال است، و گفته منافات دارد با آیه ۲۳۴ که عده را چهار ماه و ده روز معین نموده، پس گفته این ناسخ و آن ناسخ این است. ولی باید دانست که این دو آیه به هم مربوط نیست، زیرا آن آیه راجع به عده است، و این آیه که ماندن یک سال باشد، به عنوان وصیت است، و زن می‌تواند قبول نکند، و قبل از یکسال از منزل شوهرش خارج گردد، و می‌تواند شوهری اختیار کند.

وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ * كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ*

ترجمه: و برای زنان طلاق داده شده به طور معروف بهره‌ای است که سزاوار و ثابت است برای پرهیزکاران (۲۴۱) خدا آیات خود را چنین بیان می‌کند برای شما شاید تعقل کنید. (۲۴۲)

نکات: مقصود از بهره مذکور در آیه ظاهراً نفقه می‌باشد که باید به زن مطلقه بدهند مادامی که در عده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَئِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ*

ترجمه: آیا به سوی آنانکه از خانه‌های خود خارج شدند، نظر نکردی، در حالیکه هزاران نفر بودند برای فرار از مرگ، پس خدا فرمود بمیرید، سپس ایشان را زنده کرد، زیرا خدا محققاً صاحب فضل و تفضل است، ولیکن بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. (۲۴۳)

نکات: مقصود از رؤیت و نظر، دید عقلی و علمی است، و مقصود از جمله: **الَّذِينَ خَرَجُوا...** قوم حزقیل نبی است که ایشان را به جهاد دعوت کرد، و او را اجابت نکردند، بلکه از جهاد اظهار کراهت کردند، حق تعالی بیماری وبا و طاعون میانشان افکند، ایشان برای فرار از مرگ از وطن خود خارج شدند، در حالیکه ده هزار و به قولی سی هزار و به قولی هفتاد هزار نفر بودند، در میان دشتی رسیدند که فرمان خدا رسید، **مُوتُوا** همه مردند، پس از مدتی به فرمان خدا زنده شدند، و استخوانهایشان جمع و گوشت به آنها روئیده شد. و خدا این قضیه را ذکر نموده برای اینکه مسلمین از جهاد در راه خدا دوری نکنند، و برای حفظ حیات خود عصیان امر خدا نمایند، و بدانند که فرار از مرگ فائده ندارد. مخفی نماند **أَلُوفٌ** که در آیه ذکر شده جمع کثره می‌باشد و دلالت بر ده هزار بیشتر دارد، و **إِحْيَاءُ** آنان برای دعای پیغمبرشان بود، کما نقل.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَمْضَعًا كَثِيرًا ۗ وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ *

ترجمه: و در راه خدا قتال کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست (۲۴۴) کیست آنکه به خدا قرض نیکو دهد، پس خدا برای او زیادگرداند به اضعاف بسیاری، و خدا می‌گیرد و می‌دهد، و بسوی او بازگردانیده می‌شوید. (۲۴۵)

عُرْفَةَ بَيْدِهِ^ع فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ^ع فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ^ع قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ
 أَنَّهُم مُّلتَقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ
 الصَّابِرِينَ*

ترجمه: آیا توجه نکردی به گروهی از بنی اسرائیل پس از موسی، زمانی که به پیمبرشان گفتند پادشاهی برای ما برانگیز که در راه خدا قتال کنیم، گفت آیا ممکن است که اگر بر شما قتال مقرر شود قتال نکنید، گفتند برای چه ما قتال در راه خدا نکنیم در حالیکه ما را از فرزند و خانمان بیرون کردند، پس چون قتال بر ایشان مقرر شد اعراض کردند جز کمی از ایشان، و خدا به حال ستمگران داناست (۲۴۶) و پیمبرشان به آنان گفت که خدا برای شما طالوت را برای پادشاهی برانگیخت، گفتند چگونه او بر ما پادشاه باشد و حال آنکه ما به شاهی سزاوارتریم از او و به او وسعتی از جهت مال داده نشده، پیمبرشان گفت خدا او را بر شما برگزید، و او را زیادتی در علم و جسم داده، و خدا ملکش رابه هر کس بخواهد می‌دهد، و خدا گشایش دهنده داناست (۲۴۷) و پیمبرشان به آنان گفت: به تحقیق نشانه پادشاهی او این است که تابوتی که در آن است سکینه و آرامشی از پروردگارتان و بقیه‌ای از آنچه خانواده موسی و خانواده هارون گذاشتند، نزد شما بیاید، که آن را فرشتگان حمل می‌نمایند، به تحقیق در آن نشانه و معجزه است برای شما اگر ایمان داشته باشید (۲۴۸) پس چون طالوت لشکریان را انتخاب کرد و از شهر بیرون برد، گفت: محققا بدانید که خدا شما را به نهری امتحان می‌کند، پس هر کس از آن بیاشامد، از من و پیرو من نیست، و هر کس آن را نچشد براستی او از من است، مگر آنکه مستی از آن آب بدست خود بردارد. پس آشامیدند از آن نهر مگر اندکی از ایشان، پس چون او و

آنانکه به او ایمان داشتند از آن نهر گذشتند گفتند امروز ما را در مقابل جالوت و لشکریانش طاقتی نیست، ولی کسانیکه به ملاقات رحمت خدا معتقد بودند گفتند چه بسا گروه کمی که به اذن خدا بر گروه بسیاری پیروزی یافته، و خدا با صبرکنندگان است. (۲۴۹)

نکات: بنی اسرائیل بواسطه عمل نکردن به اوامر الهی و شیوع فحشاء و منکرات، اختیارشان کم شدند، و اشرارشان تسلط پیدا کردند، و به تدریج دولت از دستشان رفت، و ایشان را از خانه و لانه بیرون کردند، تا اینکه پیمبری بعد از حضرت موسی علیه السلام به نام اشموئیل علیه السلام میانشان مبعوث شد، ایشان به او گفتند از خدا بخواه برای ما پادشاهی معین کند که به سرپرستی او با کفار جهاد کنیم، پیغمبرشان گفت اگر جهاد بر شما واجب شود ممکن است سستی کنید، گفتند برای چه، اگر برای حفظ دنیا هم باشد ما از جهاد کوتاهی نخواهیم کرد، زیرا ما را از مال و منازل، بیرون کرده‌اند. به هر حال خدا برای ایشان طالوت را سلطنت داد، آنان گفتند ما بهتر از طالوتیم، زیرا او فقیر است، و برای اداره امور مال لازم است، پیغمبرشان گفت خدا او را برگزیده بواسطه دو چیز: یکی زیادتی دانش. و دیگری نیروی جسمی او. و معلوم است که اداره مملکت احتیاج به دانش و فکر و قدرت بیشتر دارد از احتیاج به مال و بدانش و فکر، می‌توان مال تهیه کرد، برای اینکه:

اولا: علم و قدرت از کمالات حقیقی، و مال و ثروت از کمالات مجازی است.

ثانیا: علم و قدرت از انسان جدا نمی‌شود، ولی مال جدا می‌گردد.

ثالثا: علم و قدرت را کسی نمی‌تواند سرقت کند به خلاف مال.

رابعاً: علم و سیاست برای حفظ مملکت به از مال و ثروت است، چه بسیار ثروتمندان که اسیر دست دانشمندان و سیاستمدارانند.

خامساً: با علم و قدرت می‌توان جبران فقر نمود، ولی با ثروت نمی‌توان جبران جهل نمود.

و مقصود از جمله **وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ**، مراد از جسم ممکن است زیادتی عرض و طول و خوبی قامت باشد، ولی ظاهر این است که زیادتی نیرو و قوه باشد، زیرا به بزرگی هیکل و خوبی جمال دفع دشمن نمی‌شود. و خدا علم را در این آیات بر نیروی بدنی مقدم داشته، زیرا علم نیروی روحی است "وهو أشرف من البدن"، و آمدن تابوت معجزه‌ای بوده، و تابوت صندوقی بوده از حضرت موسی عليه السلام که به یادگار در میان بنی‌اسرائیل بود، و در جنگها آنرا برای فتح و ظفر همراه می‌بردند، و آن موجب قوت قلب و آرامش دلشان بود، پس عمالقه و کفار بردند، پیغمبرشان گفت: فرشتگان به امر خدا آن را می‌آورند، کفار به آن اهمیت نمی‌دادند و در جای نامناسب که محل کثافت بود، می‌گذاشتند، روزی آن را بستند به شاخ دو گاو و آنها را رها کردند، گاوها تابوت را آوردند نزد طالوت. و مقصود از جمله: **إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ**، این است که قبل از وقوع جنگ خدا خواست آزمایش شوند، طالوت به قوم خود گفت ما اگر بخواهیم به جنگ طالوت برویم، باید جوانان با نشاط که زن نگرفته باشند، و اشتغال به ساختمان منزل و تجارت نداشته باشند، همراه من بیایند، و لذا هشتاد هزار جوان بدور او جمع شدند، پس چون معروف بودند به مخالفت با انبیاء و أمراء خود، و برای فرار از جنگ بهانه می‌گرفتند، لذا طالوت ایشان را امتحان کرد، و به لشکر خود گفت از نهر آبی که بین فلسطین و اردن می‌باشد در مسیر راه است، هر کس آب بیاشامد، از من نیست، و هر کس نچشد او از من و پیرو

من است، و این وسیله خوبی بود برای امتحان لشکری که در بیابان تشنه می‌باشند، چه خودشان و چه اسبهاشان و اگر از آن آب می‌آشامیدند، معلوم می‌شد مقابل دشمن مقاومت نخواهند کرد، و چون طالوت فرمود: **فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي**، ممکن بگویند آب را بردارند میان کوزه و طرف دیگر، و سپس آن را بیاشامند و بودند ما از خود نهر نیاشامیدیم و لذا برای جلوگیری از این حيله فرمود: **وَمَنْ لَمْ يَطْعَمَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي**، یعنی هر کس نچشید، چه از نهر و چه از ظرف دیگر، او از من است. بنی اسرائیل بد امتحان دادند عده‌ای که چهار هزار و یا سیصد و سیزده نفر بودند، پابرجا مانده و نچشیدند، و همانان بودند که از جهاد استقبال کرده و با کمی عدد جالوت را شکست دادند.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا
وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ
جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ
النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى
الْعَالَمِينَ *

ترجمه: و چون طالوت و مؤمنین با جالوت و لشکریانش، روبرو شدند، گفتند پروردگارا صبر و شکیبائی بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر گروه کافران یاری نما (۲۵۰) پس به اراده خدا ایشان را متفرق ساختند و داود جالوت را کشت، و خدا او را پادشاهی و حکمت بداد، و از آنچه می‌خواست به او آموخت، و اگر خدا شر و ستم بعضی از مردم را توسط بعضی دیگر دفع نمی‌فرمود هر آینه زمین فاسد شدی، ولیکن خدا بر جهانیان صاحب تفضل است. (۲۵۱)

نکات: سبب پیشرفت مؤمنین که دارای ایمان محکم بودند، در هر امری خصوصاً در مبارزه سه چیز بود: اول: صبر و شکیبائی ایشان.

دوم: ثبات قدم. سوم: داشتن لوازم و وسائل نصرت. و این هر سه را پیروان طالوت خواستند بلکه داشتند، و لذا پیروز شدند، مسلمین باید از قصه‌های قرآن عبرت گیرند تا به عزت اولیة خود برسند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * تِلْكَ
 أَلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ
 وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا
 أَقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ
 مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا وَلَكِنِ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ *

ترجمه: این آیات خداست که آن را بر تو براستی می خوانیم، و به تحقیق و مسلم تو از فرستادگانی (۲۵۲) این رسولان را برتری دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی، از جمله ایشان است آن که خدا با او سخن گفت، و بعضی از ایشان را به درجاتی بالا برد، و به عیسی بن مریم معجزات دادیم، و او را به روح القدس تأیید نمودیم، و اگر خدا می خواست آنانکه پس از ایشان بودند، کارزار نمی کردند پس از آنکه دلیلهای روشن بر ایشان آمد، ولیکن اختلاف نمودند که بعضی از ایشان ایمان آورده، و بعضی از ایشان کافر شدند، و اگر خدا می خواست کارزار نمی کردند، ولیکن خدا آنچه را اراده کند به جا آورد. (۲۵۳)

نکات: خدای تعالی پس از ذکر اخبار پیامبران برای اطمینان قلب رسول خود فرموده، این اخبار آیاتی است که به تو وحی شده، و تو محققا پیامبری. و جمله: فَضَّلْنَا... دلالت دارد که پیامبران بر یکدیگر فضیلت دارند، و بعضی افضل از دیگری است، ولیکن نام افضل و غیر افضل ذکر نشده، و چیزی را که خدا بیان نکرده، علم آن را از بندگان نخواسته، پس لازم نیست که انسان بداند کدام افضلند، ولیکن مسلماً مرسلین افضلند از غیرمرسلین. و تکلیف مسلمین این است که همه را محترم بدانند و بگویند لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ. و مقصود از روح القدس را بعضی گفته اند روح بشری است که جبرئیل دمید در رحم

حضرت مریم، و بعضی گفته‌اند انجیل است زیرا کتاب الهی موجب حیات است برای جامعه، چنانکه خدا راجع به قرآن فرموده: **وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا**، و بعضی گفته‌اند؛ مراد اسم اعظم الهی است که عیسی علیه السلام آن را می‌خواند، و مرده را زنده می‌کرد، و بعضی گفته‌اند؛ مراد جبرئیل و یا آنکه نیروئی من جانب الله است. ولی این معنی که بگوئیم مقصود از روح القدس جبرئیل است از سایر معانی گفته شده ظاهرتر است، و بواسطه جبرئیل دین الهی زندگی و نیرو گرفت.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ *

ترجمه: ای مؤمنین از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه بیاید روزی که در آن، نه داد و ستد، و نه دوستی و نه شفاعتی است، و کافران خود ستمگرند. (۲۵۴)

نکات: **أنفقوا** فعل امر و دلالت بر وجوب دارد، و مقصود از آن زکات است، و **مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ** "ماء" در آن "ماء موصوله" و مفید عموم است، و دلالت دارد بر اینکه از هر چیزی باید زکات داد و مخصوص نه چیز نیست. و **لا شفاعة** نفی، و دلالت دارد که روز قیامت شفاعتی در کار نیست، حتی برای مؤمنین، زیرا خطاب صدر آیه به مؤمنین است، و مقصود شفاعتی است که از طرف مخلوق و به خیال خودشان باشد.

مسئله شفاعت به قول یکی از بزرگان دین، به جائی رسیده که هر گوینده بی سواد بی اطلاع از حقائق دین و بی خبر از حد و مرز شرع مبین که حتی فاقد خواندن و نوشتن هستند، منبر و مسند انبیاء مرسلین را غضب کرده، و بنام شفاعت مردم را گمراه کرده‌اند، و با بافته‌ها و قصه‌های جعلی و خواب‌ها، مردم

را به پرتگاه گناه جری و تشویق می‌کنند، و یک دروازه شفاعت به گشادی زمین و آسمان برای مردم باز کرده‌اند که هر ناپاک و آلوده و جنایتکاری می‌تواند به بهشت برین رود، و با انبیاء و مرسلین هم‌نشین گردد، و به این وسیله جلب توجه و رضایت عوام را نموده و پولهای زیادی می‌گیرند. بزرگوار مورد اشاره بحث خود را چنین ادامه می‌دهد: متأسفانه در کتابهایی نیز بحث شفاعت آمده که دست‌آویز بی‌دینان و یاران شیطان گشته، و روایاتی ساخته‌اند که با آن روایات می‌شود ریشه قانون دین و قرآن را کند، و یا بی‌اثر نمود، و با قوانین خدا مخالفت کرد، مانند اینکه؛ زنی فاحشه از زنا فرزندان می‌آورد، و از ترس رسوایی فرزندان خود را میان آتش می‌سوزانید، و کسی جز مادرش از این عمل خبر نداشت، چون از دنیا رفت، هر جا دفنش کردند، خاک او را بیرون می‌انداخت، ناچار نزد امام وقت رفتند، و قضیه را به او گفتند، او دستور داد مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند، بدین صورت، قبر او را پذیرفت، و گناه او عفو شد. ملائی دیگر نوشته است که؛ زن زناکاری که خانه او مرکز فسق و فجور بود، روزی برای اینکه طعام پخته برای مشتریان تهیه کند، برای آتش به خانه همسایه‌ای که مجلس روضه بود می‌رود که از مطبخ او آتشی بیاورد، بر آتش زیر دیگ می‌دمد، و از دود آن چشم او تر می‌شود، سپس آتشی فراهم کرده و می‌رود به مشتریان خود می‌رسد، همین زن را پس از مرگش خواب می‌بینند که در باغی زیر اشجاری با حضرت زهرا علیها السلام هم‌نشین شده، از او می‌پرسند تو با آن اعمال زشت، چگونه به این مقام رسیدی؟ می‌گوید؛ به برکت آن تری چشم از دود مطبخ همسایه، که تمام گناهانم مورد شفاعت شد. و هزاران قصه مانند اینها ساخته و پرداخته‌اند که دیگر نه ایمانی و نه عفتی لازم است، و هر کس با مجالس دینی سر و کار داشته باشد، این کفریات را شنیده است. در حالیکه در کتاب آسمانی ما قرآن چنین شفاعتی

بکلی نفی شده و در تمام آیات مدرکی برای اثبات آن نیست، و قرآن مقام هر کس را در گرو اعمال و عقایدش می‌داند. اما هواهای نفسانی مردم آلوده از یک طرف و غلو و اغراق گویندگان نسبت به امامان از طرف دیگر، و ترویج دشمنان اسلام از هر چه ضد اسلام باشد از طرف دیگر باعث شده که احکام اسلام راجع به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و حفظ سرحدات مملکت و نشر معارف و غیره همه منسوخ شده، و به جای آنها گریه و نوحه آمده، و مانند دین مسیح که دوستی و محبت مسیح برای دنیا و آخرت کافی است، و آزادی در فسق و فجور رواج یافته، دین اسلام نیز چنین شده، که یک گریه و محبت دروغی برای متدینین صدر اسلام از همه چیز کافی است. با اینکه آیات قرآن مردم را می‌ترسانیده و به حساب دقیق الهی که مو را از ماست می‌کشد، نوید می‌دهد، ولی بواسطه بی‌خبری مردم از قرآن و نشر همین خرافات دینی، ملت اسلام را منحرف و مانند یهود کرده‌اند که می‌گفتند:

﴿ لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ ۗ وَغَرَّهُمْ فِي دِيهِمْ مَا كَانُوا

يَفْتُرُونَ ۗ﴾

(آل عمران: ۲۴)

در مقابل قرآن افترااتی بنام دین، مانند باب توسل و شفاعت آورده‌اند، که در مقابل خدا و قرآن، پناهگاهی برای مردم درست شده، و از تهدیدات وحشت‌انگیز الهی وحشتی ندارند، زیرا شفیعان می‌توانند آنان را از کیفر الهی برهانند. واگر نماز جمعه و جهاد و امر به معروف و جانبازی و فداکاری و غیرت ایمانی برود و محرمات الهی رواج یابد با داشتن گریه و توسل و شفاعت اشکالی ندارد، و همه و همه خرابی‌ها جبران می‌شود، ولی قرآن مکرر در آیات بسیاری چنین شفاعتی را نفی کرده و می‌گوید روز قیامت و روز جزای کیفر هیچکس درباره کس دیگر شفاعتی به این کیفیت نتواند، مانند آیات: ﴿يَوْمَ لَا

يُغْنِي مَوْلَىٰ عَن مَّوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۱﴾. ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَآخِشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا﴾. ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾. ﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُم لِبَعْضٍ نَّفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾. ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾. ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مَن دُونَهُ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾. ﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلٌّ عَدْلًا لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا﴾.

شما در آیات فوق دقت کنید و اطلاق آنها را ملاحظه فرمائید. مدعیان شفاعت این آیات را ندیده گرفته و به آیاتی استدلال می‌کنند که آن آیات چنانچه خواهد آمد مربوط به شفاعت به صورت مذکوره نیست. و یا استدلال می‌کنند به آیاتی مانند آیه:

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾

در صورتیکه در همین آیات نفی شفاعت شده، زیرا می‌فرماید بطور انکار که چه کس می‌تواند بدون رضایت خدا و بدون اذن و بدون پیمان الهی شفاعت کند؟ زیرا خدا با کسی پیمانی نبسته که هر قدر جنایت و گناه کند از او صرف نظر کند، و شفیع برای او بتراشد، بلکه این عهد و پیمان ظاهراً همان است که خدا به یهودیان فرموده: که می‌گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾. می‌فرماید به آنان بگو: ﴿قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ﴾. یعنی خدا با کسی پیمانی برای شفاعت و یا عفو نبسته تا مجبور بعدم تخلف شود و یا برای فرار از کیفر به کسی اذن دهد.

پاره‌ای از آیات قرآن شفاعت را موکول به اذن خدا کرده، البته درباره کسانی که خدا از ایشان راضی بوده باشد که ایشان مؤمنینند، مانند آیات: ۲۲ و ۲۳ سبأ و ۸۴ تا ۸۶ زخرف، و ۲۷ و ۲۸ انبیاء، و یا آیه ۱۰۹ سوره طه که می‌فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾. یعنی در آن روز (قیامت)، شفاعت، هیچ نفعی ندارد مگر باری آن کسی که خدا بدان دستوری قبلاً داده و گرفتاری را درباره او پسندیده باشد (کلمه "لا تنفع" مضارع، ولی "اذن" ماضی). در مورد این شفاعت که پسندیدگان از آن برخوردار بوده و غیر از شفاعت شرک‌آور و مخالف آن است، عده‌ای چنین گفته‌اند: این شفاعت که با اجازه خدا است همان استغفار و طلب آمرزش است که دارای ۳ اصل و شرط است:

اصل یا شرط اول: اذن از پروردگار که فقط برای مؤمنین دستور داده، چنانکه فرموده: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾. ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^(۱) که حقیقت شفاعت همین است دو نفری (مذنب و

(۱) مرحوم شیخ طوسی در تفسیر خود بنام "تبیان" در ذیل تفسیر این آیه شریفه عبارتی دارد که مضمون آن این است که «دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هم‌آهنگی داشتند که آن را انجام دهند، خدای متعال آن را به رسول خود خبر داد، اینان بر رسول خدا ﷺ وارد شدند، آن حضرت فرمود که: دوازده نفر از منافقان بر امری از نفاق هم‌آهنگی و اتفاق نموده‌اند، پس این گروه برخیزند، و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده، به گناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم (حتی اشفع لهم) اما هیچیک از آنان برنخاستند، رسول خدا ﷺ چند مرتبه فرمود: آیا بر نمی‌خیزید؟ آنگاه حضرتش هر یک را نام برده، فرمود: برخیز ای فلان و تو نیز ای فلان. پس آنان عرض کردند که ما استغفار کرده و به سوی خدا بازگشت می‌نمائیم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن. حضرت فرمود: آیا اینک؟ و حال آنکه من در اول امر شما نفسم برای شفاعت خوشنود، و آماده‌تر بود، و خدای نیز برای اجابت سریعتر (اطیب نفساً للشفاعة). از نزد من بیرون بروید، لذا آنان از نزد آن حضرت خارج شدند». که به نظر بعضی این قضیه نیز دلیل بر آن است که شفاعت همان استغفار و آن هم در دنیا است.

مستغفر) به حضور خدا آمده و هر دو از وی طلب آمرزش نمایند، و خدا منافقین را در عدم اجرای این شرط ملامت می‌کند که: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسِهِمْ﴾.

شرط دوم: کسان مورد استغفار و شفاعت باید مرضی خدا و مؤمن باشند چنانکه می‌فرماید: ﴿لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾، و یا آیه: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾. یا آیه: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾. و درباره منافقین می‌فرماید: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾. ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾. اما مؤمنینی که قابل شفاعتند آنان را خود قرآن با صفات مشخصه معرفی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾. خدا به پیغمبران و فرشتگان جز به استغفار مؤمنین دستور نمی‌دهد و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾. و در آیه ۷ غافر می‌فرماید که فرشتگان به خدا عرض می‌کنند:

﴿ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ

وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ (غافر: ۷)

و خدا فقط کسانی را می‌آمرزد که خود می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾.

شرط سوم: آن است که علاوه بر مؤمن بودن، شخص مشفوع‌له، در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشد تا مورد استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین

شده باشد. وگرنه پس از مرگ کسی استحقاق شفاعت پیدا نخواهد کرد، زیرا اعمال انسان با مرگ او خاتمه پیدا می‌کند چنانکه در سوره غافر فرموده:

﴿ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ﴾

(غافر: ۸۵)

و در جای دیگر فرموده:

﴿ وَكَانَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ

إِنِّي تُبتُّ الْآنَ ﴾.

و فرموده: ﴿ وَأَنْذِرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ ﴾.

و فرموده: ﴿ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴾

پس چنانکه در قرآن فرموده به جز آثاری که از انسان باقی بماند مرگ خاتمه اعمال او است یعنی فقط پرونده انسان تا قیامت باز است، که اگر در زمان حیات سنت حسنه‌ای گذاشته و یا سنت سیئه‌ای گذاشته که پس از موت بواسطه آن تقویت دین شود یا فسادی بروز کند همه در پرونده‌اش ضبط می‌شود، چنانکه اگر شخصی عمل خیری کرده مانند آنکه قناتی حفر یا پلی احداث کرده تا مادامی که آنها باقی است در پرونده‌اش ثبت می‌شود که البته این آثار هم به زندگی شخص در دنیا ارتباط پیدا می‌کند.

قول دیگری که درباره شفاعت بعضی گویند و آن ظاهرتر، و نیز موافق توحید است، آن است که بگوئیم شفاعت در قیامت، به معنی ابلاغ رحمت خدا برای مؤمنینی است که مرضی خدا هستند که یا کاملاً پاک می‌باشند، و یا در عین پاکی کمی آلودگی دارند و نگرانند، و چون خدا آموری را به وسائل تدبیر می‌کند، این مؤمنین و پسندیدگان نیز منتظر شفیع و وسیله‌ای هستند که رحمت خدا به ایشان ابلاغ شود، و حتی در آن روز ممکن است از خدا طلب شفיעی کنند که از طرف خدا به ایشان مژده دخول بهشت دهد، البته چنانکه ذکر شد

این شفاعت نسبت به مؤمنین حقیقی است که بهشت رفتنشان قطعی شده، چنانکه در آیه ۲۸ انبیاء که درباره شفاعت ملائکه است می فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾

(انبیاء: ۲۸)

«فرشتگان به جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی کنند».

و در سورة سبا فرموده:

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾

(سبا: ۲۳)

و در سورة زخرف فرموده:

﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾

(زخرف: ۸۶)

و در سورة اعراف درباره کسانی که مرضی خدا بوه و بهشتی بودن ایشان قطعی شده، ولی هنوز داخل بهشت نشده و طمع دارند که داخل شوند، می فرماید: اصحاب اعراف به ایشان می گویند: ﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾، البته اصحاب اعراف که ظاهراً انبیا و اولیا می باشند اهل بهشت و دوزخ را بدون معرفی خدا نمی شناسند، بلکه اهل بهشت و جهنم را از روی علاماتی که خدا برای ایشان قرار داده می شناسند چنانکه در آن آیات فرموده: ﴿يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾، یعنی همه را بعلامتشان می شناسند. (واستفید هذا البیان من صدیقنا مصطفی الحسینی الطباطبائی دامت برکاته).

آری هیچکس از خدا رحیم تر نیست، پس او که مقام خالقیت دارد بر مخلوق ترحم نموده و باری بنده شفیع تعیین کند و ابلاغ رحمت خود کند، که رحمت از مقام بالا به مادون است، پس بنده باید فقط از خدا بخواهد که او را نجات دهد. چنانکه در دعای جوشن به خدا عرض می کنیم: "یا شافع، یا شفیع". و حضرت علی در دعا می فرماید: "استشفع بك إلى نفسك"، و در دعای روز ۱۴ ماه

فقط خدا را شفیع بندگان معرفی کرده و می‌فرماید: "والشافع لهم ليس احد فوقك يحول دونهم".

به هر حال قرآن کوچکترین اشاره به وجود شفاعت در قیامت که مطابق میل مردم باشد ندارد و آیات شفاعت آخرتی همه در آنها نفی چنین شفاعتی شده و فقط شفاعتی که در قرآن هست، شفاعتی است که مخالف توحید نیست چنانکه شرح آن گذشت، بعضی از مثبتین شفاعت شرکيه در قیامت، متمسک به آیاتی شده‌اند که در آن کفار و مجرمین از نداشتن شفیع متحسرنند، مانند آیه **فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ** * **وَلَا صَدِيقٍ**... و می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات استناد به اثبات چنین شفاعتی کنند. جواب آن است که کفار که آروز می‌کنند که کاش آنان را شفיעی یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها و آرزوی برگشت به دنیا که مصداق آن در قیامت یافت نمی‌شود، می‌باشد، مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است، برای مؤمنین هست که برای کفار نیست، مگر در سوره معارج نمی‌فرماید:

﴿ **وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا** ﴾

(معارج: ۱۰)

مگر در سوره عبس نمی‌فرماید:

﴿ **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ * وَأَبِيهِ * وَصَحْبَتِهِ * وَبَنِيهِ * لِكُلِّ أَمْرٍ**

مَنْهُمْ يَوْمَ يَوْمٍ يَوْمِيذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴾

(عبس: ۳۳-۳۷)

که این حالات تنها برای کفار نیست بلکه برای همه است. پس در قیامت شفיעی نیست چنانکه برگشتی و حمیمی و فدیهای نیست ووو... ودر آیه ۱۸ سوره رعد می‌فرماید:

﴿ **وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُدْ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ**

مَعَهُدْ لَأَفْتَدَوْا بِهِدْ أُولَئِكَ هُمُ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَنُهُمُ جَهَنَّمُ وَيُنْسُ الْمِهَادُ ﴾

و در آیه مورد بحث خطاب به مؤمنین می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

که آب پاک بدست همه ریخته که در قیامت چنین شفاعتی نیست چنانکه خلّتی و بیعی نیست، و در آخر آیه فرموده: وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ، تو گوئی آنان که این معنی را باور ندارند و برای خود شفیعیانی تصور می کنند به این آیات کافرند.

در خاتمه روایاتی موافق قرآن در مورد اینکه فقط ایمان و عمل موجب نجات است می آوریم:

اول: شیعه و سنی به روایت صحیح در کتب خود آورده اند که رسول خدا ﷺ مکرر به کسان خود می فرمود: "یا فاطمة بنت محمد و یا صفیه عمه رسول الله و یا ... اعمالا لما عند الله ... فإني لا أغني عنكما من الله شيئا".
دوم: امالی طوسی ص ۳۸۱ از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده: "لا ینال ما عند الله إلا بالعمل".

سوم: - روضة کافی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرموده: "انه لیس یغني عنکم من الله أحد من خلقه شیئا لا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا من دون ذلك".
چهارم: بحار و امالی طوسی ص ۳۰۲ روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرود: "لا قرابة بیننا و بین الله عزوجل و لا یتقرب إلى الله إلا بالطاعة".

پنجم: در روضة کافی ص ۲۶ از صحیفه حضرت علی بن الحسین علیه السلام که فرمود: "واعلموا أنکم عبید الله و نحن معکم، یحکم علینا و علیکم سید حاکم غدا و هو یوقفکم ویسائلکم فأعدوا جواب قبل الوقوف والمسائلة و العرض علی رب العالمین...".

در کتاب صفات الشیعه از جمله فرمایشات رسول خدا ﷺ آورده است که فرمود: "إني شفيق علىكم لا تقولوا أن محمدا منا فوالله ما أوليائي منكم و لا من غيركم إلا المتقون، فلا أعرفكم تأتونني يوم القيامة تحملون الدنيا على رقابكم و يأتون الناس يحملون الآخرة ألا و إني قد اعذرت فيما بيني و بينكم و إن لي عملي و لكم عملكم". و همچنین از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: "أيها الناس ليس بين الله و بين أحد نسب و لا أمر يؤتى به خير و يصرف عنه شرا إلا العمل، ألا لا يدعى مدع و لا يتمنى متمن، و الذي بعثني بالحق لا ينجي إلا عمل مع رحمه، ولو عصيت لهويت". این حدیث موافق قرآن است که ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

و صدها از این قبیل احادیث که فقط با عمل می توان نجات یافت. البته احادیثی هم برای اثبات آن شفاعتی که مخالف قرآن است نیز آمده که تماما ضعیف السند و مخالف عقل و قرآن است و آثار کذب و جعل از سراسر آنها نمودار است و مجلسی آنها را در جلد ۸ بحار جدید آورده، ما یک روایت آن را برای نمونه نقل می کنیم: در ص ۴۵ ج ۸ نقل کرده از امام صادق که ما فارسی آنرا بطور اختصار می آوریم که: مردم پابرهنه و عریان در صحرای محشر محشور می شوند، و به اندازه ای در شدت و عرق گرفتار می شوند که می گویند ای کاش خدا حکم می کرد بین ما، و لو به رفتن در آتش، زیرا نسبتاً به آن حالی که دارند در آتش راحتی است... تا می روند نزد محمد ﷺ و می گویند از خدا بخواه بین ما حکم کند، می گوید: بلی من همراه با شما می آید به خانه خدای رحمن که درب وسیعی دارد، و حلقه آن را حرکت می دهد، گفته می شود: کیست اینکه درب را می زند، و حال آنکه خدا داناتر است به آن؟ پس می گوید: من محمدم. گفته شود: برای او درب را باز کنید، چون باز شود، ناگاه نظری کنم به پروردگارم و او را تمجیدی کنم که احدی قبل از من و پس از من نکرده باشد،

سپس به سجده روم، خدا می گوید سرت را بردار، قول تو مسموع است، و شفاعت کن تا عطا شوی، پس من سر را بلند کنم و به پروردگارم نظر کنم، و او را بهتر از اول تمجید کنم، سپس به سجده بیفتم تا سه مرتبه، و چون مرتبه سوم سر بردارم، می گویم: خدایا حکم کن بین بندگان ولو بسوی آتش. خدا می فرماید: بلی ای محمد. سپس شتری از یاقوت سرخ آورده شود که زمام آن از زبرجد سبز باشد، تا اینکه سوار شوم... تا اینکه امام صادق فرماید ما را بیاورند. و پروردگارمان بر تخت بنشیند و نامه ها را بیاورند و ما علیه دشمنانمان شهادت دهیم و له دوستانمان... نویسنده گوید اگر کسی تدبر کند کفر و خرافات از این روایت می بارد، زیرا برای خدا خانه و تخت و حلقه درب تراشیده و رسول خدا به خدا نظر کرده و آن قدر خدا را تعریف کرده تا خدا حکم کند بین بندگان، و اگر تمجیدا و نبود شاید حکمی نمی کرد ووو...

حال می شود با این قبیل روایات برخلاف قرآن حکمی کرد. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام به پروردگار علام نوع جسارت و گستاخی است که شریعت مطهره اسلام از آن منع فرموده است چنانکه در کتاب البدایه و النهایه ابوالفداء ص ۱۰ ج ۱ آمده است: ... "عن حبی بن محمد بن محمد بن حبی بن مطعم عن ابيه عن جده قال: أتى رسول الله ﷺ اعرابی فقال: يا رسول الله ﷺ جهدت الأنفس و جاعت العیال و هکت الأموال و هکت الأنعام فاستسق الله لنا فإننا نستشفع بك على الله و نستشفع بالله علىك. قال رسول الله ﷺ: و یحك أتدری ما تقول و سبح رسول الله ﷺ فما زال یسبح حتی عرف ذلك فی وجه أصحابه ثم قال: و یحك إنه لا یستشفع بالله على أحد من خلق، شأن الله أعظم من ذلك".

و أما شفاعت از نظر عقل:

اولا: محال است خدا قانونی را برای بندگان واجب‌العمل کند و بعد بگوید هر کس عمل نکرد برود برای خود شفيعی پیدا کند تا او را از کیفر رهائی بخشد.

ثانیا: شفيع باید از حال مقصر مطلع باشد و گناهان جسمی و روحی او را بداند و از ما فی الضمیر و عقائد بندگان مطلع باشد، در حالیکه هیچکس جز خدا از حال بندگان مطلع نیست، و اصلاً انبیاء و اولیاء پس از موتشان در عالم دیگرند و از حال مردم دنیا بی‌خبرند، حال کسی که نمی‌داند "زید" چه کاره است، چگونه برای او واسطه شود و از او دفاع کند. اگر کسی بیشتر از این توضیح بخواهد به کتاب "شفاعت راه نجات" مراجعه نماید.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ*

ترجمه: خدای کامل‌الذات والصفاتی که معبود و ملجأی نیست جز او که زنده و برپادارنده غیر است، او را چرت و خواب نمی‌گیرد، ملک اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، کیست که شفاعت کند بدون اراده او، او می‌داند آنچه در جلو ایشان و پشت ایشان است، و به چیزی از دانش او احاطه ندارند، چز آنچه او بخواهد، کرسی او فرا گرفته آسمانها و زمین را و نگهداری آنها او را خسته نمی‌کند و اوست والا و بزرگ. (۲۵۵)

تکات: این آیه را "آیه الکرسی" می‌نامند چون ذکر کرسی حق تعالی و اوصاف او نازل شده، و چون وجود و اوصاف او اجل و اکبر و اعظم موجودات است، پس ذکر آن و سخن آن بهترین سخن است، و لذا این آیه را "سیدالآیات" گفته،

و برای قرائت آن برکاتی ذکر نموده‌اند. و قیوم به معنی وجود قائم بالذات و برپادارنده غیر است، و جمله: "لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ" دلالت دارد که آنی از مخلوقات خود غافل نیست، چنانکه فرموده: وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ. و جمله مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ ... دلالت دارد که هیچکس قدرت شفاعت ندارد، و علت آن جمله بعد است که فرموده: يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ یعنی پشت و رو و خلق و خو و ظاهر و باطن بندگان را کسی نمی‌داند جز او، و چون کسی نمی‌داند از چیزیکه نمی‌داند، چگونه شفاعت کند، عقائد و افکار بندگان را جز او نمی‌داند تا شفاعت کند، پس خدائی که عالم به احوال و گناهان و حسنات بنده است می‌داند او لایق عفو هست یا خیر؟ پس خدا اگر بخواهد مؤمنین مورد رضایتش را مشمول رحمت قرار می‌دهد و برای ایشان شفیع تعیین می‌کند. بنابراین تعیین شفیع و هم مشفوع له یعنی مقصر با اوست پس در این آیه از غیر خدا نفی شفاعت شده با دلیل آن، و اگر مقصود از شفاعت استغفار فرشتگان و انبیا و مؤمنین باشد، آن نیز چنانچه در آیه قبل بیان شد برای مؤمنینی است که در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشند، و ممکن است شفاعت در این آیه مربوط به شفاعت در امر معیشت باشد به توضیح زیر:

اعراب جاهلیت اعتقاد به حیات بعد از مرگ نداشتند که از بتان شفاعت نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند، و پیغمبر خدا را که خیر از حیاتی بی‌پایان پس از زندگی این دنیا می‌داد مسخره کرده می‌گفتند:

﴿ هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ

جَدِيدٍ ﴿ (سبا: ۷)

«آیا می‌خواهید شما را به مردی راهنمایی کنیم که شما را خبر می‌دهد که چون ریزه‌ریزه شوید از نو آفریده می‌شوید.»

و می گفتند مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالیکه پوسیده است؟ و می گفتند: أَنْدَا مِنَّنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ* أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ. اما برای امور دنیوی بتان خود را فقط شفعا می نزد خدا می دانستند، و می گفتند: هَوْلَاءُ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ پس آیات شفاعتی که در قرآن آن را موقوف به اذن خدا می داند، پاره ای از آن ممکن است شفاعت در امور معیشت باشد مانند همین آیه، و یا آیه: أَلَتَّخِذُ مِنْ دُونِهَا إِلَهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ - و در سوره زمر آیه ۴۳ می فرماید:

﴿ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ ۚ قُلْ أُولَٰئِكَ كَانُوا لَآ يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ۚ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا ۖ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾

(زمر: ۴۳-۴۴)

که شفاعتی که بت پرستان از برای شفعا خود قائلند، نفی کرده و شفاعت را مخصوص خدا می داند و بلافاصله می فرماید: وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، که بیان می دارد بت پرستان اعتقاد به آخرت نداشتند، و شفاعت فرشتگان در تدابیر امور به اذن پروردگار است. و "من" استفهامیه در مَنْ ذَا الَّذِي ... استفهام انکاری است یعنی کسی نیست که شفاعت کند بی اذن او.

و جمله: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ، دلالت دارد که کرسی او مانند کرسی مخلوق نیست بلکه احاطه علم و قدرت است که به آسمانها و زمین احاطه دارد. و جمله: وَلَا يُحِيطُونَ ... دلالت دارد که مخلوقات به ذات او که عین علم است و به معلومات او علمی ندارند. و مقصود از جمله: إِلَّا بِمَا شَاءَ همین مقداری است که وحی شده. و جمله: وَلَا يُعْودُهُ... دلالت دارد که حضرت

او را خستگی نمی‌گیرد زیرا او به اراده ایجاد و هر چیزی را نگه می‌دارد، و اراده را خستگی نباشد.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ
بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَاللَّهُ وَلِيُّ
الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ *

ترجمه: در دین اکراه و اجباری نیست، به تحقیق راه رشد از ضلالت روشن و متمایز شده، پس هر کس به طاغوت کافر و به خدا ایمان آورده، پس حقیقتاً چنگ به رشته محکمی زده که برای آن رشته جداشدن و گسستگی نیست، و خدا شنوای داناست (۲۵۶) خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورند، ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌برد بسوی نور، و آنانکه کافر شدند سرپرستان طاغوت است که ایشان را از نور خارج می‌کند بسوی ظلمات، ایشانند اهل آتش و ایشان در آن جاوید بمانند. (۲۵۷)

نکات: طاغوت مبالغه در طغیان است، و مقصود از آن هر طغیانگری است، اعم از اینکه بزرگی باشد که از مقام خودش بالاتر برند، و یا او را اطاعت کنند، و یا در عبادت به جای خدا او را بخوانند، پس طاغوت زیاد است، و ما در جای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم. و این کلمه اسمی است که بر مفرد و بر جمع نیز اطلاق می‌شود، و در این آیه جمع است، بدلیل ضمیر یخرجونهم. و جمله: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا دلالت دارد که خدا ولی مؤمنین است، در صورتیکه خدا ولی و سرپرست تمام موجودات است. می‌توان گفت خدا ولی است و سرپرست

تکوینی دارد نسبت به همه موجودات، ولی نسبت به مؤمنین ولایت تکوینی و تشریعی و عنایت بیشتری دارد، یعنی مؤمنین را توفیق می‌دهد، و آنا بعد آن هدایت می‌کند. و مقصود از "ظلمات"، کفر و خرافات و آهام است. و مقصود از "نور"، ایمان و کشف حقائق است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ
يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ*

ترجمه: آیا ندیدی و نظر نکردی به آنکه درباره پروردگار ابراهیم با او محاجه می‌کرد، برای اینکه خدا ملکش داده بود، وقتی که ابراهیم به او گفت پروردگار من آن است که زنده می‌کند، و می‌میراند. او گفت من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت محققا خدا خورشید را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب بیاور، پس مبهوت شد آنکه کافر بود، و خدا قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند. (۲۵۸)

نکات: خداوند در آیات قرآن گاهی از توحید و شرک و گاهی از احکام و گاهی از قصص عبرت‌آمیز سخن می‌گوید، و این بهترین طریق دعوت و هدایت است، زیرا قاری و مستمع ملول نمی‌شود، و گویا از این باغ به باغ دیگر، و از این بستان به بستان دیگر، و از این غذای لذیذ به غذای لذیذ دیگر خوانده شده و استفاده می‌کند. در اینجا پس از آیات توحید و معارف حقه در آیه‌الکرسی، سه قصه برای بندگان آورده: یکی درباره توحید، و باقی در معاد است. أما قصه توحید، قصه ابراهیم است که در مقابل نمروود بن کنعان با استدلال و احتجاج پرداخته، می‌فرماید: خدا آن است که زنده می‌کند یعنی موجودات جهان را حیات می‌بخشد، و می‌میراند، و این دلیل روشنی است، زیرا مشهود است که

موجودی گاهی زنده، و گاهی بی‌جان است، این حیات اگر ذاتی بود باید همواره باشد، و زائل نگردد، و اگر موت ذاتی موجود است باید دائماً مرده باشند، چون چنین نیست معلوم می‌شود موت و حیات آنها عرضی است، و کسی دیگر از عالم دیگر بدون اختیار آنها عنایت می‌کند، و حیات و موت باختیار آنها نیست، بلکه موجد قادر و مدبر عالمی آنها را مقهور نموده و حیاتبخش جهان است. در مقابل این منطق روشن، نمرود مغلطه می‌کند و می‌گوید: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم و دستور می‌دهد دو نفر زندانی را می‌آورند یکی را می‌کشد، و دیگری را آزاد می‌کند. حضرت ابراهیم علیه السلام برای دفع مغلطه او می‌گوید: خدا خورشید را از شرق می‌آورد، و تو از مغرب بیاور، نمرود از جواب عاجز می‌گردد، و چون طالب هدایت نبود باز هدایت را نپذیرفت، ولذا خدا فرموده: **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.**

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ
بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ
يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ
كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*

ترجمه: و یا مانند آنکه گذشت بر قریه‌ای در حالیکه آن قریه خرابه دیوارهایش بر سقفهای آن ریخته بود، گفت: خدا چگونه این قریه را پس از خرابی آن و پس از موت اهلس زنده می‌کند؟ پس خدا صد سال او را میرانید، سپس او را زنده نمود، و فرمود: چند مدت مانده‌ای؟ گفت یک روز و یا

مقداری از روز مانده‌ام. خدا فرمود: بلکه صد سال درنگ نموده‌ای، پس به خوردنی و آشامیدنی خود نظر کن که تغییر نکرده، و به درازگوشت نظر کن، و باید تو را آیتی برای مردم قرار دهیم، و نظر کن به این استخوانها که چگونه آنها را برمی‌خیزانیم، سپس آنها را به گوشت می‌پوشانیم، پس چون روشن شد برایش، گفت: می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست. ۲۵۹

نکات: آن قریه بیت‌المقدس و آنکه بر آن گذشت عزیر پیغمبر و یا ارمیا عليه السلام بوده، بدلیل اینکه خدا در این آیه با او تکلم کرده و به او وحی نموده و او را آیتی قرار داده. قریه بیت‌المقدس بدست بخت النصر خراب شد. و مقصود از ذکر این قصه، قدرت‌نمایی خدا و اثبات معاد است، و سؤال این پیغمبر: **ی‌حیی...** از تعجب بود نه از انکار. و این آیه دلیل است بر اینکه انبیاء و اولیاء پس از موت از دنیا بی‌خبرند، و حتی از بدن خود خبر ندارند چه برسد به اینکه از دیگران باخبر باشند. و جمله: **لَمْ يَتَسَنَّهْ** دلالت دارد که طعام و شراب او تغییر نکرده، و قدرت خدا آن را به یک حال نگاه داشته بود، ولی خر او مرده و پوسیده، و متفرق‌الأجزاء گردیده بود بدلیل: **نُنَشِّرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا.**

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِمِّنْ تَوٰمِنٌ قَالَ بَلَىٰ
وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ
عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا ۚ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ

ترجمه: و چون ابراهیم گفت پروردگارا بنما مرا چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خدا فرمود: آیا باور نداری؟ گفت آری باور دارم ولیکن برای آنکه دلم بیارامد، خدا فرموده پس چهار عدد پرنده را بگیر و میل آنها را بنخودت کن، (و

یا به طرف خود آور پاره پاره کن)، سپس از آنها بر هر کوهی جزئی قرار ده، سپس بخوانشان با شتاب نزد تو می آیند، و بدان که خدایتعالی عزیز و حکیم است. (۲۶۰)

نکات: در سبب سؤال ابراهیم علیه السلام وجوهی گفته اند: بعضی گفته اند چون حضرت او جسد حیوانی را در کنار دریا دید - آب دریا جزر و مد پیدا می کند و در وقت بالا آمدن حیوانات دریائی از آن می خورند و هنگام پائین رفتن آب دریا حیوانات صحرائی و پرندگان از آن می خورند - حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد پروردگارا چگونه اجزاء حیوانی که در شکم درندگان و پرندگان دریا و صحرا از آن خورده اند جمع می کنی و زنده می گردانی؟. بعضی گفته اند: چون خدا به او وحی کرده بود که من دوست خود گرفته ام یکی از بندگانم را، ابراهیم علیه السلام عرض کرد نشانه او چیست؟ خطاب رسید نشانه او این است که بدعای او مرده را زنده می کنم، و لذا حضرت او خواست چنین دعائی کند و بفهمد آیا آن بنده شاید خودش باشد. و بعضی گفته اند: چون در ابتدای نبوت به او وحی شد، خواست بفهمد کلام الهی است و یا کلام شیطانی و لذا چنین درخواستی کرد که اگر اجابت شود بداند کلام الهی است. وجهات دیگری نیز گفته اند. و آن چهار پرنده ای را که گرفت و ذبح نمود عبارت بود از: طاووس و کبوتر و کلاغ و خروس، و اینها را قطعه قطعه کرد، و مخلوط نمود، سپس ده قسم و یا هفت قسم کرد و بر سر ده کوه گذاشت، در تفسیر ابومسلم گفته: ابراهیم خود حیوانات را عادت داده بود که آنها را چون می خواند می آمدند، و سپس آنها را بر سر چند کوه گذاشت، و آنها را خواند، و خدا خواست به او بفهماند که جمع اجزاء حیوان مانند خواندن تو است این پرندگان را، و لذا به او فرمود: فَصْرَهُنَّ إِلَيْكَ، و نفرمود: فَذَبْحَهُنَّ واقطعهن! و این آیه دلالت دارد بر نفی ولایت تکوینی

از ابراهیم، زیرا اگر آن حضرت خود قدرت بر احیاء داشت ولو به إذن خدا و عطای او، دیگر به خدا نمی‌گفت: **كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ** و نمی‌گفت: **لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي**.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ ۗ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَسِيعٌ عَلِيمٌ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ ۖ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ ۗ وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ * يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ ۗ فَتَرَكَهُ صَلْدًا ۗ لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ *

ترجمه: مثل آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، چون مثل دانه‌ایست که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه صد دانه باشد و خدا بیفزاید برای آنکه بخواهد و خدا وسعت‌دهنده داناست (۲۶۱) آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند سپس از پی انفاق خود منت و آزاری نمی‌آورند برای ایشان نزد پروردگارشان اجر ایشان است، و خوف و اندوهی برای ایشان نیست (۲۶۲) گفتار خوب و گذشت بهتر از صدقه‌ایست که در پی آن آزاری باشد و خدا بی‌نیاز بردبار است (۲۶۳) ای مؤمنین صدقات خود را به منت و آزار باطل نکنید مانند آنکه مال خود را برای دیدن مردم انفاق می‌کند و ایمان به خدا

و روز بازپسین ندارد، پس مثل او چون داستان سنگ صافی است که بر او خاکی باشد که باران درشت تندی به او برسد و آن را خشک و بی حاصل رها کند، اینان بر چیزی از کسب خود توانا نیستند و خدا قوم کافرین را هدایت نمی‌کند. (۲۶۴)

نکات: چند چیز است که عمل را باطل و مانند نبود می‌گرداند: منت گذاشتن بر خلق و یا بر خالق، و اذیت و آزار مخلوق، خصوصاً کسی که فقیر مؤمنی را بیازارد. و دیگر ریا یعنی برای دیدن و یا شنیدن مردم کاری و یا انفاقی بکند، چنانکه در آیات فوق تذکر داده.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ
 كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَفَاتَتْ أَكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا
 وَابِلٌ فَطُلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * أَيُّدٌ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ
 مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
 وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضُعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ
 كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ * يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا
 تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا
 أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ * الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ
 يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ *

ترجمه: و داستان آنانکه اموال خود را برای تحصیل رضای خدا و نشان دادن پایداری و استقامت خود می‌دهند، مانند بوستانی است بر مکان بلندی که به آن باران درشتی برسد که ثمر خود را دو چندان بیاورد، پس اگر باران درشتی به آن

نرسد باران ریزی برسد، و خدا به هر چه انجام دهید بیناست (۲۶۵) آیا کسی از شما دوست دارد باغی از درخت خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن جویها روان باشد، که از همه قسم میوه بدهد و صاحب باغ را پیری فرا رسد، و او را فرزندان ناتوان باشد، پس بر آن باغ گردبادی که در آن آتش باشد بوزد و آن را بسوزاند، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات را تا شاید بیندیشید (۲۶۶) ای مؤمنین از طبیات آنچه کسب کردید و از آنچه برای شما از زمین رویانیده و خارج کرده‌ایم انفاق کنید، و ناپاک آن را برای انفاق در نظر نگیرید در حالیکه خودتان ناپاک را نمی‌گیرید و نمی‌پذیرید مگر آنکه درباره آن چشم پوشی (و صرف نظر) می‌کنید، و بدانید که خدا بی‌نیاز و ستوده است (۲۶۷) شیطان شما را به فقر وعده می‌دهد، و به فحشاء امر می‌کند و خدا شما را به آمرزش و فضل خود نوید می‌دهد و خدا وسعت‌دهنده داناست. (۲۶۸)

نکات: جمله: **وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ دَلَالَت** دارد که اهل ایمان بواسطه انفاق مال، ایمان و علاقتمندی خود را به برادران مسلمان نشان می‌دهند که از بذل مال و جان دریغ ندارند. و در مثال **كَمَثَلِ صَفْوَانَ** ... خدا تشبیه کرده انفاق مال را بریا، به سنگ - سختی که چیزی از آن نمی‌روید ولی گاهی که روی آن غبار است، شاید کسی خیال کند چیزی از آن روئیده شده، اما چون باران درشتی بر آن بارید و خاک آن را برطرف کرد اشکار گردد که چیزی نمی‌روید چنانکه ریاکار نیز چون کشف حقیقت شود معلوم گردد که عملش نتیجه ندارد. و در مثل **جَنَّة** ... تشبیه شده انفاق مال به باغی که در زمین بلند و باران‌گیری باشد و باران به موقع بر آن ببارد که دو مقابل میوه بدهد، این انفاق در راه خدا نیز مانند همان باغ بهره چند مقابل دارد. و مقصود از جمله: **اَيُّوْدُ اَحَدِكُمْ** ... این است که شما اگر باغی تهیه کنید برای روز پیری و برای نفقه عیال و صغار خود، آیا میل

دارید آن باغ بسوزد و از بین برود، همان طور باید از عمل خالص و انفاق خود به فکر ذخیره برای خود باشید، و قصدتان رضای خدا باشد تا در روز سختی و پریشانی به شما بهره دهد. و جمله: **أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ ...** دلالت دارد که زکات واجب در تمام کسب‌های حلال و در هر چه از زمین خارج شود چه زراعت، و چه معادن، چه جزئی و چه کلی، می‌باشد. و جمله: **وَلَا تَيَمَّمُوا ...** می‌گوید اجناس فاسد و یا حیوان مریض و لاغر را نباید به عنوان زکات بپردازد، بلکه هر چه محبوب و مرغوب است بدهد. و "ماء مصوله" در **مَا كَسَبْتُمْ**، و در **وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ**، مفید عموم است.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ^ج وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا^{هـ} وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ*

ترجمه: خدا به هر کس بخواهد حکمت عطا می‌کند، و هر که به او حکمت داده شود خوبی بسیاری نصیب او شده و پند نگیرند مگر صاحبان خرد. (۲۶۹)

نکات: مقصود از حکمت فهم حق و باطل است که خدا به هر کس عقل خود را بکار اندازد و معرض از حق نباشد عطا می‌کند به قرینه: **وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ**

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا^{هـ} وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ*^{هـ} إِنْ تَبَدُّوا^ط الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ^{هـ} وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ^ج مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ^{هـ} وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ*

ترجمه: و هرگونه انفاق کنید و هر چه نذر نمائید بدون گمان خدا آن را می‌داند، و برای ستمگران یاورانی نباشد (۲۷۰) اگر صدقات خود را آشکارا

بدهید خوب است، و اگر پنهان آن را به فقراء برسانید برای شما بهتر است و بعضی از گناهان شما را جبران می‌کند و خدا به آنچه بکنید آگاه است. (۲۷۱)

تکات: آیه دلالت دارد که صدقه آشکار و پنهان هر دو خوب است ولی پنهان بهتر است، ولی باید سعی کند به محتاجان برساند، چنانکه در جمله *وَتُؤْتُوهَا* *الْفُقَرَاءَ* اشاره شده، و اگر برای ترغیب دیگران آشکارا انفاق کند خصوصا در زکات واجبی سزاوارتر است.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدُنُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ * لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا
يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ
التَّعْفُفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ
خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ*

ترجمه: هدایت ایشان بر عهده تو نیست، ولیکن خدا هر کسی را بخواهد هدایت می‌کند، و آنچه انفاق کنید از مال و یا غیرمال که خیر باشد به سود خودتان است و نباید انفاق کنید جز برای تحصیل رضای خدا، و آنچه از خیر انفاق کنید به خود شما عائد خواهد شد و بر شما ستمی نخواهد شد (۲۷۲)

انفاق برای فقرائی است که در راه خدا محاصره و بازداشت شده‌اند و مسافرت در زمین نتوانند، و مردم نادان ایشان را از بی‌نیازان می‌شمارند، تو ایشان را بسیمایشان می‌شناسی، با اصرار از مردم درخواست نمی‌کنند، و هر خیری که انفاق کنید محققا خدا به آن داناست. (۲۷۳)

نکات: جمله: **لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ** دلالت دارد که هدایت مردم بر عهده رسول خدا نیست و جناب او ولایت و تصرف بر قلوب ندارد، و مقلب القلوب و مسیطر بر قلوب فقط خداست. از این آیات باید فهمید چه قدر گمراهند کسانی که اولیاء خدا را ولی امور و هادی قلوب می‌دانند. و جمله: **وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ** دلالت دارد که انفاق منحصر به مال نیست، هر کار خیری در حق محتاجان انجام شود خیر است شاعر گوید:

تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی
و از آیه ۲۷۰ تا ۲۷۳ استفاده می‌شود که فقط خدا از نذر و انفاق بنده مطلع است نه غیر او و جمله: **لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ...** دلالت دارد که انسان در انفاقات خود باید به ظاهر اشخاص نظر نداشته باشد، چه بسیارند اشخاصی که از عفت روی سؤال ندارند، پس وقت انفاق آبروی ایشان را نریزد. و جمله: **لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ**.... دلالت دارد که خدا سؤال از مخلوق را دوست نمی‌دارد، خصوصاً باصرار و خدا عفت و استغناء طبع را دوست می‌دارد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ * يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ * وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ*

ترجمه: آنانکه اموال خود را به شب و روز، به پنهانی و آشکار انفاق می‌کنند برای ایشان مزدشان نزد پروردگارشان است و بر آنان نه خوفی باشد و نه محزون شوند (۲۷۴) رباخواران از جا برنخیزند جز مانند کسی که شیطان او را دیوانه کند، این برای آن است که گفتند همانا بیع مانند رباست و حال آنکه خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده، پس آنکه موعظهٔ پروردگارش به او رسید و خودداری کرد، گذشته برای او، و امر او بسوی خداست. و آنانکه برگردند بهمان رباخواری، پس ایشان اهل آتشند و در آن ماندگارند (۲۷۵) خدا ربا را از بین می‌برد و صدقات را نمو می‌دهد و خدا دوست نمی‌دارد کفران کن گنه‌کار را. (۲۷۶)

نکات: مقصود از جمله: **يُقَوْمُونَ إِلَّا كَمَا يَقَوْمُ الَّذِي** ... این است که ربا خوار در دنیا از مردم وحشت دارد و قیام و رفتارشان مانند دیوانگان با حواس‌پرتی است، و در آخرت به حال دیوانگان محسور گردد چون منکر حکم خدا شده‌اند. و جمله: **فَمَنْ جَاءَهُ...** دلالت دارد که اگر حکم خدا را در مورد ربا شنید و خودداری کرد، حق تعالی گناه گذشته او را می‌بخشد، ولی اگر باز برگردد به رباخواری مانند منکرین حکم خدا اهل دوزخند بدوام. و جمله: **يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ** دلالت دارد که مال ربوی برکت ندارد، و نابود می‌شود، ولی خدا مال زکات داده شده را نمو می‌دهد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَتَأْتِيهَا
الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ
تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ^ط وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ

لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ * وَإِنْ كَانَتْ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ *

ترجمه: به حقیقت آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته نموده و نماز را بر پا دارند و زکات بدهند بر ایشان مزدشان نزد پروردگارشان است و نه خوفی دارند و نه اندوهگین شوند (۲۷۷) ای مؤمنین از خدا بترسید و اگر ایمان دارید آنچه از ربا باقی مانده واگذارید (۲۷۸) پس اگر رها نکردید اعلام کنید به جنگی از خدا و رسول (یعنی عمل شما اعلام جنگ به خدا و رسول است)، و اگر توبه کردید سرمایه‌های شما از خودتان، نه ظلم کرده‌اید و نه ظلمی بشما شده است (۲۷۹) و اگر بدهکار در تنگدستی باشد مهلت دهید تا گشایشی یابد و بخشش شما بهتر است برای شما اگر بدانید (۲۸۰) و بترسید از روزی که در آن بسوی خدا (و محکمه عدل او) برمی‌گردید، سپس هر کس به تمامی آنچه کرده می‌رسد و جزا داده می‌شود و بر ایشان ستمی نشود. (۲۸۱)

نکات: مقصود از مَا يَقِي مِنَ الرَّبِّوَأَ این است که شما تازه مسلمان اگر زمان جاهلیت معامله ربوی کرده‌اید آنچه در حال کفرتان گرفته‌اید عفو شده، ولی آنچه باقی مانده زیادتر از سرمایه خودتان نگیرید و همان سرمایه را بگیرید، و اگر هیچ نگرفته‌اید از زیادی را، دیگر نباید بگیرید. جمله: فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ دلالت دارد که پس از اسلام أخذ زیادتر از سرمایه جائز نیست چه صد یک باشد و چه کمتر و چه زیادتر، پس کسی خیال نکند گرفتن سود کم جائز است. و جمله: وَإِنْ كَانَتْ ذُو عُسْرَةٍ ... دلالت دارد که به مدیون

سخت‌گیری نشود، و اگر ندارد او را به حبس و زجر نکشند، و تا وقت تمکن او را مهلت دهند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ^ع
وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ^ع
فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا^ع
فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ^ع
فَلْيَمْلِكْ وَلِيُهُ بِالْعَدْلِ^ع وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ^ط فَإِنْ لَمْ يَكُونَا
رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا
فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى^ع وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ
تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ^ع ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ
وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا^ط إِلَّا أَنْ تَكُونَ تَجَرَّةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا^ط وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ^ع وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ^ع
وَإِنْ تَفَعَّلُوا فإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ^ط وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمِكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ* وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنِمْ مَقْبُوضَةً^ط فَإِنْ آمَنَ
بَعْضُكُمْ بِعَضَا فليؤدِّ الَّذِي أُوتِيَ مِنْ أَمْنَتِهِ^ط وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا
الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فإِنَّهُ ءَاثِمٌ قَلْبُهُ^ط وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ*

ترجمه: ای مؤمنین اگر معامله دینی کردید بوامی تا مدت معینی، آن را بنویسید، و باید نویسنده‌ای بین شما به عدالت بنویسد، و نویسنده خودداری نکند از آن گونه که خدا به وی آموخته، پس او بنویسد، و آنکه حق بر ذمه اوست املا کند (یعنی او بگوید و نویسنده طبق گفتار و اقرار او بنویسد) و از

خدا بترسد، و چیزی از آن نگاهد. پس اگر آنکه حق بر ذمه اوست (وام گیرنده) سفیه و یا ناتوان (از نوشتن و املاء) باشد ولی او عادلانه املا کند، و دو تن از مردانتان را گواه بگیرید، پس اگر دو مرد نباشد یک مرد و دو زن، از آن اشخاصی که می‌پسندید و گواهی ایشان را قبول دارید، که در صورت فراموشی یکی از دو گواه، دیگری به یادش آورد. و گواهان چون برای گواهی دعوت شدند، خودداری نکنند. و از نوشتن آن وام تا موعدهش چه کوچک و چه بزرگ، خسته نشوید، این نزد خدا به انصاف و عدالت نزدیکتر، و برای گواهی استوارتر، و از شک و شبهه دورتر است. مگر در تجارت نقدی که دایر بین شماست، که بر شما ننوشتن آن باکی نیست. و چون خرید و فروش کنید گواه بگیرید، و به نویسند و گواه ضرری نرسد و اگر چنین کنید گناهی بواسطه شما بوجود آمده، و از خدا بترسید، در حالیکه خدا به شما می‌آموزد، و خدا به هر چیزی داناست (۲۸۲) و اگر در سفری بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس گروهی بستانید، پس اگر بعضی از شما بعضی دیگر را ائمن دانست و امانتی داد، باید ائمن امانت را ادا کند، و باید از پروردگار خود بترسد، و گواهی را کتمان نکنید، و هر کس آن را کتمان کند دل او گنه‌کار است. و خدا به آنچه می‌کنید داناست. (۲۸۳)

تکات: جمله: إِذَا تَدَايَنْتُمْ ... دلالت دارد بر جواز گرفتن وام، اگرچه تا ممکن است انسان نباید قرض کند، زیرا دین غصه شب و ذلت روز است، و رسول خدا ﷺ فرمود: "إِيَّاكُمْ وَالدِّينَ فَإِنَّهُ غَمٌ بِاللَّيْلِ وَذُلٌّ بِالنَّهَارِ". و جمله: إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى دلالت دارد که باید در گرفتن وام تعیین مدت شود. و جمله: فَأَكْتُبُوهُ أمر است به نوشتن دین، تا به فراموشی مال کسی ضایع نشود. و جمله: وَلَا يَأْتِبْ.. دلالت دارد که اگر نویسنده‌ای یافت نشود جز یک نفر کاتب عادل بر او

واجب است بنویسد واجابت کند. وَلَا يُضَارَّ... دلالت دارد که باید به کاتب ضرر وارد نشود و پول کاغذ و لوازم آنرا مدیون و یا طرفینم بپردازند. و جمله: وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ دِلَالَاتٍ دارد که نوشته باید طبق فرامین الهی باشد. و جمله: وَيَمَلِّلُ... دلالت دارد که مدیون باید بیان بیان و اقرار کند تا کاتب بنویسد. و جمله وَلَا يَبْخَسُ مِنْهُ شَيْئًا دلالت دارد که مدیون باید برای نوشتن چیزی را از دین نکاهد و مجمل بیان نکند و رموز و دقائق دین را طبق واقع بیان کند. و جمله: فَلْيَمَلِّلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ دلالت دارد که اگر مدیون سفیه و یا طفل و یا لال است، ولی او باید برای نویسنده اقرار کند. و جمله: فَرِهْنِ... دلالت دارد بر جواز گروگرفتن.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِؕ وَاِنْ تُبَدُّوْا مَا فِىْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ
يُحَاسِبْكُمْ بِهٖ ۙ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ ۗ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيْرٌ * ؕ اَمِنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهٖ ۙ وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلُّۙ ؕ اَمِنَ بِاللّٰهِ
وَمَلٰئِكَتِهٖ ۙ وَكُتُبِهٖ ۙ وَرُسُلِهٖ ۙ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ ۙ وَقَالُوْا سَمِعْنَا
وَاَطَعْنَا ۗ غُفْرٰنَكَ رَبَّنَا ۗ وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ * ۙ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا ۗ لَهَا
مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ دَسِيْنًا اَوْ اٰحْطٰنًا رَبَّنَا وَلَا
تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلٰى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا
لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ ۙ وَاَعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا ۙ اَنْتَ مَوْلٰنَا فَاَنْصُرْنَا عَلٰى
الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ *

ترجمه: ملک خدا و باختر اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و اگر آنچه در درون شماست آشکار کنید و یا پنهان، خدا به حساب آن می‌رسد، پس هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خدا بر همه چیز تواناست (۲۸۴) این پیغمبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد، و مؤمنین هر یک به خدا و فرشتگان او و کتب او و رسولان او ایمان دارند (و همی‌گویند) ما فرقی بین هیچیک از رسولان او نگذاریم و گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا آمرزش تو را (می‌جوئیم) و بازگشت به سوی توست (۲۸۵) خدا هیچکس را جز به اندازه وسعش تکلیف نمی‌کند، بسود اوست آنچه را از نیکی انجام داده و به زیان اوست آنچه از بدی‌ها کسب نموده، پروردگارا اگر نسیان نمودیم و یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن، پروردگارا بار سنگین بر ما منه، چنانچه بر پیشینیان ما نهادی، پروردگارا آنچه را طاقت نداریم بر ما تحمیل مکن، و از ما درگذر، و ما را بیامرز، و به ما رحم کن، توئی مولای ما، پس مارا یاری ده بر قوم کافران. (۲۸۶)

نکات: مقصود از جمله: **وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ، شَرِكٌ وَ نِفَاقٌ وَ** سوءظن بالله و امثال اینهاست که از افعال جوانح می‌باشد که اگر اظهار بکند و یا نکند مسئولیت و محاسبه و مؤاخذه دارد، زیرا نیتی که راجع به اعمال جوارح باشد، و به عمل نیاید مؤاخذه و محاسبه ندارد. و ممکن است بگوئیم مطلق است یعنی نیت هر گناهی حساب دارد، ولی نیتی که راجع به اعمال جوارح باشد عقاب ندارد. و جمله: **ءَامَنَ الرَّسُولُ ...** دلالت دارد که رسول خدا ﷺ مانند سایرین باید ایمان داشته باشد به آنچه نازل شده و خودش پیروی آن کند. و جمله: **وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ...** تا آخر دلالت دارد که مسلمان و مؤمن باید بچه چیز معتقد باشد، و اصول دین او که باید به آنها ایمان داشته باشد چند چیز است، و

آنچه را در آیه ذکر شده اگر بپذیرد مؤمن است، و زیاده بر آن به چیز دیگر لازم نیست ایمان آورد، و خدا کسی را که ایمان به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و رسولان خدا و روز قیامت داشته باشد، مؤمن دانسته. با بودن چنین آیاتی در قرآن تعجب است از کسانی که مؤمن به خدا و رسول و کتب و ملائکه را مؤمن نمی‌دانند، و می‌گویند مؤمن و مسلمان کسی است که ایمان به امام داشته باشد! حال باید پرسید کجای قرآن ایمان به امام را از اصول دین شمرده، آیا اصول دین اسلام را خدا باید بیان کند و یا زید و عمرو؟! بنابر این آیه ایمان به آنچه ذکر شده در آیه لازم و ایمان به غیر آن لازم نیست. دینی که خدا بیان کرده این است، ولی باید دانست ما منکر وجود امام نیستیم. هر کس مردم را به راه هدایت راهنما باشد امام است، و علی علیه السلام نیز راهنمای مردم بوده، و وجود امام در بیان حلال و حرام شکی نیست. اشکال در ایمان به امام است که این ایمان از کجا از اصول دین شده. بنابراین چیزهایی که ایمان به آن در صدر اسلام نبوده از اصول دین شمرده نشده، و خود علی علیه السلام خود را مؤمن به آن ندانسته زمانیکه اسلام آورده. باید دید اسلام او چه بوده و چه گونه بوده، آیا غیر از اسلام مذهبی داشته یا خیر. و امام تابع دین است نه اصل دین و نه فرع آن است. و لایخفی ایمان به قیامت از آیات قرآن استفاده می‌شود، و در این آیه جمله: **وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ** اشاره به قیامت است. و جمله: **رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن دُسِينَا ...** تا آخر، دلالت دارد که نسیان و خطا مؤاخذه اخروی ندارد، و نیز دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ممکن است مبتلا به نسیان و خطا گردد، چه برسد بدیگران.

سورة آل عمران

مدنیة و هی مائتا آیه

سورة آل عمران مدنی و دارای دو یست آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ * نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ
الْفُرْقَانَ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ * وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو
الْعِقَابِ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام، میم (۱)
خدای کامل الذات و الصفاتی که نیست که معبودی جز او که زنده و پاینده
است (۲) نازل نمود بر تو این کتاب را به حق که تصدیق کننده آن چیزی است
که جلو آن بوده، و فرو فرستاد تورات و انجیل را (۳) از پیش برای هدایت مردم
و نازل نمود فرقان را، برآستی آنانکه به آیات خدا کافر شدند برای ایشان عذاب
سختی است، و خدا صاحب عزت و صاحب انتقام است. (۴)

نکات: در آیه ۳ کلمه نَزَّلَ بتشدید و أَنْزَلَ با همزه آمده، و گفته شده فرق این
دو این است که نَزَّلَ نزول دفعی است و أَنْزَلَ نزول تدریجی است، ولی چون
به موارد استعمال آنها رجوع شد، معلوم شد فرقی نیست. این آیه دلالت دارد که
تورات و انجیل و قرآن هر سه مفید هدایت، و برای هدایت مردم است، و
چنانکه تورات و انجیل زمان موسی و عیسی علیه السلام مدون بود، قرآن نیز زمان

محمد ﷺ و بدست آن حضرت تدوین گردیده، و در زمان حیات او همین کتاب بوده است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ * هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ ۚ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ ۚ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَا بِهِ ۗ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ *

ترجمه: محققا بر خدا مخفی نیست چیزی در زمین و نه در آسمان (۵) اوست که صورت شما را در رحمها هر گونه بخواهد می‌کشد، نیست معبود و ملجای جز او که عزیز و حکیم است (۶) اوست که بر تو این کتاب را نازل نمود، بعضی از آن آیات محکماتی است که آنها اصل این کتاب است، و بعضی دیگر متشابهات. پس اما آنانکه در قلبشان میل به باطل است پیروی متشابه می‌کنند برای فتنه‌جویی و تأویل‌جستن و حال آنکه تأویل آن را جز خدا نمی‌داند: و ثابتان در دانش می‌گویند به آن ایمان آوردیم، هر یک از آنها از نزد پروردگار ماست، و پند نگیرند جز صاحبان خرد. (۷)

نکات: تقدیم کلمه عَلَيْهِ بر شَيْءٍ دلالت بر حصر دارد، یعنی مخفی نبودن اشیاء مخصوص به اوست، و از آیات دیگر مانند: "وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ" نیز چنین استفاده می‌شود. و مخفی نماند خدا در این آیات فرموده تأویل متشابهات را کسی نمی‌داند جز خدا، و نفرموده معنی و ترجمه متشابهات را کسی نمی‌داند، بلکه آیات متشابه تماما واضح المعنی و قابل فهم همه کس می‌باشد، و مربوط به

تأویل نیست. و جمله: وَالرَّاسِخُونَ ... واو آن استیناف است، و اگر واو عاطفه بگیریم کفر و شرک لازم می‌آید، زیرا معنی چنین می‌شود خدا و راسخون می‌گویند ایمان آوردیم به آن هر یک از آنها از نزد پروردگار ماست، بنابراین خدا هم - نعوذ بالله - ایمان آورده به آنچه از پروردگارش نازل شده در صورتیکه خدا پروردگار ندارد. توضیح بیشتری اگر لازم باشد به فصل ۱۹ و ۲۰ مقدمه رجوع شود.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ
 الْوَهَّابُ * رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ
 الْمِيعَادَ *

ترجمه: پروردگارا دل‌های ما را به باطل مایل مکن بعد از آنکه ما را هدایت نمودی، و ما را از نزد خود رحمتی عطا نما، زیرا توئی بخشنده (۸) پروردگارا تو مردم را برای روزیکه در آن شکی نیست جمع می‌کنی، محققا خدای تعالی خلاف نمی‌کند وعده‌گاه خویش را. (۹)

نکات: دعاهای قرآن که در قرآن ذکر شده بهترین دعاهاست که خدا به توسط نزول آیات خود، به بندگان آموخته، ولی اکثر دعاهائی که در کتب دعاها ذکر شده مملو از خرافات و آلوده به شرک می‌باشد. پس بهترین این است که انسان در موقع دعا، دعاهای قرآن را بخواند، از آن جمله دو آیه فوق و همچنین در آیه آخر سوره بقره است، و ما در کتابی دعاهائی از قرآن را جمع و ترجمه کرده‌ایم هر که خواهد مراجعه کند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
 وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ * كَذَّابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا

بَعَايَتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۗ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ * قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
سَتْغَلِبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ ۖ وَيَبَسَّ الْمَهَادُ*

ترجمه: براستی آنانکه کفر ورزیده‌اند نه اموالشان از خدا بی‌نیازشان کند و نه اولادشان به هیچ چیز، و ایشان خود هیمة آتش و برافروزنده‌اند (۱۰) شیوه آنان مانند شیوه پیروان فرعون و کسانیکه قبل از ایشان بودند که به آیات ما تکذیب نمودند، پس خدا به سبب گناهانشان گرفتشان و عقاب خدا سخت است (۱۱) بگو به آنان که کافرند به زودی مغلوب خواهید شد و به دوزخ محشور می‌گردید و دوزخ بد آرامگاهی است. (۱۲)

تکات: این آیات دربارهٔ یهود مدینه نازل شده که به اموال و اولاد و نفرات خود مغرور بودند مانند پیروان فرعون. با حضرت محمد ﷺ به ضدیت و کارشکنی پرداختند، خدا در اینجا تهدیدشان می‌کند که به زودی مغلوب مسلمین و بسوی دوزخ رهسپار خواهید گشت چنانکه مشرکین قریش در بدر مغلوب شدند.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا ۖ فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ
كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ ۗ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ ۚ مَنْ يَشَاءُ ۗ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ*

ترجمه: حقا در دو گروهی که روبرو شدند (در جنگ بدر) برای شما کفار آیت و عبرتی باشد، گروهی در راه خدا قتال می‌کردند، و گروه دیگر کافرانی بودند که آنان در دیدن به چشم ایشان را دوبرابر می‌دیدند، و خدا هر کس را بخواهد با یاری خود تأیید می‌کند، به راستی در این قضیه برای صاحبان بینش هر آینه عبرتی است. (۱۳)

نکات: مقصود از آن دو گروه، گروه مسلمین و مشرکین در بدر است که روبرو شدند، با اینکه مؤمنین فاقد اسلحه وزاد و توشه و مرکب و نفرات بودند، یعنی در اقلیت بودند و بعکس مشرکین دارای اسلحه و زاد و برگ و مرکب بودند، و با اینکه سه برابر مسلمین بودند، خدا مسلمین را یاری کرد، و بر مشرکین غالب شدند، شما یهود که به ثروت و نفرات خود مغرورید باید عبرت بگیرید. در جمله یرونهم ضمیر فاعل ممکن است برگردد به مؤمنین یعنی مؤمنین کفار را دو برابر می دیدند، و ممکن است ضمیر فاعل به کفار برگردد، یعنی کفار، مؤمنین را دو برابر می دیدند.

رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ
 مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَّعَ
 الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ * قُلْ أَوْنتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ
 ذَٰلِكُمْ لِّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
 فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * الَّذِينَ
 يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَعْمَانَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ
 وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ *

ترجمه: محبت شهوات نفسانی از زنان و فرزندان و مالهای روی هم نهاده از زر و سیم و اسبهای نشاندار و چهارپایان و کشتزار، برای مردم زینت داده شده، این متاع زندگی دنیاست و نزد خدا بازگشت نیکوست (۱۴) بگو آیا شما را به بهتر از این آگاه کنم، برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بوستانها و باغهایی است که از زیر آنها نهرها جاری است و در آن ماندگارند و برای ایشان همسران پاکیزه و خوشنودی خداوند است، و خدا به بندگان بیناست (۱۵) آن بندگان که

می‌گویند پروردگارا حقیقتا ما ایمان آورده‌ایم، پس ما را بیمارز و از عذاب آتش نگهدارمان (۱۶) آن صبرکنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق‌کنندگان و آمرزش‌خواهان به سحرها. (۱۷)

نکات: شخص عاقل باید به این آیات تدبر کند، و گول متاع دنیا را نخورد، و همت او فقط صرف زن و ملک و مال و ثروت نشود، و قدری به تحصیل صفات حسنه و کمالاتی که در این آیات ذکر شده بپردازد.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِغَايَةِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ *

ترجمه: خدا گواهی داده که معبود و ملجأی جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان (نیز گواهی دادند) برای قیام به عدالت، و نیست معبود و ملجأی جز او که عزیز و حکیم است (۱۸) براستی دین نزد خدا اسلام است، و آنانکه به ایشان کتاب داده شده، اختلاف نکردند مگر پس از دانستن، و اختلافشان برای ستم بین خودشان بود. و هر کس به آیات خدا کافر گردد، پس محققا خدا سریع الحساب است و به حساب او می‌رسد. (۱۹)

نکات: در این آیات گواهی دانشمندان بر توحید ردیف گواهی خدا و فرشتگان آمده برای عظمت دانش، پس هر چه دانش بیشتر باشد خدا بهتر شناخته گردد. عالم گیاه‌شناس از دقایقی که در آن خلقت گیاهان است می‌تواند خالق آنها را بشناسد، عالم ستاره‌شناس پی به عظمت خالق و مدبر آنها می‌برد و هکذا، البته به شرطی که به راهنمایی کتب الهی خدا را بشناسد. و اگر بعضی از دانشمندان ما و یا غیر ما بوجود خدا و توحید اعتناء ندارند، برای این است که

عالمند به خرافات نه به حقائق، و یا توحیدشان خرافی تقلیدی است و یا دانشمند نمایند یعنی عالم‌نما. و إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ دلالت دارد که شخص متدین باید خود را مسلمان بنامد و نام مذهبی را از خود بردارد، و گوی مذهب‌سازان را نخورد و بحمدالله رؤسای مذاهب اسلامی همه خودشان را مسلمان دانسته‌اند و نام مذهبی نداشته‌اند، و هر کس نام مذهبی بر خود گذارد طبق جمله وَمَنْ يَكْفُرْ... در حقیقت کافر شده و متوجه نیست، و اسلام به معنی تسلیم در موارد امر و نهی الهی است.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ ؕ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا ۗ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلْغُ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ *

ترجمه: پس اگر با تو محاجه کردند بگو من خود را برای خدا تسلیم نموده و اسلام آوردم و هر کس پیرو من است (اونیز تسلیم شده)، و بگو به اهل کتاب و بی‌سوادان که آیا شما اسلام آورده‌اید؟ پس اگر اسلام آورند به تحقیق هدایت یافته‌اند، و اگر اعراض نمودند پس همانا بر تو فقط ابلاغ است و خدا به بندگان بیناست. (۲۱)

نکات: آیه فوق دلالت دارد که محاجه کردن با مردم کار خوبی نیست، و نویسندگان امتحان کرده‌ام مردم تابع دلیل نیستند، و به عقائد قومی خود تعصب دارند، و با دلیل و برهان کاری ندارند. و مقصود از الْأُمِّيِّينَ ممکن است بی‌سوادان اهل کتاب، و مقصود از اهل کتاب دانشمندان ایشان باشد. و ظاهر آن است که الْأُمِّيِّينَ شامل می‌شود کسانی را نیز، که جاهل به کتاب آسمانی بوده از آن بی‌خبر باشند و اگرچه دارای سواد نیز باشند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ
 وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
 أَلِيمٍ * أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ
 مِنْ نَاصِرِينَ * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ
 إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ * ذَلِكَ
 بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ^ط وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا
 كَانُوا يَفْتَرُونَ * فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ
 نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ *

ترجمه: براستی آنانکه به آیات خدا کافرند و پیمبران را به ناحق می‌کشند و
 آمرین به عدالت از مردم را به قتل می‌رسانند، پس مژده بده ایشان را به عذاب
 دردناک (۲۱) ایشانند آنانکه اعمالشان در دنیا و آخرت هدر شده و یاورانی
 ندارند (۲۲) آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند ندیدی که به کتاب
 خدا دعوت می‌شوند تا حکم کند بین ایشان، ولی گروهی از آنان رو می‌گردانند
 و اعراض دارند (۲۳) اعراضشان برای این است که گویند هرگز آتش دوزخ بما
 نرسد جز چند روزی و آنچه به دین خود بسته‌اند گولشان زده است (۲۴) پس
 چگونه است حالشان وقتی که خدا جمعشان کند برای روزی که در آن شکی
 نیست و جزای کسب هر کس به تمام داده شود، و به آنان ستم نشود. (۲۵)

تکات: فساد و ستم هر امتی ناشی از روگردانیدن و بی‌اعتنائی به کتاب آسمانی
 خودشان است که مانند بعضی از یهود و مسلمانان زمان ما حق‌گویان را آزار
 می‌رسانند و می‌کشند. و جمله: حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ اشاره به این است که چون از
 کتاب الهی اعراض کردند، و به کتب و سخنان بشری چنگ زدند، اعمالشان

بدعت و هدر خواهد بود و اعمالی که بدعت باشد موجب سعادت نخواهد شد، بلکه موجب ذلت دنیا و عذاب آخرت است چنانکه خدا فرموده: **فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** و جمله **يُدْعُونَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ** اشاره به این است که چون دانشمندان ایشان را به کتاب خدا دعوت کنی نمی‌پذیرند، و از حکمیت کتاب خدا اعراض دارند: **يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ**. نویسنده گوید زمان ما دانشمندان اسلامی اکثراً هر کتابی را قطعی الدلاله می‌دانند، ولی دلالت کتاب خدا را قطعی نمی‌دانند، و به همین جهت به رجوع به قرآن و حکمیت آن حاضر نیستند، و تمام سعی ایشان این است که حدیثی پیدا کنند و در دین خدا آن را مدرک قرار دهند، و لذا کتابهایی برای خود ساخته و پرداخته‌اند که مملو از خرافات و منافی و معارض با آیات قرآن است، و اکثراً از آیات قرآن بی‌اطلاعند و مانند یهود که می‌گفتند **لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ...** معتقدند که مسلمین صدر اسلام شفیع و دستگیر ایشانند و به همین مغرورند. و جمله: **وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ...** اشاره به همین غروری است که مقدسین متدین نما و عالم‌نمایان جاهل به سبب احادیث مجعوله و معجزات ساخته شده خیال کرده‌اند که دین یعنی همین و هر قدر هر کس خلافتی مرتکب شد از آن گذشت می‌شود، و به اخبار نویدبخش غرورآمیز شفیع‌تراش گناه‌بخش، از حقائق اسلام دور شده‌اند، و به افتراهایی که به اسلام بسته شده کتاب خدا و سنت رسول را متروک نموده و مغرورند.

زمان ما بسیاری از مسلمین چیزهایی که از اسلام نبوده، و در صدر اسلام کسی خبر نداشته، از اصول و فروع و شعائر دین نموده و آن قدر که از آنها ترویج می‌شود هزار یک از کتاب خدا ترویج نمی‌شود. مثلاً روضه‌خوانی بنام امام با هزاران قسم آن با هزاران گوینده بی‌خبر از قرآن معمول شده، در صورتی که زمان رسول خدا ﷺ و زمان خلفاء این کارها نبوده، حضرت امیرالمؤمنین

علی علیه السلام که مو به مو برنامه اسلام را می دانسته و زمان خلافتش اجراء کرده، یک روز برای وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله عزا و تعطیل نموده و به روضه خوانی در تمام سخنرانی خود نپرداخته و برای تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله جشن نگرفته و خمس و سهم امام نگرفته کسی از مسلمین یک درهم بعنوان سهم امام و خمس به رسول خدا و علی علیهما السلام نداده. هزاران نفر در زمان ما زنجیر بر خود می کوبند در حالیکه هیچکدام دو آیه از کتاب آسمانی خود نمی دانند، پیشوایان و گویندگان نیز برای حفظ دکانشان آنان را تشویق و ترغیب به باطل می کنند. و اگر کسی بخواهد ایشان را بیدار کند داد و فریاد و طعن و تکفیرشان بلند می شود **وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ**. و جمله **وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ**، اشاره به این است که هر کس گرو اعمالش می باشد و کاملاً به حسنات و سیئاتش رسیدگی و بررسی خواهد شد، و غرورهای دینی به درد نمی خورد.

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ
وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ
الَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ
الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ*

ترجمه: بگو ای خدای مالک ملک، ملک را به هر کس بخواهی می دهی و از هر کس بخواهی بازگیری، و هر که را بخواهی عزت می دهی، و هر کس را خواهی خوار می کنی، خیر بدست توست برآستی که تو بر هر چیز توانائی (۲۶) درآوری شب را در روز و درآوری روز را در شب، و بیرون می آوری زنده را از

مرده، و بیرون می‌آوری مرده را از زنده، و به هر کس بخواهی بدون حساب روزی می‌دهی. (۲۷)

تکات: در این آیات فرموده ملک و یا عزت را به هر کس می‌خواهد می‌دهد، امام عین نکرده به چه کسانی می‌دهد، در آیات دیگر معین کرده که تحت قوانینی می‌دهد، و آن قوانین کسب و کار و سعی و کوشش است، چنانکه در آیه ۱۸ سوره اسراء فرموده:

﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ ﴾ (اسراء: ۱۸)

و در سوره نجم آیه ۳۹ فرموده:

﴿ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴾ (نجم: ۳۹)

و در سوره رعد آیه ۱۱ فرموده:

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ﴾ (رعد: ۱۱)

و مقصود از وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ ... این است که از خاک مرده و یا از حصه بیجان، انسان زنده، و نباتات بی‌شمار بیرون می‌آورد. و از درخت زنده، حصه بیجان، و یا از انسان با ایمان، کافر مرده دل خارج می‌شود.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ

فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَّةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ

وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ*

ترجمه: مؤمنین نباید کافران را دوست بگیرند بجای مؤمنان، و هر کس چنین کند چیزی از محبت خدا در او نیست مگر اینکه از ایشان بپرهیزد (تقیه کند) و خدا شما را از خودش می‌ترساند، و به سوی خدا است بازگشت. (۲۸)

نکات: دوستی با کافران در قرآن مکرر نهی شده، زیرا دوست خدا دشمن او را دوست نمی‌دارد مگر در ظاهر، آن هم برای تقیه، چنانکه در این آیه آمده، و تقیه برای حفظ دین و جان است، ولی در موردیکه دوستی با کافر بعنوان تقیه موجب ریختن خون مسلمانی گردد جائز نیست. به هر حال تقیه گاهی حرام و گاهی واجب و گاهی جائز است. و جمله: **وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ دَلَالَتِ** بر تهدید عظیمی دارد، و ما در احکام القرآن تقیه را مفصلاً نوشته‌ایم.

قُلْ إِنْ تَخَفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*

ترجمه: بگو آنچه در سینه‌های شماست، پنهان دارید و یا ظاهر سازید خدا آن را می‌داند، و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا می‌داند، و خدا به هر چیزی تواناست. (۲۹)

نکات: پس از آنکه خدا از دوستی کفار نهی نمود، چون دوستی امر قلبی است، در این آیه فرموده تمام امور قلبی شما را خدا می‌داند، چه ایمان و چه کفر و شرک و چه سایر صفات.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ
أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ *
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ* قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ط فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ*

ترجمه: روزی که هر کس هر چه کرده از خیر حاضر می‌یابد، و هر که کار بدی کرده دوست دارد که بین او و آن بدی فاصله دور و زیادی باشد، و خدا

شما را از عقاب خود بر حذر می‌دارد، و خدا به بندگان مهربان است (۳۰) بگو
 اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا اینکه خدا شما را دوست بدارد و
 گناهان شما را بیامرزد و خدا آمرزنده و رحیم است (۳۱) بگو خدا و رسول را
 اطاعت کنید، پس اگر اعراض کردند محققا خدا کافران را دوست نمی‌دارد. (۳۲)
نکات: جمله: **تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ...** دلالت بر تجسم اعمال دارد، و ممکن است
 بگوئیم جزای عمل که مسبب از عمل است حاضر می‌یابد و مجازا اطلاق سبب
 شده بر مسبب، و یا بگوئیم پرونده و ضبط آن را حاضر می‌یابد. ولی ظاهر همان
 معنای اول و خدای تعالی بر تجسم آن تواناست. و جمله: **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ**
 ... دلالت دارد که ادعای محبت خدا بدون اطاعت رسول واقعیت ندارد، و
 اطاعت رسول نشانه صدق ادعا است. و جمله: **فَإِنْ تَوَلَّوْا** دلالت دارد که اعراض
 از فرمان خدا و رسول موجب کفر است و لذا متفرع بر آن فرموده: **فَإِنَّ اللَّهَ لَا**
يُحِبُّ الْكَافِرِينَ.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً
 بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ *

ترجمه: به راستی که خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران
 را بر جهانیان (۳۳) این دو نژاد بعضی از بعض دیگر و خدا شنوا و داناست. (۳۴)
نکات: مقصود از جهانیان اصناف بشر است، و مقصود از آل ابراهیم حضرت
 اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سایر انبیاء تا محمد ﷺ است. و مقصود از
 آل عمران، عمران بن ماشان پدر حضرت مریم علیها السلام است و این عمران از نسل
 سلیمان بن داود بن ایشا می‌باشد، و ممکن است عمران پدر حضرت موسی علیهما السلام
 باشد که فرزند یصهر بن فاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق علیهما السلام باشد. و

ممکن است بگوئیم مقصود از جمله: ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، یعنی: فی الأخلاق و الانقیاد من الله.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي ۗ
 إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ
 أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ ۗ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا
 بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا
 نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ۗ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا
 رِزْقًا قَالَ يَمْرِئُؤُمَّ إِنِّي لَكَ هَذَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ
 بِغَيْرِ حِسَابٍ *

قصه حضرت مریم و مادرش حنه زوجه عمران

ترجمه: و چون زن عمران گفت پروردگارا براستی من نذر کرده‌ام که آنچه در شکم من است برای تو آزاد نمایم، پس از من بپذیر، زیرا فقط تو شنوای دانائی (۳۵) پس چون بار خود بگذاشت، گفت پروردگارا من حمل خود را دختر نهادم، و خدا داناتر است به آنچه نهاد، و پسر مانند دختر نیست، و من او را مریم نامیدم، و او را با فرزندانش از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم (۳۶) پس پروردگارش او را پذیرفت پذیرش نیکو، و او را نمودی و پرورش نیکو داد و زکریا را سرپرست وی کرد، هرگاه زکریا وارد در محراب عبادت او می‌شد نزد او روزی می‌یافت، می‌گفت: ای مریم این از کجا برای تو آمده؟ او می‌گفت: از جانب خدا، به راستی که خدا به هر کس بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد. (۳۷)

نکات: حنه زن عمران در حال پیری و نازادی نذر کرد که اگر خدا به او فرزندی عطاء کند، او را آزاد گذارد برای خدمت بیت المقدس. و از جمله: رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ اسْتِفَادَه می شود که در نظر خانواده انبیاء الصلوات علیهم نذر برای خدا بوده، و از آخر آیه استفاده می شود که نذر برای غیر خدا جائز نیست، زیرا طرف نذر و پیمان باید شنوا و حاضر و دانا باشد، و غیر خدا چنین نیست، هو السميع العليم.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۗ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ * فَنَادَتْهُ الْمَلْتِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ۗ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۚ ۴۰ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّي آيَةً ۗ قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا ۗ وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ *

ترجمه: در آنجا زکریا پروردگار خود را خواند، گفت: پروردگارا از جانب خود فرزند پاکیزه‌ای به من عطا کن، بی‌گمان تو شنونده دعائی (۳۸) پس فرشتگان او را نداء کردند در حالیکه در محراب به نماز ایستاده بود که خدا به تو مژده فرزندی می‌دهد بنام یحیی که تصدیق کننده کلمه خدا باشد، و آقائی باشد خوددار از شهوات و پیمبری از شایستگان است (۳۹) زکریا گفت پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهد بود و حال آنکه پیری مرا رسیده و همسرم نازا است، فرمود: این چنین است خدا آنچه بخواهد انجام می‌دهد (۴۰) زکریا گفت پروردگارا برایم نشانه‌ای قرار بده، فرمود: نشانه تو این است که سه روز با مردم جز به رمز سخن نگوئی، و پروردگارت را بسیار یاد کن و شب و روز او را به پاکی بستای و تسبیح بگو. (۴۱)

نکات: جمله: هُنَالِكَ دَعَا... دلالت دارد که چون زکریا دید میوه‌های زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان به طور خارق‌العاده برای مریم آمده، او نیز در لطف خدا طمع کرد، و از خدا خواست به طور خارق‌العاده از زن نازای او فرزندی به او عطا شود. فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ دلالت دارد که جمعی از ملک او را ندا کردند، ولی می‌توان گفت جبرئیل او را ندا کرده، زیرا جبرئیل رئیس ملائکه بوده و همراهش ملائکه دیگر بودند. و حق‌تعالی یحیی را به خصالی تمجید کرده: یکی آنکه مصدقِ بَکَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ است، و کلمات الله مخلوقات خداست، و چون عیسی نیز مخلوق خدا می‌باشد کلمه الله است، و یحیی او را تصدیق کرده و به امر و نهی تشریحی کلمات الله می‌گویند. درموقعی که زکریا فرزند خواست صد و یا صد و بیست سال عمر داشت، و عیال او ۹۸ سال عمر کرده بود. و مقصود از جمله: ءَايَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ... این است که هر وقت زبانت از سخن با مردم بند آمد و راجع به امور دنیا نتوانستی جز بر رمز سخن گوئی، نشانه این است که نطفه حضرت یحیی منعقد شده، و این معجزه‌ای بود، زیرا زبان او در موقع تسبیح و ذکر بند نمی‌آمد ولی از تکلم به امور دنیا بند می‌آمد، و به اشاره مطلب را به طرف می‌فهماند.

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ *
ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَمَهُمْ
أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ *

ترجمه: و چون فرشتگان گفتند ای مریم براستی خدا برگزیدت و پاک گردانیدت و تو را بر زنان جهانیان برتری داد (۴۲) ای مریم برای پروردگارت

خاضع باش و سجده کن و با فروتنان فروتن باش (۴۳) این خبری از اخبار غیب است که به تو وحی کردیم و تو نبودی وقتی که قلمهایشان را می انداختند که کدامشان مریم را کفالت کنند و هنگامی که نزاع می کردند تو نبودی. (۴۴)

نکات: جمله: **أَصْطَفَيْنَاكَ** مکرر شده و برای تأکید نیست، بلکه مقصود از اول آن است که؛ خدا تو را برای خدمت بیت المقدس انتخاب کرد، و برای تربیت تو بزرگان و علمای دین راواداشت، و مقصود از دوم آن است که؛ تو را بر زنان زمانت برتری داد و فرزندی مانند عیسی که نشانه قدرت حق بود به تو کرامت کرد. و ظاهر جمله **عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** این است که حضرت مریم بر زنان تمام جهان برتری دارد نه فقط بر زنان زمان خودش، از رسول خدا **ﷺ** نقل شده که خدا چهار زن را بر زنان دیگری برتری داده: آسیه، و حضرت مریم و حضرت خدیجه و حضرت فاطمه. ولی باید دانست زنانی که در قرآن معرفی نامه داشته و ممدوح خدا هستند بعید است با زنانی که در کتاب آسمانی معرفی نشده اند مساوی و یا در درجه پایین تر باشند بلکه زنان مذکوره و اشاره شده در کتاب خدا مانند حضرت مریم **ﷺ** و زن فرعون و مادر موسی و سارا زن ابراهیم **ﷺ** مقامشان بالاتر و ارجمندتر است. البته ممکن است برای اهمیت و شرافت حضرت فاطمه **ﷺ** نیز به آیه مباهله، و برای شرافت حضرت خدیجه **ﷺ** به آیات راجع به ازواج نبی **ﷺ** استناد نمود.

و مقصود از **طَهَّرَكَ** این است که خدا تو را از تهمت یهود حفظ کرد، و شهادت به پاکی داد به توسط همین آیات. و جمله **ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ** ... دلالت دارد که رسول خدا از اخبار مذکوره بی خبر بوده، و به این امور غیبی اطلاعی نداشته، و خدایتعالی منت گذاشته، و به توسط وحی او را اخبار نموده است. و مقصود از جمله: **إِذْ يُلقُونَ أَقْلَمَهُمْ**... این است که بزرگان بیت المقدس

و متولیان آن نزاع داشتند در اینکه کدامشان کفالت و تربیت حضرت مریم را بر عهده گیرند، زیرا بواسطه ارادتی که به پدرش عمران داشتند، می‌خواستند علاقه خود را اظهار کنند، به اضافه کراماتی از خود او دیده بودند، لذا قرعه‌کشی کردند. و قلمهای قرعه را که نام اشخاص را بر قلمها می‌نوشتند بر هر قلمی نامی و آنها را در آب می‌افکندند، پس قلمی که روی آب می‌آمد نام هر کس بر آن بود، او می‌آید تکفل کند. پس قلمی که بنام حضرت زکریا بود، روی آب آمد، و معلوم شد که او باید تکفل کند.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَمْرِيْمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ * وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ *

ترجمه: هنگامیکه فرشتگان گفتند: ای مریم براستی خدا تو را بشارت می‌دهد به کلمه‌ای از خود که نام او مسیح عسی پسر مریم است، در حالیکه در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربین است (۴۵) و در گهواره و حال نیرومندی با مردم سخن گوید، و از شایستگان است (۴۶) مریم گفت پروردگارا چگونه برای من فرزندی می‌شود و حال آنکه مرا بشری مس نکرده؟ گفت: خدا این چنین می‌آفریند آنچه بخواهد، چون امری را بخواهد به آن می‌گوید باش، پس موجود می‌شود. (۴۷)

نکات: مقصود از بِكَلِمَةٍ، کلمه تکوینی است، یعنی مخلوقی بنام مسیح، ظاهر قرآن این است که مسیح و عیسی دو نام است برای فرزند مریم، و مقصود از

جمله: **وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا**، این است که در گهواره به قدرت خدا سخن می گوید، سپس ساکت می شود مانند اطفال دیگر، و باز در کهولت به امر خدا با مردم سخن می گوید و به ارشاد می پردازد.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ
 أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ
 فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي
 الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
 لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ *

ترجمه: و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد (۴۸) و او را رسولی به سوی بنی اسرائیل می فرستد (تا بگوید) حقا من نشانه ای (معجزه ای) از پروردگارتان آورده ام من خلق می کنم برای شما از گل مانند هیکل مرغ، پس از آن می دمم در آن، پس به اراده خدا پرنده ای می شود، و کور مادرزاد و پیسی را شفا می دهم، و مرده را زنده می کنم به اراده خدا، و خیر می دهم شما را به آنچه می خورید، و آنچه را در خانه هاتان ذخیره می کنید، به راستی که در این برای شما نشانه ای است اگر ایمان داشته باشید. (۴۹)

نکات: **إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ** دلالت دارد که حضرت عیسی پیغمبری بوده برای بنی اسرائیل نه برای تمام جهان، اگرچه اثبات شی نفی ماعدا نمی کند. و جمله: **بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ** دلالت دارد که آنچه در این آیه ذکر شده از معجزات همه از خدا و همه فعل خدا بوده. و جمله: **مِّن الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ** دلالت دارد که عیسی عليه السلام فقط شکل مرغی را ساخته آن هم از گل نه از عدم، زیرا گل آن را خدا خلق نموده، پس از آن حضرت او در گل دمیده، ولی خدا آنرا پرنده نموده،

چنانکه فرموده: **فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ**، یعنی به اراده خدا پرنده می‌شود، و خدا آن گل را تبدیل به گوشت و استخوان و پر و منقار می‌کند، و چون اینها کار خدا بوده. فرموده: **فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ**، یعنی مرغ شدنش به اراده خداست. مختصر اینکه صورت مرغ را حضرت عیسی عليه السلام درست نموده، و خدا برای خاطر دعای او و تصدیق به نبوت او آن را پرنده حقیقی نموده. بنابراین، معجزه کار خداست، و تبدیل ماده گل به گوشت و پوست و تغییر جوهر کار خداست، چنانکه در احادیث و تفاسیر آمده عیسی عليه السلام دعا کرد و خدا برای شهادت به نبوت او دعای او را به اجابت رسانده. و همچنین است شفا دادن کور و پیمس کار خدا بوده برای شهادت به نبوت او و إذن الله در آیه اراده الله می‌باشد. و اما خبر دادن به آنچه در خانه می‌خورند و یا ذخیره می‌کنند آن نیز به وحی الهی بوده، و گرنه هیچ پیغمبری غیب نمی‌داند جز به اخبار الهی، چنانکه در ذیل تمام اینها فرموده:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيَّنَّ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ^ج وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا^{*} إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ^{*} فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ حَنُّ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ^{*} رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ^{*} وَمَكْرُوهًا وَمَكْرَ اللَّهِ^ط وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينِ^{*}

ترجمه: و فرستاده شدم برای اینکه تصدیق کنم آنچه را جلو من است از تورات، و برای آنکه حلال گردانم برایتان بعضی از آنچه حرام شده بر شما، و آورده‌ام برای شما معجزه و آیتی از پروردگارتان پس بترسید از خدا و مرا فرمان

برید (۵۰) برآستی که خدا پروردگار من و پروردگار شماست، او را پرستید، این است راه راست (۱) پس چون عیسی کفر ایشان را مشاهده کرد، گفت یاوران من بسوی خدا کیانند؟ حواریون گفتند ما یاوران خدائیم، به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش به اینکه ما مسلم و فرمانبرداریم (۵۲) پروردگارا ما ایمان آوردیم به آنچه نازل کرده‌ای و پیروی کردیم این رسول را، پس ما را با گواهان بنویس (۳) و ایشان مکر کردند و خدا مکر نمود، و خدا بهترین مکرکنندگان است. (۵۴)

نکات: کلمه رَسُولًا در آیه ۴۹ مفعول‌له بود برای فعل مجهول که بعثت محذوف باشد، وَمُصَدِّقًا عطف بر رَسُولًا می‌باشد، و کلام دلالت می‌کند بر این حذف. و مقصود از جمله: وَلَا أُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، آن محرماتی است که علماء و مراجع یهود به دین حضرت موسی عليه السلام افزوده بودند، و دیانت را بر مردم سنگین کرده بودند مانند علمای اسلام که صدها حرام بر محرمات دین خود افزوده، و دین مشکل بغرنجی برای مردم بوجود آورده‌اند. خدا در قرآن می‌گوید هر قول و سخنی را مرد عاقل اهل هدایت باید بخواند، و هر کتاب ایمان و یا کفری را ملاحظه کند هر کدام بهتر و به هدایت نزدیک‌تر است، آن را انتخاب کند، ولی آقایان مراجع اسلامی هر کتابی را یعنی خواندن آن را طبق میل خود حرام می‌کنند و یا حلال، خصوصاً کتابی که مردم را بیدار کند فتوای حرمت آن را که حرام است می‌دهند، و آن را از کتب ضلال می‌شمردند. اگر صدر اسلام محرمات صد عدد بوده، اینان هزاران عدد کرده‌اند. و ممکن است مقصود از جمله: وَلَا أُحِلَّ لَكُمْ... آن محرماتی باشد که خدا بر یهود حرام کرد بواسطه جنایاتی که مرتکب شدند، چنانکه فروده:

﴿ فَيُظَلَّمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ ﴾ (نساء: ۱۶۰)

و آن محرمات برای یهود باقی ماند تا اینکه حضرت عیسی علیه السلام آمد، و آن احکام سنگین را برداشت، و این منافات با تصدیق او به تورات ندارد. و جمله: **إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ...** دلالت دارد که حضرت عیسی علیه السلام توحید خالص برای مردم آورد، و ایشان آن را تبدیل به تثلیث کردند، و دعوت به خواندن، و پرستش کردن عیسی علیه السلام نمودند، و مقصود از جمله: **أَحْسَنَ عِيسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ**، کفر یهودیانی است که درصدد قتل او شدند، پس حضرت او گفت: **ياور من در راه خدا کیست؟** عده‌ای از مردم پاکدل جامه سفید گفتند: **ما یاوران توئیم، و لذا ایشان راه حواریین گفتند، و ایشان ماهی گیر و گازر بودند، و مقصود از جمله: وَمَكْرُؤًا...** تا آخر، این است که یهود سعی کردند در قتل و محو او و خدا او را نجات داد، و بدین طریق که شخصی را به شکل عیسی علیه السلام دیدند، پس به خیال اینکه او عیسی علیه السلام است، او را گرفته و دار آویختند، و حضرت عیسی علیه السلام به راهنمایی جبرئیل از میا اصحاب خود رفت، و لذا خدا فرموده: ﴿وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾

إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نَّصِيرِينَ*

ترجمه: و چون خدا گفت ای عیسی من تو را وفات می‌دهم می‌میرانم و تو را به سوی خودم بالا می‌برم و تو را از دست کفار نجات می‌دهم و از نسبت‌های ناروا پاک می‌کنم، و آنان را که پیرو تو اند، برتری می‌دهم بر منکرین تو تا روز قیامت، سپس بسوی من است بازگشت شما تا حکم کنم بین شما در آنچه

همواره اختلاف می کرده‌اید (۵۵) پس اما آنانکه کافر شوند در دنیا و آخرت به عذاب سختی عذابشان می‌کنم و یاورانی برایشان نباشد. (۵۶)

نکات: جمله: **مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ** دلالت دارد که حضرت عیسی عليه السلام قبض روح شده و وفات نموده و روح او به مقام اعلی رسیده. پس اخباری که دلالت بر حیات و عدم فوت او دارد کلاً مخدوش الدلالة و مخدوش السند و مجعول است. و مقصود از جمله: **وَمُطَهِّرُكَ مِنْ** ... این است که تو را از نسبت‌های ناروای یهود واز اذیت و آزار ایشان نجات داده و شهادت به پاکی مولد تو می‌دهم، ممکن است بگوئیم این قضیه شده به نزول آیات قرآن. و جمله: **وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا** ... دلالت دارد که پیروان عیسی تفوق و برتری دارند بر یهود تا قیامت. و این خبر از معجزات قرآن است، و برای همه محسوس است که دولتهای نصاری و مسلمین تفوق دارند بر یهودیان، این بیان را مفسرین آورده‌اند، ولی به نظر ما صحیح نیست، بلکه منظور این است که پیروان تو که حقیقتاً پیرو تو اند برتری و تفوق رتبه دارند بر منکرین و مخالفین تو هر کس باشد تا قیامت، و مربوط به تفوق دولتی نیست، زیرا نصارای فعلی پیروی عیسی نیستند و مصداق **اتَّبَعُوكَ** نمی‌باشند، همچنین مسلمین نه پیرو اسلامند و نه پیرو عیسی عليه السلام و نه پیرو محمد عليه السلام، بلکه پیرو هوی و هوس و خرافات و بدعت‌ها می‌باشند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ * ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ * إِنَّ مَثَلَ
عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ ۗ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ *
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا

جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ *

ترجمه: و اما کسانی که ایمان آورند و عمل شایسته کنند مردهای ایشان را به تمام می‌دهم و خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد (۵۷) این را که بر تو تلاوت می‌کنیم از آیات و تذکرات حکیمانه است (۵۸) برستی مثل عیسی نزد خدا چون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت باش، او وجود یافت (۵۹) این قول حق از پروردگار توست، پس از شک‌آوران مباش (۶۰) پس هر که با تو محاجه کند (درباره عیسی) پس از این دانشی که برای تو آمده، بگو بیایید پسران ما و پسران شما، و زنان ما و زنان شما، و خود ما و خود شما را دعوت کنیم تا مباحله (نفرین بر یکدیگر) کنیم، و قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان. (۶۱)

نکات: این آیات راجع به نصاری نجران نازل شده، نجران محلی است بین حجاز و شام و یمن. و قصه ایشان چنان است که چون دعوت اسلام منتشر شد، شصت نفر از بزرگان نجران حرکت کردند برای تحقیق در امر محمد ﷺ و در میان ایشان چهار نفر یکی امیرشان عبدالمسیح و دیگر از صاحبان تدبیرشان بنام سید و دیگر از علمای ایشان بنام ابوحارثه و برادرش کرز بود، و سلاطین روم به این عالم احترام می‌گذاشتند برای علمیت و خدمات دینی او، اموالی به او می‌دادند، و چون از نجران حرکت کردند، قاطر ابوحارثه لغزش کرد و نزدیک شد که این عالم را پرت کند، برادر او بنام کرز گفت: اف بر این مرد، و مقصودش حضرت محمد ﷺ بود، ابوحارثه گفت: چرا به او بدمی گوئی، این برادر به خدا قسم ای همان پیمبری است که او را پیمبر می‌دانی؟ ابوحارثه گفت: برای اینکه این سلاطین اموال بسیار به ما می‌دهند، و ما را اکرام می‌کنند و اگر

ایمان به محمد ﷺ بیاوریم هر چه بما داده قطع می‌کنند، و پس می‌گیرند، این گفتار در دل کرز اثر کرد و در دل گرفت که به رسول خدا ﷺ ایمان آورد، پس چون خدمت رسول خدا ﷺ رسید، هر سه نفر با رسول خدا ﷺ صحبت کردند، پس گاهی گفتند: عیسی خدا بود، و گاهی گفتند پسر خدا، و گاهی گفتند: سومی سه تا بود، و دلیل‌ها می‌آوردند برای گفتار خود که او مرده زنده می‌کرد و کور و پیس را شفا می‌داد و از غیب خبر می‌داد، و برای اثبات فرزند خدا بودن می‌گفتند چون پدر نداشت، و برای اینکه سومی سه تاست می‌گفتند چون خدا فرموده در آیات آسمانی خود ما چنین کردیم، و ما چنان نمودیم، و اگر خدا یکی بود، باید بگوید من چنین کردم، یعنی متکلم وحده بیاورد. رسول خدا ﷺ فرمود: فعلا مسلمان شوید. گفتند: ما مسلمانیم، حضرت فرمود این چگونه اسلامی است که برای خدا فرزند قائلید و صلیب را می‌پرستید و گوشت خوک می‌خورید؟ ایشان گفتند: پس پدر عیسی که بود؟ رسول خدا ﷺ ساکت شد، تا اینکه این آیات نازل شد، و رسول خدا ﷺ برایشان خواند، و مناظره کرد، و فرمود: آیا می‌دانید که خدا زنده دائم است و نمی‌میرد، و عیسی محل فنا و نیستی است؟ گفتند: بلی. فرمود: آیا نمی‌دانید که هر فرزندی باید شبیه به پدرش باشد. گفتند آری، فرمود: آیا نمی‌دانید که پروردگار جهان برپادارنده و حافظ و نگهدار و روزی‌دهنده هر چیزی است؟ آیا عیسی چنین صفاتی دارد؟ گفتند: نه، فرمود: آیا نمی‌دانید که بر خدا چیزی مخفی نیست چه در زمین و چه در آسمان، آیا عیسی چنین علمی دارد؟ گفتند: نه او نمی‌داند مگر آنچه خدا به او وحی کند. فرمود: پروردگار ما صورت عیسی ﷺ را در رحم بسته، هر طوریکه خواسته. پس آیا می‌دانید که خدا طعام نمی‌خورد و نه می‌آشامد، و حادثی از او صادر نمی‌شود، و می‌دانید که عیسی را مادرش در شکم نگهداشت، سپس او را وضع حمل نمود مانند سایر زنان، و عیسی طعام خورد و آب

می‌آشامید، و حدث از او صادر می‌شد، گفتند: بلی. فرمود: پس چگونه چنین درباره او غلو می‌کنید. ایشان با اینکه فهمیدند باقرار حاضر نشدند، و گفتند: یا محمد آیا مگر تونمی‌گوئی او کلمه الله و روح الله است، فرمود: بلی. گفتند: پس همین ما را کافی است (چنانکه مدعیان تشیع درباره امامان خود چنین شبهاتی دارند و غلو می‌کنند). پس خدا آیات " فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ... " را نازل کرد که ایشان در دلشان مرض غلو است و بدنبال کلمات و جملات و راهی که دارای تأویل و موجب انحراف است می‌روند. پس خدایتعالی امر کرد رسول خدا ﷺ را به مباحله با ایشان. رسول خدا ﷺ ایشان را دعوت کرد به مباحله و ملاحظه ایشان. گفتند: یا ابا القاسم ما را مهلت بده در کار خود اندیشه کنیم، سپس آنچه باید کرد اظهار بداریم. و رفتند به منزل خود. و بعضی با بعضی گفتند: چه باید کرد، والله ای گروه نصاری شما می‌دانید که محمد پیغمبر مرسل است و در حق شما قضاوت خوبی کرد، و فعلا پیشنهادی کرده، اگر قبول کنید همه بیچاره و مستأصل می‌شوید، و شما هم که نمی‌خواهید جز دین خود را پس بیائید با او وداع کنید و به بلاد خود برگردید. سپس آمدند نزد رسول خدا ﷺ و گفتند: ما تو را به دین خودت وامی‌گذاریم و با دین خود ما برمی‌گردیم، مردی از اصحابت را بفرست با ما که قضاوت کند بین ما در چیزهایی از اموال خودمان که اختلاف داریم. رسول خدا ﷺ فرمود: شب بیائید تا با شما یک نفر قاضی امین بانبروئی بفرستم، عمر می‌گفت: من دوست نمی‌داشتم قضاوت و امارت را مگر آن روز، پس چون با رسول خدا ﷺ نماز خواندیم، حضرت نظری به راست و چپ نمود تا چشم او به ابو عبیده جراح افتاد، او را خواند و فرمود: با ایشان برو در آنچه اختلاف دارند قضاوت کن. بهر حال چون رسول خدا ﷺ مباحله را پیشنهاد کرد، فردای آن روز برای مباحله حاضر شدند و حضرت نیز آمد در حالیکه حسین را در بغل و دست حسن را

گرفته و حضرت فاطمه پشت سر او و علی علیه السلام پشت سر ایشان بود، می آمدند رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایشان فرمود چون من دعا کنم شما آمین بگوئید. از آن طرف اسقف که عالم نجران بود به نصاری گفت: برآستی من صورتهائی می بینم که اگر از خدا سؤال کنند کوهی را از مکان خودش زائل می کند، پس مباحله نکنید که هلاک می شوید، و بر روی زمین یک نفر نصرانی نمی ماند. سپس گفتند: یا ابا القاسم رأی ما این شد مباحله نکنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس مسلمان شوید، نپذیرفتند، فرمود: به قتال حاضر شوید، گفتند: ما طاقت جنگ با عرب را نداریم، ولیکن مصالحه می کنیم به اینکه ما را بدین خودمان واگذاری و در هر سالی دو هزار حله دریافت کنی هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی عدد زره آهنین. رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفت و فرمود: قسم به آنکه جان من در دست اوست که هلاک نزدیک شده بود به اهل نجران و اگر مباحله می کردند مسخ می شدند و سالی نمی گذشت مگر اینکه همه هلاک می شدند. و بسیاری از اهل حدیث روایت کرده اند که در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله عبائی از پشم داشت که آن را کسا می گویند و حضرات حسنین و فاطمه و علی علیه السلام را در زیر آن عبا گرفت، و از جمله: نَدَّعُ أَبْنَاءَنَا و بردن حسنین همراه خود معلوم می شود که دخترزاده فرزند محسوب می گردد، یعنی حسنین علیه السلام فرزندان رسولند. عده ای از اهل غلو گفته اند که علی علیه السلام خود پیغمبر یعنی نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است بدلیل کلمه أَنفُسَنَا، و این صحیح نیست زیرا اولاً خدا تعبیر کرده از امت او و خود او بکلمه: أَنفُسُكُمْ و فرموده: ﴿ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ ﴾، و اگر این منطق صحیح باشد، امت او خود او و جان اویند و این باورکردنی نیست، مگر طبق قاعده باطل وحدت وجود که از هر کفری بدتر است.

ثانیاً محسوس است که علی علیه السلام تابع محمد صلی الله علیه و آله و پیرو او و مؤمن به اوست نه خود او.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ*

ترجمه: براستی این همان قصه‌های مطابق واقع است، و نیست معبود به حق و ملجأی جز خدای کامل الذات و الصفات، و براستی که خدا خودش عزیز و حکیم است (۶۲) پس اگر اعراض کردند محققاً خدا به فساد مفسدین داناست. (۶۳)

نکات: چون قصه حضرت عیسی علیه السلام و بطلان ادعاهای نصاری بیان شد در این آیه فرموده این بیانات مطابق واقع است نه آنچه نصاری و یهود می‌گویند. و هیچ بنده‌ای صفات خدا را ندارد، و لیاقت معبودیت و باب الحوائجی را واجد نیست. حال اگر پذیرفتند که خوب و إلا مفسدند و خدا به احوال مفسدین داناست.

قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ
وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَقُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ*

ترجمه: بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه‌ای که مساوی باشیم ما و شما (در آن کلمه) که نپرستیم جز خدا را و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را اربابی جز خدا نگیرد. پس اگر اعراض کردند بگوئید گواه باشید به اینکه ما مسلمان و تسلیم امر خدائیم. (۶۴)

نکات: خطاب **يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ** ... خطابی است محترمانه و مخاطب را به بهترین القاب که همان اهلیت برای کتاب الهی باشد، ستوده است، خصوصا در این آیه که دعوتشان کرده به انصاف و اتحاد و دفع شرک و جایی برای معارضه و مجادله نگذاشته. در اینجا سه چیز را پیشنهاد کرده: اول اینکه؛ جز خدا را نپرستند. دوم اینکه؛ در ذات و صفات و افعال و عبادت و چیزی را شریک قرار ندهند. سوم: پیغمبران و یا بزرگان دینی و غیردینی دیگر را ارباب ندانند. و این هر سه در یهود و نصاری مانند مسلمین فعلی وجود داشت. و خدا فرموده اگر اعراض کردند مسلمان نیستند، و شما که پذیرفته‌اید باید بگوئید ما مسلمانیم. متأسفانه ملت ما که امروزه نام اسلام بر خود گذاشته‌اند هر سه آن چیزهایی را که مردود و مخالف اسلام دانسته بطور کامل گرفته‌اند: اول فرموده غیر خدا را عبادت و پرستش نکنید، اینان هر امام و یا مرشد و ملائی را مورد کرنش خود قرار داده و در عبادات خود آنان را می‌خوانند چنانکه خدا را می‌خوانند، بلکه بدتر امام و مرشد غیر حاضر را که هزاران سال از ایشان دورند می‌خوانند، بلکه از این هم بدتر اینان اگر بیمار و یا گرفتار شوند و یا مبتلاء به بلائی گردند اینها را از جانب خدا می‌دانند، ولی اگر شفا و یا نعمتی نصیبشان گردد از امام و مرشد می‌دانند. دوم: فرموده چیزی را شریک خدا قرار ندهید، اینان در تمام صفات خدا امام و مرشدان را که هر کدام بنده ضعیفی بوده‌اند شرکت می‌دهند در لامکانی و حضور هر مکان و عالم به اسرار و قاضی الحاجاتی و خالقیت و منعمیت و خواستن مدد و سایر اوصاف الهی بزرگان دین خود را مانند رهبان و احباری که نصاری و یهود داشتند دخالت می‌دهند. سوم: اینکه فرموده غیر خدا را ارباب ندانید، اتفاقا گویندگان دینی خصوصا روضه‌خوانها و مراجع تقلید هر امامی را ارباب خود می‌دانند و ثروت و جاه و مکتب و فرزند و خانه خود را از

برکت وجود آن اربابان می‌دانند، و اگر کسی پیدا شود شرک این دکاندارها را بیان کند و بخواهد مسلمین را بیدار کند، او را می‌کوبند، و متهم می‌سازند. در تفسیر این آیه وارد شده که: "إِنَّمَا اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ"، چنانکه در سور توبه آیه ۳۱ نیز آمده، و ایشان مانند مسلمین زمان ما از جهاتی مبتلا به شرک بودند: اول: در تحلیل و تحریم مطیع بزرگان دین خود بودند نه مطیع خدا، و این اطاعت خود نوعی از شرک است. دوم: برای بزرگان دین خود کرنش می‌کردند. سوم: می‌گفتند هر کس ریاضت بکشد و عبادت کند اثر لاهوت و یا صفات خدائی به او داده می‌شود، پس می‌تواند کار خدائی کند، مرده زنده نماید و بیماران را شفا دهد اگرچه خدا نیست ولی معنی ربوبیت را دارد. چهارم: در معاصی نیز مطیع بزرگان دین خود بودند. نویسنده گوید تمام این جهات شرک در ملت ما موجود است.

يٰۤأَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّوْنَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * هَٰئِنْتُمْ هَٰتُوْلَاءِ حَبَجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّوْنَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا ۗ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ *

ترجمه: ای اهل کتاب چرا دربارهٔ ابراهیم محاجه می‌کنید و حال آنکه تورات و انجیل نازل نشد مگر پس از او، آیا عقل خود را بکار نمی‌اندازید (۶۵) همان شما آنانید که محاجه کردید در آنچه به آن دانا بودید، پس چرا در آنچه به آن علم ندارید محاجه می‌کنید، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۶۶) ابراهیم نه

یهودی بود و نه نصرانی ولیکن معتدل مسلمان بود، و از مشرکین نبود (۶۷)
براستی سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانیند که پیروی او کنند، و این پیامبر و
آنانکه ایمان آورده‌اند و خدا ولی مؤمنین است. (۶۸)

نکات: یهود و نصاری هر یک مدعی بودند که حضرت ابراهیم علیه السلام بدین
ایشان بوده و خدا می‌فرماید او تسلیم امر خدا بود نه خرافات یهود را داشت و نه
خرافات نصاری را. و از جمله: لِمَ تَحَاجُّونَ... استفاده می‌شود که انسان
درباره چیزی که نمی‌داند نباید محاجه کند و با مردم طرف شود. و جمله اُولَى
النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ... دلالت دارد که هر کس پیروی پیغمبران و یا بزرگان دیگر را
عملاً و فکرًا نکند نباید مدعی پیروی آنان باشد. و جمله: وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
دلالت دارد که یهود و نصاری بهره‌ای از شرک نداشته‌اند.

وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا
يَشْعُرُونَ * يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِبَيِّنَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ *
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ
تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ
ءَأْمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا ءَأَخِرُ لَهُمْ لَعْنَهُمْ يَرْجِعُونَ * وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ
تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ
يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعُ
عَلِيمٌ * يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ *

ترجمه: جماعتی از اهل کتاب میل دارند که شما را گمراه کنند، و آنان جز
خود را گمراه نمی‌کنند، ولی درک نمی‌کنند (۶۹) ای اهل کتاب چرا به آیات خدا

کافر می‌شوید و حال آنکه شما گواهی می‌دهید (۷۰) ای اهل کتاب چرا حق را به باطل می‌پوشانید و به هم می‌آمیزید و حق را کتمان می‌کنید در صورتیکه می‌دانید (۷۱) و جماعتی از اهل کتاب گفتند در اول روز ایمان بیاورید به آنچه بر مؤمنان نازل شده و در آخر روز کافر شوید تا شاید آنان نیز برگردند (۷۲) و ایمان بیاورید جز برای کسیکه پیروی دین شما کند، بگو براستی که هدایت، هدایت خداست و باور ندارید که به احدی داده شود مانند آنچه به شما داده شده، و یا محاجه کنند با شما نزد پروردگارتان، بگو براستی این تفضل بدست خداست، به هر کس بخواهد می‌دهد، و خدا دارای وسعت رحمت و داناست (۷۳) به رحمت خود اختصاص می‌دهد هر کس را بخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است. (۷۴)

نکات: یهود و نصاری خصوصاً یهودیان مدینه که هم‌شهریان انصار بودند برای جلوگیری از نفوذ رسول خدا ﷺ و گرویدن مردم به او، بسیار سعی می‌کردند و از توجه مردم به رسول خدا ﷺ خوشنود نبودند، و لذا گاهی ایراد می‌کردند که چرا یک روز به این قبله و روز دیگر به قبله دیگر نماز خوانده. و گاهی می‌گفتند حضرت موسی عليه السلام در تورات گفته دین ابدی دین تورات است و گاهی می‌گفتند صفات نبوت در محمد ﷺ نیست. روزی، دوازده نفر از دانشمندان و علمای خیبر و قرای دیگر با هم تباری کردند که بیابند مدینه نزد محمد ﷺ و اظهار ایمان کنند، و عوام مسلمین را به خود جلب نمایند، و چون مسلمین خوشبین شدند، سپس آخر روز از محمد ﷺ برگردیم، و چنین وانمود کنیم که ما از کتب و نشانه‌های دیگر فهمیدیم که او پیغمبر نیست، و چون ما برگشتیم مسلمین به شک می‌افتند، و می‌گویند اینان اهل علم و کتابند و از ما بهتر می‌فهمند لابد چیزی فهمیده‌اند که از دین محمد برگشته‌اند، و گاهی می‌گفتند به بعضی از گفتارهای محمد ایمان آورید و بعضی دیگر را انکار کنید

که عوام مسلمین نگویند ایشان غرض دارند، و اگر غرض داشتند تمام را انکار می‌کردند و چون بعضی از مطالب محمد ﷺ را قبول کرده‌اند معلوم می‌شود اهل انصافند. و به این وسائل اشتباه کاری و کتمان حق می‌کردند. و بیشتر این حیلها برای این بود که عوام یهود را نگه دارند و ایشان را به اسلام و مسلمین بدبین کنند. و لذا خدا برای روشن شدن مسلمین و دفع مکر یهود آیات فوق را نازل کرد. و مقصود از لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ یهود است که دانشمندان ایشان می‌گفتند به همدیگر شما معتقد نباشید مگر به اتباع خود و حفظ آنان. و جمله: **إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ** دلالت دارد که یهود می‌گفتند هدایت منحصر بدین ماست و خدا دفع حیلۀ ایشان نموده. و ضمیرهای خطاب "دینکم" و "مَا أوتيتُمْ" و "يُحَاجُّوكُمْ" و **وَرَبِّكُمْ** برمی‌گردد به یهود به حسب ظاهر.

وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ
بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ فَايْمًا ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ
عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّةِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * بَلَىٰ
مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ *

ترجمه: و بعضی از اهل کتاب کسی است که اگر پوست گاوی پر از زر به او امانت بسپاری آن را به تو برمی‌گرداند، و بعضی از ایشان کسی است که اگر دیناری به او بسپاری به تو باز ندهد مگر اینکه پیوسته بر سر او ایستاده باشی، این برای این است که گفتند راه قدرت بر مطالبه و حجتی در میان بی‌سوادان علیه ما نیست، و بر خدا دروغ می‌گویند و حال آنکه می‌دانند (۷۵) آری هر کس به عهد خود وفا کند و پرهیزکار باشد پس حقیقت این است که خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد. (۷۶)

نکات: از این آیات استفاده می‌شود که اهل کتاب مانند سایر مردم خوب و بد دارند، برخی از ایشان امانت‌دار و وفاکن به پیمان است و بعضی از ایشان بعکس، ولی آنانکه از اهل کتاب مال مردم را می‌خوردند و پس نمی‌دادند بهانه دینی هم برای خود تراشیده بودند، و می‌گفتند اگر مال مشرکین و یا مال مسلمین را بخوریم و امانت را رد نکنیم حق داریم زیرا مشرک مالش حلال است، به اضافه ما ابناء الله و دوستان خدائیم و هر کس هر چه دارد متعلق به ما می‌باشد، بلکه تمام مردم بنده ما می‌باشند، پس اگر مال مردم را ندهیم ایشان حجتی نزد خدا و راه احقاق حق ندارند، چنانکه بسیاری از مسلمین خصوصاً مقدسین و روحانی نمایان را عقیده همین است که می‌توانند مال امانت جماعتی از مردم را بعنوان ارتداد و یا کفر و یا مال مجهول الحال تصرف کنند، و حتی بعضی از شیعیان ائمه خود را مالک تمام دنیا دانسته و سایر مردم را در حکم بنده و جیره‌خوار امامان می‌دادند و اینها همان عقائد یهود است در میان مسلمین آمده و بسیاری از ایشان را خائن در امانت قرار داده ولی رسول خدا ﷺ فرموده امانت باید رد شود چه به نیکوکار و چه به بدکار و چه به کافر و چه به مسلمان.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي
 الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ
 عَذَابٌ أَلِيمٌ*

ترجمه: براستی کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهاء کمی می‌فروشدند، ایشان را در آخرت بهره‌ای نباشد، و روز قیامت خدا با ایشان سخن نگوید و به ایشان نظر لطف ننماید و از خطا پاک نگرداند و برای ایشان عذاب دردناک است. (۷۷)

نکات: مقصود از فروختن پیمان الهی و سوگندها این است که برای خوردن مال مردم عهد الهی را که اطاعت او باشد از دست می‌دهند، و برای مال پست دنیا به نام او سوگند می‌خورند. و عهد خدا با هر بنده این است که بر خدا دروغ نبندد و خیانت نکند، و نامهای او را عظمت دهد، پس کسی که با عهد و پیمان خدا وفا نکند و قسم دروغ بخورد مورد سخط الهی است. و جمله: **وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ دَلَالَتَ بَرِّ شِدَّتِ غَضَبِ إِلَهِي** است. و مقصود از جمله: **وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ** ... چون نظر متعدی به الی شده به معنی نظر لطف است، و به معنی نظر با چشم نیست. و مقصود از جمله: **وَلَا يُزَكِّيهِمْ** ... این است که مشمول عفو و مغفرت حق نمی‌شوند.

وَأَنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونِ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ*

ترجمه: و برآستی که بعضی از اهل کتاب زبانهای خود را به کتاب آسمانی می‌پیچانند تا شما آن را از کتاب خدا خیال کنید و حال آنکه از کتاب نیست، و می‌گویند آن از نزد خداست، و حال آنکه از نزد خدا نیست، و بر خدا دروغ می‌گویند در حالیکه می‌دانند. (۷۸)

نکات: یهود برای اثبات افتراءات خود چند کلمه عبری شبیه به کلمات تورات به زبان می‌آوردند، و گاهی آیات تورات را با سخن خود مخلوط می‌کردند تا مردم گمان کنند که سخن ایشان از کتاب خدا است، و حال آنکه چنین نبود، مانند زمان ما که هر کس بخواهد خرافات خود را بدین بچسباند چهار کلمه حدیث عربی می‌گوید و یا با قرآن مخلوط می‌کند، و بدین وسیله دین خدا را

عوض کرده‌اند، مثلاً تقلیدی را که حرام است بعنوان تعلیم و تعلم به دین بسته‌اند و آیه: **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**، را به زبان می‌آورند در صورتیکه این آیه برای تعلم است نه تقلید، و لذا در آخر آیه فرموده: **إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ*

ترجمه: برای بشری که خدا به او کتاب و حکم و نبوت بدهد جائز نیست که به مردم بگوید بندگان من باشید نه بندگان خدا، بلکه باید بگوید مردان خدا و پرورش یافته او باشید بواسطه آموختن کتاب آسمانی و بسبب آنچه درس می‌گیرید (۷۹) و به شما امر نمی‌کند که ملائکه و پیمبران را اربابان خود بگیرید و در حوائج به آنان رو کنید، آیا شما را امر به کفر می‌کند پس از اسلام آوردنتان. (۸۰)

نکات: این آیات صراحت دارد که برای پیمبران و بزرگان دیگر نباید کرنش عابدانه نمود، و هیچ پیمبری نگفته در حوائج مرا ارباب و باب الحوائج بدانید، بلکه همه طبق کتاب آسمانی گفته‌اند به کتاب آسمانی عمل کنید و آن را درس بگیرید تا به شرک در عبادت نیفتید. تعجب این است که با این آیات روشن باز ملت ما انبیاء و اولیاء را چون خدا ارباب و باب الحوائج می‌دانند، و در دعاهای خود که به اقرار خود عبادتست آنان را می‌خوانند، و این شرک به توسط دکانداران مذهبی اکثر عوام را فرا گرفته، با اینکه آیه فوق به صراحت می‌گوید ارباب‌دانستن غیر خدا کفر است، حتی بعضی از دکانداران مذهبی علنی می‌گویند فلان امام ارباب من است، و بعضی از ایشان برای مغلطه می‌گویند ما

آنان را بعنوان واسطه می خوانیم. باید گفت: اولاً: خدایتعالی مطلقاً فرموده آنان را ارباب ندانید و نفرموده واسطه را بخوانید. ثانیاً: بزرگان که از دنیا رفته اند به عالم دیگر، نزد شما نیستند تا واسطه شوند. ثالثاً: بزرگان دینی مطیع شما نیستند که دائماً همه جا واسطه شوند. رابعاً: مگر خدا از شما بی خبر است و حاجت شما را نمی داند و یا کلام شما را نمی شنود که واسطه بیاید و به او برساند. تمام این مغلطه ها برای این است که می گویند پیمبری که مانند سایر افراد بشر باشد و قاضی الحاجات همه نباشد از تکبر چنین پیمبری را ما قبول نداریم، بلکه امام و یا رسولی می خواهیم که طبق میل ما همه کاره و به همه ناظر و صفات خدا داشته باشد، مانند شیطان تکبر می کنند، و زیر بار رسولی مانند خودشان نمی روند. و جمله: **تُعَلِّمُونَ ... وَ تَدْرُسُونَ** دلالت دارد بر وجود تعلیم و عدم جو از تقلید و اینکه امر دین به تعلیم و تدریس است نه تقلید.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَتَنْصُرُنَّهُ^ج قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي^ط قَالُوا أَقْرَرْنَا^ج قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ* فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ*

ترجمه: و هنگامی که خدا از پیمبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت دادم سپس پیمبری آمد که آنچه با شماست تصدیق کند البته به او ایمان آورید و البته او را یاری کنید، خدا فرمود آیا اقرار نمودید و پیمان مرا گرفتید، گفتند اقرار کردیم، فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم (۸۱) پس کسانی که پس از این اعراض کنند آنان خود فاسقند. (۸۲)

نکات: ذکر این پیمان برای این است که مردم بدانند پیمبران خدا تسلیم امر اویند و اگر زمان آنان هر پیمبری بیاید او را یاری خواهند کرد، پس اُمت ایشان

نیز باید تسلیم امر خدا باشند، و به رسول خاتم ایمان آورند و اگر نه از معرضین و فاسقین خواهند شد.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا
وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ*

ترجمه: آیا غیر دین خدا را می جوئید و حال آنکه برای خدا تسلیمند کسانی که در آسمانها و زمینند چه به میل و چه به کراهت، و به سوی خدا رجوع داده می شوند. (۸۳)

نکات: اسلام به معنی تسلیم به امر خداست، و مقصود از: **وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** ... تسلیم تکوینی و تشریحی است. و کلمه "مَنْ" موصوله دلالت دارد که در آسمانها نیز ذوی العقول وجود دارد.

قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ
بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ* وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ
مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ*

ترجمه: بگو ایمان آوردیم به خدا و آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده، و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از طرف پروردگارشان داده شده، جدائی نمی افکنیم بین احدی از ایشان، و ما برای خدا تسلیم شده و مسلمانی (۸۴) هر کس دینی جز اسلام بجوید از او پذیرفته نخواهد شد، و او در عالم دیگر از زیانکاران است. (۸۵)

نکات: این آیه دلالت دارد که مسلمان باید به تمام انبیاء ایمان آورد، و همه کتب آسمانی را بپذیرد، و در سوره بقره اسباط را بیان کردیم.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَاهَدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ
وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ
عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا تُخَفَّفُ عَنْهُمْ
الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ *

ترجمه: چگونه خدا قومی را که کافر شده‌اند بعد از ایمان خودشان، هدایت می‌کند، و حال آنکه گواهی دادند این رسول حق است، و دلیل‌های روشن بر ایشان آمد، و خدا قوم ستمگران راه‌دایت ننماید (۸۶) این گونه مردم جزایشان همین است که بر ایشان لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باشد (۸۷) در آن جاوید باشند، و عذاب از ایشان تخفیف داده نشود و ایشان را مهلتی نباشد (۸۸) مگر کسانی که پس از این توبه کنند و اصلاح نمایند، زیرا خدا آمرزنده و رحیم است. (۸۹)

نکات: این آیات دلالت دارد که ایمان و توبه پس از ارتداد پذیرفته می‌شود. و جمله: **وَشَاهَدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ ...** دلالت دارد که لغزش دانا قبیح‌تر از لغزش نادان است. اگر کسی بگوید چگونه تمام مردم چنین کافری را لعن می‌کنند و حال آنکه حسا چنین نیست، و اکثر مردم خود کافرند؟ جواب این است که مقصود از "ناس" مؤمنین باشد اولاً. و ثانياً کفار نیز به زبان حال و یا به زبان قال شخص ناسپاس کفران‌کننده را بد واز خیر دور می‌دادند، ولو متوجه نباشند، و همین معنی لعن است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ
الضَّالُّونَ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةٌ

الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِّنْ
 نَّاصِرِينَ* لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِن شَيْءٍ فَإِنَّ
 اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ*

ترجمه: براستی آنانکه پس از ایمان کافر شدند، سپس کفر خود را زیاد کردند، توبه ایشان پذیرفته نباشد و ایشان خود گمراهند (۹۰) براستی آنانکه کافر شده و در حال کفر مردند، زمین مملو از طلا از یکی از ایشان پذیرفته نخواهد شد، و اگرچه آن را فدیة دهد، ایشان را عذابی است دردناک و نه برای ایشان یاورانی است. (۹۱) هرگز به نیکی نائل نمی‌شوید تا اینکه از هر چه دوست می‌دارید انفاق کنید، و هر چه انفاق نمایید آنچه باشد محققا خدا به آن داناست. (۹۲)

نکات: مقصود از جمله: لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ این است که چون توبه ایشان طبق اخلاص نیست پذیرفته نشود، و عدم اخلاص ایشان استفاده می‌شود از جمله: هُمُ الضَّالُّونَ، زیرا کسی که مکرر مرتد شود و توبه کند دلیل بر شک و تردید و گمراهی است. و فدیة این است که چیزی عوض جان خود بدهد و جان خود را بخرد. و ماء موصوله در جمله تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ شامل مال و جان و ساعات عمر می‌شود. و کلمه: مِّنْ در مِّنْ شَيْءٍ دلالت بر تبعیض دارد یعنی چون مقداری از آن را هم انفاق کنید خدا داناست.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ *

ترجمه: هرطعامی بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه اسرائیل (یعقوب) بر خود حرام کرد قبل از نزول تورات، بگو تورات را بیاورید و تلاوت کنید اگر راست می گوئید (۹۳) پس آنکه بر خدا پس از این دروغی را بافتراء ببندد آنان خود ستمگرند (۹۴) بگو خدا راست گفت، پس ملت ابراهیم حق گرا را پیروی کنید، و او از مشرکین نبود. (۹۵)

نکات: چون رسول خدا ﷺ طبق فرموده وحی گوشت شتر را خصوصاً شتر از پنج سال بیشتر را حلال کرد، و چیزهای دیگری را حلال کرد که علمای یهود حرام کرده بودند، و لذا باشکال تراشی پرداختند، از آن جمله گفتند: این محرّمات از زمان نوح و ابراهیم عليه السلام حرام بوده و تحریم کار ما نیست، و تحلیل محمد عليه السلام صحیح نیست. حق تعالی در جواب ایشان فرموده: هر طعامی بر بنی اسرائیل حلال بوده مگر آنچه یعقوب بر خود حرام کرد آن هم به نذر و یا تعهد و یا به عنوان زهد، و إلا قبل از او در دین ابراهیم عليه السلام حرام نبوده و شما یهودیان بر خدا و پیمبران افتراء بسته‌اید، وسخن شما در تورات نیست، و اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و محرّمات مزبوره را طبق تورات ثابت کنید. و چون بیاوردند و نشان ندادند صدق محمد عليه السلام و معجزه او مسلم شد.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ* فِيهِ آيَاتٌ
 بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ ^ط وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ^ط وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ
 اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ^ط وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ*

ترجمه: براستی اولین خانه‌ای که برای بهره مردم بنا نهاده شد آن است که به بکه می‌باشد که با برکت و هدایت است برای جهانیان (۹۶) در آن است آیات روشن، مقام ابراهیم و کسی که داخل آن شود ایمن باشد، و برای خدا بر مردم است حج آن خانه کسی که بتواند بسوی آن برود، و هر کس کافر شود پس محققا خدا بی‌نیاز از جهانیان است. (۹۷)

نکات: جمله: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ... دلالت بر وجوب حج دارد، و جمله: مَنْ** **اسْتَطَاعَ... دلالت دارد که شرط وجوب حج استطاعت از جهت راه است، اگر** مانعی باشد واجب نیست. و جمله: **أَوَّلَ بَيْتٍ... دلالت دارد که کعبه اولین** خانه‌ای است که برای عبادت بندگان بنا شده چنانکه در سوره حج نیز آنجا به بیت‌العتیق وصف شده که عتیق به چیزی کهنه و قدیمی می‌گویند. و ممکن است اولیت زمانی نباشد بلکه اولیت در شرافت، و یا از هردو جهت باشد. و کلمه بکه نام مکه است، و مکه نامهای متعدده دارد: **«الْبَلَدِ الْأَمِينِ»** – (التین/۳). **«أُمَّ الْقُرَى»** – (سوره انعام ۹۲ و شوری ۷). **«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»** – (بقره ۱۲۵) و غیر اینها خوانده شده، و آنرا بکه گفته‌اند که در لغت به معنای دفع کردن و کوبیدن و ازدحام آمده، زیرا در مکه مردم ازدحام می‌کنند و یکدیگر را با دست‌ها دفع می‌کنند و متکبران، خاضع و کوبیده می‌شوند. و کلمه **مُبَارَكًا** دلالت دارد که مکه باعث برکت و خیر است از کثرت ثواب و حصول وحدت و اجتماع و تعاون مردم و تشکیل کنگره موحدین و برطرف شدن فقر و ازدیاد

رزق معتکفین و نفع فقراء و محتاجین و غیر اینها. وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا دلالت دارد که مکه حرم امن الهی است، و در آنجا کسی حق تعرض به انسان و حیوانی ندارد و صید در آنجا جائز نیست، و اگر کسی در خارج حرم خیانتی کند و به حرم پناهنده شود نباید معترض او شوند تا از حرم خارج گردد، ولی از معامله و همراهی او خودداری نمایند تا مجبور به خروج گردد.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ * قُلْ
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مِمَّنْ ءَامَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ
شُهَدَاءُ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ ۗ عَمَّا تَعْمَلُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا
مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ * وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ
تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ۗ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَد هُدِيَ إِلَىٰ
صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ *

ترجمه: بگو ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کافر می شوید و خدا گواه است بر آنچه می کنید (۹۸) بگو ای اهل کتاب چرا باز می دارید از راه خدا کسی را که ایمان آورده و کجی راه خدا را می جوئید، و حال آنکه شما گواهید، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست (۹۹) ای مؤمنین اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت کنید شما را پس از ایمانتان به کفر برمی گردانند (۱۰۰) و چگونه کافر می شوید و حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده می شود، و در میان شماست رسول او، و هر کس به خدا چنگ زند پس حقیقتاً هدایت به راه راست شده است. (۱۰۱)

نکات: این آیات دلالت دارد که اهل کتاب به حقانیت اسلام آگاه بودند ولی برای حسد و عناد و دکانداری همواره مشکلاتی برای مسلمین در راه هدایت بوجود می آوردند، و گمراهی مردم را بر هدایت ایشان ترجیح می دادند چنانکه

اکنون نیز چنین است. و آیه: ۱۰۱ دلالت دارد که اکثر مؤمنین به راه کفر می‌روند و با اینکه آیات خدا قرآن میان ایشان است باز کفر را انتخاب کرده‌اند، برای بی‌اطلاعی از قرآن، و اگر ادیان باطله به راه کفر و شرک بروند عجبی نیست، اما مسلمین با داشتن آیات توحید چگونه به راه شرک می‌روند و در عبادت غیر خدا را می‌خوانند و در نذر و قربانی به غیر خدا توجه دارند و ملجأ غیبی غیر از خدا برای خود تراشیده‌اند، گویا غیر خدا را مهربان‌تر و به خود نزدیک‌تر می‌دانند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تَقٰتِهٖۙ وَلَا تَمُوْنُوْا اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ*
 وَاَعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيْعًا وَلَا تَفَرَّقُوْا ۗ وَاذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ
 اَعْدَآءًا ۗ فَآلَفَ بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهٖۙ اِخْوٰنًا وَاَنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ
 مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِّنْهَا ۗ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ ءَايٰتِهٖۙ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ*

ترجمه: آهای کسانی که ایمان آورده‌اید چنانکه سزاوار است از خدا بترسید، و از دنیا نروید مگر در حالیکه مسلم باشید (۱۰۲) و همه چنگ بزنید به ریسمان خدا و متفرق نشوید و نعمت خدا را بر خودتان بیاد آرید هنگامی که دشمن یکدیگر بودید خدا میان دلهای شما الفت افکند، پس به برکت نعمت او از خواب بیدار شدید در حالیکه برادر یکدیگر بودید، و بر کناره گودالی از آتش بودید، پس شما را از آن رهانید، این چنین خدا برای شما آیات خود را بیان می‌کند تا باشد که هدایت یابید. (۱۰۳)

تکات: مقصود از حَقَّ تَقَاتِهٖ این است که خدا را فراموش نکنید و آنی از او غافل نشوید و شرک را به خود راه ندهید. رسول خدا ﷺ فرمود: "حق الله علی العباد أن یعبده و لای شرکوا به شیئا". و مقصود از جمله: وَلَا تَمُوْنُوْا... این است که تا دم مردن خود را از کفر و شرک و اعوجاج حفظ کنید.

و مقصود از حبل الله ريسمان خدا چه چیز است؟ اقوالی گفته‌اند: بعضی گفته توحيد، بعضی گفته دين خدا، بعضی گفته عهد و پيمان فطری إلهی. والبته هر کس از جای باریک پرتگاه تاریک حرکت می‌کند و احتمال لغزش می‌دهد باید به ريسماني محکم چنگ زند تا سقوط نکند، وراه دیانت و سعادت، بسیار باریک و دقیق و خطرناک است باید به چیزی چنگ زد که از سقوط در شقاوت و انحراف و کجی محفوظ ماند، و دين خدا و توحيد و عهد و پيمان إلهی همه وسائل نجاتند بلکه همه یک چیزند. ولی باید دید خود رسول خدا ﷺ و یا امیرالمؤمنین چه چیز را حبل الله دانسته و معرفی کرده‌اند. پس معلوم باشد که روایات بسیاری وارد شده که حبل الله قرآن است. از آن جمله: علی علیه السلام روایت کرده‌اند از رسول خدا ﷺ که فرمود: "أما انما ستكون فتنة، قیل فما المخرج؟ قال: کتاب الله، فیه نبأ من قبلکم وخبر من بعدکم و حکم ما بینکم و هو حبل الله المتین". و ابن مسعود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: "هذا القرآن حبل الله". و ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: "کتاب الله هو حبل الله الممدود من السماء إلى الأرض". و أما علی علیه السلام در خطبة ۱۵۶ نهج البلاغه فرموده: "علی‌کم بکتاب الله، فانه الحبل المتین والنور المبين..." و در خطبة ۱۹۶ فرموده: "... و دواء لیس بعده داء، ونورا لیس معه ظلمة، و حبلا وثیقاً عروته..." و در خطبة ۱۹۰ فرموده: " و انی لمن قوم لا تأخذهم فی الله لومة لائم، سیماهم سیما الصدیقین و کلامهم کلام الأبرار و منار النهار متمسکون بحبل القرآن، یحبون سنن الله و سنن رسوله". و در کتاب ۶۹ به - حارث همدانی فرموده: "وتمسک بحبل القرآن". و در خطبة ۱۷۴ فرموده: " و إن الله سبحانه لم یعظ أحدا بمثل هذا القرآن، فانه حبل الله المتین، و سببه الأملین، و فیه ربیع القلب، و ینابیع العلم، و ما للقلب جلاء غیره".

پس از تمام این کلمات مسلم می‌شود که حبل الله قرآن است و عقلا نیز باید قرآن باشد، زیرا اگر بگوئیم دین است هر کس مدعی دین است چه اهل حق و چه اهل باطل. و اگر بگوئیم توحید معلوم نیست چگونه توحیدی، چنانکه زمان ما هر مشرکی دم از توحید می‌زند. پس باید حبل الله چیزی باشد که حد و حدود آن معلوم و خود فارق بین حق و باطل باشد، آن قرآن است. و چنگ زدن به آن گرفتن و فهمیدن مطالب آن است.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
 وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا
 جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ
 فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ
 تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَبِهِمْ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ *

ترجمه: و باید از شما باشد مردمی که به سوی خیر دعوت کنند، و به معروف امر نمایند و از منکر بازدارند، و ایشان خود رستگارند (۱۰۴) و نباشید مانند آنانکه متفرق شده و فرقه‌فرقه گردیدند، و پس از آمدن آیات روشن برای ایشان اختلاف کردند، برای ایشان عذاب بزرگی است (۱۰۵) روزیکه صورتهائی سفید و صورتهائی سیاه می‌گردد، اما آنانکه صورتهشان سیاه است، به ایشان گفته شود آیا شما پس از ایمانتان کافر شدید پس عذاب را بچشید بواسطه در کفر بودنتان (۱۰۶) و اما آنانکه صورتهشان سفید شده پس در رحمت خدا جاودانند. (۱۰۷)

نکات: بر هر کسی که مکلف باشد دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر واجب است. حال اگر کسی بگوید پس چرا کلمه منکم در آیه آمده؟

جواب این است که: اولاً "من" برای تبیین است، و مقصود این است داعی‌ای الخیر باید از شما مسلمین باشد نه از کفار اگرچه بر تمام مسلمین دعوت‌ای الخیر و امر به معروف واجب است، اما اگر یک عده به آن قیام نمایند به طور کفایت از دیگران ساقط است. جمله: **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْيَقِينُ** دلالت دارد که موجد اختلاف و تفرقه همواره علمای مذهبی بوده‌اند که به آیات بینات کتاب آسمانی اعتناء نکردند و برای جاه‌طلبی مسلمین را بیچاره کردند و هفتاد مذهب ایجاد کردند. و مقصود از اسوداد و ابیضاض وجوه ممکن است معنی حقیقی باشد و ممکن است آبرو و جاهت و عدم آن باشد. در این آیه ابیضاض را در اول و آخر آورده برای احاطه رحمت وسعه آن، و لذا رحمت را نسبت به خود داده، و **رَحْمَةً لِّلَّهِ** فرموده و در مورد عذاب، عذاب الله فرموده.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ * وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ * كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۗ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ۚ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُونَ * لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى ۖ وَإِنْ يُقْتَلُواكُمْ يُولُوكُمْ الْآدِبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ *

ترجمه: اینها آیات خداست که بر تو می‌خوانیم به حق، و خدا برای جهانیان اراده ستم ندارد (۱۰۸) و ملک خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و امور بسوی خدا برگشت داده می‌شود (۱۰۹) شما بهترین امتی بودید که برای مردم انتخاب شدید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان می‌آوردید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برایشان بهتر است، برخی از ایشان

مؤمنند، ولی بیشتر ایشان فاسقند (۱۱۰) به شما زیان نرسانند مگر آزارکی، و اگر با شما قتال کنند به شما پشت می‌کنند، سپس یاری نشوند. (۱۱۱)

نکات: در کجا خطاب گُنْتُمْ خَيْرٌ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ به مسلمین گفته می‌شود، آیا وقت ورود بهشت به دلیل سیاق آیات و تناسب آنها؟، و یا خیر.

مخاطب اصحاب رسول خدا ﷺ بوده در همین دنیا، و کسانی که متصف به صفت آنان باشند، یعنی صفات مذکوره در آیه را دارا باشند. و از جمله: تَأْمُرُونَ ... استفاده می‌شود که فضیلت و برتری این امت مادامی است که به وظیفه امر به معروف قیام کنند، و اگر نه مانند سایر امم می‌باشند، و به اصلاح علمی در اینجا تعلیق حکم بر وصف است. و جمله: وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ دلالت دارد که کفار نیز عادل و فاسق دارند. و بدانکه در این آیات چند خبر غیبی است که دلالت بر اعجاز و حقانیت رسول خدا ﷺ دارد: اول: آنکه وعده فرموده اصحاب رسول ﷺ از آزار ایشان ایمن خواهند بود، و همینطور شد. دوم اینکه: اگر قتال کنند پراکنده خواهند شد. سوم اینکه: یهودیان مدینه به قوت و شوکتی نخواهند رسید، و همچنین شد.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا يُحِبِّلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُ وَ
بِعَظَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ
بِعَايَةِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ *
لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ إِتَائًا أَلِيلٍ وَهُمْ
يَسْجُدُونَ * يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَمَا يَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ *

ترجمه: هر جا که یافت شوند خواری بر ایشان مقرر است، مگر آنکه به رشته‌ای از خدا، و رشته‌ای از مردم چنگ زنند، و به خشم خدا مبتلا شدند، و درماندگی برایشان زده شد، این برای پیوسته‌بودن کفر ایشان است به آیات خدا، و برای به ناحق کشتن پیمبران، برای اینکه نافرمان بودند، و از حد می‌گذشتند (۱۱۲) اهل کتاب یکسان نیستند، برخی از ایشان ساعات شب ایستاده، آیات خدا را تلاوت می‌کنند و حال آنکه به سجده می‌روند (۱۱۳) به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، و در خیرات شتاب دارند، و این گروه از شایستگانند (۱۱۴) و کار خیری که بجا آورند هرگز کفران نخواهد شد، و خدا به پرهیزکاران داناست. (۱۱۵)

نکات: این آیات دلالت دارد که یهود همیشه خوارند، مگر اینکه یا به کتاب آسمانی عمل کنند که حبل‌ال‌لهی است، و یا به ریسمان مردم یعنی به یکی از حکومتها و دولتها و قدرتهای بشری چنگ بزنند یعنی به مردمی تکیه کنند، چنانکه در زمان ما یهودیان و یهود فلسطین به دولت و قدرت امریکا و انگلیس چنگ زده و تکیه کرده، و اظهار حیات می‌کنند. و این خبر قرآنی، یکی از معجزات قرآن و پیش‌گوئی آن است. و مقصود از جمله: لیسوا سَوَاءً... این است که اگر از کفار یهود و غیر یهود مذمت شده، شامل تمام آنان نیست، و نیکوکاران و خداپرستان آنان را استثناء زده و فرموده مگر نیکوکاران و پرهیزکارانشان که عمل خوبشان کفران نخواهد شد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا^ط
 وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ*
 أَلَدُنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ^ع
 وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِن أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ*

ترجمه: براستی آنانکه کافرند هرگز اموال و اولادشان در قبال خدا برایشان مفید نخواهد بود، و ایشان اهل آتش و در آن جاویدانند (۱۱۶) داستان آنچه در زندگی دنیا انفاق می‌کنند مانند داستان بادی است که در آن سرما باشد و به کشت زار قومی برسد که به خود ستم کرده باشند، و آن را نابود کند، و خدا به ایشان ستم نکرده، ولیکن خودشان به خود ستم کردند. (۱۱۷)

نکات: کفار برای تشکیل زندگی و مال و اولاد بسیار زحمت می‌کشند، ولی مال و اولادشان موجب وزر و وبال زیادتری است و زندگی دنیای ایشان مانند زراعتی است که به یک باد سوزان از بین برود.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِطٰنَةِ مِّنْ دُوْنِكُمْ لَا يٰۤاَلُوْنَكُمْ حَبٰلًا وَّ دُوْا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ وَا مَا تُخْفِيْ صُدُوْرُهُمْ اَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآٰيٰتِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ * هَتٰنْتُمْ اَوْلِيَآءِ تُحِبُّوْنَهُمْ وَا لَا تُحِبُّوْنَكُمْ وَتُوْمِنُوْنَ بِالْكِتٰبِ كُلِّهٖ وَاِذَا لَفُوْكُمْ قَالُوْا ءَامَنَّا وَاِذَا خَلَوْا عَضُّوْا عَلَيْكُمْ الْاَنۡاٰمِلِ مِّنَ الْغِيْظِ قُلْ مُوتُوْا بِغِيْظِكُمْ ۗ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ * اِنْ مَّمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوْهُمُ وَاِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَّفْرَحُوْا بِهَا ۗ وَاِنْ تَصِبْرُوْا وَتَتَّقُوْا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ۗ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌ *

ترجمه: ای مؤمنین از غیرخودتان همراز نگیرید که کفار در تباهی شما کوتاهی نکنند، هر چه شما را به رنج افکند دوست دارند، به تحقیق بغض و عناد از گفتارشان پیداست، و آنچه در سینه‌هاشان پنهان می‌کنند بزرگتر است، به تحقیق ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر شما بیندیشید (۱۱۸) آگاه باشید شما ایشان را دوست می‌دارید، و آنان شما را دوست نمی‌دارند، و شما به همه کتاب ایمان می‌آورید، و چون شما راملاقات کنند گویند ایمان آورده‌ایم، و چون

خلوت کنند سر انگشتان را از خشم بر شما بگزند، بگو بخشم خود بمیرید زیرا خدا به آنچه در سینه‌ها می‌باشد داناست (۱۱۹) اگر به شما خوبی رسد آنان را بد آید، و اگر شما را بدی برسد به آن خوشحال گردند، و اگر شما صابر باشید و پرهیز کنید حیلۀ ایشان به هیچ وجه به شما ضرر نرساند، محققا خدا به آنچه می‌کنید احاطه دارد. (۱۲۰)

نکات: لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً ... دلالت دارد که مسلمان نباید اسرار خود و یا اسرار ملت خود را به کفار اظهار کند، و در باطن نباید ایشان را دوست بدارد، بلکه باید از ایشان بر حذر باشد و گول خوش سخنی ایشان را نخورد. و جمله: وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ دلالت دارد که قرآن کتابی بوده مدون در زمان رسول خدا ﷺ و مسلمین به همه آن ایمان داشتند.

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا* وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ*

ترجمه: و چون به صبح از خانواده‌ات بیرون رفتی که سنگرهای تهیه کنی برای مؤمنین برای جنگ و خدا شنوا و داناست (۱۲۱) وقتی که دو طائفه از شما قصد سستی و خودداری کردند، و خدا ایشان را یاری کرد، و فقط بر خدا باید مؤمنین توکل کنند. (۱۲۲)

نکات: این آیات به قول صحیح در جنگ احد نازل شده و سبب این جنگ این شد که چون قریش از جنگ بدر شکست خورده به مکه برگشتند، ابوسفیان به مردم گفت مگذارید زنانتان گریه بر کشتگان خود کنند زیرا اشک چشم چون خارج شود غصه و عداوت و حرارت را خارج می‌سازد، و با همین بغض و عداوت وسائل فراهم کردند، و از مکه بیرون شدند در حالیکه سه هزار سواره و

دو هزار پیاده بودند و زنان خود را نیز با خود آوردند که از جنگ نگریزند، چون خبر به رسول خدا ﷺ رسید، اصحاب خود را جمع و ایشان را بر جهاد ترغیب کرد. عبدالله بن ابی سلول گفت: یا رسول الله از مدینه خارج نشویم و در همین مدینه از کوچه و بام با ایشان جنگ می‌کنیم که مرد و زن و کوچک و بزرگ همه به دفاع پردازیم، و هیچ قومی در میان خانه‌ها و قلعه‌های ما بر ما ظفر نیافته، و همیشه ظفر با ما بوده است. سعد بن معاذ و عده‌ای دیگر گفتند: یا رسول الله احدی از عرب در ما طمع نکرده در حالیکه ما مشرک بودیم، اکنون که تو در میان مائی چگونه در ما طمع خواهند کرد، خیر در مدینه نمی‌مانیم و به استقبال دشمن خارج می‌شویم، هر کس از ما کشته شد شهید است، و هر کس نجات یافت جهاد در راه خدا نمود، رسول خدا ﷺ رأی او را پذیرفت، و با عده‌ای از اصحاب خارج شد برای تعیین محل قتال، چنانکه خدا فرموده: **وَإِذْ غَدَوْتَ ...** تا آخر، پس حضرت ﷺ با لشکر مجاهدین به احد تشریف برد، و صف آرائی لشکر نمود، و لشکر را چنان بداشت که کوه احد در قفا و جبل عینین از طرف چپ و مدینه در جلو بود، و چون در جبل عینین شکافی بود که اگر دشمن خواستی کمین کردی، حضرت ﷺ عبدالله بن جبیر را با پنجاه تن کماندار گماشت که مانع از مرور دشمن باشد، و فرمود اگر ما غلبه کردیم و غنیمت جستیم سهم شما را بگذاریم، شما در فتح و یا شکست ما از جای خود نجنبید و چون از تسویه صفوف فارغ شد، خطبه خواند، و از آن طرف مشرکین صف‌ها آراستند، خالد بن ولید با پانصد تن میمنه را گرفت و عکرمة بن ابی‌جهل با پانصد میسره را، صفوان ابن امیه و عمرو بن عاص رئیس سواران شدند. عبدالله بن ربیعہ قائد تیراندازان بود، و ایشان صد تن تیرانداز بودند، و شتری که بر آن بت هبل بود جلو لشکر بداشتند، و زنان را از پس لشکر واداشتند و پرچم جنگ

را بدست طلحه بن ابی طلحه سپردند. رسول خدا ﷺ پرسید که پرچمدار کیست؟ گفتند از قبیله بنی عبدالدار. فرمود: "نحن أحق بالوفاء منهم"، پس مصعب بن عمیر را که از بنی عبدالدار بود طلبید و پرچم اسلام را به او سپرد. مصعب پرچم را گرفت و جلو حضرت ایستاد. پس طلحه که کیش کتیه و پرچمدار مشرکین بود اسب خود را براند و مبارزه طلبید، علی رضی الله عنه به سوی او تاختن کرد، طلحه بر او حمله کرد، و شمشیری بر او فرود آورد، علی رضی الله عنه با سپر آنرا دفع نمود، و تیغی بر فرقهش کوبید که مغزش برفت و بر زمین افتاد و عورتش مکشوف شد، رسول خدا ﷺ و مسلمین شاد شدند و تکبیر گفتند. پس از طلحه برادرش مصعب پرچم گرفت و او نیز بدست علی رضی الله عنه کشته شد، و هر کس از بنی عبدالدار پرچم گرفت کشته شد. دیگر کسی نبود علمدار گردد، غلامی از آن قبیله بنام صواب پرچم را گرفت، علی رضی الله عنه، او را نیز ملحق به ایشان نمود. پس مسلمین حمله کردند، و کفار را شکست دادند، و هر کس از مشرکین به طرفی گریخت و هبل از شتر درافتاد، و مسلمین به جمع غنائم مشغول شدند، کمانداران که شکاف کوه را داشتند، برای جمع غنیمت از جای حرکت کردند، هر چند عبدالله بن جبیر ممانعت کرد متابعت نکردند، عبدالله با کمتر از ده کس باقی ماند، خالد باتفاق عکرمة با دویست تن از کمین درآمدند، و بر عبدالله حمله کردند و او را با نفراتش به قتل رسانیدند، و از قفای مسلمین درآمدند و تیغ بر ایشان نهادند، و علم مشرکین برپای شد، و فراریان مشرکین برگشتند، و شیطان صفتی به صورت جعیل بن سراقه ندا کرد که: "ألا قد قتل محمد"، و مسلمین از وحشت تیغ بر یکدیگر نهادند، به طوریکه پدر حذیفه را شهید کردند، و رسول خدا را گذاشته و فرار کردند. رسول خدا ﷺ با چند نفری رزم می داد، علی رضی الله عنه با دو نفر دیگر از هر طرف حمله می کردند، و دشمن را از رسول خدا ﷺ دفع می کردند. عبدالله قمیئه که یک نفر از مشرکین بود به قصد قتل رسول خدا ﷺ

تیغ کشید، و چون مصعب بن عمیر پرچمدار حضرت بود، قصد مصعب کرد، و دست راست او را قطع کرد او پرچم بدست چپ داد، او دست چپش را نیز قطع کرد، و او را شهید نمود، و عَلم بیفتاد، پس سنگی چند برداشت و بسوی رسول خدا ﷺ پرانید، ناگاه سنگی بر پیشانی حضرت آمد، و درهم شکست، و حلقه‌های خود بر پیشانی او فرو رفت، و خون جاری شد، حضرت آن خون را پاک می‌کرد، و می‌فرمود: " کَیْفَ یَفْلِحُ قَوْمٌ شَجُوا نَبِيَهُمْ وَ هُوَ یَدْعُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ". و عتبه بن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان رسول خدا ﷺ زد، و بعضی دیگر شمشیری را بر آن جناب فرود آوردند، ولی چون دو زره بر تن رسول خدا ﷺ بود، کارگر نشد، نقل شده که هفتاد ضرب شمشیر بر رسول خدا ﷺ وارد شد، ولی خدایش حفظ نمود، در این موقع وحشی حربۀ خود را به سوی حمزه پرتاب کرد و حمزه را شهید نمود، پس وحشی به بالین حمزه آمد، و جگرگاه او را برآورد، و نزد «هند» زوجه ابوسفیان برد، و او در دهان گذاشت و نتوانست بجود و از دهان بیفکند، و از این جهت به هند جگرخوار مشهور شد، پس زیورهای خود را به وحشی عطا کرد، آنگاه هند به مقتل حمزه آمد، و گوش‌ها و بعضی از اعضای حمزه را برید، و با خود به مکه برد. زنان قریش نیز به هند تاسی کردند، و بر سر شهداء آمده و آنها را مثله کردند، و ابوسفیان بر مقتل حمزه آمد و پیکان نیزه خود را بر دهان حمزه می‌زد و می‌گفت بچش ای عاق. بالجمله در این جنگ هفتاد تن از مسلمین شهید شدند، و اکثر ایشان زخمی و مجروح گردیدند. عمر بن الخطاب پانزده زخم خورد، علی بن ابی طالب رضی الله عنه از همه کس بیشتر زخمی گردید. و مقصود از جمله: إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا " دو طائفه از انصار باشد: بنوسلمه از خزرج و بنوحارثه از طائفه اوس که در خیال خود قصد مخالفت و عدم حضور

در احد را داشتند ولیکن به قصد خود عمل نکردند، و از رسول خدا ﷺ پیروی کردند، و خدا ایشان را حفظ نمود، ولذا "وَلِيَهُمَا" فرموده. و جنگ احد در روز شنبه نیمه شوال سال سوم هجرت واقع شد.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ* إِذْ تَقُولُ
لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُنزَلِينَ* بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ* وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ
وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ ۗ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ* لِيَقْطَعَ
طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ*

ترجمه: و به تحقیق خدا شما را در بدر یاری کرد در حالیکه ذلیلان بودید، پس از خدا بترسید تا شاید شکرگزار شوید (۱۲۳) هنگامی که به مؤمنین می‌گفتی آیا شما را کفایت نکرد که پروردگارتان به سه هزار فرشته فرود آمده، مددتان کرد (۱۲۴) آری اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید در حال ورود هیجان و خروش دشمن، خدا شما را به پنج هزار فرشته نشانگذار مددتان می‌کند (۱۲۵) و خدا آن را جز بشارتی برای شما قرار نداد و تا دل‌هایتان مطمئن شود به آن، و پیروزی و نصرت جز از نزد خدای عزیز حکیم نباشد (۱۲۶) تا اینکه خدا قسمتی از کفار را ریشه‌کن کند و یا آنان را خوار و زبون نماید که ناامید برگردند. (۱۲۷)

تکات: جنگ بدر در ۱۷ ماه مبارک رمضان سال دوم هجری بود تا آن وقت مسلمین خوار و زبون و بی‌اهمیت بودند، چون جهادی نکرده و ترسی در دل دشمن نداشتند، و لذا خدا فرموده: وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ، و هر ملتی که نیروی جنگی و دفاعی نداشته باشد خوار و زبون است، اما پس از جنگ بدر عزتی پیدا کردند

زیرا خدا عزت را در جهاد قرار داده. و نزول ملائکه در بدر اگر برای مباشرت قتال باشد چنانکه ظاهر آیات قرآن همین است اگرچه به نظر بعضی از اشخاص عقلا صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا ملائکه مرئی نیستند، و به اضافه جنگ غیر مرئی با مرئی معنی ندارد، ولی درباره خدا و مدد غیبی او باید استثناء قائل شد. و بعضی گفته‌اند طبق جمله: **وَلَتَطْمِئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ** ممکن است نزول ملک همان تأیید و تقویت قلوب و نزول طمأنینه و صبر و ثبات قدم باشد!

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ*
 وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ
 غَفُورٌ رَّحِيمٌ*

ترجمه: چیزی از فرمان بدست تو نیست، خدا یا توبه ایشان را می‌پذیرد و یا عذابشان می‌کند زیرا ایشان ستمگرند (۱۲۸) اختصاص به خدا دارد و مال اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، هر کس را بخواهد می‌آمزد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند و خدا آمرزنده و رحیم است. (۱۲۹)

نکات: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ دَلَالَتٌ دارد که امر عذاب و آمرزش بدست رسول خدا ﷺ نیست، چون این امر بدست او نباشد، به طریق اولی امور بزرگتری بدست او و مفوض به او نیست از تکوین و تشریح، و دلیل آن آیه بعد است که می‌گوید: **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ... تا آخر.**

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ
 لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ* وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ
 لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ*

ترجمه: ای مؤمنین ربا را چند برابر مخورید و از خدا بترسید تا شاید رستگار شوید (۱۳۰) و بپرهیزید از آتشی که برای کافران مهیا شده (۱۳۱) و خدا و رسول او را اطاعت کنید تا شاید مشمول رحمت واقع شوید. (۱۳۲)

نکات: در اینجا که فرموده **أَضْعَفًا مُّضَاعَفَةً** چند برابر مخورید مقصود این نیست که اگر چند برابر شد مخورید و اگر کمتر شد حلال است. بلکه چون در زمان جاهلیت گاهی چون بدهکار نمی‌توانست بدهی خود را بپردازد آن رباخواران بر مدت می‌افزودند، و سود را نیز زیاد می‌کردند تا بتدریج سود معامله چندین مقابل اصل می‌شد، حقتعالی بعنوان مذمت تذکر داده که این کار قبیح است. و اما اینکه چه مقدار سود حلال و یا حرام، در بیان آن نیست، زیرا در سوره بقره فرموده: **"فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ"**. و مقصود از **أَطِيعُوا اللَّهَ** اطاعت فرامین قرآن و از اطاعت رسول اطاعت فرمان سنت است.

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَبِيمِ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ
عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ * وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ
يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ
وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ *

ترجمه: و بشتابید بسوی آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که پهنای آن به قدر آسمانها و زمین است مهیا شده برای متقین (۱۳۳) کسانیکه در وسعت و سختی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم می‌گذرند و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را (۱۳۴) و کسانیکه چون کار زشتی انجام دادند و یا

به خود ستم کردند یاد خدا کنند و بدون فاصله برای گناهان خود طلب آمرزش کنند، و کیست جز خدا که گناهان را بیامزد، و اصرار نورزند بر آنچه کرده‌اند و حال آنکه می‌دانند (۱۳۵) ایشانند که پاداششان آمرزش پروردگارشان و بوستانهائی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آنها جاویدند و خوبست اجر عمل‌کنندگان. (۱۳۶)

نکات: وَسَارِعُوا دِلَالَت دارد بر وجوب شتاب در کارهای دینی و آنرا مقدم بدارد بر کارهای دیگر. و جمله: عَرَضُهَا ... دلالت دارد که وسعت بهشت از آسمانها و زمین بیشتر است. و جمله: الَّذِينَ مَكَرَرُ شده وصف است برای متقین.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَمَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَنَقِبَهُ
الْمُكَذِّبِينَ* هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ*

ترجمه: به تحقیق قبل از شما سنت‌هایی بوده که گذشته، پس در زمین سیر کنید و بنگرید سرانجام تکذیب‌کنندگان چنان بود (۱۳۷) این کتاب بیانی است برای مردم، و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است. (۱۳۸)

نکات: خدا امر فرموده به نظر در روش گذشتگان تا عبرت گیرند و بفهمند روش اسلام بهترین روش است. و جمله: هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ دلالت دارد که قرآن بیان و قابل فهم است برای تمام مردم، و عقلا نیز باید چنین باشد زیرا کسیکه نامه‌ای می‌فرستد برای کسی و در آن نامه ذکر می‌کند که باید مال و جان خود را در راه من بدهی و همه را در طبق اخلاص بگذاری، آن طرف اگر نفهمد، چگونه مال و جان خود را بدهد برای نامه‌ای که نفهمیده است اگر عمل نکند معذور است.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمَسَّكُمْ فَرَحٌ
فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرَحٌ مِّثْلُهُ ۚ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ
الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ
اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا
يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ * وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ *

توجه: و سست و محزون نگردید و حال آنکه شما برترید اگر مؤمن
باشید (۱۳۹) اگر زخم و جراحتی به شما برسد پس محققا باین قوم جراحتی
مانند آن رسیده، و ما این روزها را بین مردم می گردانیم و تا خدا مؤمنین را
بداند و بشناسد و از شما گواهانی بگیرد، و خدا دوست نمی دارد ستمگران
را (۱۴۰) و برای اینکه مؤمنین را پاک نماید و کافران را بفشارد گذارد (۱۴۱) آیا
گمان دارید که به بهشت داخل می شوید و حال آنکه خدا مجاهدین شما را از
صابرین معلوم ننموده است (۱۴۲) و شما به یقین آرزوی مرگ می کردید پیش از
آنکه با آن روبرو شوید، پس به تحقیق آن را دیده و به نظر آوردید. (۱۴۳)

نکات: جمله: وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ... دلالت دارد که اگر مسلمین بوظائف ایمانی
عمل کنند از تمام کفار برتری پیدا می کنند، و امروزه که از همه عقب افتاده و
ذلیل ترند براین است که مؤمن نیستند و عمل ندارند. و مقصود از جمله: وَتِلْكَ
الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا ... این است که سنت الهی بر این جاری شده که هر کس به
قواعد طبیعی سعی و کوشش عمل کند غالب می شود و هر کس تنبلی کند
مغلوب. مسلمین نیز از این قاعده خارج نیستند، مثلا در جنگ بدر همت کردند
غالب شدند و در جنگ احد بطمع مال افتادند و مغلوب شدند. و مقصود از

جمله: **وَلْيَعْلَمِ اللَّهُ ...** و جمله: **وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ** این است که معلوم خدا ظهور پیدا کند، زیرا عمل خدا ازلی است. هر چیزی را قبل از وقوع آن می‌داند، در این آیات اطلاق علم شده بر معلوم، یعنی برای مردم و خود مکلفین ظاهر شود که مؤمن و مجاهد کیست.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَنْفَكُونَ مِمَّا قَالُوا أَن كَانُوا كَذِبًا
 عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ
 الشَّاكِرِينَ * وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا مُوَدَّعًا
 وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا
 وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ * وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَتَلْنَا مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا
 أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَمَا
 كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا
 وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابُ
 الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ *

ترجمه: و نیست محمد مگر پیغمبری که حقا پیش از او پیغمبرانی بودند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما برمی‌گردید (از اسلام) به آئین اعقاب خود، و کسیکه به عقب خود برگردد به هیچ وجه به خدا ضرر نرساند، و بزودی خدا شاکران را پاداش می‌دهد (۱۴۴) و هیچ نفسی جز به اراده خدا نمی‌میرد، سرنوشتی است با وقتی معین قرار داده و هر که پاداش دنیا بخواهد از آن می‌دهیم او را، و هر کس ثواب آخرت بخواهد از آن خواهیم داد او را، و به زودی شاکران را جزاء می‌دهیم (۱۴۵) و چه بسیار پیغمبری که خداپرستان بسیاری به همراهی او قتل کردند، و برای آنچه به ایشان رسیده در راه خدا سست نشدند و اظهار عجز

برای غیر خدا نکردند و خدا صابرين را دوست می‌دارد (۱۴۶) و سخنی نداشتند جز اینکه گفتند پروردگارا گناهان ما و زیاده‌روی ما را بیامرز، و قدمهای ما را ثابت دار و ما را بر قوم کافرین یاری نما (۱۴۷) پس خدا پاداش دنیا و پاداش نیک آخرت را به ایشان داد و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را. (۱۴۸)

نکات: در جنگ احد چون کشته‌های مسلمین زیاد شد و پراکنده و متفرق شدند، مصعب بن عمیر پرچمدار مسلمین شهید شد و پرچم بر زمین افتاد و عبدالله بن قمنه پس از پراندن سنگ خیال کرد رسول خدا را کشته فریاد کرد که محمد را کشتم، و کافر دیگری فریاد کرد: "ألا قد قتل محمد"، این خبر در میان مردم منتشر شد بعضی از مسلمین خود را باختند و گفتند ای کاش عبدالله بن ابی برایمان از ابوسفیان امانی بگیرد، بعضی از سست ایمانها گفتند برگردیم بدین سابق خودمان، بعضی از مسلمین که این سخنان را شنیدند گفتند: ای قوم اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شد خدای محمد صلی الله علیه و آله زنده است، وزندگی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه در می‌خورد جهاد کنید تا کشته شوید و بر دین محمد بمیرید و شمشیر کشید و حمله کرد تا شهید شد، در حالیکه در خون خود می‌غلطید به یکی از مهاجرین گفت: اگر محمد کشته شد دین را به شما تبلیغ نمود شما برای دین خود قتال کنید، در آن هنگامه رسول خدا صلی الله علیه و آله دندانش شکست و میان گودالی افتاد، بعضی از اصحاب او را بدوش گرفتند و از او دفاع کردند تا اینکه آن حضرت بالای بلندی رسید و ندا کرد: آهای بندگان خدا به سوی من آئید تا آنکه جمعی از اصحاب رسیدند، حضرت ایشان را مذمت کرد برای فرارشان، عرض کردند یا رسول الله آباء و أمهات ما فدایت، چون خبر قتل تو بما رسید ترس ما را گرفت، به هر حال اینعه از رسول خدا دفاع کردند تا لشکر کفار پراکنده شدند، در اینجا خدا می‌فرماید: محمد مانند سایر پیامبران می‌میرد و یا کشته می‌شود، وظیفهٔ مسلمان این است که بدین خود پایدار بماند و دفاع کند. و

مقصود از جمله: **وما كان قولهم** ... این است که مسلمان باید مانند مردان خدا منت بر خدا و رسول مگذارد بلکه هر قدر مجاهده کرده باز خود را مقصر بداند و قول او استغفار باشد و ثبات قدم و نصرت را از خدا بخواهد، تا خدا گناهایش را ببخشد و به او توفیق جهاد و ثبات قدم عطا کند.

يَتَّيِّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
فَتَنْقَلِبُوا خَسِرِينَ* بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ ۖ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ* سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا ۖ وَمَأْوَاهُمُ
النَّارُ ۖ وَيَسْ مَثْوَى الظَّالِمِينَ* وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ
تَحْسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ
مَا أَرَّكُمْ مَا تُحِبُّونَ ۖ مِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۖ
ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۗ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَىٰ
الْمُؤْمِنِينَ* إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَلْوَنَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ
فِي أُخْرَانِكُمْ فَأَثْبِكُمْ غَمًّا بَغْمٍ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا
أَصَابَكُمْ ۗ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ*

توجه: ای مؤمنین اگر کفار را اطاعت کنید شما را به آئین گذشتگانتان برمی گردانند، پس از زیانکاران خواهید شد (۱۴۹) بلکه دوست و سرپرست شما خداست و او بهترین یاری دهنده گانست (۱۵۰) بزودی ترس را در دل‌های کفار می افکنیم زیرا بدون دلیلی که خدا نازل کرده باشد شرک به خدا آوردند و مأوای ایشان آتش دوزخ، و جایگاه این ستمگران بد است (۱۵۱) و حقا خدا وعده خود را وفا کرد و قتیکه شما به فرمان او جان کفار را گرفتید، تا آنگاه که سست شدید و با یکدیگر نزاع کردید، و پس از آنکه به شما نشان داد آنچه را دوست

می‌داشتی نافرمانی کردید، پاره‌ای از شما دنیاخواه می‌بود و بعضی از شما آخرت‌جو، سپس شما را از کفار منصرف کرد تا آزمایشتان کند، و به تحقیق از شما عفو نمود، و خدا صاحب فضل بر مؤمنین است (۱۵۲) وقتی که به تپه‌ها بالا می‌رفتید و به احدی توجه نمی‌کردید، و این رسول شما را از دنبال می‌خواند، پس جزای شما غصه‌ای بود به مقابل غصه‌ای که به دل رسول خدا کردید، عفو خدا برای این است که محزون نمانید بر آنچه از شما فوت شد و بر آنچه به شما رسید، و خدا آگاه است به آنچه می‌کنید. (۱۵۳)

نکات: جمله: **سَنَلِّقِي ...** دلالت دارد که خدایتعالی در جنگ احد ترسی در دل کفار انداخت که پس از پراکنده شدن مسلمین و استیلای کفار باز مسلمین را رها کردند، و بطرف مکه فرار نمودند. کار مشرکین به جایی رسید که بت هبل را بلند کرده و دم گرفته بودند: **"أَعْلَ هَبِلَ أَعْلَ هَبِلَ"**، رسول خدا ﷺ به مسلمین فرمود: چرا ساکتید در جواب بگوئید: **"اللهُ أَعْلَى وَ أَجَلٌ"**. و مشرکین را عقیده چنین بود که بت‌ها را خدا وسیله قرار داده و شفیع نزد اویند، در آیه اشاره کرده که چنین قولی به خدا افتراء است، زیرا خدا در این موضوع چیزی نازل ننموده و فرموده: **أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا**. حال باید از مسلمین زمان ما تعجب کرد که با وجود این آیات در دعاها و سختی‌ها اموات و بزرگان دین خود را می‌خوانند، و حال آنکه دلیلی برای ایشان در ما أنزل الله نیست، و اولیاء خدا با این شرک مخالفند. جمله: **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ ...** دلالت دارد که چون مسلمین متحد بودند در اطاعت خدا و سعی داشتند در کار خود، خدا یاریشان کرد مانند قضیه بدر. اما در رفتن به احد نزاع داشتند و در جنگ سستی کردند و برای جمع کردن غنیمت سنگر خود را از دست دادند و لذا مشمول عنایت الهی نشدند.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَابِيفَةً مِّنْكُمْ طَابِيفَةً قَدْ
 أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا
 مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ تَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ
 لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي
 بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ط وَلِيَّبَتَلَى اللَّهُ مَا فِي
 صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ*

ترجمه: سپس بر شما فرود آورد پس از غم آرامشی را در حال چرتی که فراگرفت جمعی از شما را و گروهی به فکر جانهای خود بودند، و به خدا گمان به ناحق بردند گمان زمان جاهلیت را، می گفتند آیا از این کار چیزی به نفع ما خواهد شد، بگو هر امری مخصوص خداست، در نزد خود مخفی می کردند آنچه را که برای تو آشکار نمی کردند می گفتند اگر از این کار چیزی به نفع ما بود در اینجا کشته نمی شدیم، بگو اگر در خانه هایتان بودید بدون شک آنانکه قتل بر ایشان مقدر شده، به مقتل خود می رفتند، و باید خدا آنچه را در سینه هایتان است آزمایش کند، و تا خالص گردد آنچه در دل هایتان است، و خدا به آنچه در سینه ها باشد داناست. (۱۵۴)

نکات: این آیه از آیاتی است که تمام حروف هجاء از الف تا یاء در آن آمده است. و مقصود از جمله **ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ ...** قدرت نمائی و طرز یاری دادن خدا به رسول و به مؤمنین است که در وسط جنگ احد عده ای از مؤمنین را چرت گرفت، و بواسطه این چرت ترسشان برطرف و خستگی ایشان رفع شد، و صدماتی که برفقاییشان وارد شده بود فراموش کرده و دو مرتبه به حمله پرداختند، و عده دیگر که منافق بودند گمان ناحق به خدا بردند از قبیل اینکه

گفتند نعوذ بالله خدائی وجود ندارد و یا چرا وعده نصرتی که داده دروغ بوده، و یا اینکه اگر ما حق بودیم چرا این صدمات بر ما وارد شد. البته مقداری از این خیالات را به زبان آوردند و مقداری را به زبان نیاورده، ولذا خدا فرموده: **تُخْفُونَ**

فِي أَنْفُسِهِمْ ... و حق تعالی هر قومی را به این ابتلاءات آزمایش می کند.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ۗ وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ * يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ۗ وَاللَّهُ نَجِيءٌ وَيُمِيتُ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّم مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ * * وَلَيْنَ مُتُّم أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ *

ترجمه: براستی آنانکه از شما پشت کردند روز بر خورد آن دو جمع همانا شیطان بواسطه بعضی از کار و کسبشان ایشان را لغزاید و حقا که خدا از ایشان عفو نمود، براستی که خدا آمرزنده و بردبار است (۱۵۵) ای مؤمنین نباشید مانند آنانکه کافر شدند و به برادران خود وقتی که قدم بر زمین زده و یا برای جنگ آماده می شدند گفتند: اگر نزد ما می ماندند نمی مردند و نه کشته می شدند تا خدا آن گمانرا در دلهای ایشان حسرتی قرار دهد، و خدا زنده می کند و می میراند و خدا به آنچه می کنید بیناست (۱۵۶) و البته اگر در راه خدا کشته شوید و یا بمیرید آمرزش خدا و رحمت او بهتر است از آنچه جمع می کنند (۱۵۷) و اگر بمیرید و یا کشته شوید البته بسوی خدا محشور می گردید. (۱۵۸)

نکات: مقصود از جمل: **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا** ... همان نفراتی است که از میدان جنگ فرار کردند، ولی خدا ایشان را عفو نمود و توفیق داد بواسطه اینکه توبه کردند و برگشتند و بحمله پرداختند، و باضافه در غزوات دیگر ثبات قدم خود را در ایمان ثابت کردند.

فَمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ^ط وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ^ط فَاعْفُ عَنْهُمْ^ط وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ^ط وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ^ط فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^ج إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^{*} إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ^ط وَإِنْ يَخَذِلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ^ط وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^{*}

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَبَ^ع وَمَنْ يَغْلَبْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^ج ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ^{*}

ترجمه: پس واسطه رحمت الهی نرمی کردی برای ایشان و اگر تندخو و سخت دل بودی بی شک از دور تو پراکنده می شدند، پس از ایشان عفو کن و برای ایشان طلب آمرزش نما، و در کارها با ایشان مشورت کن و چون عزم و تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما برآستی که خدا دوست می دارد توکل کنندگان را (۱۵۹) اگر خدا شما را یاری کند کسی بر شما غلبه نکند و اگر شما را رها کند پس کیست آنکه شما را پس از خذلان یاری کند و فقط بر خدا باید توکل کنند مؤمنان (۱۶۰) و هیچ پیامبری نباشد که خیانت کند و هر کس خیانت کند آنچه را خیانت کرده روز قیامت می آورد، سپس به هر کس به آنچه کسب کرده جزای تمام داده شود، و به ایشان ظلم نخواهد شد. (۱۶۱)

نکات: یکی از صفات برجسته رسول خدا ﷺ حلم و نرمی او بود که عرب بدخو را بدور خود جمع کرد و اگر نه از دور او پراکنده می شدند، و هر کس

بخواهد علمدار ارشاد باشد و ثواب ارشاد را ببرد باید چنین باشد. و شاورهم دلالت دارد که رسول خدا ﷺ مانند سایر مردم باید از فکر مردم استفاده کند، البته در امور دنیوی. و جمله: وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ ... دلالت دارد که هادی قوم نباید به آن قوم خیانت کند و از جهل آنان سوءاستفاده کند، و حتی از غنائم و بیت المال چیزی پنهانی بر ندارد. و رسول خدا ﷺ فرمود: " من بعثناه على عمل فعل شيئا جاء يوم القيامة يحمل على عنقه ". و لذا مأمور دولت باید بداند اگر در چیزی از اموال و قوانین خیانت ورزد گناه بزرگی مرتکب شده است.

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ*
هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ*

ترجمه: آیا کسیکه در پی خشنودی خدا باشد مانند کسی است که به خشم خدا برگردد و جای او دوزخ باشد و دوزخ بدمنزل گاهی است (۱۶۲) آنان را درجاتی است نزد خدا، و خدا به آنچه می کنند بیناست. (۱۶۳)

نکات: ضمیر هُمْ دَرَجَاتٌ برمی گردد به من و صوله در جمله: أَفَمَنْ اتَّبَعَ ... و شامل است اهل رضوان و اهل نیران را زیرا برای هر یک درجاتی است.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ
ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي
ضَلَالٍ مُّبِينٍ*

ترجمه: محققا خدا بر مؤمنین منت گذاشته هنگامی که در میان ایشان از خودشان رسولی برانگیخت که آیات او را بر ایشان بخواند و پاکیزه شان کند و کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد و اگرچه قبلا در گمراهی آشکارا بودند. (۱۶۴)

نکات: خدا بندگان را غرق نعمت نموده و منت نگذاشته مگر برای نعمت ارسال رسول، چون نتیجه خلقت بشر هدایت و سعادت اوست. و جمله: *يَتْلُوا، و يُعَلِّمُهُمْ...* دلالت دارد که کار رسول خدا ﷺ تلاوت و تعلیم آیات کتاب خدا بوده، باید دانشمندان امت نیز مانند او کتاب خدا را به مردم بیاموزند نه آراء خود را، و امت نیز تعلم کنند نه تقلید.

أَوْلَمَا أَصَبْتُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنِّي هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَيَقْتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ أَدْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ فِتْنَالَا لَا تَبْعَنَكُمُ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ * الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ *

ترجمه: چرا وقتی که مصیبتی به شما رسید که دو مقابل آن را به دشمن رساندید، گفتید این از کجاست؟ بگو آن از سوی خودتان است، براستی خدا به هر چیزی تواناست (۱۶۵) و آنچه روز تلاقی دو جمع به شما رسید به اراده خدا بود، و تا معلوم نماید مؤمنین را (۱۶۶) و تا معلوم نماید آنان را که نفاق کردند و به ایشان گفته شد بیائید در راه خدا قتال کنید و یا دفاع نمائید، گفتند اگر ما قتال را می‌دانستیم از شما پیروی می‌کردیم ایشان در آن روز به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان، می‌گویند بدهانشان آنچه در دلهایشان نیست، و خدا به آنچه کتمان می‌کنند داناست (۱۶۷) آنانکه نشستند و به برادران خود گفتند اگر آن

مقتولین ما را اطاعت کرده بودند کشته نمی شدند، بگو از خودتان مرگ را دفع کنید اگر راست می گوئید. (۱۶۸)

نکات: مقصود از مُصِیْبَة مصیبت روز احد است که به مسلمین شکستی رسید که دو مقابل آن به مشرکین در جنگ بدر وارد شد و یا در همان جنگ احد، ظاهر آیه این است که در احد دو مقابل به مشرکین صدمه رسید. و در عین حال مسلمین توقع داشتند هیچ صدمه‌ای به ایشان نرسد، و خیال کردند که چون ایمان به خدا آورده‌اند نباید شکست بخورند، خدا می فرماید این مصیبت از ناحیه خودتان است که پست خود را از دست دادید و بدنبال غنائم رفتید، و رسول خدا را تنها گذاشتید. و مقصود از فَبِإِذْنِ اللَّهِ این است که اراده خدا چنین است که هر کس عمل به وظیفه نکند پیروز نشود. و دیگر طبق وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ... باید مؤمن از منافق جدا و معلوم گردد، و معنی ليعلم این است که تا معلوم خدا ظاهر شود. و جمله: لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا ... ممکن است سه معنی در آن احتمال داد: اول؛ اگر می دانستیم جنگی واقع می شود شما را پیروی می کردیم و برای جنگ حاضر می شدیم، و این برخلاف ظاهر است. دوم؛ جنگ را جنگ نمی دانستیم، بلکه خود را به هلاکت انداختن می دانستیم که عده قلیلی مقابل کثیر باشد، این نیز برخلاف ظاهر است. سوم؛ اگر ما علم جنگ داشتیم و فنون جنگی را می دانستیم بدنبال مسلمین حاضر می شدیم، و این معنی ظاهر است.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ*
فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ
وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ*

ترجمه: و البته گمان مبر آنانکه در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹) به آنچه خدا به ایشان داده از فضل خود شادمانند و نسبت به آنانکه به ایشان ملحق نشده‌اند از بازماندگانشان طلب شادی می‌کنند که نه ترسی دارند و نه ایشان را اندوهی است (۱۷۰) خوشند به نعمت و فضل از طرف خدا و اینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند. (۱۷۱)

نکات: پس از جنگ احد بعضی از مردم می‌گفتند مؤمنین بی‌جهت خود را از بین می‌برند و به این کلمات مسلمین را از جهاد تنفر می‌دادند، حق تعالی برای ترغیب مؤمنین به جهاد فرموده: چنین نیست که اینان می‌گویند زیرا آنانکه جهاد را ترک می‌کنند برای ماندن در دنیا، ممکن است به لذائد و نعمت دنیا برسند تازه به چیز کم و حقیرفانی رسیده‌اند. و اما کسی که به جهاد می‌رود اگر کشته شود به لذائد و حیات و نعمتهای دائمی رسیده و اگر به جهاد نمی‌رفت بالأخره در نکبت و آفت می‌مرد، و با کمال ترس و اندوه از دنیا می‌رفت. اما بر مجاهد و شهید نه ترسی است و نه حزنی و ترس از آینده ندارد که آخرت باشد، و بر دنیای گذشته محزون نیست و افسوسی ندارد، پس شهادت مکروه نیست بلکه رسیدن به زندگانی ابد و درجات مقربین است. ولی باید دانست که عده ای از عوام و یا عالم نمایان خیال می‌کنند که چون خدا فرموده: **أَحْيَاءُ**، پس شهداء نمی‌میرند و از دنیا خارج نمی‌شوند، آن وقت از آنجا که می‌خواهند برای خود باب الحوائج و یا شفיעی بتراشند امامان را نیز قیاس به شهداء می‌کنند، و این منطق باطلی است، زیرا شهداء از دنیا خارج می‌شوند و به عالم دیگری می‌روند طبق آیه ۳۲ سوره نحل به بهشت منتقل خواهند شد و روزی‌های عالم دیگر و حیات عالم دیگری را دارند، و طبق آیات قرآن به کلی از دنیا بی‌خبرند زیرا

حیات مستلزم علم به همه چیز نیست و به اضافه اگر ارواح انبیاء و شهداء از دنیا با خبر باشند از گرفتاری‌های ملت‌ها و مظالم دنیا ناراحت می‌شوند و فرح آنها مبدل به غم خواهد شد، و در همین آیات جملاقی است که می‌رساند شهداء از این عالم رفته و از این عالم بی‌خبرند، پس در آیات تدبرنما.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ* الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ* فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ* إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ*

ترجمه: آنانکه خدا و رسول او را اجابت کردند پس از آنکه جراحات به ایشان رسید برای نیکوکاران و پرهیزکارانشان پاداش بزرگی است (۱۷۲) آنانکه مردم به ایشان گفتند که مردم برای قتل شما جمع شده‌اند از ایشان بترسید، پس ایمانشان افزون شد و گفتند خدا برای ما کافی است و خدا خوب و کیلی است (۱۷۳) پس بواسطه نعمت و فضل خدا برگشتند درحالیکه چیز بدی به ایشان نرسید، و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا صاحب فضل بزرگ است (۱۷۴) همانا این شیطان است که دوستان خود را می‌ترساند، پس از ایشان نترسید و از من بترسید اگر ایمان دارید. (۱۷۵)

نکات: این آیات پس از اتمام جنگ احد نازل شده و مدحی است برای مجاهدین، زیرا با اینکه در احد کشته داده و زخمی شدند و بعد از پراکندگی برگشتند و مشرکین را فراری کردند، ولی ابوسفیان و لشکر او چون مقداری راه

رفتند و به روحاء رسیده پشیمان شدند و گفتند چرا ما کار را تمام نکردیم، می‌باید برگردیم و بکلی مسلمین را نابود کنیم، این خبر به رسول خدا ﷺ رسید و خواست کفار را بترساند، با اینکه اصحاب او مجروح و خسته بودند اعلان نمود باینکه مشرکین را باید تعقیب نمود، و فرمود می‌خواهم کسی بدنبال من نیاید مگر کسانی که در احد بوده‌اند، پس خود با هفتاد نفر از اصحاب حرکت کرد تا به سه میلی مدینه به حمراءالاسد رسیدند، مشرکین مطلع شدند، و ترس ایشان را گرفت و فرار کردند، و اصحاب رسول چنان مجروح بودند که بعضی بعض دیگر را با دوشن می‌بردند زیرا در احد به ایشان صدماتی رسیده بود، پس از آنکه مشرکین حمزه رضی الله عنه را مثله کردند قصد سایر شهداء را کردند، به برکت برگشت مؤمنین بدور رسول خدا ﷺ ترس ایشان را فرا گرفت و منهزم شدند. و رسول خدا ﷺ شهداء را با خون خودشان دفن نمود. صفیه رضی الله عنها خواهر حمزه آمد تا کشته برادر را دیدار کند، رسول خدا ﷺ فرمود او را برگردانید تا از مثله برادرش جزع نکند، صفیه گفت من از مثله مطلع شده‌ام، ولی این در جنب طاعت خدا چیز کمی است، حضرت فرمود بگذارید برود سر جنازه برادر خود، پس آن مخدره آمد و جزع و فزع نکرد و برای او طلب مغفرت کرد. در این هنگام زنی آمد و دید شوهر و پدر و برادر و فرزندش همه کشته شده‌اند، رو کرد به رسول خدا ﷺ، و چون رسول خدا را زنده دید، گفت تمام مصیبت‌ها با وجود شما چیزی نیست.

مخفی نماند در ذیل آیه ۱۷۳ نقل شده که این آیه به مناسبت غزوه بدر صغری نازل شده، و قصه آن چنین است که چون ابوسفیان خواست از مدینه برگردد بسوی مکه، فریاد کرد: ای محمد وعده‌گاه ما بقتال در موسم بدر صغری خواهد بود، رسول خدا ﷺ به عمر فرمود: به او بگو وعده‌گاه ما إن شاء الله آنجا می‌باشد، چون موسم بدر صغری رسید، ابوسفیان با قوم خود تا چند

فرسخی مکه "مراالظهران" آمد، ولی خدا ترس را در دل او افکند و عازم شد برگردد، در آنجا نعیم بن مسعود را دید که لباس عمره پوشیده، گفت: ای نعیم ما با محمد وعده کردیم که در موسم بدر قتال کنیم و این سال خشک بدی است و صلاح ما نیست، و من می‌خواهم برگردم، من ده شتر می‌دهم که بروی مدینه و محمد و افرادش را بازداری از آمدن به موسم، نعیم آمد مدینه دید مسلمین مجهز شده‌اند، ایشان را وسوسه کرد و گفت مشرکین در دیار شما آمدند، و شما را کشتند و اگر شما بسوی ایشان بروید یک نفر زنده برنگردد، چون این سخنان پراکنده شد مسلمین سست شدند. رسول خدا ﷺ فرمود: به خدائی که مرا خلق کرده باید بیرون رویم بسوی ایشان، و لو اینکه تنها من باشم، پس حضرت با هفتاد نفر حرکت کرد، چون به بدر صغری رسیدند دیدند بازار هر ساله برپا شده، ولی مشرکین حاضر نشده‌اند. پس رسول خدا ﷺ با اصحابش چیزهایی که همراه داشتند فروختند و چیزها خریدند و یک درهم به دو درهم استفاده کردند و بسوی مدینه سالماغانما مراجعت کردند، این بر جرئت مسلمین و ذلت مشرکین افزوده شد، و اهل مکه به ابوسفیان و لشکرش می‌گفتند شما خارج شدید برای خوردن آرد گندم، و لذا این خروج و این لشکر را جیش السویق خواندند، و حق تعالی از مسلمین مدح نموده که از مشرکین نترسیدند، و چون به ایشان گفته شد: إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ اِعتناء نکردند و گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ ورفتند و با نعمت و فضل الهی برگشتند و گرفتاری سوئی به ایشان نرسید و آن شیطان بود که تَخَوَّفُ أَوْلِيَاءَهُ.

وَلَا تَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ الْأَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْأَخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ* إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ*

ترجمه: و آنانکه در راه کفر سرعت می‌کنند تو را محزون نکنند، زیرا ایشان هیچ ضرری به خدا نرسانند، خدا خواسته که برای ایشان در آخرت بهره‌ای قرار ندهد، و برای ایشان عذاب بزرگی است (۱۷۶) به تحقیق آنکانکه کفر را در مقابل ایمان خریدند هیچ ضرری به خدا نخواهند زد، و برای ایشان عذاب دردناکی است. (۱۷۷)

نکات: مقصود از جمله *يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ* بعضی گفته‌اند: کفار قریبند که برای پیشرفت کفر و محو اسلام سعی داشتند، و بعضی گفته مقصود منافقین است که می‌گفتند اگر محمد رسول خدا بود در احد شکست نمی‌خورد، و مردم را می‌ترسانیدند و از اسلام منزجر می‌ساختند، و مقصود ممکن است مرتدین باشند کما قیل؛ زیرا به ظاهر نزدیک است و به کافر *يَسَارِعُ فِي الْكُفْرِ* نمی‌گویند بلکه به مرتد و منافق می‌گویند، ولی می‌توان گفت آیه اطلاق دارد حتی شامل آن طائفه از یهود می‌شود که اوصاف محمد را که در تورات بوده کتمان می‌کردند و مانند کعب بن اشرف با مشرکین همدست می‌شدند و برای غلبه کفر و محو اسلام سعی کرده و باعث حزن رسول خدا ﷺ می‌شدند. و جمله: *أَشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ* قرینه است که باید منافقین و یهود مقصود الهی باشند.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّهِمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّهِمْ لِيَزَادُوا
 إِثْمًا وَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ
 يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ * وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي
 مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ * فَتَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ * وَإِن تَوَمَّنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ
 عَظِيمٌ * وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَآءِ أَنَّهُمْ أُكْرِهُوا مِنَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ

بَلْ هُوَ شَرُّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا نَحْلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۗ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝

ترجمه: و آنانکه کافر شدند البته گمان نبرند که مهلت دادن ما ایشان را بر ایشان خوب است، همانا ایشان را مهلت دادیم تا گناهشان را زیاد کنند و برای ایشان عذاب خوارکننده است (۱۷۸) چنین نبوده که خدا مؤمنین را بر آنچه شما هستید رها کند تا اینکه خبیث و ناپاک را از پاک جدا کند و چنین نبوده که خدا شما را برغیب آگهی دهد، ولیکن خدا هر که را بخواهد از پیمبرانش برمی‌گزیند، پس ایمان به خدا و رسول او بیاورید، و اگر ایمان آورید و بپرهیزید برای شما اجر بزرگی است (۱۷۹) و آنانکه بخل می‌رزند به آنچه خدا به ایشان داده گمان مبرند که آن بخل برای ایشان خوب است، بلکه برای ایشان شر است، بزودی آنچه را به آن بخل کرده‌اند در قیامت طوق گردنشان شود، مخصوص خداست میراث آسمانها و زمین، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است (۱۸۰)

نکات: مردم ظاهرین می‌بینند که اکثر اوقات مردم کافر و فاسق، نیرومند و در امور دنیوی جلو رفته‌اند و گمان می‌کنند این بر ایشان خیر و سعادت است، حق تعالی برای دفع این گمان فرموده چنین نیست، بلکه اینها موجب شقاوت و رسیدن به نهایت آن است. و جمله: سَيُطَوَّقُونَ دلالت دارد که چون زکات مالی داده نشد آن مال مجسم گردد به شکل افعی و روز قیامت به گردن صاحبش پیچد چنانکه در حدیثی آمده.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَحَنُ أَعْيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ * ذَالِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ * الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ

إِنِّي أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ
 رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ فَلَمَّا قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ*
 فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ
 الْمُنِيرِ* كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط
 فَمَن زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ
 الْغُرُورِ*

ترجمه: حقا بدون گمان، خدا سخن آنان را که گفتند خدا فقیر و ما اغنائیم شنید، آنچه را گفتند خواهیم نوشت و به ناحق کشتن آنان پیامبران را نوشته‌ایم و می‌گوئیم عذاب سوزان را بچشید (۱۸۱) این عذاب بواسطه کارهایی است که خود کرده‌اید و محققا خدا نسبت به بندگان ستمگر نیست (۱۸۲) آنانکه گفتند خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا آنکه برای ما قربانی بیاورد که آتش آن را بخورد، بگو به تحقیق قبل از من پیامبرانی با معجزات و با آنچه گفته‌اید آمدند، پس چرا آنان را کشتید اگر راست می‌گوئید (۱۸۳) پس اگر تو را تکذیب کردند پیامبران قبل از تو که با معجزه‌ها و صحیفه‌ها و کتاب نور دهنده آمده بودند نیز تکذیب کردند (۱۸۴) هر جانی چشنده مرگ است و همانا پادشاهای شما روز قیامت به تمام داده شود، پس هر کس از آتش دور و داخل بهشت گردد به تحقیق کامیاب شده، و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست. (۱۸۵)

تکات: چون آیات زکات نازل شد یهود و منافقین گفتند خدا فقیر است که از ما زکات خواسته و سخن ایشان استهزاء و موجب عذاب بود و جمله: **إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا...** را که یهود می‌گفتند، دروغی بود زیرا معجزه پیامبران منحصر به قربانی نبود، و لذا فرموده: **"جاءوا بالبیّنات"** ... که جمع است و منحصر به یک

نوع نبوده، و مقصود از الزُّبُر کتب است زیرا زبر جمع زبور به معنی مزبور یعنی مکتوب است که همان صحیفه باشد، و کتاب منیر ذکر خاص است پس از عام که تورات و انجیل و قرآن باشد، و از عطف زبر به بینات معلوم می‌شود که کتب انبیاء معجزه نبوده و اعجاز منحصر به قرآن است. و جمله: **كُلُّ نَفْسٍ ...** دلالت دارد که انبیاء و ملائکه نیز می‌میرند. حال اگر کسی بگوید اهل بهشت و دوزخ نیز باید بمیرند، جواب گوئیم قرآن کتاب تکلیف است، و مقصود مرگ مکلفین است و اهل بهشت و دوزخ مکلف نیستند.

لَتُبْلَوْنَ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا اَذًى كَثِيْرًا ۗ وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ * وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَقَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّٰسِ وَلَا تَكْتُمُوْنَهُ فَنَبِّذُوْهُ وَّرَآءَ ظُهُورِهِمْ وَاَشْتَرُوْا بِهٖ ۗ ثَمَنًا قَلِيْلًا ۗ فَبِيْسَ مَا يَشْتَرُوْنَ * لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَفْرَحُوْنَ بِمَا اَتَوْا وَهُمْ يَكْتُمُوْنَ اَنْ يُحْمَدُوْا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوْا فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ ۗ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ * وَاِنَّ لِلّٰهِ مَلٰٓئِكَةً رَّاٰتِ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ ۗ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ *

ترجمه: البته البته شما در اموال و جانهایتان آزمایش می‌شوید و البته البته از اهل کتاب که کتابشان قبلاً داده شده و از مشرکین اذیت و آزاری بسیار می‌شنوید، و اگر صبر کنید و پرهیز نمائید محققاً آن صبر و تقوی از امور لازمه است (۱۸۶) و هنگامی که خدا از آنانکه کتاب داده شده‌اند پیمان گرفت که حتماً برای مردم بیان کنید و آنرا کتمان منمائید پس ایشان این پیمان را پشت سر خود انداختند و آن را به بهاء کمی فروختند، پس بد بود آنچه خریدند (۱۸۷) البته گمان مبر آنانکه بکردارشان شادند و دوست می‌دارند که به آنچه نکرده تمجید

شوند، پس البته برای ایشان رهائی از عذاب را گمان مبر و برایشان عذاب دردناکی است (۱۸۸) و مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین، و خدا بر هر چیز تواناست. (۱۸۹)

نکات: جمله: **لَتَسْمَعُنَّ**... تا آخر، خبری است که خدا داده که مسلمین از کفار اهل کتاب اذیت بسیاری خواهند دید و شنید، البته صدر اسلام که اسلام غریب بود از آزار فروگذار نکردند، و بعدا نیز چه در جنگ صلیبی و چه زمان ما که بر ممالک اسلامی تسلط دارند و هستی و مواد اولیه مسلمین را می‌برند و قوانین ضد اسلامی برای مسلمین آورده و اقلیت‌های فاسده را تقویت می‌کنند و از هر چه اسلام‌شکن باشد ترویج می‌کنند و خرافات را بنام اسلام در میان مسلمین تقویت می‌کنند و بواسطه گویندگان مذهبی فرق اسلامی را به یکدیگر بدبین و بدگوئی می‌کنند و حتی اسلام و قرآن را بدست خود مسلمین می‌کوبند و اگر دانشمند بیداری مسلمین را بیدار کند بدست همین مسلمین می‌کوبند و هزاران افتراء به او می‌زنند. و جمله: **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...** دلالت دارد که آنان که باید برای مردم حقائق کتاب را بیان کنند و کتمان ننمایند به عکس همانان موجب کتمان حقائق کتابند مانند روحانی نمایان اسلامیکه حقائق قرآن را کتمان کرده و ناشر خرافات ضد قرآنند.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي
 الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي
 خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ
 النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ^ط وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ *
 رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَنِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ

لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفَّرَ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَءَاثِنَا مَا وَعَدْتَنَا
 عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ * فَاسْتَجَابَ لَهُمْ
 رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ ۖ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ ۗ
 فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَتَلُوا وَقُتِلُوا لَا كُفْرَانَ
 عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا أُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّتِ حَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا إِلَّا تَهَنُّتُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ
 وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ *

ترجمه: براستی در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز محققا
 آیاتی است برای خردمندان (۱۹۰) آنانکه خدا را در حال قیام و جلوس و بر
 پهلوهاشان یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر می‌کنند که؛ پروردگارا
 اینها را باطل نیافریدی تو والا و منزهی ما را از عذاب آتش حفظ نما (۱۹۱)
 پروردگارا براستی هر کس را به آتش داخل کنی محققا که خوارش کرده‌ای و
 برای ستمگران یاورانی نیست (۱۹۲) پروردگارا براستی ما شنیدیم نداکننده‌ای به
 سوی ایمان ندا می‌کند که ایمان بیاورید به پروردگارتان، پس ایمان آوردیم،
 پروردگارا برای ما گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را جبران نما و ما را با نیکان
 بمیران (۱۹۳) پروردگارا و آنچه بما وعده کردی به توسط پیمبرانت بما عطا کن
 و روز قیامت ما را خوار مکن زیرا که تو وعده‌گاهت را خلاف نمی‌کنی (۱۹۴)
 پس پروردگارشان دعای ایشان را اجابت کرد، به راستی من عمل هیچ
 عمل‌کننده‌ای را از شما مرد و یا زن ضایع نمی‌کنم بعضی از شما از بعض دیگر
 است، پس آنانکه هجرت کرده و از خانه‌های خود خارج شده و در راه من
 اذیت شدند و جهاد کرده و کشته شدند البته البته بدیهایشان را جبران می‌کنم

والبته البته ایشان را به بوستانهایی که نهراها از زیر آنها جاری است وارد می‌کنم، برای پاداشی از نزد خدا و خدا پاداش نیک نزد اوست. (۱۹۵)

نکات: از بهترین عبادات تفکر در خلقت آسمان و زمین و سایر موجودات است که بواسطه تدبیر، تدبیر علمی در این موجودات فهمیده می‌شود، و عظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است، اگر انسان تدبیر و تفکر در یک برگ گل کند چگونه قوه جاذبه‌ای در آن ودیعه شده که بواسطه ریشه و ساقه آب را به بالا کشد، به اضافه خراطی و نقاشی و رنگ‌ریزی که در آن بکار رفته، و بداند تمام موجودات به همان نحو تحت کنترل قادر حکیمی است. و چنانکه در حدیث آمده رسول خدا ﷺ که شب و سحر برمی‌خاست نظر تدبیری به آسمان می‌گشود، و این آیات را تلاوت می‌نمود، و مناسب است که مسلمان در خلوت و جلوت این دعا را بخواند که بهترین دعا، دعاهای قرآن است، و مقصود از منادی محمد ﷺ و ممکن است قرآن باشد.

لَا يَغُرَّنْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ * مَتَّعُ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ
الْمِهَادُ * لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ هُمْ جَنَّتْ نُجْرَىٰ مِنْ خَتْمِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا نُنزَلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْآبِرَارِ *

ترجمه: رفت و آمد کافران در شهرها تو را نفریبند (۱۹۶) این گردش و رفت و آمد متاع کمی است، سپس مأوای ایشان دوزخ و بدجایگاهی است (۱۹۷) لیکن کسانی که از پروردگار خود ترسانند بر ایشان باغهایی است که از زیر آنها نهراها جاری است، در آن ماندگارند، محضری است از نزد خدا و آنچه نزد خدا می‌باشد برای نیکان خوب است. (۱۹۸)

نکات: مقصود از تَقَلُّبُ، رفت و آمد و نفوذ کفار است در میان بلاد و کلمه نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ دلالت بر اهمیت و عظمت ما حضر إلهی دارد، و نُزُل و یا

ماحضر به آن چیزی می‌گویند که وقت نزول میهمان مقدمه‌ای حاضر می‌کنند تا پس از خستگی نعمتهای بیشتری تهیه کنند.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ
خَشَعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِعَايَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ * يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا
وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ *

ترجمه: و به تحقیق بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و به آنچه بر شما نازل شده و آنچه به ایشان نازل شده ایمان دارند در حالیکه برای خدا فروتنی دارند و آیات خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند، آنان اجرشان نزد پروردگارشان است، به راستی خدا به سرعت حساب را می‌رسد (۱۹۹) ای مؤمنین صبور باشید و در صبر غلبه کنید و آماده باشید، و از خدا بترسید، شاید رستگار شوید. (۲۰۰)

نکات: چون در این سوره مذمت بسیاری از اهل کتاب شده بود در اینجا خدا فرموده همه یکسان نیستند، بلکه اهل انصاف و ایمان نیز در میان ایشان پیدا می‌شود. مقصود از صَابِرُوا این است که در مقابل دشمن پایداری کنید تا بر آنان بواسطه پایداری غالب آئید. جمله رَابِطُوا دلیل است بر وجوب مرابطه و آن مهیا بودن در سرحدات مملکت اسلامی است برای حفظ حدود و ثغور برای جلوگیری از کفار. و اما زمان ما مفاد صابروا این است که در مقابل سفاهت جهال و در مقابل ایجاد شبهات اهل باطل استقامت ورزید و در بحث با ایشان غالب گردید، و مرابطه این زمان شامل است که قوانین اسلامی و عقائد آن را از

شر اجانب حفظ کنند و نگذارند عده‌ای خرافات را بنام اسلام وارد افکار جوانان اسلامی بنمایند. پس آیه آخر این سوره برای عمل و رستگاری جامع است.

سورة النساء

مدنیة و هي مائة وست وسبعون آية

سورة نساء مدنی و دارای ١٧٦ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَتَّيِبُهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا
 وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ
 اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا* ۚ وَءَاتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ ۖ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ ۖ
 وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ ۚ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا* ۚ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا
 فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّا مَتَّيْتُمْ ۚ وَثَلَاثَ وَرُبْعَ ۚ فَإِنْ خِفْتُمْ
 أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۚ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا*

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. ای مردم بترسید از پروردگارتان آنکه شما را آفرید از تن واحد و جفت او را از او آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری منتشر نمود، و پرهیزید از خدائی که باو و بارحام از یکدیگر سؤال می کنید براستی که خدا بر شما نگهبان بوده است (۱) و اموال یتیمان را به ایشان بدهید و تبدیل مکنید خبیث را به جای پاکیزه و اموال ایشان را به ضمیمه اموال خودتان مخورید زیرا آن گناه بزرگی است (۲) و اگر از بی عدالتی در حق یتیمان بترسید پس نکاح کنید آنچه را خوش آید شما را از زنان دودو و سه سه و چهارچهار، پس اگر خوف بی عدالتی دارید پس یکی یا آنچه دستهای شما مالک شده است، این نزدیکتر است به اینکه جور نکنید. (۳)

نکات: مقصود از خَلَقَكُمْ مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ، خلقت تمام افراد آدمی است از جدشان آدم که تن واحد است و ممکن است بگوئیم آفرید شما را از جنس واحد یعنی شما بنی آدم را از جنس واحد آفرید تا به یکدیگر مأنوس شوید و اگر از یک جنس نبودید از هم تنفر داشتید و وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا نیز احتمال دو معنی را دارد. و مقصود از جمله تَسَاءَلُونَ بِهِءَ وَالْأَرْحَامَ که در اصل تتسائلون بوده و برای تخفیف یک تاء ساقط شده این است که معمول بوده بین عرب که برای جلب عطوفت و لطف طرف خود می گفتند: **أَسْئَلُكَ بِاللَّهِ وَبِهَا بِاللَّهِ أَحْلَفُ عَلِيَّكَ وَبِهَا بِالرَّحِمِ أَسْئَلُكَ** و این معنی بنابراین است که و **الْأَرْحَامَ** عطف به "هَاء" **بِهِءَ** و مجرور باشد و اما اگر عطف به **اللَّهِ** و منصوب بخوانیم چنانکه قرائت مشهور همین است پس معنی چنین می شود: بترسید از خدائی که بنام او سؤال می کنید و می گوئید: **أَسْئَلُكَ بِاللَّهِ** و او را اطاعت کنید و بترسید ارحام ارحام را باینکه صله کنید. و جمله: **وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ...** جمله شرط و جزاء می باشد، بعضی گفته تناسبی بین این شرط و جزا نیست و لذا باید چیزی حذف شده باشد، ولی باید گفت تناسب بین شرط و جزا موجود است، زیرا در زمان جاهلیت دختران یتیم را به ازدواج خود درمی آوردند برای مال و جمالشان به یک مهریه مختصری، و کسی نبود شر آن شوهران را از سر آن دختران کوتاه کند، و مال ایشان را از چنگ شوهران خارج کند و غالباً مال دختران را تصاحب نموده، و بی عدالتی می کردند، حق تعالی در این آیه می فرماید اگر خوف از بی عدالتی دارید نسبت به دختران یتیم زنان بزرگ را بازدواج درآورید، و از دختران یتیم صرف نظر کنید و نسبت به ایشان بی عدالتی نکنید و مال ایشان را نخورید چنانکه آیه ۱۲۷ همین سوره نیز در

این موضوع نازل شده است. و از جمله **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً** استفاده می‌شود که برای مردم معمولی جایز نیست بیش از یک زن نکاح کنند و اسلام بیش از یک زن را برای مرد جایز ندانسته.

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا*

ترجمه: و مهریه‌های زنان را به طیب خاطر بدهید بعنوان هدیه و عطا (بدون توقع)، پس اگر بمیل خود برای شما چیزی از آن را گذشتند پس آن را گوارا و سازگار بخورید. (٤)

نکات: این آیه دلالت دارد که مهر زن را شوی او باید بدون کم و کسر و بدون توقع بدهد و کم و کسرکردن از صدیقی که ضمن عقد ذکر شده جایز نیست. و جمله **فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ** ... دلالت دارد که اگر خود زنان چیزی از مهر خود را به میل خود به شوهران ببخشند اشکالی ندارد.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا*

ترجمه: و اموال خود را که خدا آن را قوام کار شما قرار داده به سفهاء می‌دهید، و روزی ایشان را که در ان اموال است بدهید و بپوشانید ایشان را و به ایشان سخن نیکو بگوئید. (٥)

نکات: آیه دلالت می‌کند بر اینکه یکی از محجورین از تصرف در اموال، سفیه است. و جمله: **وَلَا تُؤْتُوا**... شامل تمام مکلفین می‌شود چه کسی که ولایت بر سفیه داشته و چه غیر او، اما ظهور صدر و ذیل آیه این است که مخاطب این خطاب، اولیاء سفیه می‌باشند بدلیل جمله: **وَارْزُقُوهُمْ** ... که مخاطب ولی سفیه

است و او باید روزی سفیه را مرتب کند. اما چرا اَمْوَالِكُمْ گفته با اینکه مال از سفیه است نه از اولیاء، برای اینکه مال در تحت تصرف اولیاء می‌باشد، و به اضافه خدا اموال را برای قوام کار مردم قرار داده که باید اموال در خدمت و به نفع جامعه مصرف شود در حالیکه تصرف سفهاء در اموال چنین نبوده و بعکس می‌باشد که چنانچه افراد سفیه را همچون دیگران مالک و متصرف در اموال بدانیم، این سفیهان اموال را نابود و حتی ممکن است بوسیله آن اموال زیانها و خساراتی نیز به اجتماع وارد سازند. و کلمه فِیْهَا در جمله وَاَرْزُقُوهُمْ فِیْهَا دلالت دارد که از اصل مال نباید به سفیه داد، زیرا منها نفرموده و اگر منها بود و از اصل مال به او می‌دادند مال او تمام می‌شد، پس مقصود این است که در مال او معاملات انجام گیرد و به قدر نفقه سفیه در آورند و به او بدهند. و ذکر سفیه در این آیه ذکر وصف مشعر بر علیت است، یعنی سفه علت حجر است چه قبل از بلوغ باشد و چه بعد، ولو اینکه پس از بلوغ عارض شده باشد چه حاکم حکم بکند و چه نکند، پس به مجرد ظهور سفاقت از مال خود محجور است. و کلمه اَمْوَالِكُمْ دلالت دارد بر اختصاص حکم حجر به اموال نه در حقوق و نه در قصاص و طلاق و مانند آن.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنَّ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ
 أَمْوَالَهُمْ ۖ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبُرُوا ۚ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ
 وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ
 وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا*

ترجمه: و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به سن زناشوئی برسند، پس اگر در ایشان رشدی یافتید پس مال ایشان را به ایشان بسپرید و آن را به اسراف و

شتاب از بیم آنکه بزرگ شوند صرف مکنید، و هر که غنی باشد پس باید عفت جوید و هر که فقیر است باید به طور پسندیده صرف کند، پس چون اموالشان را به ایشان دادید بر آنان گواه گیرید، و خدا برای رسیدگی به حساب کافی است. (٦)

نکات: جمله: **وَأَبْتَلُوا** ... دلالت دارد بر اینکه باید یتیم را آزمایش مالی کرد، زیرا این آیه راجع به اموال اوست، پس در حضور طفل با مشورت او معامله کنند اگر دیدن ضرر و نفع معامله را درک می‌کند باید مال او را بدست او دهند بدلیل جمله: **فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ** ...، و از مفهوم آن استفاده می‌شود که اگر رشد فکری نداشت نباید مال او را بدست او داد ولو اینکه پس از بلوغ باشد و مقصود از **إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ** این است که قدرت بر ازدواج و نکاح پیدا کند، و نشانه آن خروج منی و احتلام است و نشانه دیگر روئیدن موی عانه و کلفت شدن صوت و باریک شدن سر دماغ است، اما هر یک از اینها کاشف تام نیست و همچنین است سال. و کلمه **الْیَتَمَى** اطلاق دارد شامل دختر یتیم نیز می‌شود، و نشانه بلوغ او حیض و رشد عقلی است. و فاء **فَادْفَعُوا** دلالت دارد که بدون معطلی و بدون فاصله پس از رشد مال او را به او بدهند. و جمله: **وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا** ... دلالت دارد که به طور اسراف و عجله باید مال او را نخورند و اما به طور مخالطه که به صرفه یتیم باشد خوردن ولی مال او را اشکال ندارد. و از جمله: **فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ** استفاده می‌شود که در موقع سپردن مال او باید شاهد گرفت برای دفع تهمت از ولی که نگویند مال او را خورده و اگر طفل منکر شد احتیاج به قسم نباشد.

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ
 الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا* وَإِذَا حَضَرَ
 الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا
 مَّعْرُوفًا* وَلِيَحْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ
 فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا* إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا
 إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا*

ترجمه: برای مردان بهره‌ای است از آنچه والدین و نزدیکان گذاشتند و برای زنان بهره‌ای از آنچه والدین و نزدیکان گذارند از آنچه کم باشد از آن و یا زیاد، بهره واجب شده (۷) و چون نزدیکان و یتیمان و فقیران وقت قسمت حاضر شدند، پس به ایشان از آن روزی دهید و سخن پسندیده به ایشان بگوئید (۸) و باید بترسند آنانکه اگر از پس خود فرزندان ناتوانی بگذارند که بر ایشان بترسند، پس باید از خدا بترسند و سخن استوار بگویند (۹) براستی آنانکه اموال یتیمان را به ستم می‌خورند همانا در درونهای خود آتش می‌خورند و به زودی در آتش سوزان در آیند. (۱۰)

نکات: چون در زمان جاهلیت اطفال و زنان را از ارث محروم می‌کردند و می‌گفتند آنکه می‌تواند در جنگ شمشیر و نیزه بکار برد ارث می‌برد حق تعالی در آیه ۷ فرموده در ارث بردن زن و مرد فرقی ندارند چه کم باشد و چه زیاد، و در آیه ۸ تذکر داده که اگر در وقت تقسیم ارث نزدیکان میت که از وراثت نیستند و یا یتیم و مسکینی حاضر بودند آنان را محروم نگردانید. و در آیه ۹ تهدید نموده دو دسته را؛ اول: آنانکه فرزندان صغیر ضعیف دارند برای آنان قیمی نصب کنند و اموال خود را وقف و یا وصیت برای غیر آنان نکنند. دوم: تهدید نموده قیمها

و اوصیاء و اولیاء صغار را که از خدا بترسند و با صغیران به ظلم رفتار نکنند که امکان دارد فرزندان صغار خودشان چنین گرفتار و زیر دست شوند.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ۚ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ
 اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ ۚ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ ۚ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ
 مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ ۚ فَإِن لَّمْ يَكُن لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ
 فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ ۚ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ ۚ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ
 دِينٍ ۗ ءِآبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ ۗ إِنَّ
 اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا*

ترجمه: خداوند شما را سفارش می کند درباره فرزندانان که برای پسر مانند نصیب دو دختر است، پس اگر دختران بیش از دو تن شدند برای ایشان است دو ثلث ماترک، و اگر یکی شد برای او نصف است، و برای والدین میت برای هر یک سدس ماترک است اگر برای میت فرزندی باشد، و اگر فرزندی ندارد و وارث او والدین او بودند پس برای مادر او ثلث است، و اگر برای میت برادرانی است برای مادر او سدس است، پس از وصیتی که میت وصیت به آن می کند و یا دینی که دارد، پدرانان و یا فرزندانان نمی دانید کدام یک ایشان از جهت نفع به شما نزدیکتر است، و این تقسیم واجب شده ای از جانب خداست، برآستی که خدا دانا و حکیم بوده است. (۱۱)

تکات: در ارث طبق دستور این آیات ورثه سه دسته می شوند: دسته اول فرزندان و والدین که تا یکی از افراد این دسته باشند ارث به دو دسته دیگر نمی رسد. حال در این آیه جمله: لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ می گوید اگر میتی دارای پسر و دختر است، پسر دو مقابل دختر ارث می برد، پس اگر وارث میت

منحصر به یک پسر است که تمام ماترک از اوست و اگر هم پسر دارد و هم دختر، پسر دو مقابل دختر می‌برد، که اگر یک پسر دارد و یک دختر مال سه قسم می‌شود یک قسم از دختر و دو قسم از پسر، و اگر دو پسر دارد و یک دختر، مال او پنج قسم می‌شود بهر پسری دو سهم و به دختر یک سهم، و اگر یک پسر دارد و دو دختر مال چهار سهم می‌شود دو سهم از پسر و دو سهم از دو دختر بهر دختری یک سهم. و جمله: *فَإِنْ كُنْ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ...* دلالت دارد که اگر وارث میت چند دختر شدند دو ثلث ماترک را می‌برند و اگر یکدختر باشد نصف را می‌برد، و اما اگر دو دختر باشند آنها نیز دو ثلث می‌برند بدلیل *لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ* زیرا اگر نصیب هر دختری با بودن پسر ثلث باشد، پس با بودن دختری دیگر بون پسر نیز باید ثلث باشد، پس هر دختری باید سهمش ثلث باشد و می‌شود دو دختر دو ثلث. و جمله: *وَلِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا أَلْسُدُسٌ...* دلالت دارد که اگر میت پدر و مادر دارد با اولاد، سهم هر یک از پدر و مادر سدس می‌شود، و جمله: *فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ...* دلالت دارد که اگر میت فرزند نداشت مادر ثلث می‌برد در صورتیکه کلاله نباشد، و اگر کلاله داشت باز همان سدس را می‌برد. پس در تقسیم سهم پدر و مادر را می‌دهند و باقی را همانطوریکه آیه اشاره کرده به اولاد تقسیم می‌کنند اگر اولاد داشته باشد. و جمله: *مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ...* تا آخر، دلالت دارد که تقسیم ارث پس از عمل به وصیت و پس از دادن دین میت است، پس باید دین میت را بدهند و وصیت او را نیز مراعات کنند. اگر چیزی از ماترک مانده تقسیم کنند و اگر کسی بخواهد به عقل ناقص خود طور دیگری که خدا نفرموده تقسیم کند جواب او جمله: *لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا* می‌باشد، یعنی شما افراد بشر نمی‌دانید کدامیک از

والدین و اولاد برای شما نافع تر و یا نزدیکترند، پس تسلیم سخن خدا باشید زیرا تقسیمات الهی از روی علم و حکمت است بدلیل اینکه فرموده: **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.**

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وُلْدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وُلْدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ^٤ وَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وُلْدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وُلْدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ^٥ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلِيلَةً أَوْ امْرَأَةً وَهِيَ^٦ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ^٧ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ^٨ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ^٩ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ^{١٠}

ترجمه: و برای شما مردان است نصف آنچه زنان شما گذاشته‌اند اگر برای زنان فرزندی نباشد، پس اگر آن زنان فرزندی داشتند برای شما چهار یک ماترک ایشان است پس از وصیتی که بنمایند و یا دینی که داشته باشند، و برای زنان چهار یک از ماترک شماست اگر برای شما فرزندی نباشد پس اگر برای شما فرزندی بود برای زنان هشت یک از ماترک شماست پس از وصیتی که به آن عمل کنید و یا دین، و اگر مردی ارث برده شود از جهت کلاله و یا زنی و برای آن مرد میت برادر و یا خواهری باشد برای هر یک از این دو سدس است پس اگر زیادتر از این بودند پس ایشان در ثلث شریکند پس از وصیتی که به آن وصیت شده و یا دینی، در حالیکه به آن وصیت ضرری وارد نشده باشد، و این وصیت الهی که به شما نموده وصیتی است، و خدا دانای بردبار است. (۱۲)

نکات: در این آیه پس از تعیین سهم زوج و زوجه از ماترک، بیان نموده سهم طبقه دوم از ارث را که برادر و خواهر باشند. و از آیه استفاده می‌شود که زوج و زوجه با هر طبقه‌ای از وراثت باشند ارث می‌برند، و ارث از اصل ماترک المیت می‌باشد بدلیل جمله *مِمَّا تَرَكَتُمْ* و جمله *مِمَّا تَرَكَتُمْ*. و نیز جمله: *مِمَّا تَرَكَتُمْ* که در آیه ذکر شده شامل می‌شود زمین خانه و باغ را هرگاه زوج چنین املاکی داشته، و فوت نموده، که طبق آیه زوجه از آنها نیز ارث می‌برد زیرا جزء ماترک زوج است. و اما ارث برادر و خواهر، پس دو آیه راجع به آنان نازل شده، یکی همین آیه ۱۲ و دیگر آیه ۱۷۶ که در همین سوره خواهد آمد. اما این آیه که ایشان را کلاله خوانده که به معنی بستگان است زیرا خواهر و برادر از بستگان میت می‌باشند. از جمله: *فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا أَلْسُدُسٌ* استفاده می‌شود که اگر وارث میت یک برادر امی باشد فقط و یا یک خواهر امی فقط، پس یک سدس را می‌برد بالفرض یعنی طبق فریضه قرآنی و باقی مال را چون میت وارث دیگری ندارد نیز به او می‌دهند بالرد، یعنی بواسطه عدم وارث به او رد می‌شود، و اگر یک برادر و یا یک خواهر بیشتر باشند. طبق قانون *فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ...* شریکند در ثلث مال بالفرض، و باقی مال را نیز به ایشان می‌دهند بالرد، و بین ایشان به تساوی تقسیم می‌شود، و چون آیه درباره خواهر و برادر امی یعنی مادری نازل شده حکم برادر و خواهر امی همین است که ذکر شد، و اما خواهر و برادر ابی و یا ابوی در آیه ۱۷۶ ذکر خواهد شد. و باقی مسائل ارث کلاله امی رجوع شود به رساله "احکام القرآن" ما.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۚ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ* وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ*

ترجمه: این است حدود خدا و مقررات او، و آنکه اطاعت خدا و رسول او کند او را به بوستانهایی داخل می‌کند که از زیر آن نهرها جاری است در حالیکه در آن جاوید باشند، و این کامیابی بزرگ است (۱۳) و آنکه خدا و رسول او را نافرمانی کند و از حدود و مقررات او تجاوز نماید او را به آتش وارد سازد در حالیکه در آن جاوید باشد و برای او عذابی است خوارکننده. (۱۴)

نکات: چون قوانی ارث را ذکر نمود در این آیه تذکر داده که هر کسی از حدود و قوانین الهی تجاوز کند و طبق آن رفتار نکند یکی از گناهان بزرگی را مرتکب شده که مستحق عذاب دوزخ خواهد شد آن هم عذاب دائمی، و چون قوانین الهی را خوار شمرده به عذاب خوارکننده مبتلا گردد.

وَالَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَأَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِّنكُمْ
فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ
سَبِيلًا* وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا مِنْكُمْ فَقَاذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا
عَنْهُمَا ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا*

ترجمه: و کسانی که از زنان شما کار زشتی بیاورند، پس گواه بگیرید بر ایشان چهار نفر از خودتان، پس اگر گواهی دادند آن چهار نفر، پس آن زنان را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگ ایشان برسد و یا خدا برای ایشان راهی قرار دهد (۱۵) و آنانکه کار زشت را می‌آورند از شما پس بیازاریدشان، پس اگر توبه کرده و

اصلاح نمودند از ایشان اعراض کنید، به راستی که خدا توبه‌پذیر و رحیم بوده است. (۱۶)

نکات: مقصود از کار زشت فاحشه، می‌توان گفت زنا، و یا زنا و مساحقه که مالیدن دو زن است فرج خود را بیکدیگر. و مقصود از کلمه **مِنْ نِسَائِكُمْ**، زنان شوهردار و مسلمان است که او را محصنه گویند که مرتکب چنین گناهی شود که باید چهار نفر گواهی دهند که او چنین گناهی کرده تا گناه ثابت شود. و کلمه **مِنْكُمْ** در **أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ** دلالت دارد که شاهد باید از شما مسلمانان باشد نه کافر. و جمله: **فَأَمْسِكُوهُمْ** ... دلالت دارد که باید چنین زنی را در خانه‌ای نگاه داشت و مانع بیرون رفتن او شد تا فوت کند. و قصود از جمله: **أَوْ تَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا**؛ این است که خدا حکمی برای چنین زنان زناکار تعیین کند و لذا چون آیه جلد نازل شد رسول خدا ﷺ فرمود این است راهی که خدا برای ایشان تعیین کرده که باید تازیانه بخورند، اما زمان ما چون حکم شرعی اجرا نمی‌شود می‌توان گفت: **فَأَمْسِكُوهُمْ** ... را باید عمل نمود. و ظاهراً مقصود از جمله: **وَالَّذَانِ يَأْتِيَنَّهَا** ... دختر و پسر بدون همسری است که زنا نمایند و تذکیر اسماء برای تغلیب است و ها در **يَأْتِيَنَّهَا** برمی‌گردد به الفاحشه. و بعضی گفته‌اند حد لواط است بدلیل تذکیر اللذان و ضمیر یأتیان و ضمیر منکم، و بنابراین قول **فَقَادُوهُمَا** حد لواط است. و جمله: **فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا** دلالت دارد که اگر زناکار پیش از مراجعه به حاکم توبه کند حدی بر او جاری نمی‌شود و اما پس از مراجعه به حاکم و احضار نزد او توبه رفع حد نمی‌کند بدلیل آیه ۸۵ سوره مؤمن:

﴿ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ۗ ﴾ (مؤمن: ۸۵)

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ^{١٧} وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا^{١٧} وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ^{١٨} الْكُفْرَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا^{١٨}

ترجمه: همانا پذیرفتن توبه بر خداست برای آنانکه کار بد می‌کنند به جهالت سپس به زودی توبه می‌کنند پس ایشانند که خدا توبه ایشان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم بوده است (١٧) و نیست توبه برای کسانی که کارهای بد می‌کنند تا وقت حضور مرگ یکی از ایشان گوید به تحقیق من الان توبه کردم، و نیست توبه بر آنانکه می‌میرند در حال کفر، ایشان را برایشان مهیا کردیم عذاب دردناک. (١٨)

نکات: از کلمه **بِجَهْلَةٍ** استفاده می‌شود آنانکه بدانائی کار بد می‌کنند توبه ایشان پذیرفته نیست، ولی می‌توان گفت کسی که دانا باشد به حضور پروردگار و عظمت او عصیان و گناه نمی‌کند، و حق تعالی که کلمه **بِجَهْلَةٍ** آورده برای این است که به بندگان خود یابد بدهد که هر گاه گناه کردید جهالت را عذر خود قرار دهید و توبه کنید. و قال الصادق **عليه السلام**: " كل ذنب عمله العبد و إن كان عالما فهو جاهل حين خاطر بنفسه في معصية ربه فقد حكي الله قول يوسف لإخوته ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾ كل معصية جهالة و إن كان على سبيل العمد لأنه يدعو إليها الجهل و يزيئها للعبد و لأنه لا يعلم كنه ما فيه من العقوبة لمخاطرهم بأنفسهم في معصية الله و لأنه في اختياره لذة الدنيا على العقبى جاهل". ولی باید دانست ظاهر آیه این است خدا، فقط گناه کسانی را می‌آمرزد

که اولاً از روی جهالت گناه کرده و ثانیاً فوری توبه کنند چنانکه فرموده: ثُمَّ

يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا ^ط وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَآءِ اتِّتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبِينَةٍ ^ع وَعَاشِرُوهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ ^ح فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَتَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا
كَثِيرًا*

ترجمه: ای مؤمنین برای شما حلال نیست که به اکراه از زنان میراث برید و بر ایشان سخت مگیرید برای بردن قسمتی از آنچه به ایشان داده‌اید مگر اینکه کار زشتی به آشکارا بیاورند، و با آنان به نیکی معاشرت کنید، پس اگر ایشان را مکروه داشته باشید چه بسا چیزی را که شما کراهت دارید و خدا در آن، خیر بسیاری قرار می‌دهد. (۱۹)

تکات: این آیه برای نهی از اعمال زمان جاهلیت نازل شده که رسم بود اگر مردی می‌مرد زنان او نیز در شماره ارثیه او بود و پسر بزرگ یا اقوام او، زن را به ارث می‌بردند، و خصوصاً پسر بزرگ او می‌توانست بدون صدق با زن زناشوئی کند و یا آنها را به همسری دیگران درآورد و حتی قادر بود آنها را از ازدواج به دیگران بازدارد، و می‌آمد چادری بر سر او می‌افکند و حتی گاهی ارثیه او را تصرف می‌کرد.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا
تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا ^ع أَتَأْخُذُونَهُ بِهَتِّنَا وَإِنَّمَا ^ح مُبِينًا* وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ
أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا*

ترجمه: و اگر خواستید زنی را تبدیل کنید و به جای او زن دیگری بیاورید و به یکی از ایشان پوست گاوی از زر داده باشید پس از آن چیزی نگیرید، آیا آن را به بهتان و گناه آشکارا می‌گیرید (۲۰) و چگونه آن را می‌گیرید و حال آنکه بعضی از شما به دیگری کام داده است و زنان از شما پیمان محکم گرفته‌اند. (۲۱)

نکات: این آیات دلالت دارد بر اینکه مهر زن هر قدر زیاد باشد اشکالی ندارد، ولی اگر به قدر مهر السنه باشد بهتر است، و نیز کلمه: «وَقَدْ أَفْضَى» دلالت دارد که به دخول: صداق بر عهده زوج مستقر می‌شود.

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ
فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ
وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ
الَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضْعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبِّبَاتُكُمْ
الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ
بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنَّ
تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا*
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ
لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ فَمَا
أَسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا*

ترجمه: و نکاح مکنید آن زنان را که پدران شما نکاح کرده‌اند، مگر آنچه را که گذشته است، زیرا آن کار زشت و موجب خشم بوده و بد راهی است (۲۲) بر شما حرام شده مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هاتان و خاله‌هاتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرانی که شیرتان داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنان شما و دختران زنان شما که در کنار شماستند از آن زنانی که به ایشان دخول کرده‌اید پس اگر دخول به ایشان نکرده‌اید بر شما باکی نباشد، و زنان پسرانتان که از نسل شماستند، و حرام شده که جمع کنید بین دو خواهر مگر آنچه گذشته است، به راستی که خدا آمرزنده رحیم است (۲۳) و حرام شده زنان شوهر دار مگر آنکه شما مالک آن باشید: نوشته خداست برای شما مقرر شده. و برای شما حلال شده آنچه سوای اینهاست که با دادن اموال خود آنان را برای حفظ عفت نه برای زنا بجوئید، پس آنچه بهره بردید از آن زنان، مزد ایشان را بدهید بطور وجوب، و بر شما باکی نیست در آنچه رضایت طرفین شما باشد پس از مهر واجب، بدرستی که خدا دانای حکیم است. (۲۴)

نکات: کلمه: مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ شامل است جدایی و جدایی را، بنابراین نکاح زن جدایی و زن جدایی نیز بر نوه حرام است. در آیات فوق شماره کرده زنانی را که بر مرد حرام است، از جمله زنانی که بر مرد حرام است بواسطه نسب مادرانند که فرموده: **أُمَّهَاتُكُمْ** و این کلمه شامل است مادر و مادر مادر را و دیگر دخترانند که فرموده: **وَبَنَاتُكُمْ** و آن شامل است دختر دختر را و هر قدر پائین برود، و دختر پسر و هر قدر پائین برود، چه تولد اینان از نکاح صحیح باشد و چه شبهه و چه به زنا، زیرا بنات اطلاق دارد. و دیگر از زنان محرمه خواهر است بدلیل کلمه: **أَخَوَاتُكُمْ** چه خواهر ابوینی و چه اُمی و چه اُمی زیرا اخوات اطلاق دارد. و دیگر عمه‌ها می‌باشند و عمه شامل است خواهر پدر و خواهر جد پدری و خواهر جدمادری پدر و هر چه بالا رود به دلیل اطلاق **عَمَّتُكُمْ** و دیگر از زنان محرمه خاله می‌باشد، و او خواهر مادر و خواهر جد اُمی و جد اُمی و هر چه بالا رود به دلیل اطلاق **خَلَّتُكُمْ** و دیگر از زنان محرمه دختر برادر و دختر دختر او یا دختر پسر او هر چه پائین رود به دلیل اطلاق **وَبَنَاتُ الْأَخِ** و دیگر از زنان محرمه دختر خواهر و دختر دختر او دختر پسر او و هر چه پائین رود به دلیل اطلاق بنات الأخت. و دیگر از زنان محرمه که بواسطه رضاع یعنی شیر خوردن بر مرد حرام می‌شود و در این آیه ذکر شده مادر رضاعی است که شما را شیر داده‌اند و همچنین خواهران رضاعیت شما به دلیل **وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ** و دیگر از زنان محرمه مادرزن است به دلیل: **وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ** و دیگر دختر زن است که در کنار انسان بزرگ می‌شود و لذا آن را ربیبه گویند به شرطی که به مادر او دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد دختر او حرام نمی‌شود.

و دیگر از زنان محرمه عروس انسان یعنی زن پسر نسبی انسان است. و دیگر از زنانی که نکاح آنان حرام است خواهر زن است در حالیکه جمع بین دو خواهر کند به دلیل: **وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ** و دیگر از زنانی که بر مرد حرام است زن شوهردار است به دلیل جمله: **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ**. و جمله: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ** ... را بعضی دلیل برای متعه گرفته‌اند، در حالیکه این جمله با توجه به قبل و بعد آن راجع به متعه نیست بلکه مربوط به نکاح دائم است چنانچه در جملات قبل از آن ابتدا زنانی را شماره کرده که نکاح با آنان حرام است و فرموده: **وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...**، **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ** و بعد فرموده: **وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ**، و پس از آن بافاء تفریع فرموده: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ**، یعنی چون از آن زنانی که برایتان حلال شده تمتع گرفتید بطور تمام مهرشان را پرداخت نمایید زیرا در سوره بقره فرموده اگر با ایشان همخوابی نکردید **فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ**، یعنی نصف مهر را بپردازید. به هر حال نباید از وسط آیه و بدون توجه به ماقبل و مابعد، استناد و مطلب آیه را عوض نمود. و بعلاوه اگر کلمه **استمتعتم** دلیل بر متعه ذکر شود عین همین کلمه در سوره احقاف آمده که خدا فرموده: **أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ**، یعنی شما در دنیا طیبانتان را صرف و به آنها استمتاع نمودید، پس امروز به عذاب خواری جزاء داده می‌شوید، ولی قائلین به متعه، استمتاع از طیبات در این آیه را دلیلی بر متعه نمی‌آورند، با توجه به اینکه در سوره نور آیه ۲۶ فرموده: ﴿ **وَالطَّيِّبُونَ**

و ما در مورد متعه توضیح مختصری نیز در کتاب دعاهائی از قرآن داده‌ایم
مراجعه شود. و جمله: وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ،
دلالت دارد بر اینکه زوج و زوجه پس از تعیین مهر، می‌توانند برضایت طرفین
چیزی بر مهر بیفزایند و یا کم کنند.

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتْيَتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِّنْ
بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ
غَيْرِ مُسْفِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَحْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَنْتَ فَاِنَّ أَتَيْنَ بِفَحِشَةٍ
فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ
مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ* يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ
وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* وَاللَّهُ
يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا
عَظِيمًا* يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا*

ترجمه: و آنکه از شما توانائی ندارد که زنان آزاد مؤمنات را ازدواج کند، پس
ازدواج کند از کنیزان مؤمناتی که شما مالک آنها شده‌اید، و خدا به ایمان شما
داناتر است بعضی از شما از بعض دیگرند، پس آنان را با اجازه کسانشان
ازدواج کنید و مهریه آنان را به نیکی بدهید، در حالیکه همسران باشند نه در
حال زنا، و نه آنانکه پنهانی دوست گرفته‌اند، پس چون به همسری درآمدند و
کار زشتی کردند بر آنان نصف عذابی است که بر زنان آزاد است، و نکاح با آن
کنیزان برای کسی است از شما که از هلاکت بترسد و از زحمت خوف داشته
باشد، ولی صبر شما بهتر است برای شما، و خدا آمرزنده رحیم است (۲۵) خدا

می‌خواهد برای شما بیان کند و شما را به روش‌های آنانکه پیش از شما بودند هدایت نماید و توبه از شما پذیرد و خدا دانای حکیم است (۲۶) و خدا می‌خواهد به رحمت بر شما رجوع کند و آنانکه پیروی شهوات می‌کنند می‌خواهند شما منحرف شوید بانحراف عظیمی (۲۷) خدا می‌خواهد تخفیف دهد از شما و بار گناه شما را سبک کند و انسان ناتوان خلق شده (۲۸)

نکات: این آیات اختصاص دارد به آن موقعی که مسلمین از جنگ با کفار غنائم و اسیران می‌آوردند، پس هر جوان فقیری که دچار رنج عزوبت بود می‌توانست از زنان اسیر زنی برای خود ازدواج کند زیرا خرج ازدواج با آنان کمتر بود، پس چنانکه در آیه ذکر شده در صدر اسلام که کنیز وجود داشت فقط جوانی می‌توانست کنیز با ایمانی را بنکاح خود درآورد که اولاً: بعلت ضعف مالی قادر نباشد با زن آزاد مؤمنه ازدواج کند و ثانیاً: از عزوبت رنج زیاد ببرد به حدیکه ترس و خوف از انحراف و هلاکت پیدا کند چنانچه فرموده: **ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ**، ولی با این حال بهتر آن بود چنین جوانی صبر و استقامت داشته باشد و خود را نگه دارد و حفظ عفت کند تا استطاعت پیدا کرده و با زن آزاد مؤمنه ازدواج کند چنانکه فرموده: **وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ**. و شاید یکی از علل ازدواج با زن آزاد مؤمنه این بود که زن آزاد و مؤمنه دارای سابقه اسلامی و ایمانی و تربیت صحیح خانوادگی بوده به طوریکه برای اصلاح نسل مفیدتر و می‌توانست فرزندان شایسته تربیت نماید. بنابر آنچه ذکر شد کسانی که توانائی ازدواج نداشتند خدا به ایشان نفرموده متعه کنند بلکه باید صبر و سعی کنند تا استطاعت پیدا کرده و با همسری مؤمن ازدواج کنند چنانکه در سوره نور نیز راجع به کسانی که نمی‌توانند ازدواج کنند خدا نفرموده متعه کنند بلکه فرموده: **لِيَسْتَعْفِفَ...** یعنی باید عفت ورزند و خود را نگه دارند. و ارجع هنا إلى

تحقیقات السید مصطفیٰ الحسینی الطباطبائی. و جمله: نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنْ الْعَذَابِ دلالت دارد که اگر یکی از زنان اسیر کار زشتی یعنی زنائی مرتکب شود باید به قدر نصف زن آزاد تازیانه بخورد.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا* وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا*

ترجمه: ای مؤمنین اموال خود را بین خودتان به باطل مخورید مگر اینکه تجارتی باشد از رضایت طرفین شما، و خودکشی نکنید، بدرستی خدا به شما رحیم بوده است (٢٩) و آنکه به ستم و تعدی چنین کند، پس به همین زودی او را به آتش دوزخ وارد می‌کنیم و این بر خدا آسان است. (٣٠)

نکات: مقصود از لَا تَأْكُلُوا... خوردن تنها نیست بلکه هر تصرفی باشد غیر مشروع مانند: ربا و غصب و سرقت و خیانت و انکار حق زیرا به هر عنوانی باشد عرف می‌گوید مال مردم را خورد. و اطلاق أَمْوَالِكُمْ شامل می‌شود تصرف باطل در اموال خود و یا در اموال غیر، پس هر معامله‌ای که رضایت طرفین نباشد باطل است و مورد نهی، و آیا نهی موجب فساد است یا خیر؟ باید گفت اگر رضایت طرفین نباشد باطل است، و اگر رضایت طرفین وجود داشت ولی معامله صحیح نبود تصرف هر یک از طرفین در آنچه به او انتقال یافته بواسطه رضایت دیگر اشکال ندارد. و جمله: وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ شامل است که انسان خود و مسلمان دیگری را نباید بکشد، زیرا برادر دینی نیز خودی می‌باشد و هر دو مورد نهی می‌باشد.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُهَوَّنَ عَنْهُ نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ
مُدْخَلًا كَرِيمًا*

ترجمه: اگر از گناهان بزرگ خودداری و دوری کنید، از گناهان کوچک شما می‌گذریم و شما را به جای ارجمند وارد می‌کنیم. (۳۱)

نکات: هدف دین دورکردن مردم است از گناهان بزرگ، و اما گناهان جزئی اگرچه اجتناب و دوری از آنها نیز پسند خدا و دین است، ولی انسان باید در جزئیات خیلی غور نکند و خود را به زحمت نیفکند و در اینکه گناهان بزرگ کدام است اختلاف نظر شده می‌توان گفت آنچه در قرآن صریحا از آن نهی شده و یا وعده عذاب به آن داده شده، و کیفر دنیوی و اخروی دارد کبیره است، ولی عصیان خدا اهمیت دارد در هر چه باشد.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا
اَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اَكْتَسَبْنَ^ج وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ^ه إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا* وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ^ب وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَغَاثُوهُمْ^د نَصِيبُهُمْ^ع إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا*

ترجمه: و آنچه را که خدا بدان بعضی از شما را بر بعضی دیگر، برتری داده، آرزو نکنید، برای مردان بهره و نصیبی است از آنچه کسب کرده‌اند و برای زنان نصیبی است در آنچه کسب کرده‌اند، و خدا را از فضل او سؤال کنید زیرا خدا به هر چیزی دانا بوده است (۳۲) و برای هر یک از مردان و زنان ارث خورانی قرار دادیم از آنچه والدین و خویشان گذارند و از آنانکه پیمان بسته‌اید. پس

نصیب و بهره ایشان را بدهید، به راستی که خدا بر هر چیزی شاهد و گواه بوده است. (۳۳)

تکات: زمان جاهلیت به زنان و اطفال ارث نمی‌دادند و مال زن را از او باز می‌داشتند، حق تعالی بواسطه آیات فوق از این کار نهی نموده. و مقصود از نهی تمنی در جمله: **وَلَا تَتَمَنَّوْا** ... این است که اگر کسی در صفات روحی و جسمی و یا مالی برتری داشت شما به او حسد نبرید و زوال آن را طالب نباشید و به خدا اعتراض نکنید، بلکه از خدا بخواهید که به شما نیز عطا کند و به عطای او راضی باشید، چنانکه فرموده: **وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**. و مقصود از: **الْوَالِدَانَ وَالْأَقْرَبُونَ**، شامل نسبی و سببی می‌شود مانند طبقه اول و دوم و سوم و زوج و زوجه. و مقصود از **وَالَّذِينَ عَقَدْتَ** ... ضامن جریره است که در شرع تجویز شده کسی با دیگری پیمان ببندد که در جنگ و صلح با هم همراهی کنند، و اگر هر یک را جنایتی و دینی بر عهده آمد دیگری بپردازد، و صیغه آن چنین است: دست توی دست یکدیگر می‌گذارند، یکی می‌گوید: **عاهدنا أن دمک دمی و ثارک ثاری و حربک حربی و سلمک سلمی تورثی و ارثک و تطلب بی و اطلب بک تعقل عنی و اعقل عنک**. که در صورت نبودن و ارث نسبی و سببی او ارث می‌برد.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا
 أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۚ فَالصَّالِحَاتُ قَنِينَاتٌ حَفِظْنَ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ
 وَاللَّتِي خَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ
 وَأَضْرِبُوهُنَّ ۗ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
 كَبِيرًا*

ترجمه: مردان کارگزاران و سرپرستند بر زنان بسبب آنچه خدا برتری داده بعضی از ایشان را بر بعض دیگر و بسبب آنچه انفاق کرده‌اند مردان از اموال خود، پس زنان شایسته اطاعت کنندگانیند که غیب مردان را حفظ کنند به آنچه خدا حفظ نموده، و آن زنانی که از سرکشی آنان خوف دارید ایشان را موعظه کنید و در خوابگاهها از ایشان دوری کنید، و ایشان را بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند به هیچ وجه بر ایشان ستم روا مدارید، به درستی که خدا والا و بزرگ است. (۳۴)

نکات: حق تعالی مردان را برتری داده و بر زنان گمارده، و کارگزار و سرپرست زنان نموده، بواسطه اینکه به مردان برتری در نیروی فکری و بدنی داده شده و بر اعمال شاقه توانائی بیشتری دارند، این از نظر عقل. و اما شرعا جهاد و خطبه و اذان و جمعه بر ایشان واجب است. باضافه باید بر زنان انفاق کنند و مخارج زنان را چه از جهت طعام و لباس و چه از جهت مسکن باید متحمل شوند. و لذا خدا فرموده: **وَمَا أَنْفَقُوا**. و اما اگر زنان طغیان کردند، باید با ایشان چنانکه در آیه دستور داده رفتار کرد بشرطیکه دیه وارد نشود.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ

يُرِيدُوا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا*

ترجمه: و اگر از ناسازگاری میان آنان خوف داشتید، پس داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، اگر آن دو اراده اصلاح کنند خدا توفیق دهد و وسائل اصلاح را در میان ایشان فراهم کند، زیرا خدا دانا و آگاه است. (۳۵)

نکات: مخاطب **وَإِنْ خِفْتُمْ** ... مردم و حاکم شرع است و یا فامیل طرفین است که باید دو نفر از کسان خود را بفرستند. **فَأَبْعَثُوا** ... اعم از این

است که بعثت به رضایت زوجین باشد و یا خیر. و کلمه: حَكَمًا می‌رساند که دو نفر بعنوان حکومت وارد می‌شوند و زوجین باید به حکم ایشان اطاعت کنند. و جمله: **إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا ...** دلالت دارد که حکمین و یا زوجین باید برای اصلاح اقدام کنند و نیت تفرقه نداشته باشند. و اگر اصلاح نشد و بنا بر تفرقه شد، بهتر آن است که به اذن زوجین تفرقه حاصل شود.

وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا^ط وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ
وَأَبْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ^ط إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا*

ترجمه: و خدا را عبادت کنید، و هیچ چیزی را شریک او نکنید، و به والدین و خویشان و یتیمان و مساکین و همسایگان نزدیک و همسایه دور و یار نزدیک و راهگذر و آنکه به ملکیت شما درآمده، احسان کنید، زیرا خدا دوست نمی‌دارد خودخواهی که به خود می‌نازد. (٣٦)

نکات: جمله: **وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا** اطلاق دارد که باید چیزی را شریک خدا نکرد نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در عبادت و نه در حکم. شریک در ذات این است که کسی بگوید دو ذات در قدیم بوده و یا دو وجود در قدیم بوده. و أما شرک در صفات این است که بگوید غیر خدا همه جا حاضر و یا ناظر و یا مدیر و یا مدبر و یا شنوا و یا بینا و یا صفات دیگر خدا را واجد است. و أما شرک در افعال این است که غیر خدا را شافی و یا کافی و یا نگهبان و یا خالق و یا رازق بداند. و شرک در عبادت این است که غیر خدا را بندگی کند و یا غیر خدا را در عبادت بخواند و یا برای غیر خدا کرنش کند

مانند کرنشی که برای خدا می‌کند. و شرک در حکم این است که به کسی غیر خدا بگوید: "یا شریک القرآن" و یا حکم کس دیگر را واجب الاطاعه بداند.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا*

ترجمه: آنانکه بخل می‌ورزند و مردم را به بخل امر می‌کنند، و آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده کتمان می‌کنند، و برای کافرین عذاب خوارکننده مهیا کرده‌ایم. (۳۷)

نکات: مقصود از بخل، بخل در مال فقط نیست بلکه بخل در علم و بخل در ارشاد و بخل در اظهار حق و کتمان هر چه خدا به ایشان داده و یا ایشان را آگاه ساخته، مانند یهود که بخل ورزیدند از اینکه آگاهی خود را که در حق محمد داشتند به مردم اظهار کنند، و به دیگران امر می‌کردند که شما نیز از اظهار حق بخل بورزید و آنچه می‌دانید کتمان کنید.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
الْآخِرِ ۗ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا* وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا* إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ۖ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضْعَفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا* فَكَيْفَ
إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَتُولَاءِ شَهِيدًا* يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ
حَدِيثًا*

ترجمه: و برای آنانکه اموال خود را برای دیدن مردم انفاق می‌کنند و به خدا و به روز دیگر ایمان ندارند و کسیکه شیطان همدم او باشد پس بد همدمی

است (٣٨) و چه چیز بود بر ایشان (یعنی چه ضرری داشت) اگر به خدا و روز دیگر ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا روزی ایشان کرده انفاق می‌کردند، و خدا به ایشان داناست (٣٩) محققا خدا به مقدار ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر کار نیکی باشد آن را می‌افزاید و از نزد خود اجر بزرگ می‌دهد (٤٠) پس چگونه باشد وقتی که بیاوریم از هر امتی به گواهی و تورات بر اینان گواه آوریم (٤١) آن روز کافران و آنانکه نافرمانی رسول کردند دوست می‌دارند که کاش زمین به ایشان هموار می‌شد (یعنی زیر خاک می‌شدند) و از خدا سخنی را کتمان نمی‌کردند. (٤٢)

نکات: جمله: **وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ ...** عطف است بر **لِلْكَافِرِينَ** در آیه قبل، و مقصود از قرین بودن شیطان این است که دائما ایشان را وسوسه می‌کند. و مقصود از: **لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ** این است که زیر خاک بودند و زمین را بر روی بدن ایشان هموار می‌کردند که دیگر از آن خارج نمی‌شدند. و مقصود از: **وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا**، این است که کفار خود را انکار می‌کنند و خدا اعضای ایشان را به سخن می‌آورد، سپس ایشان پشیمان می‌شوند و آرزو می‌کنند که خوب بود کتمان نمی‌کردیم کفر خود را. و مقصود از شهادت رسول خدا ﷺ شهادت اوست بر اهل زمان خود و اصحاب خود، به قرینه آیات دیگر.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ
وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ
جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا
صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا*

ترجمه: ای مؤمنین به نماز نزدیک نشوید در حالیکه شما مستید تا اینکه بدانید چه می‌گوئید و نه در حال جنابت، مگر اینکه گذرکنندگان راه باشید، تا اینکه غسل کنید، و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا با زنان جماع کردید پس آبی نیافتید تیمم کنید زمین پاکی را، پس بمالید به صورتها و دستهای خودتان، بدرستی که خدا بخشنده و آمرزنده است. (۴۳)

نکات: مقصود از جمله: لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ ... بظاهر این است که در حال مستی به نماز نزدیک نشوید و صلاه معنای حقیقی آن یعنی نماز مراد است نه مسجد زیرا فرموده: لَا تَقْرُبُوا الْمَسْجِدَ ... و مقصود از: وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا، این است که در حال جنابت نماز نخوانید تا اینکه غسل نمائید مگر اینکه مسافر باشید و آب پیدا نکنید که مراد از عَابِرِي سَبِيلٍ، آن مسافری است که در بین راه آب ندارد. ولی بعضی به علاقه حال و محل گفته‌اند مقصود از صلاه محل نماز است که مسجد باشد یعنی در حال مستی به مسجد نزدیک نشوید و بنابراین قول مقصود از جمله: وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ این می‌شود که شخص جنب به مسجد نرود مگر بعنوان راه‌گذر که از دری وارد واز در دیگر خارج شود و درنگ نکند. مطلب دیگر اینکه مقصود از سکاری، سکر و مستی حقیقی است، ولی در سکر مجازی یعنی سکر خواب و اغما و غفلت بهتر آن است که به نماز نزدیک نشود، زیرا حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ در تمام اینها مصداق دارد. و دیگر اینکه حَتَّى تَعْلَمُوا دلالت دارد بر اینکه انسان نمازگزار باید بداند چه می‌گوید، پس باید مقداری از لغت و زبان عرب را فراگیرد تا بفهمد در نماز چه می‌گوید. و دیگر اینکه در تَعْتَسِلُوا چون فرموده کجای بدن را غسل دهید

اطلاق دارد و شامل تمام بدن می‌شود، پس انسان برای نماز اگر جنب شده باید تمام بدن را غسل دهد. و در تیمم طبق قرآن باید بر صعيد تیمم کند و صعيد زمين خاکی را گویند، پس با وجود خاک انسان نباید به چیز دیگر تیمم کند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشَرُّونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ * وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ^٤ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا * مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حُرِّفُوفَ الْكَلِمِ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ^٥ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا *

ترجمه: آیا نظر نیفکندی به سوی آنانکه بهره‌ای از کتاب تورات داده شده‌اند گمراهی را می‌خرند و می‌خواهند که شما راه را گم کنید (٤٤) و خدا به دشمنان شما داناتر است، و خدا برای سرپرستی کفایت و برای یاری کفایت و بس است (٤٥) از جمله کسانی که یهودی شده‌اند تحریف می‌کنند کلمات را از جاهایش، و می‌گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم، و بشنو نشنوی، و ما را رعایت کن، در حالیکه مقصودشان پیچاندن زبان و طعنه‌زدن در دین است، و اگر ایشان بگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و بشنو و به ما مهلت بده هر آینه برای ایشان بهتر و راست‌تر بود، ولیکن خدا بسبب کفرشان لعنتشان نموده و از حق دورشان کرد، پس ایمان نمی‌آورند مگر کمی. (٤٦)

نکات: مقصود از کلمه نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ همان نیمه دانشمندی است که مقداری از کتاب آسمانی را یاد گرفته‌اند، و باقی آن را نمی‌دانند، و لذا مشتری ضاللتند، و اما اینکه آنان چگونه مشتری ضالالت بودند، می‌توان گفت باینگونه

که با علم به نبوت محمد ﷺ کفر به او را می‌پسندیدند، و برای تعصب خود را به گمراهی زده و می‌خواستند که مسلمین نیز گمراه باشند. و مقصود از تَحْرِفُونَ الْكَلِمَ ... ممکن است تحریف لفظی باشد که الفاظ تورات را عوض می‌کردند، زیرا نسخه‌های تورات کم بود و صنعت چاپ بوجود نیامده بود، و مردم نیز اکثراً بی‌سواد بودند، و لذا ممکن بود عبارات تورات را عوض کنند، و ممکن است مقصود از تحریف، تحریف معنوی باشد که عبارات آن را معنی دیگری بدلخواه خود می‌کردند، مثلاً رجم را به معنی حد می‌گرفتند. و مانند زمان ما که با قرآن بازی می‌کنند و معانی دل‌بخواه خود را به قرآن نسبت می‌دهند، آن زمان نیز با تورات چنین می‌کردند. و مقصود از سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا تمسخر بود. و مقصودشان از رَاعِنَا این نبود که ما را مراعات کن، بلکه باستهزاء می‌گفتند، و یا مقصودشان از آن راعی‌نا یعنی چوپان ما بود.

يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ ؕ
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا * إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَن يَشْرِكْ بِهِ ؕ وَيَغْفِرُ مِمَّا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ ؕ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا *

ترجمه: ای کسانی که دارای کتابید ایمان بیاورید به آنچه نازل کرده‌ایم در حالیکه تصدیق می‌کند آنچه را با شماست، پیش از آنکه صورت‌ها را محو کنیم و به پشتها برگردانیم، و یا ایشان را لعن کنیم چنانکه اصحاب سبت (روز شنبه) را لعن کردیم، و امر خدا شدنی بوده است (۴۷) برآستی و تحقیق که خدا شرک به او را نمی‌آمرزد، و پایین‌تر آن را برای هر کس که بخواهد، می‌آمرزد، و آنکه به خدا شرک آورد، پس به تحقیق گناه بزرگی را مرتکب شده است. (۴۸)

نکات: مقصود از اصحاب سبب کسانی بوده‌اند که روز شنبه از ماهی‌گیری تعطیل نکردند، و حيله کردند در گرفتن ماهی، و خدا مسخشان کرد چنانکه در سورة اعراف آیه ١٦٣ قصه ایشان ذکر شده. و در جمله: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**، اشکال شده که مشرک توبه نمی‌کند تا خدا بیامرزد و نیامرزد و باضافه اگر توبه کرد مشرک نیست، و مشرک خدا را قبول ندارد؟ جواب این است که مقصود از مشرک آن کسی که خدا را قبول دارد به یکتائی و خالقیت مانند مشرکین مکه، ولیکن غیرخدا را می‌خواند و برای خواندن خدا واسطه قائل می‌شود و بندگان خدا را در کارهای خدا دخالت می‌دهد و برای غیرخدا نذر و نیاز می‌کند و صفات خدا را به بندگان او می‌هد مانند صفت لامکانی و حضور کل مکان را برای غیرخدا قائل می‌شود و یا او را سمیع کل صوت می‌داند و هکذا، سپس با همین عقاید و اعمال بدون توبه از دنیا برود،

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ^ج بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا*
 أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ^ط وَكَفَى بِهِ^ط إِثْمًا مُّبِينًا* أَلَمْ تَرَ إِلَى
 الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ
 لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَتُّؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ^ط
 وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فْلَنَ فَلَن نَّجِدَ لَهُ نَصِيرًا*

ترجمه: آیا نظر نکردی به سوی آنانکه خود را پاک می‌شمرند (از خود تمجید می‌کنند) بلکه خدا تمجید می‌کند هر کسی را که بخواهد، و به قدر رشته هسته خرما به ایشان ستم نشود (٤٩) بنگر چگونه بر خدا دروغ می‌بندند، و کافی است که این گناهی آشکار باشد (٥٠) آیا نظر نکردی به سوی آنانکه نصیبی از کتاب (تورات) دارند، که ایمان به جبت و طاغوت می‌آورند (جبت و طاغوت نام دو

بت بود) و به کفار می‌گویند ایشان (یعنی مشرکین) هدایت یافته‌ترند از مؤمنین
براه (۵۱) ایشانند آنانکه خدا لعنتشان کرده، و کسی را که خدا لعن کند برای او
یاوری نخواهی یافت. (۵۲)

تکات: آنانکه خود را تزکیه و تعریف می‌کردند، یهود بودند که می‌گفتند: ما
مشرک نیستیم، بلکه از بندگان خاص خدا و ابناء خدا و احباء او می‌باشیم، و
داخل بهشت نمی‌شود مگر آنکه یهودی باشد، و می‌گفتند: پدران و اجداد ما از
انبیاء بوده و روز قیامت برای ما شفاعت خواهند کرد، روزی عده‌ای از یهود
اطفال خود را آوردند نزد رسول خدا ﷺ، و گفتند: والله ما مانند این اطفال
می‌باشیم آنچه در شب عمل کرده‌ایم بروز جبران و عفو می‌شود، و آنچه در روز
کرده‌ایم به شب جبران و عفو می‌شود!

متأسفانه عده‌ای از ملت ما همان خودخواهی یهود را دارند و خودپسندی
می‌کنند که ما پیرو ائمه هستیم و هر چه بکنیم مورد عفو خواهد بود، در صورتی
که کتاب آسمانی ایشان قرآن است، قرآن تمام این اوهام را مردود ساخته است،
و این چیزها را افتراء بر خدا دانسته، و فرموده **كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ**.
و مقصود از **يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ** عده‌ای از یهود بوده مانند حی بن اخطب
و کعب بن اشرف که برای خاموش کردن اسلام رفتند مکه نزد قریش و
ابوسفیان، و با آنان هم‌قسم شدند برای دفع رسول خدا ﷺ، قریش گفتند شما
اهل کتابید، و به محمد نزدیک‌ترید و ما از مکر شما خاطر جمع نیستیم، پس بیاید
برای جبت و طاغوت سجده کنید تا ما خاطر جمع شویم، پس برای بتها سجده
کردند، ابوسفیان گفت آیا ما به هدایت نزدیک‌تریم یا محمد؟ کعب گفت: شما به
هدایت نزدیک‌ترید. و آیا جبت و طاغوت در لغت منحصر به بت می‌باشد، و یا
بهر پرچمدار باطلی، چه مدعی نبوت، و چه مدع‌الوهِیت، و چه مدعی علم

غیب، و چه آنکه حلال و حرام از خود بیاورد و مردم را بسوی خود دعوت کند، که تمام اینها را لغت عرب، جبت و طاغوت گویند.

أَمْ هُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمَلِكِ إِذَا لَأَ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا* أَمْ تَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مَّلَكًا عَظِيمًا* فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ بِهِ ۗ وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ ۗ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا*

ترجمه: آیا برای ایشان نصیبی از سلطنت است، پس در آن هنگام نمی دهند مردم را نقیری (٥٣) بلکه آیا به مردم حسد می ورزند بر آنچه خدا از فضل خود داده ایشان را، پس به تحقیق به آل ابراهیم دادیم کتاب و حکمت را، و به ایشان دادیم پادشاهی عظیمی را (٥٤) پس بعضی از ایشان به آن کتاب ایمان آورد، و بعضی از ایشان بازداشتند از ایمان، و دوزخ برای سوزانیدن کافی است (٥٥) برآستی و تحقیق آنانکه به آیات ما کافر شدند به همین زودی وارد می کنیم ایشان را به آتشی که هر قدر پوستهای ایشان بسوزد تبدیل می کنیم به پوستهای دیگری تا بچشند عذاب را، بدرستی که خدا عزیز و حکیم بوده است. (٥٦)

نکات: مردمی که مورد حسد یهود بودند، همان محمد ﷺ و پیروانش بودند که حق تعالی به ایشان نبوت و قدرت و سلطنت بخشید، و روز بروز قدرتشان زیادتر می شد، خدا می فرماید ما به آل ابراهیم یعنی یعقوب و یوسف و سلیمان و داود نیز سلطنت و نبوت دادیم، شما چرا به آنان حسد نمی ورزید. و در جمله کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ... اشکال شده که پوستهای دیگر که عصیان نکرده اند چگونه

عذاب می‌شود؟ جواب این است پوست از عوارض است اما جوهر آدمی و روح او عوض نمی‌شود، و اوست که معذب است. و «نقییر» فرو رفتگی و شکاف پشت هسته خرما و کنایه از چیز بسیار کوچک و کم‌ارزش است.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا هُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلِيلٌ*

ترجمه: و آنانکه دارای ایمان و اعمال شایسته باشند، ایشان را داخل خواهیم کرد به باغهایی که از زیر آنها نهرها جاری است تا به ابد در آن بمانند، برای ایشان جفت‌ها و همسرهای پاکیزه باشد، و ایشان را وارد سازیم در سایه کشیده شده راحتی. (۵۷)

تکات: خلود در بهشت مؤکد شده به لفظ ابداء، و این دلیل است بر اینکه رحمت خدا از ایشان قطع نخواهد شد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا* يَتَأْتِيهَا
الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ
وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا*

ترجمه: به تحقیق خدا شما را امر می‌کند که امانات را به اهل آن برسانید، و چون بین مردم حکم کردید به عدالت حکم نمائید، محققا خدا شما را خوب پند می‌دهد، بدرستی که خدا شنوا و بیناست (۵۸) ای مؤمنین خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید، پس اگر در چیزی نزاع کردید

آن را برگردانید به خدا و رسول اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و نیکوتر است از جهت عاقبت. (٥٩)

نکات: کلمه: الْأَمْنَتِ جمع است و شامل امانت خالق و مخلوق هر دو می‌شود: اما امانات خالق همان اوامر و نواهی و احکام کتاب آسمانی اوست که باید به آنها عمل شود، و همچنین امانت الهی اعضا و جوارحی است که خدا داده که باید هر یک را برخلاف آنچه او مقرر کرده صرف نکند، با زبان غیبت و دروغ و نمایی و فحش و تهمت و افتراء نیارد، و با چشم نظر به محرّمات ننماید و همچنین با سایر قوا و جوارح، که قوا و حواس خود را بیهوده مصرف نکند و درک و شعور و عقل خود را که هر یک امانتی از امانات الهی است صرف دنیاپرستی ننماید. و امانات مخلوق، آن است که ودائع و اسرار و امانات مردم را حفظ کند، و هر امانتی را به صاحبش برساند، و عیب مردم را فاش نکند، و اگر انسانی از امراء است با رعیت خود به عدل رفتار کند، و اگر دانشمند است مردم را به تعصبات باطله و عقاید فاسده و خرافی ترغیب نکند، و حقایق را بیان و کتمان نماید، و زن حفظ غیاب همسر خود کند، و مرد حقوق پدری را در حق اولاد و سرپرستی و تربیت را در حق عیال مراعات نماید. و اما امانات هر کسی نسبت به خودش آن است که برای خودش آنچه در دنیا و آخرت نافع تر است انتخاب کند و به جان خود خیانت نکند. و اما حکام حکومت را پس از خودشان به اهلش واگذارکنند، و سایر مردم در انتخاب حاکم رعایت اهلیت را نمایند و حکام نیز دیات و حدود الهی را که اجرای آنها بر عهده زمامدار و امام است اجرا کنند. و جمله: وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ اشاره به وظائف قضات است و ممکن است به وظائف دیگر حکام و امراء و عدالتشان نسبت به رعیت نیز اشاره باشد، و مراد از کلمه ناس عموم

مردمند چه مسلمان و چه کافر. و این امور انحصار به رسول و یا امام معینی نیست. بنابراین هر آمیری که اجرای عدالت نماید و حدود و دیات را طبق حکم خدا جاری سازد و بیت‌المال را به اهلس برساند، حاکم شرعی است، و اطاعت او بر همه لازم است، پس وظایف حاکم عمل به کتاب خدا و سنت رسول است چنانکه حضرت علی علیه السلام نیز راجع به وظایف حاکم در خطبه ۱۰۳ همین مطلب را ذکر فرموده قال علیه السلام: "إِنَّ لِي سِ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلْسَّنَةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحْقِيهَا، وَاصْدَارُ السَّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا". یعنی به تحقیق نیست بر امام مگر به آنچه پروردگارش به او امر کرده (و آن پنج چیز است:) رسانیدن موعظه، و کوشش نمودن در پند و اندرز دادن، و زنده کردن سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و اجرای حدود بر مستحقین آن، و سهام بیت‌المال را به اهل آن برساند.

در آیه: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ... ﴾

امر شده به اطاعت خدا و اطاعت رسول... أما اطاعت خدا اطاعت از اوامر کتاب او قرآن است، و أما اطاعت رسول، اطاعت از سنت و روش اوست، نکته دیگر اینکه اطاعت خدا و رسول واجب است بدلیل امر در این آیه و آیات دیگر، و امر برای وجوب است، و اطاعت رسول اطاعت دارد در قول و رفتار و تقریر او بدلیل آیه ۳۱ سوره آل عمران که فرموده:

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي ﴾ (آل عمران: ۳۱)

و در سوره اعراف آیه ۱۵۸ فرموده:

﴿ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ

وَاتَّبِعُوهُ ﴾ (اعراف: ۱۵۸)

و جمله: و ابتعوه اطلاق دارد که باید پیروی رسول کرد در گفتار و کردار و رفتار، و این امر، حقیقت در وجوب است.

نکته دیگر اختلاف کرده‌اند در **أولوالأمر**، که اولوالأمر کیانند. عده‌ای گفته‌اند هر سلطانی است که طبق قرآن فرمان دهد و اطاعت او واجب است. عده دیگر گفته اولوالأمر که جمع است عبارتست از علمائی که استنباط احکام خدا می‌کنند از کتاب خدا و سنت رسول ﷺ. عده‌ای دیگر گفته‌اند اولوالأمر فرمانداران کشوری و لشکری است که از طرف رسول خدا ﷺ اعزام می‌شدند، برای مجاهدین و سایر طبقات مردم اطاعت ایشان لازم و واجب بود. عده دیگر گفته‌اند مقصود دوازده امام امامیه می‌باشد. و هر قولی برای خود دلیلهایی از کتاب خدا و یا احادیث رسول و یا قرائن دیگر آورده‌اند. ولی چون در این موضوعات تقلید رواه نیست، ما باید به دقت آیات قرآن را ملاحظه کنیم اگر از خود قرآن مسئله حل شد که چه بهتر، و اگر حل نشد پردازیم به دلیلهای دیگران.

پس می‌گوییم حق تعالی در آیه قبل از این آیه فرموده: امانت را، یعنی حکومت را نیز به اهلس رد کنید، و به حکام نیز فرموده حکم به عدالت کنید، در این آیه به همین مناسبت می‌فرماید از **أولوالأمر** اطاعت کنید و اولوالأمر جمع است یعنی صاحبان فرمان، باید دید آن وقت که این آیه نازل شده مؤمنین مخاطبین مأمور به اطاعت اولوالأمر بودند یا خیر؟ و اگر بودند اولوالأمر ایشان که بود. قرائنی که در این آیه و آیات دیگر موجود است می‌رساند که اولوالأمر در زمان رسول خدا ﷺ بوده و فرمانداران لشکری و کشوری اولوالأمر بودند که از طرف رسول خدا ﷺ اعزام شده بودند، به دلائل بسیاری:

اولا: خطاب آیه که باید مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ را شامل گردد و در شمول ایشان حق تقدم دارند، و اگر مشمول چنین خطابی نباشند خطاب به ایشان، لغو است.

ثانیا: خطاب **منکم**، مؤمنین و اولوالأمر زمان رسول بودند یا غیر ایشان؟ باید گفت قطعا در درجه اول همانها بودند، بنابراین آنان مأمور بودند که از اولوالأمری که از خودشان بوده، اطاعت کنند، و چنین اولوالأمری نمی‌توان سلاطین پس از رسول و یا علماء و یا ائمه آینده غیرموجود در حال خطاب باشند به دلیل خطاب منکم که اولوالأمر از خود حاضرین بوده است. به هر حال باید در زمان نزول آیه و خطاب، اولوالأمری باشد آن هم از خود مؤمنین موجودین، و چنین اولوالأمری همان سران لشکر و یا حکام مأمورین از طرف رسول خدا ﷺ می‌باشند.

ثالثا: مخاطب به جمله: **فان تنازعتم** ... باید در درجه اول مؤمنین و اولوالأمر زمان رسول خدا ﷺ باشند، یعنی اولوالأمر نیز داخل افراد **فان تنازعتم** می‌باشند، بدلیل: **فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ**، و اگر داخل **فان تنازعتم** نبودند باید گفته شود: **فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ** و اولی الأمر، که اولوالأمر را مرجع تنازع قرار دهد، و چون مرجع قرار نداده معلوم می‌شود امام معصوم نیست، بلکه از افراد متنازعین است، و اگر امام معصوم باشد، نباید کسی با او نزاع کند، همانطوریکه رسول خدا ﷺ مرجع در تنازع است و هیچکس نمی‌تواند با او نزاع کند.

رابعا: **القرآن یفسر بعضه بعضا**، خود قرآن در آیات دیگر اولوالأمر را تفسیر کرده، و در آیه ۸۳ همین سوره نساء فروده: "و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به ولوردوه إلى الرسول و إلى أولى الأمر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم، و لو لافضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان إلا قلیلا".

یعنی: و چون آمد ایشان را امری از امن و خوف نشر دادند آن را، و اگر به رسول و اولوالأمر از خود ارجاع می‌کردند هر آینه دانسته بودند آن را آنانکه استخراج می‌کردند آن امر را از ایشان، و اگر فضل خدا و رحمت او نبود هر آینه پیروی شیطان کرده بودید مگر عدهٔ قلیلی. در این آیه جاء و أذاعوا و ردوا و علم تماماً به صغیهٔ ماضی آمده که خدا مذمت کرده آنانکه اخبار ترس‌آور و یا طمأنینه و آرامش‌آور را نشر داده بودند بدون آنکه مراجعه به اولوالأمر کرده باشند. پس معلوم می‌شود در زمان رسول خدا ﷺ اولوالأمری بوده و اولوالأمر زمان رسول خدا ﷺ همان فرمانداران لشکری و کشوری حضرت بودند، و این آیه ٨٣ راجع به غزوهٔ موته است که زید بن حارثه والی بود.

خامساً: ما از مسلمانی که بخواهد بفهمد می‌پرسیم در نهج البلاغه در کتاب ٥٣ که امیرالمؤمنین مالک اشتر را والی مصر کرده می‌فرماید: حین و لاه مصر و خطاب می‌کند به او مکرر بعنوان والی یکجا می‌فرماید: "تنظر فیہ من أمور الولاہ قبلک"، و در جمله‌ای می‌فرماید: "واشعر قلبک الرحمه للرعیہ، واجبه لهم، و اللطف بهم، ولا تکون علیهم سبعا ضاریا تغتمم أکلهم ... فإنک فوقهم"، و در جمله‌ای می‌فرماید: "و إذا أحدث لک ما أنت فیہ من سلطانک ..". و مردم مصر را رعیت او شمرده مکرراً و او را یکی از افراد اولوالأمر شمرده، و با این حال به او می‌نویسد: "واردد إلى الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشتبه علیک من الأمور فقد قال تعالی لقوم أحب ارشاهم: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ... ﴾" تا آخر که در اینجا آن حضرت مالک را که از افراد اولوالأمر است مصداق یا أئمة الذین آمنوا... شمرده و او را موظف کرده که در امور مراجعه به خدا و رسول کند در حالیکه مالک اشتر نه امام معصوم است و نه سلطان و خلیفه است و او فرماندار است، پس اولوا الأمر فرمانداران رسول خدا ﷺ و فرمانداران زمامداران مسلمین می‌باشند. و اهمیت نوشتهٔ آن حضرت از خطب او زیادتر است زیرا

خطبه را ممکن است سامع کم و زیاد کند در حالیکه این احتمال در نوشته نمی‌رود. باضافه آن حضرت در خطبه ۱۲۳ نهج البلاغه در باب تحکیم حکمین در صفین خود را مرجع تنازع قرار نداده بلکه طرف تنازع قرار داده و می‌فرماید: "ولما دعانا القوم إلى أن نحكم بيننا القرآن لم نكن الفریق المتولی عن کتاب الله تعالی و قد قال الله سبحانه: فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ... فرده إلى الله أن نحكم بكتابه و رده إلى الرسول أن نأخذ بسنته". و چون نظر ما اختصار است به همین مقدار از کلمات آن حضرت اکتفاء می‌کنیم. پس بنابراین تنازعتم شامل اولوالأمر نیز می‌شود، یعنی: اگر مردم یا اولوالأمر در چیزی نزاع کردند، طرفین نزاع باید به کتاب خدا و سنت رسول ﷺ مراجعه کنند، و اگر مقصود امام معصوم بود می‌باید قول او را قبول کنند و با او نزاع نکنند.

سادسا: در این آیه فرموده: فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ و نفرموده: فرده إلى الله و الرسول واولی الأمر! و اگر مقصود از اولوالأمر امام معصوم بود باید او را مرجع نزاع قرار دهد نه طرفین نزاع. به هر حال بسیار روشن است از کتاب الله و سنت رسول الله که اولوالأمر همان فرمانداران اعزامی از طرف رسول خدا ﷺ بوده‌اند.

سابعا: ما از شما سؤال می‌کنیم آیا فرمانداران لشکری و کشوری زمان رسول خدا ﷺ واجب الاطاعه بودند یا خیر، و آیا اگر لشکر و یا مردم کشور در زمان رسول خدا ﷺ از فرمانداران خود اطاعت نمی‌کردند و اطاعت ایشان واجب نبود هرج و مرج لازم می‌آمد یا خیر؟ اگر بگوئی واجب الاطاعه بودند می‌گوئیم به چه عنوان، جز بعنوان والی امر و اولی الأمری. پس روشن و مسلم است که اولی الأمر در مورد نزول آیه همان فرمانداران بودند.

حال چگونگی علماء و مقدسین ما أمر به این روشنی را نفهمیده و برای تعصب حزبی و یا تعصب شیعه و سنی‌گری فهم خود را به کار نینداخته و رجوع به روایات جعلی طرفین کرده‌اند که اگر ما به نظر دقت به آن روایات نظر کنیم کذب آنها روشن می‌شود. مثلاً روایتی از جابر بن عبدالله نقل شده رونوشت لوح سبزی از حضرت زهرا علیها السلام که در آن نام اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و آن رونوشت را در هنگام احتضار حضرت باقر علیه السلام در حضور امام صادق علیه السلام آورد خدمت امام باقر علیه السلام، و با نوشته‌ای که نزد امام باقر علیه السلام بود تطبیق کرد و مطابق دید، در صورتیکه چندین سال قبل از وفات حضرت باقر علیه السلام، همین جابر رفته به زیارت اربعین امام حسین طبق روایات شیعه و چشم او نمی‌دیده و از دیدن محروم بوده، حال شما ملاحظه کنید. آیا با این روایات غیر صحیح می‌توان ظاهر بلکه صریح قرآن را نادیده گرفت، در حالی که زمان وفات حضرت باقر علیه السلام و وصیت حضرت صادق علیه السلام جابر بن عبدالله نبوده و به چهل سال قبل فوت شده. و لایخفی، پس از تحقیق معلوم گردید نصی برای خلافت و امامت و اولوالأمری پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شخص و یا اشخاص معین از خدا و رسول صادر نشده، و اگر نصوصی در کتب سابقین نوشته شده تماماً از جهت سند و متن مخدوش و آثار جعل از آنها نمایان است. رجوع شود به کتاب "بررسی از نصوص امامت".

بهر حال اگر اولوالأمر عبارت باشد از ۱۲ نفر امام معصوم معینی با اصل اسلام و ابدی بودن آن منافی است، زیرا اولاد دین اسلام که حلال محمد حلال الی یوم القیامه، و حرامه حرام الی یوم القیامه می‌باشد مجری و زمامدار لازم دارد در هر دوره و زمانی، و عمر آن دوازده نفر و یا حکومت آنان محدود به سیصد سال است و این منافات با لزوم زمامدار در تمام ادوار است. و ثانیاً: اگر اولوالأمر از طرف خدا و رسول مخصوص به ۱۲ نفر باشد، کسی دیگری حق زمامداری و

سلطنت بر مردم ندارد، و باید مسلمین دست روی دست بگذارند و دخالت در این کار نکنند تا اجانب و بیگانگان زمامداری اسلامی و مسلمین را بدست گیرند و قوانین اسلامی را از اجراء بیندازند چنانکه انداخته‌اند. پس تمام ذلت و نکبت و بی‌سروسامانی و عدم اجرای قوانین الهی از این فکر سرچشمه گرفته که تعیین اولوالأمر فقط با خداست، و اگر هزاران سال اولوالأمر الهی نبود ملت اسلام بی‌اولوالأمر است و کسی حق اولوالأمری ندارد، باید مسلمین دخالت نکنند. و در نتیجه مملکت و ملت به دست هر کس افتاد بیفتد، و همین فکر باعث بر انحطاط مسلمین و تسلط اجانب گردیده. *نعوذ بالله من غفلة المسلمین و افکارهم الباطله.*

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ
يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِمْ وَيُرِيدُ
الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى
الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا* فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ
مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ تَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا
وَتَوْفِيقًا* أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ
وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا*

ترجمه: آیا نظر نمی‌کنی به سوی آنانکه به خیال خود ایمان آورده‌اند به آنچه به تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده، می‌خواهند داوری خود را نزد طاغوت برند و حکم او را بپذیرند و حال آنکه مأمورند به طاغوت کافر شوند، و شیطان می‌خواهد ایشان را به گمراهی دوری مبتلا سازد (۶۰) و چون به ایشان گفته شود بیائید به طرف آنچه خدا نازل کرده و به سوی رسول دیدی که

منافقین از تور و گردانند و از رجوع به تو به سختی باز می‌دارند (۶۱) پس چگونه است حال ایشان هرگاه برسد ایشان را مصیبتی بواسطه آنچه خود بدست خود کرده‌اند، سپس نزد تو بیایند و به خدا قسم بخورند که ما اراده نکردیم مگر نیکی و همزیستی را (۶۲) ایشانند که خدا می‌داند آنچه در دلشان است، پس، از ایشان اعراض نما، و پند ده ایشان را و به ایشان درباره خودشان بگو گفتار رسائی را. (۶۳)

نکات: این آیات درباره آن منافقانی از مسلمین نازل شده که با یهودیان بر سر حقی و حکمی نزاع داشتند و به قضاوت کعب بن اشرف یهودی راضی شدند، ولی به حکم رسول خدا ﷺ راضی نشدند، خصوصاً آنکه اظهار ایمان به رسول خدا ﷺ می‌کردند، زیرا کعب بن اشرف ویا کاهن و یا دیگری اهل رشوه بودند و به رشوه، حق را پامال می‌کردند، ولی رسول خدا ﷺ چون اهل رشوه نبود، آنکه غاصب بود نمی‌خواست نزد او برود و به قضاوت او راضی شود. حق تعالی در این آیه آن کس را که به غیر ما أنزل الله حکم کند طاغوت خوانده، پس معلوم می‌شود طاغوت منحصر به بت نیست و هر کس ادعای بیجا و حکم به غیر ما أنزل الله کند طاغوت است، و آنکه نزد چنین طاغوتی برود حکم کافر را دارد، بحکم: وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، که در آیه ذکر شده، پس کسانی که به حکم خدا حاضر نیستند و برای جیفه بدنیا با دیگران می‌سازند و می‌گویند مقصود ما نیکی و همزیستی است، و چنین عذرها می‌آورند پذیرفته نیست، و به حکم فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ، باید از ایشان دوری کرد و، به حکم: وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ ... باید ایشان را از عواقب کارشان واز غضب خدا و قیامت ترسانید.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا*
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا*

ترجمه: و ما رسولی نفرستادیم مگر اطاعت شود باراده خدا، و اگر این منافقین در وقتی که به خود ستم کردند (و به حکم تو راضی نشدند) نزد تو آمده و از خدا طلب آمرزش کرده و رسول برای ایشان طلب آمرزش کرده بود، هر آینه خدا را توبه‌پذیر و رحیم، یافته بودند (۶۴) پس نه چنین است قسم به پروردگارت ایمان نمی‌آورند تا آنکه تو را در نزاع بین خود حاکم قرار دهند، سپس در بین خودشان از قضاوت تو دل‌تنگ نباشند و حقیقتاً تسلیم باشند. (۶۵)

نکات: چون منافقین به حکم رسول خدا ﷺ راضی نبودند، و نزاع خود را پیش دشمن او برده بودند، این توهین و آزاری بود نسبت به رسول خدا ﷺ، و وظیفه ایشان این بود که بروند از رسول خدا ﷺ عذرخواهی کنند تا رسول خدا ﷺ از این توهین بگذرد، و برای ایشان طلب آمرزش از خدا کند، و خودشان نیز از طلب آمرزش از خدا خودداری نکنند، و این در صورتی بود که رسول خدا ﷺ بود، و از دنیا نرفته بود البته وظیفه ایشان بود، و اما سایر مؤمنین که گناهی بین خود و خدا مرتکب شده اند و به رسول او مربوط نیست مشمول این آیه نیستند، آنان باید بین خود و خدا استغفار کنند، و به احدی از مخلوق مراجعه نکنند مگر اینکه حق مخلوقی را پامال کرده باشند، یا اذیت و آزاری نسبت به مخلوقی انجام داده باشند که در این صورت باید نزد آن مخلوق رفته و عذرخواهی و طلب عفو و التماس دعا کنند، پس آن کسی که آیه فوق را دلیل می‌آورد برای آنکه هر مؤمنی هر کجای دنیا گناهی کرده باید متوسل به رسول

خدا ﷻ شود و دست به دامان او بزند، بسیار اشتباه کرده، زیرا آیه فوق راجع به منافقین است نه مؤمنین، و راجع به آزار و اذیت و توهینی است که به رسول وارد کرده بودند نه سایر گناهان، به اضافه خدا به همان منافقین نگفته بروید نزد رسول بلکه فرموده اگر آمده بودند، و فرموده بروید نزد رسول. پس از کجای آیه توحید شرک را استخراج کرده‌اند و بین خود و خدا واسطه قائل شده‌اند و در همه جا مانند مشرکین واسطه قائل می‌شوند.

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْتُلُوا مَنْ دِيرِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثِيئًا * وَإِذَا لَاتَيْنَهُمْ مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا * وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ * وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا * ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ * وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا *

ترجمه: و اگر ما بر آنان مقرر می‌داشتیم که خود را بکشید و یا از خانه‌ها تان خارج شوید جز اندکی از ایشان آنرا انجام نمی‌دادند، و اگر ایشان انجام می‌دادند آنچه به آن پند داده می‌شدند، برای ایشان بهتر و استوارتر بود (٦٦) و آنگاه است که ما از جانب خود پاداشی عظیم به آنان می‌دادیم (٦٧) و بی‌شک آنان را به راه راست هدایت می‌کردیم (٦٨) و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند پس ایشان همدم خواهند شد با آنان که خدا نعمتشان داده از پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان، و ایشان نیکو رفیقانند (٦٩) آن فضل و برتری از خداست، و خدا دانای کافی است. (٧٠)

نکات: جمله: **وَلَوْ أَنَا ...** دلالت دارد که دین اسلام، دین سهل، و تکالیف آن سخت نیست، حق تعالی به قوم یهود فرمان داد که خود را بکشید، ولی به مسلمین چنین فرمانی نداد، اگرچه بعضی از اصحاب رسول ﷺ گفتند اگر حق تعالی ما را امر کند به خودکشی و خروج از اموال، اطاعت خواهیم کرد، مانند ثابت بن قیس که با یک نفر یهودی مناظره کرد، آن یهودی گفت حضرت موسی ﷺ ما را امر به خودکشی کرد ما اطاعت کردیم، و محمد ﷺ شما را امر به جهاد می کند شما را کراهتی است، ثابت گفت: اگر محمد ﷺ مرا امر کند که خود را بکشم، البته اطاعت خواهم کرد. و همچنین از ابن مسعود و عمر نیز نقل شده که گفتند: " لو أمرنا ربنا بقتل أنفسنا لفعلنا والحمد لله الذي لم يأمرنا". و جمله: **لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ** دلالت دارد که تمام اوامر و نواهی الهی برای بنده نافع است، اگر اطاعت کند. و جمله: **وَأَشَدُّ تَثْبِيثًا** دلالت دارد که عمل کردن به فرمان الهی موجب ثابت قدم و ازدیاد ایمان است، و انجام هر عملی موجب بر اقدام عمل خیر دیگر است. و جمله: **وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ ...** دلالت دارد؛ که اطاعت خدا و رسول موجب رفاقت و حشر با انبیاء و صالحین است نه صرف ادعای محبت، و لذا در حدیث آمده که ثوبان غلام رسول خدا ﷺ، رسول خدا را بسیار دوست می داشت، و از فراق حضرت محزون می شد، روزی نزد حضرت آمد در حالیکه رنگ او پریده و لاغر شده و افسرده بود، حضرت فرمود چگونه است حالت؟ عرض کردم من دردی ندارم جز وحشت از دوری شما، و چون یاد آخرت می کنم، می ترسم شما را نبینم، زیرا اگر از اهل جنت باشم درجه من به درجه شما نمی رسد، و شما را نمی بینم، و اگر اهل بهشت نباشم که ابدا شما را نخواهم دید، و همچنین عده ای از اصحاب از این مقوله سخن گفتند، پس این آیه نازل شد که هر کسی اطاعت خدا و رسول ﷺ کند حشر او با انبیاء و

صالحین و ... خواهد بود، و اگرچه در درجات آنان نباشد، ولی حجاب و مانعی از زیارت و دیدار ایشان ندارد. و از جمله: **مِّنَ النَّبِيِّينَ** و ... استفاده می‌شود تقدم انبیاء بر تمام آنان که در آیه ذکر شده، و سپس صدیقین تقدم بر دیگران دارند، و سپس شهداء تقدم رتبه دارند بر صالحین، و مقام شهداء از این جهت نیست که به دست کفار شهید شدند، بلکه مقامشان از جهت این است که اینان قولا و عملا شهادت به حق دادند، و دیگران قولا شهادت می‌دهند، ولی ایشان هم با زبان شهادت دادند و هم با شمشیر و سنان. و مقصود از صدیقین کسانی که زودتر به انبیاء تصدیق کردند و مقتدای دیگران شدند در تصدیق، ماند علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوبکر و مؤمن آل فرعون مؤمن آل یاسین و باضافه عادتشان راستی و درستی بوده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا * وَإِنَّ
 مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُمْسِيَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ
 مَعَهُمْ شَهِيدًا * وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ
 وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلْبِئْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا * فليقتل في سبيلِ اللَّهِ
 الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقْتَلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقتَلْ أَوْ
 يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا *

ترجمه: ای مؤمنین سلاح خود را در برگیرید و بر حذر باشید، پس دسته‌دسته حمله کنید و یا همگی (٧١) و به تحقیق بعضی از شما کسانی که سستی می‌کنند، پس اگر به شما مصیبتی برسد می‌گوید حقیقتا خدا بر من نعمت داده که با آنان حاضر نشدم (٧٢) و اگر به شما از جانب خدا بهره‌ای برسد گویا بین شما و بین او دوستی نبوده می‌گوید ای کاش من با ایشان بودم به پیروزی و بهره

بزرگی نائل بودم (۷۳) پس باید کارزار کنند آنانکه می‌فروشدند زندگی دنیا را به آخرت، و آنکه در راه خدا قتال کند پس کشته شود و یا پیروز گردد پس به زودی او را اجر بزرگی خواهیم داد. (۷۴)

نکات: جمله: **خُذُوا حِذْرَكُمْ** دلالت دارد بر اهمیت اسلحه و حفظ آن، و مسلمین باید همیشه مسلح باشند، و کسی آنان را خلع سلاح نکند زیرا بیدار بودن و برحذر بودن از دشمن از واجبات الهی است که در قرآن ذکر شده. متأسفانه مسلمین زمان ما از دشمن اسلام برحذر نیستند، ولی اگر کسی برخلاف موهومات ایشان سخن گوید بیدار و هشیار و برحذرند و او را می‌کوبند.

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ
وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ
لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا*

توجه: و شما را چه شده که قتال نمی‌کنید در راه خدا و در راه نجات ناتوانان از مردان و زنان و فرزندان که می‌گویند پروردگارا ما را از این قریه‌ای که اهلش ستمکار است خارج ساز، و قرار بده برای ما از نزد خودت سرپرستی، و قرار بده برای ما از نزدت یاری کننده‌ای. (۷۵)

نکات: جمله: **وَالْمُسْتَضْعَفِينَ** ... دلالت دارد که اگر عده‌ای از مسلمین در گوشه‌ای از دنیا ضعیف و زیردست کفار شدند و یا به آنان ستم و از مراسم دینی ممنوع می‌شدند باید سایر مسلمین در راه نصرت ایشان قیام و اقدام به جهاد کنند. رسول خدا ﷺ فرموده: "من سمع رجلا يقول يا للمسلمين فلم يجبه فدايس بمسلم". یعنی: کسی که بشنود مردی می‌گوید ای مسلمین بدادم برسید پس او را اجابت نکند مسلمان نیست. و جمله: **وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا**،

دلالت دارد که مسلمین از خودشان باید زمامدار و سرپرستی داشته باشند، و اگر ندارند باید درصدد تهیه سرپرست بوده و از خدا بخواهند و سائل آن فراهم شود و إلا اگر برای ایشان سرپرستی نباشد همواره ناتوان و مغلوبند.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ
فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا * أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ
لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا
فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشِيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ
عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَّعَ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ
خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا *

ترجمه: آنانکه ایمان آورده‌اند در راه خدا قتال می‌کنند و آنانکه کافرند در راه طاغوت قتال می‌کنند، پس کشتار کنید دوستان و پیروان شیطان را، زیرا کبد شیطان ناتوان بوده است (۷۶) آیا نظر نمی‌افکنی به سوی آنانکه به ایشان گفته شد دست نگهدارید از دفاع و نماز را بپا دارید و زکات را بدهید، پس چون قتال بر ایشان مقرر شد ناگاه گروهی از ایشان از مردم می‌ترسند مانند ترس از خدا و یا ترسی شدیدتر، و گفتند پروردگارا چرا بر ما قتال را مقرر کردی چرا ما را تا اجل نزدیک (مرگ) فرصت ندادی، بگو متاع و بهره دنیا اندک است، و آخرت برای پرهیزکار خوب است، و به شما بقدر پوست هسته خرمائی ستم نمی‌شود. (۷۷)

نکات: ما معنی طاغوت را قبلا در آیه ۲۵۶ سوره بقره بیان کردیم مراجعه شود. باید گفت در زمان ما اگر کسی حقی را بیان کند طرفداران باطل با او مقاتله می‌کنند و طرفداران حق با او همراهی ندارند و با سکوت خود او را منکوب

می‌کنند. و جمله: قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ. راجع به مسلمین است که در مکه اذیت و آزار شدند و هر چه اجازه می‌خواستند برای جهاد و دفاع، به ایشان اذن داده نمی‌شد چون نیروی جهاد و دفاع نداشتند، ولی چون به مدینه آمدند و تشکیلاتی بوجود آوردند و عده قابل دفاع پیدا کردند به ایشان اجازه داده شد بلکه واجب گردید، ولی عده‌ای از ایشان از جهاد کراهت داشتند از ترس.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ۗ وَإِنْ تُصِبْهُمْ
حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ
عِنْدِكَ ۗ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ
حَدِيثًا ۗ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ۗ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ ۗ
وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ۖ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَٰهِدًا ۗ

ترجمه: هر کجا باشید مرگ شما را می‌یابد و اگرچه در برجهای محکم باشید، و اگر به ایشان نیکی برسد می‌گویند این از نزد خداست، و اگر به ایشان بدی برسد می‌گویند این از نزد تو است، بگو هر یک از اینها (یعنی تماما) از نزد خداست، پس چه شده این قوم را که نزدیک نیست بفهمند حدیثی را (۷۸) آنچه برسد تو را از نیکی، پس از خداست و آنچه برسد به تو از بد از خود تو است، و ما تو را فرستادیم برای مردم بعنوان رسالت، و خدا برای گواهی کافی است. (۷۹)

نکات: مقصود از حسنه و نیکی، فتح و پیروزی و نعمت و فراوانی و باران است که اینها از نزد خدا و تقدیر اوست، و مقصود از سیئه و بدی، سختی و بلاء و شکست و مصیبت و قحطی و کمی نعمت و منهزم شدن است، که اینها را از قدم محمد ﷺ می‌دانستند، یهود می‌گفتند از وقتی که محمد به شهر مدینه

آمده، گرانی و سختی و مصیبت و قتل برای ما رسیده، وهمچنین منافقین می‌گفتند شکست روز احد و کشته شدن افراد از محمد است. خدا در جواب ایشان فرموده تمام اینها مقدر است از جانب خدا بواسطه کوتاهی و تنبلی و ترس و نفاق خودتان، چنانکه آیه بعد روشن‌تر نموده و فرموده نیکی از خدا یعنی از لطف او و تفضل اوست، واگر نه علت تامه برکات عمل بنده نیست، و بدی از خود تو تقصیر خود تو است ای انسان و از نافرمانی تو است چه قحط و غلا باشد و چه مرض و بلا باشد و چه مکاره و سختیها باشد. و مقصود از وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، این است که مواظب اعمال خود باشید و به خیر اقدام و از شر دوری جوئید. پس مقصود از حسنه و سیئه عمل نیست بلکه خیر و شر حوادث است.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ۗ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۗ
وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ ۗ
وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ۗ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۗ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ۗ

ترجمه: آنکه اطاعت رسول می‌کند به تحقیق خدا را اطاعت کرده و آنکه روی‌گردان است پس ما تو را برای ایشان نگهبان نفرستادیم (۸۰) و دم از فرمانبرداری می‌زنند پس چون از نزد تو بیرون روند طائفه‌ای از ایشان به شب تدبیر می‌کنند غیر آن چیزی را که می‌گوئی، و خدا آنچه به شب تدبیر می‌کنند می‌نویسد، پس از ایشان اعراض کن و بر خدا توکل کن و خدا برای وکالت کافی است. (۸۱)

نکات: چون رسول خدا ﷺ به امر خدا، امر می‌کند از این جهت اطاعت او اطاعت خداست. و مقصود از جمله: فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، این است که رسول خدا ﷺ برای نظارت اعمال مردم و نگهبانی ایشان از معصیت نیامده، پس

آن کسی که می‌گوید اعمال ما را به نظر رسول خدا می‌رسانند و باید او نظارت کند برخلاف عقل و نقل گفته است.

منافقین خدمت رسول خدا ﷺ که بودند اظهار اطاعت می‌کردند ولی شبانه دور هم می‌نشستند و چیزهایی را تدبیر می‌کردند برخلاف رسول خدا ﷺ، چون رسول خدا بی‌خبر بود، خدا در این آیات به او خبر داده و فرموده خدا از نظر گواهی و کفالت و وکالت کافی است اگرچه محمد بی‌خبر است.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ^ع وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا*

ترجمه: آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ و اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. (۸۲)

نکات: مقصود از تدبیر در قرآن، تفکر کفار و مسلمین است در قرآن که ببینند در آن خلل و نقصی نیست نه از جهت لفظ و نه از جهت معنی. مختصر و مفید است و معانی آن بلند و احکام آن محکم، و به مکارم اخلاق و خیر و زهد و توحید دعوت کرده و از شر و فساد و کفر و نفاق و بدبختی برحذر داشته. و اگر کلام غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری یافت می‌شد از جهاتی: اول - گاهی حق بود و گاهی باطل. دوم - گاهی مطالب عقلی داشت گاهی خرافی. سوم - گاهی مطالب یقینی داشت گاهی ظنی و وهمی. چهارم - گاهی به خدا دعوت می‌کرد گاهی به خود. پنجم - گاهی اخبارش مطابق واقع بود، و گاهی برخلاف واقع. ششم - گاهی کلامش فصیح بود و گاهی غیر فصیح و گاهی مطالب آن ضد و نقیض بود و گاهی موافق.

به هر حال از این آیه استفاده می‌شود که تقلید باطل است زیرا امر به تدبیر نموده، و دیگر اینکه می‌رساند قرآن قابل فهم است که امر به تدبیر نموده، و رد

می‌کند قول مغرضین که قرآن را قابل فهم نمی‌دانند، و دیگر اینکه اگر کلام بشر بود در آن اختلاف بسیاری به نظر می‌رسید. و اختلاف بر سه قسم است: اختلاف تناقضی، و اختلاف در تفاوت، و اختلاف در تلاوت. اما اختلاف تناقضی، و اختلاف تفاوتی که مقداری از قرآن فصیح باشد و مقداری از آن غیرفصیح، پس این دو در قرآن یافت نمی‌شود. و اما اختلاف در تلاوت مانند اختلاف در قرائت آن موجود و بی‌اشکال است، زیرا اختلاف در تلاوت موجب نقصی نیست.

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهٖ ۗ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ
وَإِلَىٰ أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ ۗ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ۗ^۳ فَكَتَلَبَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا
تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ ۗ وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ ۗ عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَكْفِيَ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا ۗ
وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا *

ترجمه: و چون ایشان را امری (یعنی خبری) از ایمنی و یا ترس برسد نشر دهند، و اگر آن را بسوی پیامبر و فرمانداران خود برگردانند (و به رسول و فرمانداران مراجعه کنند) کسانی از ایشان که نیروی درک حقیقت دارند آنرا خواهند دانست، و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود بی‌گمان پیرو شیطان می‌شدید مگر عده کمی (۸۳) پس در راه خدا قتال کن، مکلف نیستی مگر خودت (تکلیف غیر تو را از تو نخواهند) و مؤمنین را برانگیز، امید است که خدا آسیب کفار را بازدارد، و خدا در عذاب سخت‌تر و در عقوبت شدیدتر است. (۸۴)

نکات: آیه ۸۳ درباره جنگ موته و لشکر روم نازل شده و اولوالامر زید بن حارثه بود. گاهی برای لشکریان رسول خدا ﷺ خبر وحشت اثر از دشمن

می‌رسید که مثلاً لشکر بسیاری مجهز شده که صد مقابل شکر اسلام در فلان محل مهبای حمله می‌باشند، و یا خبر خوشی می‌رسید برای لشکر اسلام که نشر این اخبار به صلاح مجاهدین و به صلاح مسلمین نبود، ولی منافقین آن را نشر می‌دادند. حق تعالی دستور داده که چنین اخبار را قبلاً به رسول خدا و یا به فرمانداران اطلاع دهند اگر نشر آن صلاح باشد نشر دهند و الا سانسور کنند.

از این آیه معلوم می‌شود مقصود از اولوالأمر همان فرمانداران لشکری اسلامند و به اتفاق تواریخ و مفسرین، اولوالأمر در آیه همان فرماندهان می‌باشند. در این صورت معنی اولوالأمری که در آیه ۵۹ ذکر شده چنانکه در آنجا بیان گردید، روشن می‌شود که القرآن یفسر بعضه بعضاً. و از جمله: لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ ... چند چیز استفاده می‌شود: اول اینکه رسول خدا ﷺ مکلف شده به جهاد و اگرچه تنها باشد. دوم اینکه تکلیف او این بوده که خود اطاعت خدا کند و مردم را نیز ترغیب کند و اما مردم عمل نکنند و یا نکنند به او مربوط نیست، هر کسی مکلف به عمل خود می‌باشد، و این آیه بعد از جنگ احد بوده که رسول خدا ﷺ مأمور شده حسب الوعدۃ ابوسفیان در بدر صغری مهبای جنگ باشد.

مَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا* وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِّنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا* اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا*

ترجمه: آنکه شفاعت نماید شفاعت نیکی برای او از آن نصیبی است، و آنکه شفاعت کند شفاعت بدی برای او بهره‌ای است از آن، و خدا بر هر چیزی مقتدر

است (٨٥) و هنگامی که شما را تحیتی دادند پس شما به نیکوتر از آن تحیتی بدهید و یا همان را رد کنید، براستی که خدا بر هر چیزی محاسب بوده است (٨٦) خدائی که هیچ معبود و پناهی نیست جز او، شما را جمع می‌کند بروز رستاخیز شکی در آن نیست و کیست راستگوتر از خدا در سخن تازه. (٨٧)

نکات: چون در آیه قبل فرموده **وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ** مردم را به جهاد ترغیب کن در این آیه فرموده هر کس شفاعت کند برای امر خیری بهره‌ای برای او است یعنی هر کس مؤمنین را به کار خیری راهنمائی و ترغیب کند و یا بیاموزد و یا وسیله شود برای او ثوابی هست، و رسول خدا ﷺ فرموده: "من سن سنة حسنة فله اجر من عمل بها". یعنی هر کس روش نیکوئی ایجاد کند هر کس به آن روش عمل کند برای او نیز اجری است. و همچنین هر کس باعث کار بدی شود و یا راهنمایی و یا ترغیب کند و یا راه بدی را به مردم بیاموزد هر کس به آن عمل کند بهره‌ای از وزر و وبال برای او نیز هست. و مقصود از جمله: **وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ...** این است که مثلاً اگر کسی به شما سلام کرد شما جواب بهتری و یا مانده‌مان سلام را به او برگردانی. و جمله: **فَحَيُّوا...** امر است و دلالت بر وجوب دارد که جواب سلام واجب است و جواب بهتر این است که اگر سلام‌کننده گفت السلام علیکم در جواب بگوئی: علیکم السلام و رحمه الله، و اگر او رحمه الله را اضافه کرد شما بگوئی و رحمه الله و برکاته. و شعار مسلمین در برخورد و ملاقات یکدیگر سلام است، و سلام یکی از اسماء الهی و به معنی رحمت او و سلامتی از جانب او است که بدین وسیله شامل حال بندگان می‌شود. و حتی اگر کسی وارد منزلی می‌شود باید سلام کند و چنانچه کسی در آن منزل نباشد می‌تواند بر خودش سلام کند و بگوید: "السلام علینا من ربنا". نکته دیگر جمله: **"لا إله إلا هو"** دلالت دارد بر اینکه ملجأ و پناه و قاضی الحاجاتی جز

خدا نیست چنانکه مکرر در این کتاب گوشزد شده که إله به معنی "مای تأله إلیه فی الحوائج" می‌باشد. و یکی از دلایل قیامت قول صدق حق تعالی است که فرموده: "الی جمعنکم إلی یوم القیامة". و دلیل بر اینکه قرآن قدیم نیست و حادث است همین آیه است که در آن فرموده: وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا، چون حدیث به معنی خبر تازه و نو می‌باشد.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فَعْتَبٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا* وَدُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا* إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ^ط وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَاقَتُلُوكُمْ فَإِنْ أَعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا* سَتَجِدُونَ ءَاخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رُدُّوْا إِلَىٰ الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ^ط وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مُّبِينًا*

ترجمه: پس چه شده برای شما که در حق منافقین دو دسته شده‌اید و خدا برگردانید ایشانرا (به پستی کفر) بسبب آنچه انجام دادند، آیا می‌خواهید هدایت کنید آنکه را خدا گمراه کرده، و آنکه را خدا گمراه کند پس هرگز برای او راهی نخواهی یافت (۸۸) و دوست دارند که کافر شوید چنانکه خودشان کافرند پس

مساوی و مانند هم باشید پس از ایشان دوستی مگیر تا هجرت کنند در راه خدا، پس اگر روگردانیدند بگیری‌دشان و ایشان را بکشید هر جا یافتید، و از ایشان دوست و یاور مگیرید (٨٩) مگر آنانکه می‌پیوندند به قومی که بین شما و بین ایشان پیمانی باشد و یا نزد شما آیند در حالیکه دلشان را از قتال با شما و از قتال قوم خود بازداشته‌اند، و اگر خدا خواسته بود ایشان را بر شما مسلط کرده بود که با شما قتال کرده بودند، پس اگر از شما کناره گیرند که با شما قتال نکنند و دم از تسلیم زنند پس خدا برای شما راهی علیه ایشان قرار نداده است (٩٠) به زودی کسان دیگری خواهید یافت که می‌خواهند از شما ایمن و از قوم خود ایمن باشند، هر زمان که به سوی فتنه کفر برگشت داده شوند در آن سقوط کنند، پس اگر از شما کناره نگیرند و دم از تسلیم نزده و دست از شما باز ندارند بگیرید و بکشید ایشان را هر جا ایشان را یافتید و آنانکه تسلط آشکار شما را بر ایشان مقرر داشتیم. (٩١)

نکات: این آیات در حق چندین طائفه نازل شده: طائفه اول؛ کسانی بودند که اظهار اسلام نموده پس از آن به کفر برگشتند و به هجرت در راه خدا و ثبات قدم در اسلام تن ندادند و لذا بعضی از مسلمین در حق ایشان دو دل شده بودند، حق تعالی فرموده دو دل نباشید اینان کافر و واجب‌القتل اند و با ایشان دوستی مکنید. طائفه دوم؛ کفاری که با مسلمین پیمانی بسته و درامانند. طائفه سوم؛ کسانی که پیمان نبسته‌اند ولیکن خود را در پناه معاهدین درآورده و با دسته دوم پیوند کرده‌اند پس اگر با مسلمین قتال نکنند و دم از تسلیم زنند نباید مسلمین به ایشان تعرض کنند چنانکه در آیه ٩٠ فرموده است. طائفه چهارم؛ دسته بی‌طرفی هستند که گاهی برای امنیت خود دم از اسلام زده و گاهی دم از کفر زده برای اینکه از کفار در امان باشند، پس اگر از مسلمین کناره گرفته و تعرضی نکنند کاری با آنان نیست و اگر کناره‌گیری نکنند و تسلیم مسلمین

نباشند باید ایشان را برطرف نمود خصوصاً اگر ایجاد مزاحمت کنند چنانکه آیه ۹۱ فرموده است.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ
عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ
يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا*

ترجمه: مؤمن، مؤمنی را نمی‌کشد مگر به خطا، و کسی که به خطا مؤمنی را بکشد پس بنده مؤمنی آزاد کند و دیه‌ای تسلیم کسان مقتول نماید مگر اینکه ایشان عفو نمایند، پس اگر مقتول از قومی بود که دشمن شمایند (یعنی کافرند) و او (مقتول) مؤمن بوده، پس آزاد کند بنده مؤمنی را، و اگر مقتول از قومی بود که بین شما و ایشان پیمانی است پس باید به اهل او دیه‌ای داد و بنده مؤمنی را آزاد کرد، پس هر کس نیافت بر اوست دو ماه روزه پی‌درپی، این توبه‌ای است از دستور خدا و خدا دانا و حکیم بوده است. (۹۲)

نکات: جمله فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ... تا آخر، دلالت دارد که قاتل در قتل خطایی باید دیه بدهد باضافه بر اینکه باید بنده‌ای آزاد کند. و کلمه: مُؤْمِنَةٍ، دلالت دارد که باید بنده مؤمن باشد. و جمله وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ، دلالت دارد که باید دیه را به اهل مقتول یعنی وارث او بدهند. و دیه انسانی چه در عمد و چه در خطا و چه شبه عمد هزار مثقال طلای خالص سکه‌دار ۱۸ نخودی است، و یا هزار گوسفند و یا دویست گاو و یاصد شتر، و شرح آن در کتاب احکام القرآن مسطور است. جمله: فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ، می‌گوید اگر مقتول، مؤمن

بود، ولی قوم و بستگان او همه از کفارند، در اینجا بر قاتل کفاره لازم است نه دیه زیرا کفار استحقاق دیه مسلمان را ندارند. و جمله: **وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ...** می فرماید اگر مقتول مؤمن بود ولی قوم او از کفاری بودند که با مسلمین معاهده بسته اند باید قاتل به اضافه تحریر رقبه مؤمنه دیه را هم بپردازد اما به وراثت مسلمانش، و اگر وارث مسلمان ندارد باید کمترین دیه را بپردازد.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ
وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ فَتَيَبْنَا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ أَسْلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ
عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ
فَمَنْ بَلَغَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَيَبْنَا وَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا*

ترجمه: و کسی که مؤمنی را عمدا بکشد پس جزای او دوزخ است در حالیکه در آن جاوید است و خدا بر او خشمناک و لعنت کرده او را و مهیا نموده برای او عذاب بزرگی را (٩٣) ای مؤمنین هنگامی که در راه خدا و جهاد سفر کردید پس تحقیق کنید و ندانسته کاری نکنید و به کسی که به شما اسلام و اظهار اسلام کرده نگوئید که تو مؤمن نیستی، شما متاع زندگی پست دنیا را می جوئید پس نزد خدا بهره های بسیاری است، شما کافر بودید از پیش. پس خدا منت گذاشت بر شما و اظهار اسلام شما را پذیرفت پس جستجو و تحقیق کنید، زیرا خدا به آنچه انجام دهید همواره آگاه بوده است. (٩٤)

نکات: آیه ٩٤ راجع است به لشکری که رسول خدا ﷺ فرستاده بود بر سر قومی از کفار در اطراف فدک و در حق ایشان نازل شده، و ریاست لشکر با مقاد

و یا با غالب نامی، بود، چون به آن محل رسیدند، تمام کفار فرار کردند، مگر «مرداس» نامی که چوپانی می‌کرد، او به اعتماد اینکه مسلمان شده فرار نکرد، و گوسفندان خود را در غاری از کوه جای داد. سپس چون لشکر اسلام نزدیک شدند و الله اکبر گفتند او نیز الله اکبر گفت و از کوه پایین آمد و شهادتین بر زبان جاری کرد. اما لشکر اسلام اعتناء نکردند با اینکه شهادتین او را شنیدند، اسامه بن زید او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت راند. چون رسول خدا ﷺ خبر شد بسیار آشفته گردید و پریشان. و آیه فوق بر او نازل گردید. جمله: فَتَبَيَّنُوا تکرار شده معلوم می‌شود تحقیق واجب مؤکد است و نباید ندانسته کاری کرد، خصوصاً در تکفیر و قتل کسی. متأسفانه زمان ما بعکس این دستور روحانی نمایان به زودی بدون تحقیق این گناه بزرگ را مرتکب می‌شوند و تحقیق نکرده و سخن طرف را از خود او نشنیده، فوری او را تکفیر می‌کنند. جمله: أَلْقَى إِلَيْكُمْ... دلالت دارد که هر کس شهادتین گفت باید پذیرفت و خون و مال و آبروی او محترم و محفوظ است، و جمله: تَبَتَّغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، دلالت دارد که تکفیرکنندگان مردم مسلمان و یا تفسیق‌کنندگان بدون تحقیق، دنیاپرست بوده و فعلاً بسیاری از مراجع دینی که از قرآن و اسلام بیگانه‌اند و برای حسد و کوتاه‌نظری و بی‌خبری مردم را لعن و تکفیر و تفسیق می‌کنند برای طمع دنیاست.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ۚ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى
 الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً ۚ وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى ۚ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى

الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا* دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً^٤ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَّحِيمًا*

ترجمه: آن عده از مؤمنین که از جهاد تقاعد می‌کنند باستثنای آنانکه صاحب عذر و ضررند، با آنانکه در راه خدا به اموال و جانها جهاد می‌کنند مساوی نیستند، خدا برتری داده مجاهدین به اموال و جانها را بر متقاعدین، به یک درجه، و هر یک را خدا وعده نیکوتر داده، و برتری داده خدا مجاهدین را بر قاعدین به اجر بزرگ (٩٥) و به درجاتی از جانب خود، و برتری داده ایشان را به آمرزش و رحمت، و خدا همیشه آمرزنده و رحیم بوده است. (٩٦)

تکات: در این آیه یکجا درجه مفرد آورده و یکجا درجات جمع آورده و مقصود این است که خدا برتری داده مجاهدین را بر قاعدین با عذر به یک درجه بدلیل کلمه درجه و بر قاعدین بدون عذر به درجاتی. و عذرهم بر دو قسم است: عذر بدنی، مانند کور و لنگ. و عذر مالی، مانند فقر. و کلمه: غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ دلالت دارد که جهاد از صاحبان عذر موجه ساقط است.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ^٥ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ^٦ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا^٧ فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ^٨ وَسَاءَتْ مَصِيرًا* إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا* فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ^٩ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَفُورًا* وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسِعَةً^{١٠} وَمَنْ تَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ

وَرَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَّحِيمًا*

ترجمه: به راستی آنان را که فرشتگان قبض روح می‌کنند، در حالی که آنان به خود ستم کرده‌اند، فرشتگان گویند در چه حالی بودید؟ گویند ما در زمین ناتوان و زبون بودیم، (فرشتگان) گویند آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید، پس آنان جایگاهشان دوزخ و بدبازگشتی است (۹۷) مگر ناتوانان از مردان و زنان و اطفالی که حيله‌ای نتوانند و راهی نیابند (۹۸) پس آنان را شاید خدا مورد عفو نماید و خدا بخشنده آمرزنده است (۹۹) و هر کس در راه خدا مهاجرت کند محل اقامت بسیار و وسعتی می‌یابد، و آنکه از خانه خود خارج شود برای مهاجرت به سوی خدا و رسول او سپس مرگ او را دریابد پس محققا اجر او بر خدا لازم شده و خدا آمرزنده رحیم بوده است. (۱۰۰)

نکات: کلمه: فِيمَ كُنْتُمْ، دلالت دارد که ملائکه از مستضعفین و کسانی که در دین خود ضعیفند نیز سؤال و بازخواست می‌کنند که چرا در امر دین خود را عالم و توانا نکردید، و عذر ایشان پذیرفته نیست مگر کسانی که چاره‌ای نداشته و راهی برای دانش و عمل دینی نداشته‌اند. و جمله ... تَجِدُ فِي الْأَرْضِ مُرْغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً، دلالت دارد که اگر کسی برای تعلیم و حفظ دین خود مهاجرت کرد خدا برای او گشایشی بوجود می‌آورد و محل بهتری برای او پیدا می‌شود. و از سرتاسر این آیات استفاده می‌شود که هجرت برای حفظ دین واجب است.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفْتُمْ
أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا* وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ
فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتُقِمْنَ طَائِفَةً مِنْهُمْ مَعَكَ وَلِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتِهِمْ فِإِذَا

سَجِدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا
 مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ ۗ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ
 أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ
 كَانَ بِكُمْ إِذَىٰ مِّنْ مَّطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَّرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ ۗ وَخُذُوا
 حِذْرَكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا*

ترجمه: و چون در زمین قدم زدید (برای سفر) پس باکی بر شما نیست که نماز خود را کوتاه کنید اگر خوف دارید که کفار شما را به خطر و فتنه اندازند برآستی که کافران برای شما دشمن آشکارند (۱۰۱) و چون در ایشان بودی و بر ایشان نماز را برپا داشتی، پس باید عده‌ای از ایشان با تو بایستند و اسلحه خود را در برگیرند، پس چون سجده کردند باید (بروند و) پشت سر شما باشند. و عده دیگری که نماز نکرده‌اند بیایند با تو نماز بخوانند، و باید بر حذر باشند و اسلحه خود را دربرگیرند، کافران دوست دارند که از اسلحه و متاعهای خود غافل شوید پس یک مرتبه بر شما بتازند، و اگر به شما رنجی باشد از باران و یا بیمار باشید باکی بر شما نیست که اسلحه خود را فروگذارید، و بر حذر باشید، برآستی که خدا مهیا نموده برای کافرین عذاب خوارکننده را. (۱۰۲)

نکات: جمله **وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ...** دلالت دارد که اگر به پای خود مسافرت در زمین کردید حکم قصر می‌آید، ولی با طیاره و یا با ماشین در هر صورت، چنین نیست. و جمله: **إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا،** دلالت دارد که اگر در سفر خوف از خطر کفار باشد قصر است و إلا خیر. آری اگر سفر با قدم باشد و خوف نیز باشد، در سفر هشت فرسخی که زحمت و زمان سیر آن کمتر از یک روز نیست، باید قصر نمود، چنانکه رسول خدا ﷺ در سفر هشت فرسخی

قصر نمود. جمله **وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ...** دلالت دارد که نماز جماعت را در حال جنگ نباید ترک نمود و طریقه جماعت در جنگ همانطوری است که در آیه ذکر شده که مجاهدین دو قسمت شوند: عده‌ای در مقابل دشمن ایستاده و عده‌ای می‌روند اقتداء به امام کرده، رکعت اول را با امام می‌خوانند، چون سجده رکعت اول را تمام کردند برخاسته و جلو دشمن می‌روند، و عده دیگری که نماز نخوانده‌اند می‌روند در رکعت دوم به امام اقتداء می‌کنند، و هر عده، تنمه و باقی نماز خود را در بین راه و یا در مقابل دشمن به اتمام می‌رسانند. جمله **وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتِهِمْ**، که در آیه مکرر شده دلالت دارد بر اهمیت اسلحه که مسلمین باید همواره اسلحه داشته باشند، و از اسلحه و تجهیزات جنگی خود غفلت نورزند و نیز استفاده می‌شود که اسلحه پاک است، پس روایت کافی (ج ۳ ص ۴۰۰ چاپ آخوندی) در باب اللباس الذی تکره الصلاه فیہ (حدیث ۱۳) که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: **"لا تجوز الصلاه فی شیء من الحدید فإنه نجس ممسوخ"** (یعنی نماز در هیچ چیز از آهن ائز نیست زیرا آهن نجس است و مسخ شده) مجعول می‌باشد. و جمله: **وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ** دلالت دارد که مسلمین همواره باید از کفار برحذر و احتیاطات خود را از دست ندهند، و مبادا غافلگیر شوند.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ ۚ فَإِذَا
 أَطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۚ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا
 مَوْفُوتًا * وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ ۗ إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ
 كَمَا تَأْلَمُونَ ۗ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا *

ترجمه: پس چون نماز را بجای آوردید، خدا را یاد کنید در حال قیام و نشسته و بر پهلوهای خود (یعنی خوابیده) پس چون مطمئن شدید اقامه همان نماز (معهود) را نمائید زیرا که نماز بر مؤمنین بوقت معین واجب شده است (۱۰۳) و سست نشوید در دنبال کردن این قوم، اگر شما دردمند می شوید پس محققا ایشان نیز دردمند می شوند چنانکه شما دردمند می شوید، و شما امید دارید از خدا آنچه را ایشان امید ندارند، و خدا دانای حکیم بوده است. (۱۰۴)

نکات: مقصود از **فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ** "إذا أردتم فعل الصلاة في الحرب" می باشد، زیرا این آیات در وظائف حال جنگ نازل شده، و رسول خدا ﷺ فرموده: "الصلاة لا ترک بحال". یعنی نماز را به هیچ حالی نباید ترک نمود. و جمله: **وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ** ... دلالت دارد بر اینکه مؤمن چه در حال غالب شدن و چه در حال مغلوب شدن، به خدا امید دارد، ولی کافر که پشت پا به دین زده، در این احوال به جایی امید ندارد. پس مؤمن که همواره امیدوار است نباید در جهاد سستی کند. از آیه ۱۰۳ معنی دیگری نیز کرده اند ولی ظاهر همین است که ذکر شد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ
لِلْخَافِينَ خَصِيمًا* وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا* وَلَا تُجَادِلْ
عَنِ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَافًا أَثِيمًا*
يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا
يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ حَاطًا* هَتَأْتُمُ هَؤُلَاءِ جَدَلْتُمْ
عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ
عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا*

ترجمه: براستی که ما نازل کردیم بسوی تو این کتاب را بحق تا بین مردم به آنچه خدا ارائه داده به تو حکم کنی، و برای خائنین طرفدار مباش (۱۰۵) و از خدا طلب آمرزش کن زیرا خدا آمرزنده رحیم بوده است (۱۰۶) و دفاع مکن از کسانی که به خود خیانت می کنند، زیرا خدا خیانتکار گنه کار را دوست نمی دارد (۱۰۷) خیانت خود را از مردم پنهان می کنند و از خدا پنهان نمی کنند و حال آنکه خدا با ایشان است هنگامیکه بشب بتدبیر سخنانی می گویند که خدا را خوش نیاید و خدا به آنچه می کنند محیط است (۱۰۸) و هان شمائید آنان که از ایشان دفاع می کنید در زندگی دنیا، پس کیست که مجادله کند با خدا از طرف ایشان در روز قیامت یا چه کس وکیل بر ایشان می باشد (۱۰۹)

نکات: جمله: لِيَتَحَكَّمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَكَ اللَّهُ، دلالت دارد که باید رسول خدا ﷺ طبق وحی حکم کند و از خود نباید حکمی صادر کند، و این آیه دلالت می کند که رأی علماء در دین حجیت ندارد مگر اینکه طبق وحی باشد. و جمله وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا، دلالت دارد که طرفداری از خائن حرام است و نباید از خائن طرفداری کرد و نباید به او منصبی داد، و نباید او را مصدر اموری قرار داد. حال اگر کسی بگوید چگونه رسول خدا ﷺ و یا امیرالمؤمنین علیؑ بعضی از خائنین را مانند زیاد بن ابیه و یا اشعث بن قیس و یا ابوموسی را مصدر امور و فرماندار کردند؟ جواب این است که؛ رسول خدا ﷺ و یا حضرت علیؑ مطلع به احوال این اشخاص نبوده و از خیانت ایشان آگاه نبوده اند. و همچنین هر یک از خلفاء و زمامداران اگر خائنی را مصدر کاری قرار دهند بدون علم، اشکالی ندارد، ولی باید متوجه باشند که اگر خیانتی کردند فوری معزول شوند.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غُفُورًا رَحِيمًا*
 وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا*
 يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِيهِ بَرِيحًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا*

ترجمه: و آنکه عمل بدی مرتکب شود و یا به خود ستم کند سپس از خدا آمرزش طلبد، خدا را آمرزنده رحیم می‌یابد (۱۱۰) و آنکه گناهی فراهم کند، پس جز این نیست که بر ضرر خودش فراهم می‌کند، و خدا دانای حکیم است (۱۱۱) و آنکه خطایی و یا گناهی فراهم کند سپس تهمت آن را بیندازد بر بی‌گناهی پس حقیقتاً بار بهتان و گناه آشکاری را حمل نموده است. (۱۱۲)

نکات: فرق بین سوء و ظلم به نفس شاید این باشد که سوء چیزی است که ضررش به غیر برسد ولی ظلم به نفس گناهی است که فقط به خود عامل زیان رساند. و مقصود از **ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ...** فقط گفتن استغفرالله نیست بلکه گفتن آن است با شرایطش که توبه و اصلاح و جبران مافات باشد.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ ۗ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ۚ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
 وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۚ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا*

ترجمه: و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود بدون شک طایفه‌ای از ایشان قصد داشتند که تو را گمراه کنند و گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را و به هیچ وجه به تو زیان نمی‌رسانند، و خدا نازل نمود بر تو کتاب و حکمت را و آنچه نمی‌دانستی تو را آموخت، و فضل خدا بر تو بزرگ بوده است. (۱۱۳)

نکات: مقصود از **فَضْلُ اللَّهِ**، نبوت است و از رحمت سایر نعمتها می‌باشد. و مقصود از جمله: ... **أَنْ يُضِلُّوكَ**، این است که اصحاب او می‌آمدند سخنانی

برخلاف واقع و شهادتهایی به نفع یکدیگر می‌دادند در مرافعات، در حالی که رسول خدا ﷺ مأمور به ظاهر بود و باطن ایشان را نمی‌دانست، و بدین جهت حضرت را در حکم باطل و خطا وارد می‌ساختند ولی خدا او را آگاه می‌کرد. و جمله: وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ، دلالت دارد که رسول خدا ﷺ قبل از وحی چیزی نمی‌دانسته. و جمله: وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا دلالت دارد که نبوت امری است تفضلی بر ریاضت و زهد و امثال اینها، تحصیلی نیست.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنَّ أَمْرٌ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ
بَيْنَ النَّاسِ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا* وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ
الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا*

ترجمه: در بسیاری از نجوای ایشان خیری نیست مگر نجوای آنکه امر به صدقه و یا کار نیک و یا اصلاح بین مردم کند (یعنی نجوای ایشان به این سه امر باشد) و آنکه چنین کند برای جستن خشنودیهای خدا پس بزودی اجر بزرگی به او می‌دهیم (۱۱۴) و آنکه مخالفت و دشمنی کند با رسول پس از آنکه هدایت برای او روشن شده و به غیر راه مؤمنین برود (راهی جز راه مؤمنین پیش گیرد) و اگذاریم او را به آنچه دوست دارد، و به دوزخ درآوریم او را که جای بازگشت بدی است. (۱۱۵)

نکات: این آیات با بسیاری از آیات گذشته اگرچه عام است، و تا قیامت، شامل هر مکلفی می‌شود، ولی نازل شده در حق منافقین، از آن جمله طعمه بن ابیرق است که زرهی از عموی خود دزدید و آن را بگردن یک مرد یهودی گذاشت، آن مرد یهودی نزد رسول خدا ﷺ آمد، و بی‌گناهی خود را اظهار

داشت، ولی قبیله طعمه نزد رسول خدا ﷺ آمده و از طعمه دفاع کرده و رسول خدا ﷺ را به اشتباه انداختند تا اینکه آیه ١٠٥ نازل شد، و طعمه چون فهمید وحی طبق واقع آمده و حق بر او روشن شد با این حال از مدینه گریخت و به مکه رفت و پنهان شد، روزی به خانه حجاج رفت و او وی را گرامی داشت زیرا طعمه مهمان او شد، و در آنجا چند روزی ماند، سپس خیال کرد در درون خانه زرهی نهفته، چون شب شد آنجا را نقب زد و به درون آن رفت، در آنجا پوستهایی خام و خشک بود، پایش بدانها گرفت و به زمین خورد، صاحبخانه بیدار شد، و او را گرفت و بیرون آورد، اهل مکه گفتند او را سنگسار کنیم، حجاج گفت اگرچه بد کرده اما مهمان است، و مهمان را نباید کشت، پس او را به خواری از مکه بیرون کردند، او به قبیله بنی سلیم که بت پرست بودند پناه برد، و مرتد گشت، و در آنجا زیر دیواری رفت و مرد، پس چون با اینکه فهمید وحی رسول خدا ﷺ حق بوده باز به راه خلاف رفت، عاقبت او دوزخ شد. و در جمله: **مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ**، دلالت دارد که دین باید با دلیل و برهان روشن باشد تا خدا مخالف او را عذاب کند. و مقصود از کلمه **الْهُدَىٰ**، دلیل است و تبیین علم به آن دلیل است. جمله: **وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ دَلَالَتٍ** دارد بر حرمت مخالفت رسول خدا ﷺ، و دیگر اینکه چون مخالفت با او حرام است پس او صادق است، و دیگر اینکه دلالت بر وجوب متابعت رسول دارد. و جمله: **وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ** دلالت دارد که مسلمان نباید از راه مؤمنین جدا شود، و به راهی غیر راه آنان برود، و دیگر اینکه دلالت دارد بر حجیت اجماع مسلمین اگر تمام مسلمین حکمی و چیزی را مسلم دانستند مخالفت با آنان جایز نیست و دلالت دارد بر حرمت تفرقه و جداساختن خود از مؤمنین.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ
 بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا* إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتًا وَإِنْ
 يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا* لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا
 مَفْرُوضًا* وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَنِينَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ
 وَلَا مَرْهَقَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ
 فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا* يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا
 غُرُورًا* أُولَئِكَ مَاؤُنْهَمُ جَهَنَّمُ وَلَا يَخْرُجُونَ عَنْهَا حَيًّا*

ترجمه: محققا خدا نمی‌آمرزد شرک آوردن به او را، و می‌آمرزد پست‌تر از آن
 را برای هر کس بخواهد، و آنکه شریک برای خدا قائل شود، پس به تحقیق
 گمراه شده گمراهی دوری (۱۱۶) نمی‌خوانند غیر از خدا مگر زنان و مادگانی را،
 نمی‌خوانند مگر شیطان سرکشی را (۱۱۷) خدا او را دور از رحمت کرد. و او
 گفت البته خواهیم گرفت از بندگانت بهره‌ معینی را (۱۱۸) و البته و محققا گمراه
 خواهیم کرد ایشان را و آنان را به آرزو می‌کشانم و البته آنان را امر کنم که
 گوشه‌های چهارپایانشان را بشکافند و به آنان البته فرمان دهم که خلق خدا را
 تغییر دهند، و هر کس شیطان را دوست بگیرد نه خدا را پس به تحقیق زیان
 کرده زیان آشکاری (۱۱۹) وعده می‌دهد ایشان را و به آرزو می‌کشاند ایشان را و
 شیطان وعده نمی‌دهد به ایشان مگر غرور و فریب (۱۲۰) ایشان مأوایشان دوزخ
 است و از دوزخ گریزی نیابند. (۱۲۱)

تکات: جمله لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، دلالت دارد که شرک قابل عفو نیست. و
 شرک بر چهار نوع است چنانچه توحید نیز بر چهار نوع است: **توحید ذاتی**،
توحید صفاتی، **توحید افعالی** و **توحید عبادی**. و در مقابل هر یک از اینها یک

نوع شرک است: أما توحيد ذاتی این است که در مقابل ذات حق موجود دیگری را جزء او و یا مقابل او قدیم قرار ندهیم یعنی ذات او بسیط واحد قدیم است که اگر چیز دیگری را قدیم و یا جزء ذات او بدانیم شرک است. و أما توحيد صفاتی این است که صفات خدا را به مخلوق او ندهیم و دیگر اینکه صفات او را عین ذات او بدانیم مثلا قدرت و علم او را برای مخلوقی قائل نشویم. و أما توحيد افعالی این است که کارهای او را نسبت به مخلوقی ندهیم مثلا او خالق و رازق است نه دیگری، و اگر افعال او را به مخلوقی نسبت دهیم شرک است. و أما توحيد عبادی این است که غیر او را عبادت و کرنشی چون کرنش برای او ننمائیم و غیر او را در موقع عبادت نخواهیم و بعنوان عبادت غیر او را نخوانیم، و غیر او را خیرخواهتر و مهربانتر از او ندانیم، که در این صورت مبتلا به شرک خواهیم شد. و جمله... إِلَّا إِنِّثًا، دلالت دارد که مشرکین بتهای خود را به شکل زن مجسم کرده بودند و ملائکه را می خوانند دختران خدا می دانستند، و به اضافه چون بتها بی روح و جامد بودند و هر موجودی که بی جان باشد عرب او را مؤنث می داند یعنی بکلمه تأنیث به آن اشاره می کند.

و مقصود از جمله: **وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا**، این است که دعوت شیطان را اجابت کرده و او را اطاعت می کردند، و هر کس امر غیر خدا رامطاع بداند گویا عبادت غیر را کرده است، باضافه هر کس عبادت معبودی را کند او را در حوائج می خواند و لذا خدا فرموده، **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنِّثًا**. و مقصود از قول شیطان که گوید **وَلَأُمَيِّنَنَّهُمْ**، این است که بواسطه آرزوهای طولانی و حرص دنیاطلبی ایشان را به کفر و عصیان وارد می کنم و به وعده های پوچ غرورآمیز

ایشان را از دین خدا باز می‌دارم، چنانکه خدا فرموده: وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا، و به امور بدعت بنام دین مغرور می‌کند، وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا* لَيْسَ
بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا تَجِدْ لَهُ مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا* وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى
وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا*

ترجمه: و آنانکه ایمان آورده و عملهای شایسته کنند بزودی به باغهاییکه از زیر آنها نهرها جاری است واردشان می‌کنیم که در آنها همواره تا ابد بمانند، وعده خدایتعالی حق است، و کیست که از خدا در قول راستگوتر باشد (۱۲۲) (ثواب و عقاب) به خواسته‌ها و آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هر کس عمل بدی کند جزا داده شود به آن، و برای غیر از خدا نه دوستی یافت شود و نه یابوری (۱۲۳) و هر که از کارهای شایسته بجا آورد از مرد و یا زن در حالیکه ایمان داشته باشد پس ایشان وارد بهشت می‌شوند و به اندازه نقیری ستم نمی‌شوند. (۱۲۴)

نکات: حق تعالی پس از آنکه به بشر هشدار داده که گول شیطان را نخورند و به ایمان و عمل صالح پردازند و برای هر عملی پاداش و کیفری قرار داده در جمله: لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ... فرموده هیچ به آرزو و امید بی‌عمل نباید گول خورد و کسی خود را لوس نکند نه مسلمین و نه اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری را طبق خیال و آرزو جزا نیست بلکه هر کس عمل بدی کند چه مؤمن و چه کافر کیفری دارد که باید به کیفر خود برسد، و جز خدا، نه دوستی و نه خیر خواهی

ونه یار و یآوری برای احدی است، و کسی بهتر از خدا برای بندگانش نیست، و زن و مرد در این قانون فرقی ندارند طبق جمله: **مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ** و «نَقِير» گودالی یا شکاف روی هسته خرما و کنایه از چیز بسیار اندک است.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
وَأَخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا * وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ
اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا *

ترجمه: و کیست که دین او نیکوتر باشد از آنکه خود را تسلیم خدا کند و اسلام آورد در حالیکه نیکوکار باشد و از آئین معتدل ابراهیم پیروی کند، و خدا ابراهیم را دوست گرفته است (١٢٥) و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا به هر چیزی محیط بوده است. (١٢٦)

نکات: چون حضرت ابراهیم علیه السلام از هر جهت تسلیم خدا گردید، خدا پیروی آئین او را بر مسلمین لازم و آئین او را جزء آئین محمد صلی الله علیه و آله قرار داده، زیرا ابراهیم علیه السلام "منع الناس من عبادة الأوثان، و سلم نفسه للنيران، و حضر ولده للقربان، و ماله للضیفان، و لذا صار خلیلاً للرحمن". اگر کسی بگوید چگونه به بعضی از انبیاء حبیب و خلیل خدا می توان گفت اما پسر خدا نمی توان گفت؟ جواب این است که حبیب و خلیل جنسیت را لازم ندارد ولی بنؤ جنسیت را لازم دارد. سبحان الله عن الجنسیة.

وَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ۗ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي
الْكِتَابِ فِي يَتِمَىٰ النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ
تَكَحُّوهِنَّ ۖ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ ۗ
وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ۗ ١٢٧

ترجمه: و از تو فتوی می‌طلبند دربارهٔ زنان، بگو خدا دربارهٔ ایشان فتوی می‌دهد برای شما و آنچه خوانده می‌شود بر شما در این کتاب دربارهٔ یتیمان زنانی که آنچه بر ایشان نوشته شده به ایشان نمی‌دهید و رغبت دارید که نکاحشان کنید و دربارهٔ عاجزان از فرزندان و دربارهٔ اینکه برای یتیمان به عدالت قیام کنید، و آنچه از خوبی بجا آرید محققا خدا به آن داناست. (۱۲۷)

نکات: در زمان جاهلیت به زنان و اطفال و دختران ارث نمی‌دادند ارث میت از کسی بود که بتواند سوار اسب شود و به میدان کارزار برود و دیگر اینکه دختران یتیم را اگر خوشگل و دارای مال بودند تزویج می‌کردند و مال او را می‌خوردند و اگر بدگل بود از تزویج ممنوع می‌شد تا بمیرد و کسی نبود برای ایشان دادرسی کند تا اینکه اسلام آمد و از رسول خدا ﷺ دربارهٔ ایشان استفتاء شد. جمله: **قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ** دلالت دار که رسول خدا ﷺ حق فتوی ندارد بلکه باید فتوای خدا را برای مردم بگویند، در این صورت چگونه در زمان ما مردم را به تقلیدی که در اسلام نبوده واداشته‌اند و عده‌ای هم بنام مفتی هر چه ظن ایشان رسید فتوی می‌دهند. و مقصود از جمله: **وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ...** همان آیات اوائل سورهٔ نساء است که باید ارث دختران و زنان را بدهند و دختران یتیم را بدون اذنشان نکاح نکنند و غیر از عدالت کاری نکنند، پس آیات اول سوره بهم مربوط است و چیزی ساقط و یا تحریف نشده است.

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا*

ترجمه: و اگر زنی از شوهرش ترس ناسازگاری و دوری‌گزیدن داشت بر زوجین باکی نیست که بین خودشان اصلاح کنند صلح خوبی، و این صلح بهتر

است، و بخل بجانهای آدمی حاضر شده، و اگر نیکی کنید و پرهیزگار باشید محققا خدا آگاه است به آنچه عمل می‌کنید. (۱۲۸)

نکات: مقصود از جمله: ... أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا... این است که اگر زن از بی‌مهری و یا طلاق شوهرش بیمناک است می‌تواند مقداری از مهریه خود را به او ببخشد و یا از حق همخوابی و یا از نفقه صرفنظر کند تا زوج به اعراض و یا طلاق نپردازد زیرا بیشتر بی‌مهری و بیدادگری مردان از بخل است که از دادن نفقه و یا حقوق دیگر بخل دارند، و اگر زن مقداری از حق خود بگذرد و مرد به نیکی و پرهیزگاری و عدالت گراید بین ایشان اصلاح خواهد شد.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ
فَتَذَرُوهُنَّ كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا*
وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا*

ترجمه: و شما میان زنان هرگز نمی‌توانید عدالت کنید و اگرچه حریص باشید (به این عدالت)، پس به کلی روگردان شوید که زنی را سرگردان رها کنید، و اگر به اصلاح و تقوی بپردازید پس محققا خدا آمرزنده و رحیم است (۱۲۹) و اگر از یکدیگر جدا شوند خدا هر یک را از سعه رحمت خود بی‌نیاز و غنی می‌گرداند، و خدا گشایش‌دهنده و حکیم است. (۱۳۰)

نکات: در آیات اول سوره امر به عدالت کرده، و در این آیه می‌فرماید هرگز نمی‌توانید به عدالت قیام کنید، مقصود این است که باید در نفقه و کسوه و سکنی عدالت کنید و اما عدالت در میل قلبی ممکن نیست زیرا میل قلبی به آن زنی که خوشگل و خوش اخلاق می‌باشد بیشتر و تساوی در محبت قلبی برای آدمی ممکن نیست، پس اگر انسان به یکی از زنان متمایل شد، نباید از دیگری روگردان و او را سرگردان و رها کند چنانچه در آیه بیان شده. و اینکه در خاتمه

تمام این آیات مکرر شده ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾، ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾، ﴿وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا﴾، ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا﴾، برای این است که به مردان بفهماند که خدا با اینکه دانا و بی‌نیاز و آگاه و صاحب اختیار بندگان است با این حال برای بندگان مهربان و آمرزنده و وسعت‌دهنده است، پس شما که سرپرست زنان و یا یتیمان می‌باشید از قدرت خود سوءاستفاده نکنید و دارای گذشت و مهربان باشید و تا می‌توانید به صلح و اصلاح پردازید.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ ۚ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا* ۚ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا* ۚ إِنَّ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ قَدِيرًا*

ترجمه: و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و محققا (بدانید که) به اهل کتاب پیش از شما و به شما سفارش کردیم که از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید، و اگر کافر شوید (و یا کفران کنید) پس بطور تحقیق اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا بی‌نیاز و ستایش شده و ستوده است (۱۳۱) و اختصاص به خدا دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا برای وکالت کافی است (۱۳۲) اگر بخواهد شما را می‌برد (فانی می‌کند) ای مردم، و دیگران را می‌آورد، و خدا بر این تواناست. (۱۳۳)

نکات: کلمه: **لله** اختصاص در ملکیت و مالکیت و سلطنت و اختیار را می‌رساند که تمام جهان از جهت ملک و سلطنت و اختیار مخصوص خدای

تواناست و کسی در آن، اختیار و تسلطی ندارد، و این مطلب را در این آیات مکرر کرده تا بندگان را به این امر آشنا سازد، و تا بندگان به یکدیگر ستم نکنند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا
بَصِيرًا* يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتُوبًا قَوْمِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ
أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا
تَتَّبِعُوا هَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوْرَأَ أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا*

ترجمه: هر کس پاداش دنیا را بخواهد پس (باید متوجه باشد که) نزد خداست پاداش دنیا و آخرت، و خدا شنوا و بیناست (۱۳۴) ای مؤمنین همواره بپادارندگان عدالت باشید، برای خدا گواهی دهید، و اگرچه بر ضرر خودتان یا والدین و یا خویشانتان باشد، خواه غنی باشند یا فقیر، پس خدا به آنان سزاوارتر است، پس هوای نفس را پیروی نکنید که از حق عدول کنید، و اگر به بیچانید (ادای شهادت خود را) و یا اعراض کنید پس محققا خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. (۱۳۵)

نکات: مقصود از جمله: مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا ... هشدار دادن به مجاهدین است که جهادشان برای مملکت‌گیری و غارت و غنیمت نباشد بلکه برای خدا و نشر دین او باشد. و مقصود از جمله: شُهَدَاءَ لِلَّهِ.. این است که برای خدا شهادت بدهید و مراعات خویشی و نسب را نکنید، و در شهادت نظر به ثروت و یا فقر طرف نداشته باشید بلکه خدا و امر او را از هر کس و از هر چیز مهمتر بدانید.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَالِكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ
 ءَالِكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ
 وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا* إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا
 ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَاذُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا* بَشِيرِ
 الْمُنَافِقِينَ بَأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا*

ترجمه: ای مؤمنین ایمان آورید به خدا و پیغمبر او و این کتابی که نازل
 نموده بر رسول خود و آن کتابی که نازل نموده از پیش، و آنکه به خدا و
 فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او و روز جزاء کافر شود پس به تحقیق
 گمراه است گمراهی دوری (۱۳۶) به تحقیق آنانکه ایمان آورده سپس کافر شده
 سپس ایمان آورده سپس کافر شده سپس کفر خود را زیاد کردند، خدا آمرزنده
 ایشان نیست و ایشان را به راهی هدایت نمی‌کند (۱۳۷) منافقین را مژده ده به
 اینکه برای ایشان عذابی است دردناک. (۱۳۸)

نکات: امر به مؤمنین به ایمان تحصیل حاصل است و محال، و لذا در آیه:

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَالِكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ

چندین وجه گفته‌اند: بعضی گفته‌اند مقصود از این خطاب اهل کتاب است
 که ایمان به کتاب و رسول خود داشته‌اند، خدا فرموده به این کتاب و به این
 رسول نیز ایمان آورید، و بعضی گفته مخاطب منافقین بوده که به زبان ایمان
 داشتند خدا فرموده بدل ایمان آورید، و بعضی گفته مخاطب مسلمین بوده، یعنی
 در ایمان ثابت قدم باشید، و بعضی وجوه دیگر گفته‌اند. ولی ظاهر این است که
 خطاب به مؤمنین واقعی باشد و مقصود بیان این است که به چه چیز واجب
 است ایمان داشته باشند، فرموده به خدا و رسول و به هر کتابی که نازل شده

این قرآن و آن کتب سابقه. اگر کسی بگوید اصول دین ایمانی است و در این آیه اصول دین را خدا بیان کرده و اصول دین منحصر به همین هاست، سخن او صحیح می‌باشد. اگر کسی بگوید در امر به ایمان رسول را مقدم بر کتاب داشته ولی در کفر کتب را مقدم بر رسولان داشته و نکته آن چیست؟ جواب گوئیم؛ برای اینکه طالب هدایت تحقیق می‌کند اگر کتاب پیغمبری را صحیح دانست از صحت کتاب و مطالب آن پی می‌برد به صدق نبوت او، و از صدق نبوت او ایمان می‌آورد به خدای او، ولی در طرف کفر چنین نیست اول کفر به خدا می‌آورد سپس کفر به کتاب و سپس کفر به رسول. و جمله: لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ... دلالت دارد بر اینکه هر کس کفر و ایمانش دمدمی باشد یعنی به کفر و ایمان اهمیت ندهد توبه او حقیقت ندارد، یعنی راه را نیافته، و لذا حق تعالی فرموده: وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا، و از این است که خدا او را نمی‌آمرزد. و در این آیات خدا اصول دین خود را بیان کرده، توجه لازم است.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَيْسَ عِنْدَهُمُ
الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا* وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ
اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى تَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ-
إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ^٤ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا* الَّذِينَ
يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ
لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ
سَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^٥ وَلَنْ تَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا*

ترجمه: آنانکه کفار را دوستان خود می‌گیرند بجای مؤمنین، آیا نزد کفار عزت می‌جویند، پس به تحقیق عزت مخصوص خداست بتمام آن (۱۳۹) و به

تحقیق در این کتاب بر شما نازل شده که هرگاه شنیدید به آیات خدا کفران و انکار و استهزاء می‌شود پس با ایشان ننشینید تا به سخنی دیگر پردازند و اگر نه بی‌تردید شما در این هنگام مانند ایشانید، براستی خدا منافقین و کفار را در دوزخ جمع می‌کند (۱۴۰) کسانی که به شما چشم دوخته‌اند، پس اگر به شما از خدا پیروزی رسد گویند آیا ما با شما نبودیم، و اگر کفران را نصیبی باشد، گویند آیا ما بر شما استیلا نداشتیم و شما را از گزند مؤمنین باز نداشتیم، پس خدا حکم می‌کند بین شما در روز قیامت، و هرگز خدا قرار نداده برای کفران راهی بر ضرر مؤمنین. (۱۴۱)

تکات: چون مشرکین مکه در مجالس خود به قرآن و آیات آن استهزاء می‌کردند حق تعالی در سوره انعام آیه ۶۸ فرموده:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ تَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى تَخُوضُوا فِي

حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾

(انعام: ۶۸)

سپس در مدینه نیز دانشمندان یهود همین کار را کردند، و لذا خدا در آیات فوق فرموده که منافقان برای عزت طلبی با یهود دوستی نکنند، و نیز فرموده: نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ ... که در این قرآن، یعنی سوره انعام، دستور نازل شد که با چنین استهزاءکنندگان مجالست نکنید، و الا شما و منافقین نیز مانند کفارید، پس معلوم شد که اگر کسی در مجلسی که به قرآن توهین می‌شود بنشیند، و راضی باشد کافر است، اگر موحدین در مکه با مشرکین می‌نشستند ناچار بودند اما منافقین مدینه ناچار نبودند که با یهود مجالست کنند پس چون به اختیار خود در مجلس استهزاء ایشان نشستند مانند ایشان کافران، یکی دیگر از صفات منافقین این است که اگر مسلمین غلبه کنند و پیروزی با ایشان باشد خود را می‌چسبانند که ما هم با شما ایم، و اگر کفار بهره‌ای ببرند به کفار

می‌گویند ما طرفدار شما بوده و شر مسلمین را از شما دور می‌کردیم، و ما شما را از دخول در اسلام بازداشتیم برای اینکه می‌دانستیم که اسلام فایده ندارد. ومقصود از جمله: ... تَحْكُمُ بَيْنَكُمْ، حکم خداست بین مؤمنین و منافقین. و جمله وَلَنْ نَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ ... دلالت دارد که کفار از نظر حجت و دلیل غلبه بر مسلمین ندارند که مقصود از سبباً راه استدلال و حجت باشد، و ممکن است بگوییم به هیچ وجه و به هیچ طریقی نمی‌توانند بر ضررمسلمین اقدام کند، به شرطی که مسلمین مسلمان باشند حقیقتاً نه اسماً.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَتُولَاءٍ وَلَا إِلَى هَتُولَاءٍ * وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا * يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَنَا مُبِينًا * إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ * وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا *

ترجمه: بدرستی که منافقین با خدا خدعه می‌کنند و خدا جزا دهنده آنان است، و چون به نماز ایستند به کسالت بایستند، به مردم خودنمایی می‌کنند (ریاکارند) و خدا را یاد نمی‌کنند مگر اندکی (١٤٢) مرددند بین کفر و ایمان نه بسوی ایشانند و نه بسوی آنان، و هر که را خدا گمراه کند برایش راهی نخواهی یافت (١٤٣) ای مؤمنین کفار را دوست نگیرید به جای مؤمنین، آیا می‌خواهید برای خدا حجتی روشن بر ضرر خود قرار دهید (١٤٤) براستی که منافقین در پست‌ترین درجه از آتشند و برای ایشان یآوری نخواهی یافت (١٤٥) مگر آنانکه

توبه کنند و اصلاح نمایند و به خدا چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند پس ایشان با مؤمنانند و به همین زودی خدا به مؤمنین اجر بزرگی خواهد داد. (۱۴۶)

نکات: منافق یعنی کافر مسلمان نما، و آنقدر که منافقین به رسول خدا ﷺ و دین خدا خیانت و آزار کردند کفار نکردند، گویند یکی از منافقین مزاحم رسول خدا ﷺ عبدالله بن ابی بود که قبل از ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، برای ریاست شهر مدینه کاندید شده بود و تاجی از زرسرخ برایش آماده کرده بودند، و جهت ریاست خود از پیروانش پیمان گرفته بود، اما چون پیامبر خدا ﷺ وارد مدینه شد و عده زیادی به او گرویدند و بیعت کردند، بکارشکنی اقدام کرد، چون دید نتیجه ندارد آمد مسلمان شد و در پنهان دست از دسیسه‌بازی برداشت، به یهودیان مدینه و مشرکین مکه می‌گفت بظاهر با محمد و در باطن با شما، و حتی در بعضی از جنگها با پیغمبر می‌آمد ولی به تضعیف قلوب و برهم‌زدن مسلمین می‌پرداخت به حدی که در غزوه بنی‌المصطلق و مراجعت به مدینه، دروغی برای عایشه ساخت و با سایر منافقین نشر داد که آیات تطهیر عایشه در سوره نور است. بهر حال او و یا سایر منافقین مسجدی ساختند و خواستند رسول خدا ﷺ را آنجا برند، خطاب رسید آنجا مرو که در آیه ۱۰۸ سوره توبه خواهد آمد، و در سوره منافقین نیز ذکری از آزار منافقین شده مراجعه شود، بی‌جهت نیست که خدا فرموده: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ**، و درک به معنی درجه است، اما لغت درجه برای ترقی گفته می‌شود و درک برای تنزل گفته می‌شود. و مقصود از جمله: **وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ**، این است که اگر منافق واقعا از دورویی دست بردارد و خالصا دین خود را برای خدا حفظ کند توبه او قبول است و إلا فلا.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ ۚ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا * لَا تُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا * إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ خُفُّوا أَوْ تَعَفُّوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا * إِنْ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا * وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورَهُمْ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَّحِيمًا *

ترجمه: چه بکند خدا به عذاب شما (برای چه شما را عذاب کند) اگر شکرگزار و مؤمن باشید و خدا سپاسگزار داناست (١٤٧) خدا دوست نمی‌دارد بدگفتن به آشکارا را مگر از کسیکه به او ستم شده باشد، و خدا شنوای داناست (١٤٨) اگر کار خیری را آشکارا و یا پنهان کنید و یا از بدی بگذرید پس بدون شک خدا عفوکننده تواناست (١٤٩) به تحقیق آنانکه به خدا و رسولان او کافر می‌شوند و می‌خواهند بین خدا و رسولان او جدایی افکنند و می‌گویند به بعضی ایمان می‌آوریم و به بعضی کفر می‌ورزیم و می‌خواهند بین این ایمان و کفر راهی بگیرند (١٥٠) آنان خود کافرند در حقیقت، ومهیا کرده‌ایم برای کافران عذاب خوارکننده‌ای (١٥١) و آنانکه به خدا و رسولان او ایمان آورده و جدایی بین آنان نیفکنند به زودی اجرشان را خواهیم داد و خدا آمرزنده رحیم است. (١٥٢)

نکات: کلمه ما در جمله: مَا يَفْعَلُ اللَّهُ... بعضی خیال کرده‌اند نافیه باشد، ولی باید استفهامیه باشد چنانکه ما ذکر کردیم. و مقصود از اینکه خدا شاکر و

سپاسگزار است این است که جزای شاکران را خوب می‌دهد چون شاکر از صفات فعل است. نکات دیگر آنکه یهودیان خرافات و اباطیل زیادی داشتند از جمله اینکه می‌گفتند ما به بعضی از انبیاء ایمان می‌آوریم و به بعض دیگر ایمان نمی‌آوریم، و این صحیح نیست، زیرا اگر پیغمبران را راستگو و مأمور از طرف خدا می‌دانید باید به همه ایمان بیاورید و اگر دروغگو می‌دانید باید به هیچ کدام ایمان نیاورید. و اگر به معجزه نبوت کسی ثابت شد باید به او ایمان آورد، و این برهانی است عقلی، و اگر کسی برخلاف این بگوید خدا او را کافر حقیقی دانسته مانند بعضی از مسلمین که به بعضی از آیات قرآن ایمان دارند و بعضی دیگر آن را قبول ندارند.

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَلِكَ وَعَاتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطٰنًا مُّبِينًا* وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْقٰلِ مِيزَانٍ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِّيثَاقًا غَلِيظًا*

ترجمه: از تو سؤال می‌کنند اهل کتاب که بر ایشان کتابی از آسمان نازل کنی، پس به تحقیق از موسی بزرگتر از این سؤال کردند پس گفتند خدا را به ما آشکارا نشان ده، پس صاعقه عذاب ایشان را گرفت بواسطه ستمشان، سپس گوساله را پس از آن دلیلهای روشن که بر ایشان آمد گرفتند، پس عفو کردیم از آن، و به موسی سلطنت آشکارا و حجتی پیدا دادیم (۱۵۳) و بالای سرشان طور را بردیم بسبب پیمانشان و گفتیم در حال تواضع وارد آن درب شوید، و گفتیم در شبانه تجاوز نکنید و گرفتیم از ایشان پیمان محکمی. (۱۵۴)

نکات: از جمله خرافات یهود ایرادهای بنی اسرائیلی است که درخواستهای بی‌مورد داشتند از جمله مانند مشرکین می‌گفتند برای ما کتابی از طرف خدا نازل کن که برای هر یک از ما خدا کتابی بفرستد، خدا می‌فرماید اینان از موسی باطلهای بزرگتری خواستند که گفتند خدا را به ما نشان ده، که صاعقه نازل شد و همه مردند. و دیگر اینکه موسی را گذاشتند و رفتند گوساله‌پرستی را اختیار کردند، و دیگر اینکه به پیمانهای خود عمل نکردند تا خدا کوه طور را بالای سر ایشان آورد تا بترسند و به پیمان خود عمل کنند، و دیگر اینکه خدا به ایشان فرمود از درب که وارد می‌شوید متواضع باشید گوش نداند. و دیگر اینکه فرمود روز شنبه تعطیل کنید و بدنبال عبادت روید نکردند.

فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفَرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتَلْتُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا * وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ هَتِّنَا عَظِيمًا * وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ * وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِمَّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ * وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا * وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ * قَبْلَ مَوْتِهِ * وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا * فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا * وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ هُمُوا عَنْهُ وَأَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ * وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا *

ترجمه: پس بواسطهٔ پیمان شکنی ایشان و کفرشان به آیات خدا و کشتن ایشان پیامبران را به غیر حق و بسبب قولشان که دلهای ما در غلاف است (چیزی به آن نمی‌رسد) بلکه خدا مهر زده بر دلهای ایشان بواسطهٔ کفرشان پس ایمان نمی‌آورند مگر اندکی (۱۵۵) و بواسطهٔ کفرشان و گفتارشان بر مریم تهمت بزرگ را (۱۵۶) و گفتارشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم رسول خدا را، و حال آنکه او را نکشتند و به دار نیاویختند ولیکن اشتباه شده برای ایشان، و محققا آنانکه در قتل او اختلاف کردند البته از آن در شک اند، برای ایشان علمی به آن نیست مگر پیروی گمان، و یقینا او را نکشتند (۱۵۷) بلکه خدا او را بالا برد بسوی خود، و خدا عزیز و حکیم است (۱۵۸) و احدی از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگ خود البته به او (یعنی به عیسی) ایمان می‌آورد، و روز قیامت (عیسی) گواه بر ایشان می‌باشد (۱۵۹) پس بواسطهٔ ستم آنانکه یهودی بودند حرام کردیم بر ایشان چیزهایی که بر ایشان حلال شده بود، و بسبب بازداشتن از راه خدا مردم بسیاری را (۱۶۰) و گرفتن ایشان ربا را و حال آنکه محققا از آن نهی شده بودند و بسبب خوردن ایشان اموال مردم را بیاطل، و مهیا کردیم برای کافران از ایشان عذابی دردناک. (۱۶۱)

نکات: در این آیات حق تعالی مذمت کرده و بلکه کافر خوانده بسیاری از یهود را برای اعمال و رفتاری که داشتند، در صورتیکه همان اعمال و رفتار بدون کم و زیاد در مسلمین زمان ما موجود است، و حق تعالی این کلمات را در قرآن آورده برای اینکه امت اسلامی بدانند و به روش آنان نروند. و در این آیات بیان کرده که حضرت عیسی علیه السلام را یهود نکشتند و به دار نیاویختند، و اینکه فرموده خدا او را بالا برد به سوی خودش توهم نشود که خدا مکان دارد و عیسی علیه السلام را به آنجا برده، بلکه مقصود ارتفاع مقام او است، و مقصود ای است که خدا او را به جایی برد یعنی به عالم آخرت که کسی را در آنجا امر و

نهی نیست بلکه فقط امر او نافذ است و لذا فرموده إِلَيْهِ چنانکه ما می‌گوییم: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. و مقصود از: لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ، مانند آیه:

﴿حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...﴾ (النساء: ١٨)

می‌باشد که توبه و ایمان بی‌فایده است. و جمله: يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا، دلالت بر شهادت حضرت عیسیٰ عليه السلام دارد که شبیه به شهادت پیغمبر اسلام است که در آیات دیگر مانند آیه ١٤٣ بقره و ٤١ همین سوره کیفیت آن بیان گردیده، یعنی شهادت حضرت عیسیٰ عليه السلام بر اهل زمان خودش، چنانکه در سوره مائده آیه ١١٧ از قول عیسی آمده که كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ، و اما نسبت به اهل زمانهای پس از خودش، پیش از آن حضرت شهادتش به وسیله مؤمنین زمانهای بعد است، البته مؤمنینی که واقعا به او مؤمن باشند یعنی عقاید و اعمالشان موافق توحید و وحی انبیا، و خالی از خرافات و شرک باشد. و مقصود از حَرَمْنَا ... این است که هم در دنیا بر ایشان سخت گرفتیم و هم در آخرت، که اما در دنیا، مبتلا به ذلت شدند. و آنچه بر ایشان حرام شده همان چیزهایی است که در آیه ١٤٦ سوره انعام ترجمه خواهیم کرد. و مقصود از: وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَطْلِ همان رشوه و وجوه شرعیه است که به نام دین می‌گرفتند.

لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ
 مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا*

ترجمه: لیکن ثابتان و استواران در علم از ایشان و ایمان‌آوردگانشان ایمان می‌آورند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده و

پادارندگان این نماز و دهندگان این زکاه و ایمان آورندگان به خدا و روز دیگر، بزودی ایشان را اجر بزرگی می‌دهیم. (۱۶۲)

نکات: رسوخ در علم این است که متزلزل در علم خود نباشد. از این آیه معلوم و مسلم می‌شود که بعضی از علمای یهود راسخ در علم بوده و می‌باشند، پس عده‌ای از مسلمین که راسخ در علم را منحصر دانسته‌اند در رسول خدا ﷺ و عده‌ای از علمای اهل بیت او صحیح نیست چنانکه در آیه هفتم سوره آل عمران نیز ذکر شد. و راسخین در علم یهود کسانی بوده‌اند که ایمان به خاتم الأنبیاء و کتاب او آورده‌اند، چنانکه در این آیه ذکر شده. و به کلمه: **الْمُقِيمِينَ** اشکال شده از نظر اعراب و به دو وجه جواب داده‌اند: اول اینکه منصوب شده به تقدیر **أعنی**. دوم مجرور شده به **عطف بر مَا أَنْزَلَ**. یعنی ایمان می‌آورند به آنچه نازل شده و ایمان می‌آورند به کسانی که برپادارنده نمازند یعنی به رسولان خدا و یا به ملائکه. و مخفی نماند و المقیّمون نیز قرائت شده است.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّنَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا* وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ^ع وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا* رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ^ع وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا*

ترجمه: به تحقیق ما وحی کردیم به سوی تو چنانکه وحی نمودیم بسوی نوح و پیامبران پس از او، و وحی نمودیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، و به داود زبور

دادیم (١٦٣) و رسولانی که به تحقیق قصه ایشان را بر تو نازل کردیم از پیش و رسولانی که قصه ایشان را بر تو نازل نکردیم، و خدا تکلم کرد موسی را سخن گفتنی (١٦٤) رسولانی که بشارت‌دهنده و ترساننده بودند برای اینکه نباشد برای مردم بر خدا حجتی پس از آن رسولان، و خدا عزیز حکیم است. (١٦٥)

نکات: بسیاری از انبیاء حالاتشان به محمد نازل شده طبق این آیه و محمد ﷺ احوال آنان را نمی‌داند بدلیل:

﴿ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ ﴾ (ابراهیم: ٩)

که در آیه ٩ سورة ابراهیم است. و اما اینکه وحی چیست و چگونه است، باید گفت خدا می‌داند، و در لغت به معنای اعلام کردن چیزی است خفیه و رمزا. در این آیات ابتدا کرده در ذکر انبیاء به نوح، زیرا او اولین پیغمبری است که برای او قانون حلال و حرام از طرف خدا نازل شده. و جمله: لَعَلَّأ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ، دلالت دارد بر اینکه مردم حجتی بر خدا دارند قبل از آمدن رسول، ولی پس از آمدن رسول دیگر برای مردم حجتی باقی نمی‌ماند و نمی‌توانند اعتراض کنند و بگویند چرا پس از رسول حجت دیگری برای ما تعیین نکردی، پس بعد از انبیاء اتمام حجت شده و دیگر اوصیاء حجت نیستند چنانکه از این آیه و آیه ١٣٤ سورة طه:

﴿ لَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ ﴾ (طه: ١٣٤)

و آیه ٤٧ سورة قصص:

﴿ لَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾

(قصص: ٤٧)

استفاده می‌شود که پس از انبیاء احتیاج به حجتی نمی‌باشد، و نیز از این آیه استفاده می‌شود که بنده می‌تواند اعتراض بر خدا کند و قول کسانی که می‌گویند

اعتراضی بر خدا نباید رد می‌شود، منتهی این است که باید بعنوان سؤال باشد نه با سوء ادب، و دیگر اینکه جائیکه نیامدن رسول برای مردم عذر باشد عدم تمکن وعدم قدرت نیز عذر است. و حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۸۹ نهج البلاغه فرموده: "تمت بنی‌نا محمد صلی الله علیه و آله حجتہ". یعنی بواسطه آمدن پیغمبر اسلام حجت الهی تمام شده است، و کافی در جلد اول ص ۲۵ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که دو چیز فقط حجت است: پیغمبر و عقل.

لَّيَكُنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ^ط وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ ^ط وَكَفَى
بِاللَّهِ شَهِيدًا*

ترجمه: لیکن خدا گواهی می‌دهد به آنچه به تو نازل کرده که آن را به علم خود نازل کرده، و فرشتگان گواهی می‌دهند، و خدا برای شهادت کافی است. (۱۶۶)

نکات: عده‌ای از یهود گفتند که ما محمد را رسول خدا نمی‌دانیم و گواهی نمی‌دهیم، حق تعالی در این آیه می‌فرماید گواهی بر رسالت او معجزه می‌باشد و آن کار خدا و گواهی اوست، و چون خدا گواهی داد فرشتگان الهی که لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ همه گواهند. مثلاً وقتی ثابت شد که قرآن معجزه است و بشری نمی‌تواند مانند آن را بیاورد پس قول خدا و گواهی او است. و جمله: ... أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ، دلالت دارد بر کمال و برتری و عظمت قرآن، زیرا نازل‌کننده آن عالم بالذاتی است که به علم خود آن را ترکیب نموده، و دیگر اینکه دلالت دارد مطالب قرآنی ظنی و وهمی نیست زیرا بعلم الهی نازل شده است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا* إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا* إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ

خَلْدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ
الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمَنُوا خَيْرًا لَكُمْ ۚ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا *

ترجمه: به تحقیق آنانکه کافر شده و از راه خدا مردم را بازمی دارند محققا گمراهند گمراهی دوری (١٦٧) بدرستی که آنانکه کافر شده و ستم کردند خدا ایشان را مشمول آمرزش نکرده و نمی کند و ایشان را برای هدایت نمی نماید (١٦٨) مگر راه دوزخ که همیشه در آن بمانند و این بر خدا آسان است (١٦٩) ای مردم به تحقیق برای شما این رسول آمد حق را از پروردگارتان آورد، پس به او ایمان آورید برای شما خوب است، و اگر کافر شوید پس به تحقیق مخصوص خدا و در اختیار او است آنچه در آسمانها و زمین است، و خدا دانای حکیم است. (١٧٠)

نکات: از این آیات استفاده می شود که آنکه کافر است و باضافه از راه کتمان حقائق و یا از راه سکوت و یا با ذکر شبهات و یا با نهی مراوده اهل هدایت و یا نهی از خواندن کتب هدایت، مردم را سرگردان نموده و از راه خدا بازمی دارد از تمام کفار بدتر و گمراه تر است، و اینکه فرموده: «وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا،» خدا ایشان را هدایت نمی کند» نه برای اینکه خدا نعوذ بالله بخل و رزد، خیر، بلکه بعلت اعراض ایشان از حق و عناد باحق، خدا هم ایشان را مدد نداده توفیق راه یابی را از ایشان سلب می کند.

يَأْتَاهُ الْكِتَابُ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ۚ إِنَّمَا
الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ
مِّنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُهُ

وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا* لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا
 الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ
 إِلَيْهِ جَمِيعًا* فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
 وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ* وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا
 أَلِيمًا وَلَا يَخُدُّونَ لَهُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا*

ترجمه: ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید (تجاوز از حد، غلو است)، و بر خدا نگوئید جز طبق واقع، همانا مسیح عیسی بن مریم رسول خدا و کلمه او است که انداخته آنرا بسوی مریم و روحی است از او، پس به خدا و رسولان او ایمان آورید و مگوئید سه تا، بازایستید برای شما خوب است، فقط خدا معبودی است یکتا، منزه است از اینکه برای او فرزندی باشد، اختصاص به او دارد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا برای وکالت کافی است (۱۷۱) هرگز مسیح ننگ و ابا ندارد که بنده خدا باشد و فرشته‌های مقربین نیز إباء ندارند، و هر کس از بندگی او ابا کند و خود را بزرگ شمارد پس به زودی خدا همه را بسوی خود محشور می‌کند (۱۷۲) پس اما آنانکه ایمان آورند و عملهای شایسته را انجام دهند پس خدا پاداش آنان را به تمام می‌دهد و از فضل خود بر ایشان می‌افزاید، و اما آنانکه ابا کردند و بزرگی نمودند پس ایشان را عذاب می‌کند عذاب دردناکی، و جز خدا برای خودشان دوست و یاور نمی‌یابند. (۱۷۳)

نکات: یکی از صفات بدی که اکثر ملتها به آن گرفتارند غلو است، و حتی بعضی از غلام پیدا شده‌اند که صفات خدا را به بندگان او می‌دهند، فلان بنده را که جلوی مرگ خود را نتوانسته بگیرد زنده‌کننده دیگران و میراننده مردگان و

حاضر در هر مکان و مدیر عالم امکان و از این قبیل صفات الهی به او می‌دهند، و خصوصاً به اولیاء خدا و بندگان صالح او بیشتر نسبت این کفریات را می‌دهند، و او را از حدی که داشته تجاوز می‌دهند، او خود می‌گوید من بنده ضعیف فقیر بیچاره مسکینم که اختیار چیزی را ندارم، و درهر آن محتاجم به عنایت و لطف و ترحم الهی لایملک لنفسه نفاعاً و لاضرراً، ولی کسانی که به عقاید دینی او مطلع نیستند هر چه می‌توانند بر ضد عقاید او، او را بالا می‌برند و خیال می‌کنند کار خوبی کرده‌اند در حالیکه خدا تمام اهل کتاب را چه یهودی و چه نصاری و چه مسلمان نهی نموده که غلو کنند و بر خدا ببندند، یعنی بنام دین چنین سخنانی نیاورند و افتراء بر خدا نزنند: وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ و بندگان او را نخوانند و در حوائج خود به آنان ملتجی نشوند و اصلاً آنان را حاضر و ناظر ندانند مانند مسیحیان که خدا فرموده مسیح بشر و رسول خداست یعنی از اندازه رسالت او را بالا نبرید مانند سایر رسولان.

و کلمه خداست یعنی خدا بدون پدر و وسائط طبیعی توالد و تناسل بکلمه: «كُنْ» او را ایجاد کرده، و روحی است که خدا آن را خلق نموده و اگرچه همه ارواح را خدا خلق کرده ولی به حضرت عیسی عليه السلام رُوح مِّنْهُ فرموده برای تشریف او مانند بیت الله و شهرالله، و فرموده مگوئید ثلاثه چون مسیحیان قائل به تثلیث می‌باشند و سه اقنوم قدیم قائلند و آن سه را آب و ابن و روح القدس می‌نامند و گاهی پسر و پدر و روح القدس می‌گویند، و گاهی چنانکه خدا را إله گفته مسیح و مادرش را نیز دو إله می‌دانند، و در عین حال هر سه را یک چیز می‌دانند. و اینها شرک است و قائل شدن به سه قدیم و قائل شدن به سه ذله یعنی سه ملجأ و سه قاضی الحاجات و یا سه معبود شرک و کفر به الله واحد است. مسیح و ملائکه مقربین از بندگی إباء ندارند و بلکه افتخار می‌کنند و خود را از

عبودیت و بندگی تجاوز نداده و تکبر نورزیده اند، ولی مدعیان پیروی مسیح یک مسیح خیالی برای خود دارند که همه کاره جهان و ثانی خدای سبحان شده است مانند پیروان خیالی علی علیه السلام که یک علی خیالی مانند مسیح خیالی برای خود دارند و حاضر به فکر و تعقل نیستند.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا* فَأَمَّا
الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ
وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا*

ترجمه: ای مردم به تحقیق برای شما آمد برهانی از پروردگارتان و بسوی شما نازل کردیم و روشنایی را (۱۷۴) پس اما آنانکه به خدا ایمان آورده و به او چنگ زنند پس بزودی ایشان را داخل می‌کند در رحمت و فضل خود و هدایت می‌کند ایشان را بسوی خود براه راست. (۱۷۵)

نکات: مقصود از برهان در این آیات بقول مفسرین محمد صلی الله علیه و آله و بعضی گفته‌اند برهان قرآن است که در آن مطالب دینی مبرهن شده است. و خطاب یا آنها الناس در اینجا دلیل است بر اینکه مخاطب قرآن مردمند و مردم باید قرآن را بفهمند و هر مطلب دینی را از قرآن پیدا کنند زیرا در این آیه قرآن را نور روشن خوانده و به نور هر چیزی پیدا می‌شود و نمی‌توان نور را از چیز دیگر و به توسط چیز دیگر پیدا کرد و همچنین مطالب دینی را باید به توسط قرآن پیدا کرد و اما خود قرآن و معنی کلمات آنرا نمی‌توان به توسط کلمات دیگران و یا گفتار ایشان مقصود قرآن را دانست. حال باید دانست عده‌ای از جهال که می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم جز با کلمات رسول و امام اینان گویا کلمات بندگان را روشن‌تر از کلام خدا می‌دانند و بنده را در أداء سخن استادتر از خدا می‌دانند:

زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أَمْرُؤًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وُلْدٌ وَلَا
أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وُلْدٌ فَإِنْ كَانَتْ أُثْمَتَيْنِ
فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ
الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ*

ترجمه: از تو فتوی می‌خواهند، بگو خدا شما را فتوی می‌دهد در کلاله (کلاله به معنی بستگان میت است غیر از اولاد و ابوبین) اگر مردی بمیرد و برای او فرزندی نباشد و او را خواهری باشد پس برای او نصف آنچه گذاشته می‌باشد و آن مرد از آن خواهر ارث می‌برد اگر آن خواهر را فرزند نباشد، و اگر خواهران دوتا باشند پس برای ایشان دو ثلث از ماترک می‌باشد، و اگر این اخوه برادران و خواهران باشند پس برای هر مردی دو مقابل زن می‌باشد، خدا برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید، و خدا به هر چیزی علیم است. (۱۷۶)

تکات: این آیه راجع به برادران و خواهران ابوبینی و یا اُبی است و آیه دوازدهم همین سوره راجع به برادران و خواهران اُمی است. و تفصیل اینها در کتاب احکام القرآن است.

پایان قسمت اول ا.ع.ب.